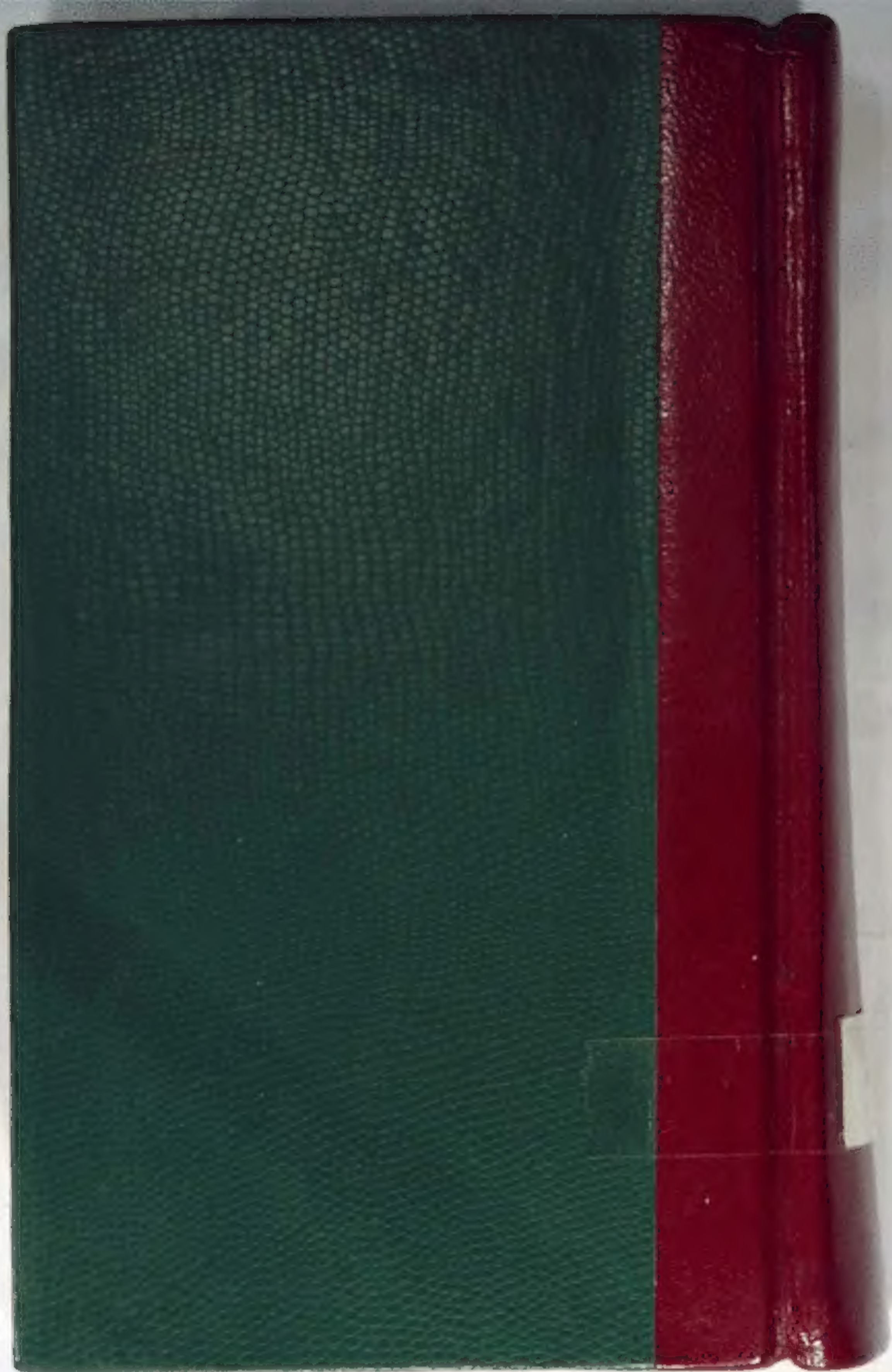


فَقَالَ انْ الْقَوْمَ يَرِيدُ وَيَقِفُ بِنَافَقَتٍ مَعَهُ فَلَمَّا انْ رَاوَهُ
نَهَضُوا نَحْوَهُ فَقَالَ لَهُمْ كَقُوا انْفُسَكُمْ عَنِّي وَلَا تُؤْذُوا بِي وَلَا
تَعْرُضُوا لِلشُّلْطَانِ فَإِنِّي لَسْتُ بِمَقْتٍ لَكُمْ ثُمَّ اخَذَ بِيَدِي
وَتَرَكَهُمْ وَمَضَى فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ قَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ
وَاللَّهِ لَوَاتِ ابْنُ بَلِيسَ سَجَدَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَالتَّكْذِيبِ
عَمَلِ الدُّنْيَا مَا نَفَعَهُ ذَلِكَ وَلَا قَبْلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَا لَمْ
يَلِدْكُمْ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَسْجُدَ لَهُ وَكَذَلِكَ هَذِهِ الْأُمَّةُ
الْعَاصِيَةُ الْمَفْتُونَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَبَعْدَ تَرْكِهِمُ الْإِمَامَ
الَّذِي نَصَبَهُ نَبِيُّهُمْ لَهُمْ فَلَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ عَمَلًا وَلَنْ يَرْفَعَ لَهُمْ
حَسَنَةً حَتَّى يَأْتُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ وَيَتَوَالُوا
الْإِمَامَ الَّذِي أَمَرُوا بِوَلَايَتِهِ وَيَدْخُلُوا مِنَ النَّبَابِ الَّذِي
فَتَحَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولُهُ لَهُمْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ أَقْرَضَ
عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ خَمْسَ فَرَايِضَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ
وَالْحَجِّ وَوَلَا يَتَنَافَرُ خَصَّ لَهُمْ فِي أَشْيَاءَ مِنَ الْفَرَايِضِ الْأَرْبَعِ
وَلَمْ يَرْخَصْ لِأَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي تَرْكِ وَلا يَتَنَاوَلُوا اللَّهَ مَا
قُلْنَا لِأَحَادِيثِ اللَّهِ رُخْصَةً نَقَلْتُ مِنْ رِوَايَةِ الْكَلْبِيِّ

عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يمتحن المؤمن في شيء من هذه الأشياء حتى لا يمتحن في تركها ولا في تركها ولا في تركها ولا في تركها

قَالَ الْقَاضِي رحمه الله في أحقاق الحق ولو نزلنا عن ذلك
نقول ان صاحب الشرع جعلهم تحتها وأقوالهم وأفعالهم
مطاعة بقوله اطيعوا الله واطيعوا الرسول وأولى
الأمر منكم الآية والمراد بأولى الأمام أو أولى الحق كما ذكر
به صاحب الكشاف وغيره بلا معصومون كما اعترف به
فخر الدين الرازي إمام الناصبة في هذا المقام من تفسير
نفسه الكبير حيث قال إنه تعالى أمر بطاعتهم على سبيل
الجرم فوجب ان يكون معصوماً لأنه قد احتمل الإقدام
على الخطأ والخطأ منهى عنه لزم اجتماع الأمر
والنهي في الفعل الواحد وأنه محال في ذلك المعصوم
أما مجموع الأمة أو بعضها على ما يقول الشيعة
من ان المراد بهم الأئمة المعصومون أو على ما زعم
بعضهم أنهم الخلفاء الراشدون إلى آخر المقال وهذا
أيضاً حجة قاطعة راجعة لانفس الناصبة كالأخفى
وقال بعد صفحة وقال القاضي نظام الدين
الأصفهاني الشافعي في شرح المنهاج أنهم
ما ذكره فخر الدين الرازي في هذا المقام رد على حجة



نمبر
۵۶۱
فرست

531

فهرست

في نعمت عبد الكونين صلى الله
عليه وآله المصطفى
بسم الله الرحمن الرحيم

پون بود بارک جان خاستم را کو کرب که شاداب گشت تلم
صد مکر که در دای تقید حوا دارد قدم در کره آبلیم را
ای فتنه سرورمه بردار که چون صبح مایع کشیدیم و گشتو دیم علم
بخت از نبود قوت بازوی منست بچه قلم نیچه شیران اجم را

کوه دل خارا جگر از اطراف امخت قلم که زبور آمده داد و نداده
من باده کشی که نه سفال دل خوشم بر تارک خود میشد زخم سوز
از هر دو جهان بادل از رده گذشتیم دیوانه نه بخت خانه شناسد نه
سودای التماس که مغرور زینیم بستند میان دل و غم بیج سلم
شد خون دل از تو بنی بصره حلالم ریزم همه در ساق خود انگ
از نیت رنگین صلاب سر شکم خون در کماندیشه زید است
خونباری ابر ز ام کرچه بیکدم بی حرف کند خرج دل فیض شیم
از چنین نفقه موج که دست بچسبیم کی تیره کند حصن تک حوصلیم
اشکم رژه را ریخت باید ندانست که از سرمانه بخارستم را

مفتی محمد شفیع

اجزاء میں منقسم ہے۔

توضیح معروف

فتح علی کیا بہت
جہان جہم رنگ
راغز اسپرک

تاريخ نشأه ۲۹ ذی القعدة ۱۲۹۷
 شماره ۱۳۱
 قلمه تحرير

زرد بانه عشق ره ملت و کیشم کم کرده ام از پختی در و حرم را
 نمان بودای عشق تقاضای کامیم بر لب نفسی مست بکشیم
 کردیم در این دایره از تنگی فرصت با صبح صبا درت و بغل شام هم را
 بایسته دایم بی رشک صغیری از ما برسان حلقه و مان حرم را
 ندیم با فسر دکل خویش که کرده است در عرصه هستی پیری راه عدم را
 صحرای مغیضان بهوس طرشتی نیست در دامن تجربه شکستیم قدم را
 وحشت که اضداد کجا مجلس است الفت نتواند ادبهم شادی غم را
 رشاد دم که قضا ساخته جواب جبینم درگاه خداوند عربک و عجم را
 سلطان رسل احمد رسل که نقش نشان در افزوده رقم را و قلم را
 او در کرانه های که امواج ظهورش انداخته از چشم جهان زاده ایم را
 آن رایت اقبال که خورشید جلالش بزحاک کشد موی کشان بریم را
 آن کعبه ائمه که بت بزرگ پیمش از طاق دل برهن انداخت
 شمع هدایت که کند نور جبینش هم منصب بر دانه بر این حکم را
 بت رحمت که تب و تاب سپند است در بحر خشم و غضبش تخم را
 ده نشین دل و جان کازش عشقش در سینه نفس سوخته حنن عم را



بر عرش سخن صور سرافیل میدیم آوازه بلند است زمانی قلم را
 انصاف رقم کرد بنام قلم من طغرای نوا سخن کلزار ارم را
 دوران جهان یکی این ملک و دولت دادند خدیوانه بما طبل و علم را
 کرده است سخن عاشقانه داران کینتم فرسان و سنان غم سران این عالم را
 صبح دوم از پروانه اوار شناسم ناز دوم جان بخش سیاهی دوم را
 لیلی زبان ماسطه طلعت زلف و رخ لوح و قلم ارم را
 در مکتب محبت کربت داده بستم استاد سخن بخش از لوح کو
 زمین بود که بود مولد و دیرینه مقام نازش بوقت صنادید عالم را
 میزیدم اما به نیت نام نازم من آدم و دهرم نشانی نام عالم را
 دعوی به حب نیت در همه عالم سرمانه عزت بود انصاف ارم را
 کس نتواند دیرینه بمرآت ندارد این سلبه عام است اخلاص را و اتم را
 جز من که ز فیض شرف نسبت آباء الاسته ام مصطفی فضل و کرم را
 لب از ستایش کی غایت کردیم حسرت نکند تا دل حجت و دردم را
 پس نشین نامه با انجام خواندیم ریاض التواریخ ناز و رزم را
 هفتاد و سه کوه ز رسوخا قلم تحت خشک نقش در کاین ابر کرم را

در کتب
 قدس

فی ملاح سید الاوصیاء و سنده
 الاولیاء صلوات الله علیه

آمد سخن کوی تو دامن کشان صبا ابدی السلام منک علی تابع الهدی
 جز عشق بر چه است ضلال و گمراهی از بنده راه راست بعشقت تا خدا
 شدن سلام زنده عظام ربیمم کفتم به صد نیا ز که اهل و درجا
 داری اگر دگر سخن از یار باز گو گفتار زیاد از این نبود بهوش نشانی
 دارم حکایتی اگر از خویش مروی خواهی شنید نشانی است از دوا
 شتم از این طرانه دلکش بصد طرب چون بی مهر ز خویش من زار
 بکانه ام چو دید ز خود در دلم دید در پرده بر چه داشت تو ای
 آن خوش نسیم کرد چو آب که بازگشت باز آمدم بخویش از آن سکر
 بکدامین اشک در قدش ریختم بجز کفتم با و نهفته که روح پاک الفدا
 چون میکنی زیارت آن خاک است آن چون بررسی بدر که آن کعبه صفا
 زین بکن بچاک درش عرض سجده کرد اگر قبول زهی عز و اعتلا
 پس بعد از این زمین ادب بوسه ده که کان خسته نیست به تودی از غمت جدا

کزیت در حدیث از جان سخت آورد و در غم تو لک الغد البقا
مطرب ترانه ذکر از پرده ساز کن زیرا که حرف عشق نمیدارد انتها
یک شسته بی لیلی ایام باز کو افانه بسج زیاران پوفا
پهوده نیست قصه این تیره خاکدان در چشم عبرت این کف خاک تو تیا
در سبایش نهوده کس را فراموشی تا بوده است بر سر پایش کهن بنا
یک رنگ در زمانه کس نیست با کس یک کل در این چنین نهاده بوی از وفا
سنگ هزار با نبود بر بر که هست در چشم عبرت اینهای بدن نما
هرول خارناوک مرکان دلیت هرشت خاک پیکر شوخیت در لیا
بر فتنه زننگه بائی نشان دهد رخسار نو خطیت زیر جاد کما
بر لاله نمونه حسن پرشته ایت بر سنبلی خردید از زلف مشک
مضمون نامه مصرع موزون بر جادیده سروی از این عاریت را
عبرت بود نصیب من از حادثات چرخ روشن شود چراغ من از کرد کما
از تابا لکره نفت بر زبان من حرفی ز حال در هم خود میکنم اد
روزی که بود در کف من دامن وطن با یم همین بدامن خود بود آشنا
برگزین بود خلوت از اهل دل تهر در دیده بود کلبه من باغ دلکش

چون

چون آفتاب نور ز هر خشت میدید بر صفه داشت همچو دل صوفان
بود ارچه در کفم همه سامان عشرتی بودم نشسته بی همه با نقش دعا
آشوب دهر زد سر پا بر بساط من بگرفت ذره ذره کف خاک من هوا
برداشت هر صر از سر خاک آشیان افکند هر طرف خس و خاشاکان
حاجت دوا ی شاه و کد ابود در کهم اکنون فکند در بدرم جرخ چون کد
خوش نعمت دولت دنیا بشرط نبدل خوش دولیت نعمت خوش لذت
اکنون جوید با کف خالی نشسته ام شرمند گیت حاصلم از خویش و آشنا
در حیرتم که چون شده در یک مقام جمع این همت رسی من و دست ناسا
آسودگی چگونه کنم در بساط فقر بی میکند بناخن شیران ز بوریا
هر چند هست شعله غیرت زبانه زن با اکرم همت پایه همت سپهر
شد سرد دل ز رغبت دنیا و آخرت از بسکه گرم بود تنم سوخت آشتها
بر نافه است روی دلم از بلند و است وجهت للذی فطر الارض و السماء
یا ارباب الموابد الجود والینن یا منزل الرغائب ذالفضل والعطاء
هر چند متنی در سچا نگی زدم یارب بحریت دلهای آشنا 5

مکنار با مال دیار ند تهم ^{بابی} یاری الیه یار فاع السماء
 بودم بکنج بیت حزن بادل خرم یعقوب دار از همه کس رود در انزوا
 بر روی دل کش ده در باغ و ده پوشیده دیده از خس و خاشاک
 دیشب صبا نهفته بکوش دلم دید کای خامه ات ز نافه مشکین کوش
 طبع سخن ز تو بهار شکفتگیست چون غنچه سنجید و برده چرا
 آموخت بکست بدشت از تو ^{فهمیده} در باغ ببلبلان بتود از انداخته
 قفل در دل زبان چون بود خوش باشد ز دل کشودن این قفل بدعا
 سر کن ره ستایشش همنشی که نغین پای زانیرا و تاج عرش
 نفس نیجه علی ولی تحت جلی صاحب لوی هر دو سر است
 جانم ز موش رفت از این رخ شاد اسرور پکانه ساخت از خودم این حرف
 ز جوت آب و زنگ بهار طراوتم شد شاخ خشک خامه من کلین
 کای آستان قصر جلال تو عرش با دی مهر و مهر براه تو کمر ز نقش
 روشن فردغ رای تو کای الظلم در دل خیال روی تو کالبد رفیقه
 خیا طهرت ملک العرش و خشت بر قد کبرای تو تشریف

ببین

بلیغ تلخ است ز شان تو آیتی توفیق کبرای تو تفریل ملال
 بر از زمانه نور وجود تو تیرگی ای تر ظهور تو در حد استوا
 بدان دین غماشته مردی غیرو ثابت شد این قضیه برهان لا
 دریا کدای دست کهر بارت از کرم پیش کف تو ابر عرق ریز از حیا
 برهان مستقیم فلک بر نیاز خود در پیشگاه قصر تو آورده
 بردارد آنکه در ره گویت ز جاقدم اول نهد بکنکره کاخ کبریا
 بزار از تو گیت آنکه تواند گذشتن بردوش هر دو سرا پای عرش
 قلع کشای پرده نشینان حق ^{لویی} یا عارف العارف یا کاشف الغطاء
 شبنم نباشد آنکه از او باغ مانده کل در عرق شسته ز روی تو از حیا
 تو از دایم خورشید موسی عصا بمعجز اگر کردار دها
 با کت ز اشتیاق کربان خامام پنخواست رنجت مطلع از طبع
 ی نور دیده را بغبار تو التجی خاک درت بکعبه دلهاد صفا
 شمع منت و دست تو یا معین ^{الکرم} دست منت و دانست ای مظهر
 ن پیش اگر چه از مدد طالع بلند بودم بر آستانه ات از صدق صفا

چون از کعبه
 منتهی
 سبب
 بجز
 نباشد

امکان
 ندارد

توفیق شد رفیق که چندی بکام دل سودم جبین بجا که تو یاسید^{الوری}
روی فلک سیاه که از پیرفته افکنده دورم از درت ای کعبه^{وفا}
دوری بکطرف که بجا کسبیا انداخته است تیرگی بخت من مرا
یوسف نیم جوابیه چاه مجسم بختم بجس مندر کرده صفا
هرگز ندیده است کسی کعبه در فک در دمرده کی شده و در حش
آیین ام سپهر بجا که نم نشاید این تیره جا و گرنه کجا و من از کجا
تا کی کنم مقام در این جا خاک تیره دل تا کی کشم مذلت از این خلق بچیا
عار است همتش نشان روی بگز عیبت است معنائشان زیر کعبه
بارغیت بردل و جان از شرت رو داغ بود بکیسه دل مهر برد
باشد ز دیو غمش زرد دوشو جان غنج و دلال غول بود طرف خوش^{ادا}
خون شد دلم ز کاوش این قوم پرگزند هتک آدم ز صحبت این خلق جان^{کرا}
از بس گزیده ام ز رفیقان بد کهر کویا که هست سایه مراد بری اردا
از بس کشیده ام ز دعا پیکان خط وز بس که دیده ام ز دغل سیر^{خط}
دیگر نم شود دل رم خورده رام من طبعم کند ز سایه خود و خشت افشا

می بینم آسمان و زمین بسی عجب خلقی در آن میان همه در ظلمت عیا
دل سپردم و سپیدم بر از جهل دیده کور نه را بتدای کار خود آگاه نه زانها
ندم عجب کج و شیبهای آسمان کردم صلا که فاعبر و اما اولی^{النهار}
یران حذر کنند از این چرخ سفل ای دوستان کلمات از این^{دوست} دهر فتنه
ای عمر تا کعبه کوشش رسیدم من بنده وفای تو کر سبزه وفا
خاکم بر که روضه رضوان طلب کنم کر کام دل بر آید از آن خاک دلکش
آیین دارد دست شود چشم جان روشن کنم چو دیده از آن روح تو^{تا}
هر چند عرض شوق نهایت پذیریت در حضرت کنم بهمین مطلع الکفا
باشد ز شوق طوفی تو ای کعبه صفا سرکشتگی مدار غبارم چو آسیا
کردی ز آستان تو یابندی^{النعم} چشم امید مرا منتهی الرجا
سر کی فردا بدم الا بطوق تو لالای کسرتن تو ام خالص^{الولا}
رجبه داغ بند کیم بر تو روشن است ای آفتاب پیش ضمیرت کم از شها
وای آفتاب قیامت نم کنم در سایه ولای تو یا صاحب^{اللوا}
شرح محامدت که از آن قاصد^{عقل} کلک زبان بریده من چون کند ادا
ایا تویی که از کرمت خاطر خزن دارد ز خوشدلی برخ صبح خندا

بر خشم بصیقل مهر تو آسمان آینه ضمیر مرا میدهد جلالت
 اکنون بهای صبح سعادت کشود دلی پر دیال دعا می بی ریا
 کلامی که هست از تو طلب میکند دلم چون ذات ات فاسطه رحمت خدا
 باشد دوام وصل تنهای خاطر ام اذیس عند ربک صبح ولاسا
 دیگر امید آنکه دهر سر فرازیم کرد سرم ز سجده بجا که تو خوش
 خواهم که بطلی من آواره راز لطف ای من یک درت بکجا آرم التجا
 بتسند پیش از این که تو غمخواری کز بار غم شود الفی قاسم دوتا
 این بود مطلبم بجناب تو عرض کرد اگر قبول در کسیت مدعا
 بیا بر مهربان ز دل در دگرش خزن آهر بس است طول سخن منید جا
 افتاده در صواعق افلاک غلغل از بس رسا بودنی حکاک تو را نوا
 ختم سخن نماید عایی ز روی صدق اکنون که هست صبح احسن چمن
 ناهست مست شور تو سرای سرخ تا هست کرم عشق تو دل لهای آشنا
 از جوش دگر غلغل زوار روضات پیوسته باد کنبه افلاک پر صدا
 بیکانه نیست در نظر پروان عشق کر نام این قصیده کنم منج الو

ایضا فی مدحه سید المراد علیه

سکنه طره شب عزیز لباس آمد بجا بکس پی آشفتن جو اس
 نه شب سواد چشم غزالان خوش که نه خواب سر نه نظر پاک خوشک
 نه طره مشک دماغ نسیم خلد پیچیده زان بمغز حسان عطا کس
 در پرده داشت از شب شکیب پرند شمع که طور کرده ازان نور آفتاب کس
 کام از نیت شکر شکر کن داعم ازان لب نمک شکر کاس
 کردم شارب مکرش جان بی نفس بر مقدمش ز شوق زدم بهر اس
 یدم که نیت بکنش شد آشتی کام امید جودش آمد ز جام باس
 فتم چه کرده ام که تغافل بهانه جو گفتا مکنه نجل از طبع ناسپاس
 لب شکسته نفس از مدح کتری خواست نشسته ز شای ام ناس
 شد م که حرم کدام و کناه چیست بکشودم از شکنج نفس عقد احتیاس
 غنچه سر زلف سخن شانه کش شد او بخت کمیت قلم را به بر قطاس
 ز جوش شوق بجنبش درای دل انداختم خروش در این آرکون طاس
 با ذات پیمال تو مصدق و پاس یا مبدی المحامد یا منتهی الحداس

حسان بجا بکس

عطا کس

احتیاس

حسان بجا بکس

دل فلک معنویت عقل رصدان او داغ محبت بود اختر تابان او
 آنچه عشق و دلاست حکمت اشراقان والی یونان بود طفل دستان او
 نافه لیلی تن است ناله زارش جرس نایب مجنون دل سینه بیابان او
 منت احسان دل بر سر و چشم خوش دیده تو انگر و شست از کبریا او
 ملک سینمان دل سحره اندیشه نیت می نرسد دیو را خاتم فرمان او
 عشق عیارم گرفت پله قدم کران خازن خسرو را سنجی بزم او
 برق بارش است بر بهار عشق دانه ما سوخته است از غم احسان او
 با حق دین و دل فایده غایت سود و دوا عالم برد صاحب او
 جذب دیوانگی گشته کنه افکنم دل بطیبدین دهد یاد بیابان او
 عشق نیارد نهفت میج دلی در برده نیکو دینجود شعله عریان او
 باد خزان را کز در چرخ عشق بود و فامید مد از کل و رحمان او
 پرده شناسا عشق زانچشم رفته دل چو سخن بر کند گیت زبان او
 تا کل دغم دهد شقه دامان بدست بلبل را شکر مفرقه بیستان او
 دیده کش و بیابان خلد برین ست دل یاد سهر قاتان سرو خیابان او
 انگر ز شادی برید جان غم اندوز من هیچ مسبینا دغم خاطر شادان او

باب و بسته ام پست ایمان دل از حکرم کم مباد شور مکران او
 رابطه با یکدگر بسته چو شیر و شکر دیده گریان من پسته خندان او
 سخت بهم در خورند دیده بد دور با مجر فرادان من باز فراوان او
 عشوه بود چیر دست غمزه بود صاف شست بجز از دل گذشت ناکر زکمان او
 در هم راحت غمزه داغ دل باد دست هیچ خبر نیستش از پردیگان او
 غم دوری شاخت تاب تو انگر بهر کرده شیران کد اخت از تب بحران او
 کرده با شفتی در شب مستی سمر خاطر جمع مرا زلف پریشان او
 عجزه حسن او بر آشتی کفر و دین هند و خالش به بین لعل سلیمان او
 طره ز تنها مراد ام بلای دلست هست چو من عالمی پسر و سالمان او
 شهره شهر است و کو خاطر سودا بیم داده بر سوایم غمزه پنهان او
 فصل بهار خطامت خاطر دیوانه نایب آشفتنی است سنبیل افشان او
 بوسه بجز من برم زان لب شیرین سخن مرغ شکر خواره ام در شکرستان او
 ایبت بمان کیسل با غم دل چون کنم بخیه بیکر دینجود چیک کر بیان او
 بانو ناز را غمزه غم ورنه دل سینه خراشیدنی بود در افغان او
 انجمن عشق کرد عشق تو تا سینه را شد دل تش حکم مجره کردان او

خیابان

از رخ زاهد نیم در دو جهان نرسا هر دو حجاب بر بند کفر من ایمان

قبله السلام دیرمغان منت دل به نیاز تمام گیر صنم خوان

کشور آسودگی وادی آزادیست پنجه دستان بر دست صیفا

امت مشرب بود با هم مذہب یکی و زهم مذہب جد است با یکی

در بکام ار شود قابل اقبال
به که سازد کس هر ره بدوران

هم ز فضا بشکند قدرِ قدرخان
چرخ بفرزند قدر جهان سروان

در پی بیان بود حشک

دزدانان را به پیشتر ایران
از دل خود می خورد مایه مهرها و

نامہ فاروقی بن کمال و در قناعت
مشت زری و مشت زری - طغیان

نفس فرومایه را سیم نازد زرنمایه بل عنصروارکان او

بارغیت کرد کم ز سرودش غم زینت افراز رونق پالان

ست پادشاه است که بزرگوارتر از هر کس باشد و هر کس که در خدمت او رود

دایه بی مهر در پرورس مودیت
مهرزخا، دهر کسینه در سنه است

منه

بزم محبت کما ساز شکایت کجا سمیع رضا مشنوا و سرده الزام

وقت سماع دل است پرده به بخار آید نفس را بکش ز خیمه بدستان

هیچ نواخته از مدح شهنشاه
نهوش بطوفان دهد لجه عرفان

سهر نقد و فنا پشرو اولیا - جان و دل اتقیا بنده فرمان او

میدرانی بصدور عالیجانب
ملک کشای عرب حمله میدان او

دل تمنا دهر شه کفش خزار
حان کسمه اوسته زرد او

منزلتشان آفات منقبضه بر این
هر چه حدیث شناس است آمده در شان او

الشیران دبدبجه خصم افکنش آفت شیران بودن بخربران او

خیزه سران داشتند سجده حق عمار و شد سجده گره کردان تیغ سرفا

چون دل بلفا چرخ مقنس نما
کوی سرا سیمه ایست در خم حوکان

دیده پیمانند دوده کلش سواد نور بسینا دبد شمع

صاعقه دشمن را بدگشت در نورد

خامس می مشکدم پل نی شیردل
چشم غزال حکا و احوال او

پی سپرو چیر دست لاریخ و غم کسل نامیه سازد خجل مال کل افشاند

بختش از عارثت موجه بمان دهد تاب رک جان دهد طره پیمان او
 کوه فرازنده است پیکر زنده اش از خرامنده است جسم خرامان او
 است محیط شرف فوج جان خوار عرصه می میکند لطف طوفان او
 غارت ترکانه زرد جلوه شوخش غمزه بزرگانه زدگیه بترکان او
 جستن او که متریا که از دید رفتن او نر متریا عوق از زبان او
 داده پیغمانی عشق عقل و شکیب هوش او فهم او چشم زبان او
 دامن کلزار با بزم پرزادیش قلعه که سار با تخت سلیمان او
 آیت نور است بان غره نورانش آتش طو است بان طلعت او
 لیلی خیل عرب محو دل افتاده اش شاهد ملک عجم زابلد پان او
 کشته تن لاله داغ از تن چون از رخ کرده دل با خون موی چو قطران او
 کلشن ز پایش از خس و خارت پاک داغ سریش بود لاله نعمان او
 رنگ تن لعیش رونق با قوت بود لعل ز قیمت فکنه کان بخت او
 ساخته باد صبا کرد ز بهش میر ریخته چون نقش با عشوه بید او
 فیض رسان سرور اعاشه شور است قابل تعمیر است خاطر ویران او
 لب شفاعت کری کرکشی می سزد در خوا حسان است جرم با

ساقه کوثر تویی سوخته جان خیزین ساغر خود و امیر از عیش او
 مدح تو نگاشته است عقده کشای دلم صفحہ بدامن برد زاده نعمان او
 ورد ملایک بود نامه اعمال من ناسده از صدق دل مدح تو ^{عنوان}
هشتم بند **ثوق از حضرت صادق علیه السلام مرویست**
 که چون حق تعالی امر کرد که این آیات را بر زمین آورند چنگ زدند
 بر عرش الهمر و گفتند که پروردگار ما را بسوزان اهل خطایا
 و کنان سیفر ستر پس حق تعالی وحی کرد بسوزان ایشان که بروید
 بسوزن میان بغزت و جلال خودم سو کند یاد می کنم که تلاوت
 نکند شمار احدی ز آل محمد ص و شیعیان ایشان که
 انکه نظری رحمت کنم بسوی او از رحمت های پنهانی خودم
 بر روز هفتاد نظر و در هر نظری هفتاد حاجت او را
 بر آورم و او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد
در روایت دیگر هر که این آیات را بعد از هر نماز بخواند
 او را ساکن گردانم در خطیره قدس با هر کنا هر که داشته
 باشد و اگر نکند نظر کنم بسوی او از نظری رحمت خاص خود
 در هر روز هفتاد نظر کردن و اگر نکند هر روز هفتاد حاجت

مقیاس انوار کلام محمد ﷺ

سومینم کلینزی و برقی رحمه الله علیهما بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده اند که هر که بزرگوار ^{باشد} آید غار
بخواند اگر در آن روز بمیرد داخل بهشت شود و هر که در شام
آید عا بخواند اگر در آن شب بمیرد داخل بهشت شود
اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ وَأَشْهَدُ لَكَ
الْمَقَرَّيْنِ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ الْمُصْطَفَيْنِ
أَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ
وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا وَالحَسَنَ وَالحُسَيْنَ
وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَعْفَرَ بْنَ
مُحَمَّدٍ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى
وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ وَالحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ

وَالْحِجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَعْتَقِي
وَأَوْلِيَايَ عَلَى ذَلِكَ أَحْيَا وَعَلَيْهِ
أَمُوتُ وَعَلَيْهَا بَعَثْتُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
اللَّهُمَّ الْعَنِ ^{الْحَيَّةُ وَالطَّاغُوتُ وَاللَّيْلَةُ وَالْعَوِيُّ} ~~مَنْ كَفَرَ بِرَسُولِي~~
~~وَمَنْ كَفَرَ بِرَسُولِي~~ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ~~وَعَلَيْهِمْ~~

هفتم وَعَلَى أَوْلِيَايَ **سنت است**
که چون از نماز فارغ شود بگوید اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجِرْني مِنَ النَّارِ
وَارْزُقْني الْجَنَّةَ وَارْزُقْني الْحُورَ الْعَيْنِ

چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه منقول است که باید بنده از نماز
فارغ نشود تا آنکه سوال کند از حق تعالی سوال کند
بیشت

در این باب روایتی است که در بعضی کتب آمده است که در نماز بعد از هر رکعت باید بگوید
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجِرْني مِنَ النَّارِ وَارْزُقْني الْجَنَّةَ وَارْزُقْني الْحُورَ الْعَيْنِ

بهشت را و پناه ببرد بخدا از آتش جهنم و سوال کند که
تزوج کند با حورالعین را این منقول از تفسیر منسوب
به **سید بن طاووس** از کتاب **معاد** بن عبد الله روایت
کرده است بسند بای صحیح از سلیمان جعفری و محمد بن اسماعیل بن
بریع که گفت روزی خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم
حضرت را در سجده شکر یافتم و بسیار طول داد چون سر
برداشت فرمود که هر که این دعا را در سجده شکر بخواند
حاجت چنانست که در جنگ بدر در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه وآله با کافران جنگ کرده باشد و تر بر شکر
ایشان انداخته باشد کفتم رخصت میفرمایم که بنویسم
فرمود که بنویسید چون بسجده شکر روی بگوید **اللهم**

اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا دِينَكَ وَغَيْرَاهُ
نِعْمَتِكَ وَاتَّهَمُوا رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وآلِهِ وَخَالَفُوا مِلَّتَكَ وَصَدَّاعَنْ سَبِيلِكَ
وَكَفَرُوا بِالْآيَاتِ وَرَدَّاعَلَيْكَ كَلَامَكَ
وَأَسْتَهْزِئُ بِرَسُولِكَ وَقَتْلَايُنْ نَبِيِّكَ وَ

حَرَفَا كِتَابَكَ وَجَدَا اِيَانِكَ وَسَخِرَا
بِاِيَانِكَ بِاِمَامِكَ وَاسْتَكْبَرَا عَنْ عِبَادَتِكَ وَقَتَلَا
اَوْلِيَانِكَ وَجَلَسَا فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَكُنْ لَهَا مَجْلَقٌ
وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى اَكْتَا فِي آلِ مُحَمَّدٍ لِلَّهِمَّ
الْعَنَاهُمَا لَعْنًا يَتْلُو بَعْضُهُ بَعْضًا وَلِحْشَرُهُمَا
وَاتَّبَاعَهُمَا إِلَى جَهَنَّمَ زُرْقًا اللَّهُمَّ اِنَّا نَقْرُبُ
إِلَيْكَ بِاللَّعْنَةِ عَلَيْهِمَا وَالْبَرَاءَةِ مِنْهُمَا فِي
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ الْعَرِّ قَتْلَةَ اَبِي
الْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ
لَا زِدْهُمَا عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ وَهُوَ اَنَا فَوْقَ

عَذَابِ عَذَابِ
هُوَ

هُوَ اَنَا فَوْقَ ذُلِّ وَخِزْيَا فَوْقَ
خِزْيِ اللَّهِمَّ دُعُهُمَا فِي النَّارِ دُعَا
وَارَكُسُهُمَا فِي الْيَمِّ عِقَابِكَ رَكْسًا
اللَّهُمَّ احْشَرُهُمَا وَاتَّبَاعَهُمَا إِلَى جَهَنَّمَ
زُمْرًا اللَّهُمَّ فَرِّقْ جَمْعَهُمْ وَشَتِّتْ شَمْلَهُمْ
وَخَالَفْ بَيْنَ كَلِمَتِهِمْ وَبَيِّدْ جَمَاعَتَهُمْ
وَالْعَنِ اَعْمَتَهُمْ وَاقْتُلْ قَادَتَهُمْ وَسَادَتَهُمْ
وَكِبْرَانَهُمْ وَالْعَنِ رُؤَسَاءَهُمْ وَاكْسِرْ
رَأْسَهُمْ وَالْقَالَ بَأْسَ بَيْنَهُمْ وَلَا يَبْقَ مِنْهُمْ
دَيَّارًا اللَّهُمَّ الْعَنِ اَبَا جَهْلٍ وَالْوَلِيدَ لَعْنًا
لَعْنًا يَتْلُو بَعْضُهُ بَعْضًا وَيَتَّبِعُ بَعْضُهُ
بَعْضًا اللَّهُمَّ الْعَنَاهُمَا لَعْنًا يَلْعَنُهُمَا بِهَ كُلُّ

مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَكُلُّ نَفْسٍ مُرْسَلٍ وَكُلُّ شَيْءٍ

أَمْتَحَتْ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمَا

لَعَنَّا يَتَعَوَّذُ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ وَمِنْ

أَمْرِئِهِمَا اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمَا لَعَنَّا لَمْ يَخْطُ

بِئَالِ اللَّهِ الْعَنَّهُمَا فِي مَسْتَبِيرٍ سِرِّكَ

وَمَا ظَاهِرٌ غَلَايِنِكَ وَعَذِبُهُمَا عَذَابًا

فِي التَّقْدِيرِ وَفَوْقَ التَّقْدِيرِ وَشَارِكُ

مَعَهُمَا ابْنَيْهِمَا وَأَشْيَا عَمَهُمَا

وَمَجِيئُهُمَا وَمَنْ شَاءَ عَمَّا إِنَّكَ سَمِيعُ

الدَّعَاءِ

قال الشيخ ابن بابويه رحمه الله في كتاب الاعتقادات

فوق الله عز وجل

امرينيهما

قال الشيخ ابن بابويه رحمه الله في كتاب الاعتقادات

أَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

وَأَمْرُهُمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا وَتَابِعَهُمَا فِي شَرِّهِمَا

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

باب عقوبات

وَجَعَلَ عِنْدَهُمْ فِي الصَّلَاقَتِ ^{فَع} وَالشَّاءِ ^{وَرَعَ} إِمَامُ جَادِقٍ
وَمَالِكُ مَالِكٍ لِلْأَمْرِ عِنْدَهُمْ ^{مَصْدَقُ قَوْلِهِ} فَقِيلَ ^{مُتَّبِعٌ} فَقِيلَ ^{مُتَّبِعٌ} فَقِيلَ
وَكُلُّ أَجَانَتِهِمْ عَنْ إِيْمَانِهِمْ ^{فِيمَا يَقُولُ وَمَا يَأْتِي وَمَا يَدْعُ}
هَذَا جَمَلٌ مَا هَذَا حَرَمُهُ ^{وَذَاكَ يَرْفَعُ فِي الْقَوَاوِدِ}
وَكُلُّ مَخْطُومٍ عِنْدَهُمْ أَبَدًا ^{هَذَا الْعَمَلُ بِشَرِّ الْمَذْهَبِ الشَّعْبِ}
وَيَبْرُكُونَ الْمَصَابِيحَ الَّتِي ^{بِهَا الشَّرَائِعُ وَالْأَعْيَانُ وَالْجَمْعُ}
الشَّافِعِيُّ مِنَ الْأُمَّةِ وَاحِدٌ ^{وَلَدَيْهِ ذَا الشَّطْرَيْنِ غَيْرُ}
وَأَبُو حَنِيفَةَ قَدْ هُوَ مُصَدِّقٌ ^{فِيمَا يَبْلُغُهُ مِنَ الْأَحْكَامِ}
شَرِبَ الْمَثَلُ وَالْمَنْصَفُ جَائِزٌ ^{فَأَشْرَبَ عَلَى طَرَبِ الْأَيَّامِ}
وَأَبَاحَ مَالًا لِلتَّفْصَاحِ ^{تَطَرُّقًا} وَبِهِ قَوَامُ الدِّينِ وَالْأَمَلِ
وَلَا بَرَّ حَبْلُ النَّصْرِ قَتَاو ^{أَنْ رَدَّ مَا قَدْ نَالَهُ بِنَاءً}
وَرَوَاةٌ مَكْذُومَةٌ مَنْعُهُ ^{وَهُمْ رِعَاةُ مَصَالِحِ الْأَعْوَالِ}
فَأَشْرَبَ وَلَطَّ وَازَرُ قَامِرٌ ^{وَاحِدٌ} فِي كُلِّ مَسْئَلَةٍ يَقُولُ

بَيْنَ الْكُفَّينِ قُلُوبُ مِنْ جَارِ الْأَنْوَارِ ^{تَحْمِلُ كَقَدَمِ بَعْرِ الْمَلِكِ الْعَمَلِ}
مَقُولَاتِ ^{أَزْمَقَ بَاسٍ مِنْ نَصَا الْفَاضِلِ الْعَدَّةِ} ^{مُتَّبِعٌ} مُقَرَّرٌ
كَفَعِي ^{أَزْهَرَتْ} رَسَّاتٍ ^{صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ} رَوَايَتُ ^{كَرْدَتْ}
كَرْدِي ^{بِأَنْهَضَتْ} شَكَائِي ^{كَرْدَازِ} بِمَارِي ^{وَتَنَكُّدِ} سَتِي ^{فَرَمُودِ}
كَرْبَعِ ^{أَزْهَرَتْ} فَرِيضَةٍ ^{بِكُو} تَوَكَّلْتُ ^{عَلَى الْحَيِّ} الَّذِي لَا يَمُوتُ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا ^{وَلَمْ يَكُنْ لَهُ}
شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ ^{وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِيلِ}
وَكَبِيرُهُ تَكْبِيرًا ^{وَبِرَوَايَتِ} دِيكَرِ ^{فَرَمُودِ} كَهَيْجِ
شَدَّ ^{فِي} مَارُورِي ^{بِنَادٍ} مَكْرَانِكِ ^{جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ}
بِرَايِ ^{بِنِ} مَتَمَثِّلِ ^{شَدَّ} وَكَفْتُ ^{أَبْنَ} عَارِ ^{أَبْجَوَانِ}
وَدَرَ ^{أَحَادِيثَ} مَعْتَبَرَةٍ ^{بِسِيَارِ} وَارِدِ ^{شَدَّ} أَسْتِ
أَبْرَايِ ^{وَسَاوِسِ} سَيِّئَةٍ ^{وَقَرَضِ} وَبَرِيْشَانِي ^{وَبِهَارِي}
يَكْرَرُ ^{أَبْنَ} دَعَارِ ^{أَبَا} يَلْدُ ^{خَوَانِدِ} وَدَرِ ^{بَعْضِ} رَوَايَاتِ
رَاوَلَشِ ^{لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ} هَسْتِ
سَيِّدِ ^{بِنِ} عَلَاوِسِ ^{رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ} أَزْهَرَتْ

روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت
صادق علیه السلام آمد و از تنگدستی شکایت کرد
و گفت هر چند در طلب روزی بکوشم
میکردم تنگی معیشت من زیاده میکرد
حضرت فرمود که چون از غماز خفتن فارغ
شوی با تائی این دعا بخوان و او می گفت که
بعد از آنکه زمانی حال او نیکو شود و مال
بسیار بهمهسانید و دعا اینست اللهم
انته ليس لي علم بموضع رزقي وانما اطلبه
مخاطر اب تخاطر على قلبي فاجول في طلبه
البلدان وانا فيما انا طالب كالخیران لا ادري
اني سهل هو ام في جبل ام في ارض ام في سماء

آم

آم فی برآم فی محرو علی بدی من و من قبل من
وقد علمت ان علمه عندك واسبابه بيدك
وانت الذي تقسمه بطيفك وتسببه برحمتك
اللهم فصل على محمد وآل محمد واجعل يا رب
رزقك لي واسعا ومطلبه سهلا وماخذ
قريبا ولا تعني بطلب ما لم تقدر لي به
رزقا فانك غني عن عذابي وانا فقير الى رحمتك
فصل على محمد وآله وجعل على عبدك
بفضلك انك ذو فضل عظيم

انتمی رحمة الله روایت کرده است که مردی
بخدمت رسول صلی الله علیه و آله شکایت
کرد از تنگدستی و پریشانی و بیماری حضرت
فرمود که هر صبح و شام ده مرتبه این دعا بخوان

او سه روز بپایند اما دست کرد حال او بخت
 و توانگری و رفاهیت برکشت و شیخ طوسی
 و دیگران در تعقیب نماز صبح ذکر کرده اند
دعا اینست لا حول ولا قوة الا بالله
نیاس توکلت علی الحی الذی لا یموت الحمد لله
 الذی لم یخذلدا و لم یکن له شریک
 فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره
تکبیراً **تکبیراً** **تکبیراً**
 که گفت بخدمت حضرت امام جعفر صادق و
 رفتم حضرت فرمود که میخواهی که ترا دعای
 تعلیم کنم که چون بخوانی حق تعالی فرض ترا داد
 کند و حال تو نیکو شود گفتم چه بسیار محترمان
 بچنین دعای حضرت فرمود که بعد از نماز صبح
 توکلت

توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله
 الذی لم یخذلدا و لم یکن له شریک
 فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره
 تکبیراً اللهم انی اعود بک من البؤس و الفقر
 و من غلبه الدین و السقم و ان تعیننی علی اداء
 حقک الیک و الی الناس و بروایت شیخ و دیگران
 چنین است و من غلبه الدین فصل علی محمد
 و آله و اعنی علی اداء حقک الیک و الی الناس
 و دیگر کلین و نیم طوسی و غیره معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند
 که آنحضرت بعد از هر نماز فریضه چهار مرد و چهار زن را لغت می کردند
 و ایشان را نام می بردند و در نسخه که در دستم بود بمضمون الا ان تقوا انهم
 بکفر شیخ بنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است
 از جابر بن عبد الله عن ابی امیه را پس باید بگوید اللهم العن بنی
 بنی امیه و جمیع اعداء محمد و آل محمد من قول از عباس

کردن زبونش شمع زنج الوار
روانپس کینه غلامت بودم
در مجاپس کینه غلامت بودم
بربط الوار ز سر و باری کرد
بندوی پسبان را اردو کوش
یکد ز کرم نه ویت کوش
تنبو کوشش خوشن لاله کوش
بر نوک کوشش اندر او کوش
کین فته از سر و قلع کوش
طالع چرا شد ازلی یکد کوش
باز کرد دست دوح او شتری کوش
ای که دست دوح او شتری کوش
او بنده ام نور اگر طفیل کوش
کردیده غلام من کوش

چند کینه زدن کوش
بستم قلم کوش
چون صادرم صبح کوش
سردم زنده از کوش
ویم کوش
چون مطلع جمال کوش
ماهر عارض کوش
سازد در کوش
وی نور کوش
در ای زده کوش
چند کینه زدن کوش
بستم قلم کوش
چون صادرم صبح کوش
سردم زنده از کوش
ویم کوش
چون مطلع جمال کوش
ماهر عارض کوش
سازد در کوش
وی نور کوش
در ای زده کوش

واندم که کرد از غنچه جان
نفسه بجا کوره اسکر جان
آلوده نمی چه نور احباب
از غل خوشی شکر در جان
ایامیکم از قطع امید از
ناید علی التوبه شک در جان
آینون ره دعای شایم که گویم
آمین بنیسه بر این منبر آفتاب
چند آینه ماه را کند از غل
دیدگاه کاه نشسته بر کلاه

ای که که جلالت نور فیه بدرین
وی قصر کبریا ی نور انکار فایت
انت الهی بنور اولک انبیا
حس در آینه نشسته بود بر جان
شاه اسم که کرب بندم
بهر حساب و وقت من در جان
نزد دهر و از سر که
ای پیشیم چون کل نیکی بود
امانت از دل چشم امید
سویت حاکم بنده و چون

بندار نور مهر او بوی جان
ان شب که هست اینده او
بی محال اگر من دوم کرد
سوادین بهر کسرت
نوع بهیسه در جان
توان لب به بیکان
لوحین سوار شدی بوی جان

بوی خوش بوی گلشن
 معانی رسوا را که در
 پس از او شکست
 فغان که درین جانی مرا بجا
 ز دودیده خون شام شبنم
 چشم که بست آنها کل و شنبلی
 که ام ندید سبب این کجایم
 یکشند غمگین که تو غمگین
 که در دلم کجایم که در دلم
 که در دلم کجایم که در دلم

من کج افکندم رضوان جانم را ز آتش در محال
 این آتش کاین کارین بر سر خاک است
 دین بر تو ز ما برین بر سر تو چرخ روان
 بنده یوسف و العجب که این چنین است
 شد چون تو را بر حجاب از یکس
 خوشیدن افروخته آتش بر سر
 گردون که اندوخت در حجاب
 شربت خوشید چه آید بر سر
 بر ذره گردید مهر از یکس
 مرغ شب آتش آمد برون از باختر
 عشای شب با صد نظر در کوته نشین
 شب و روز از آتش کین ای نقد
 مندی بیکان آتشین همچون

۲۵
 در این شعر
 در این شعر

ابو نصر منصور بن علی بن یحییٰ
 بن محمد بن داود بن علی
 بن داود بن علی

[illegible]

این دلاور با داد و دین را نوشه چنین کند نشان
هر سپهر تا فخر نبردشین طاهو؛
بنا ی سر کو کشف دهای راز معروف
سلطان دین شهاب نجف واکر در آستان

75

وقال القاضي رحمه الله عليه في حقاو الحق

فمن ذالك ما رواه سيد المتألهين جديد بن علي العبيدي
الاصلي في كتاب الموسوم بمجامع الاسرار ومنبع الانوار ^{خفية} عربي
وهو انه قال جئت الى الحجام بنى الحلو راسي فقال لي ادن ميا من ^{استقبل}
القبلة وسم الله تعالى فتعلت منه ثلاث خصال لم يكر عندى فقلت
ملوك انت ام حر فقال ملوك قلت لمن قال الجعفر بن محمد الصادق
قلت اشاهد ام غائب قال شاهد فصرت الى اباه واستاذنت عليه
فجئني وجاء قوم من اهل الكوفة فاستاذنوا فاذن لهم فدخلت
فلما صرت عنده قلت لهما بن رسول الله ما لو ارسلت الى اهل الكوفة
فلهينهم ان يشعروا بالحج فاني تركت بها اكثر من عشرة الف شتمهم
فقالوا لا يقبلون متى فقلت ومن لا يقبل منك وانت بن رسول الله ما فقالوا انت
من لا يقبل مني دخلت داري بغية اذني وسلست بغير امرى وتكلمت بغير اذن
فدليعي لك تقول بالقياس قلت نعم به انقول قال ونجك بانعمان اول من قال
ابليس حين امره الله تعالى بالانحر دلادهم عما فاني وقال خلقني من نار و
من طين اما اكبر يا نعم القتل والثرنا قلت القتل قال فلم جعل الله في القتل شأها
وفي الزنا ابعة يقاس لك هذا قلت لا قال اما انكر البول والمني قلت البول
فلم امر الله تعالى ببوله وضوء وفي المني بالغسل يقاس لك هذا قلت لا قال
فاما اكبر الصلوة او الصيام قلت الصلوة قال فلم وجب على الحايض ان تقضي
الصوم ولا تقضي الصلوة ايقاس لك هذا قلت لا قال فاما اضعف المرأة ام الرجل
قلت امرأة قال فلم جعل الله تعالى في الميراث للرجل سهمين وللمرأة سهم ايقاس
بما فيك لك هذا قلت لا قال فيم حكم الله تعالى فيمن سرق الله ثم القطع واذا قطع الرجل
يدخل عليه دينها خمسة الف درهم ايقاس لك هذا قلت لا قال وقد بلغني انك تسهر
انه من كتاب الله عز وجل هو ليس لمن يؤمن من النعيم انه الطعام الطيب والماء
البارد في اليوم الصادق قلت قالا انما هو رجل اطعمك طعاما طيبا وسقا

[illegible]

کلیه صد سوز و زهر که از صبح عروسان شکفته روی تری
لطیفه اناالملح که با جالی صیقل کلاه خیم کیو چو باله قمر آمد
کش جماعت نسوان امت از ته فوج بان و زلف که جبل المین که گرام
چنان رسید بهراج حد حسن حالش که قیومین از ابرو نشین نظر آمد
ز آب گل شجری بر مید باغ بنه که اصل خلل سادات فوج انج آمد
هزار شاخه شد سبزان زیت که هر کدام بر فوج سپهر سار آمد
زدنیشه کاوش بکان فطرت تاج او که نسل دیگران حج آمد
علی سما و صفا طمعه محیط نبی شد که چون حسین و حسن شان دو قیوم
چه می کند رخ خاتون خلد ز بورو عیش با دو کهر کو شوار و تاج آمد
سرا دق ملکوتش این جهان نکشید که دستکامهین بود و عرصه مختار
کذا شد بکلمه برین آتش جاش که زود جانب منزل تواند از سفر آمد
لوی مجذوب عشق مجید و قبه بیضا جهان بکلمه و پشمینه بر او بر آمد
شاید داشت که پیمان بجز در دست گذاشت خست منزل که در سفر خط آمد
عوض سکت و فقر کرده چاهها که فقر لازم شغل و جابر که ز آمد
یقین به انکه ولای علی و مذهب طریقه است بجز که صراط راست
درست که آل توالل است که که زیر قبا با علی و آل در آمد
حدیث اول نوری که بی خلافی است روایتی که از راویان معتبر آمد

در که خلقت حیدر ز نور پاک است بقول حق رسول از ثنات در خیر است
 چو این دو قول مطابق کنی بری ز تعجب بشارت علی را که سید البشر
 ظهور در مصطفی ز سید عالم است که نسبت علی مصطفی خواهد
 ز شخص طمکان پرده شده شد سال مرد و چون نور و وحی و کشف
 کسی که تفوق و تصرف و آلی کرد ز مشرکان دو پیشتر که کفر
 که در سادات آل رسول شایسته کرد که از فضول بان در زیاده بفرام
 اگر بصورت جد گفت باید شریک و کر بهره سرایید و در جسد
 بست از الزام دفع شبهه نظری بیان این دو معصوم که حق
 همیشه با سپهر کمال و فضل بود که آفتاب محبت شد و علی قمر
 سالیان بود بر اوج دولت و رفعت زنده طبل که بر شرک گذشت ظفر
 و در حق رسول اتقین و فی العالمین خاتم الانبیاء
 نور اول عقل کل لوح مبینش کرده اصل ذات و کلام کتاب
 خواهر کونین و مقصود دو عالم مصطفی که حقش محرم عرش معلی
 پای از افلاک بر رف نهاده همیش بر سر ره پیش جبریل را جاست
 زنده از او حی الی عبده دل شایسته از ایت عهد ربی نزل احیاست
 تاج مکرم لعل که حق نهاده بر سر خلعت تعظیم لولا کثر بالاسیاست
 رؤیت خیر الهی حق یقینش کرده بر صراط مستقیمش عقل داناست
 در شهادت کرده حق با شریک پس بکر آن جدا مؤمن ز سر است

فکر نقش سوخته ما را باغ مغلیه عقل ما را خشک نغز از دود سوخته ساخته
 که بگویم بتا میسر شرک والی دلو و بر بوضف خلق از بتا شریک ساخته
 پس بنا که در فرق انجیل و یور بر زبان انبیا جبریل کو با ساخته
 و له ایضا فی مذهب صلی الله علیه و آله و سلم
 ای وجود از نور تو ذرات پد است عقل کل پر نوذات تو پنا ساخته
 نور تو فایض شده بر عقل و طالع کشته نور تو وارد شده بر روح و دنیا ساخته
 کو کعب تو آتش ساز شده اصل مول خلق با شریک ساخته در پناه ساخته
 فیض این نور بت تسلیم و تسلیم سید اولاد آدم جبریل خوانده فیض این نور بت بجن و انس ساخته
 سید اولاد آدم جبریل خوانده رزق الله المینت حق تعالی ساخته
 موج حکمت دل از عین یقینش چشمه زلالش نبوده پاک دریا ساخته
 از کتاب من که علمت او آموخته در دیرستان او آذنی ت داناست ساخته
 در حقیقت نقطه از کلام فضیلتش بر چه از آن مجلد یا مجرا ساخته
 گفته قانون طبع فی تریابی ز اهل بیان گشته و زمار را ساخته
 زیور لفظ احادیث متین معیار حلقه در گوش را دیبا اطناس ساخته
 از توجه کرده بیمار باطن علاج در نادانی و دل سخره او ساخته
 خواب که کس در جهات شکل بیداری دیده حقین تو رؤیت ز رویا ساخته
 حسن ظاهر نزد بطن در دینا کرده خواب مرکبینه صغیر و کبری ساخته
 خوانده بر صورت او زار از لوح دی فضل حق کایینه احوال او ساخته
 در عرفان راق عقل و حس و هم با خار خشک شده بدون از کف ساخته
 دیده صدر الهی معرفت بر که بر وادی تحقیق اطلی با قصا ساخته
 یافته از سابقان بر معرفت برتری مقصد صدق ملک مقدر جا ساخته

کرده بر کل مقامات صفا حق عروج
 در شود آراسته باطن با ارجال
 خلق از قرب خالق گشته سربا تمام
 و اله خلق جمیل عاصی و سرسایند
 در رمت اصحاب و ملک و ملک بکند
 علم تو در راه دین با احد برداشته
 بر ستمگره نیت گشوده بر انتقام
 قوم و سر سبک لبهای معصوم
 مجرا نر کرده از غنود ترجم تو به کار
 از قوت کرده جرم دشمن غار غنود
 ناخته احوال از حرص و حاق بر سرست
 بر خراج کریمه نایب چون آمده
 بکجا در عهده بهت گرفته مشکلی
 لازمانده بر زبان الا بنفر غیر حق
 حیدر صفدر که در زمش قفا دشمن شد
 از ثبات باره در رزم جمعیت شده
 آدم اردیدی عید صفدر چای تو کی عاصر شدی
 این جبار ظل ایمان پرده در غرقت
 انکه از ایمان جبار در حمایت آمده
 کامل ایمان تر نباشد از تو در عالم کس
 دیده بر نومنه و کافر بچشم رحمت
 بر در خلوت برای ذات باوی خفته
 از غبار آینه خاطر مصفا خفته
 بر چه نظر دیده از طاهر بود
 حسن رخت رحیم و شیخ شیده
 جان فدایت از سر دوقین بر خفته
 و ز تو صدی نالیده باید امان خفته
 کوه نایت بجز رنگ خار خفته
 تو بچنین بعد روم کوی خفته
 کافران از اموال از رقیب خفته
 کر چه غدر با طر را دشمن ایضا خفته
 تو را حسالتش بیشتر بر بار خفته
 بهر تالیف دل بخواهش اعطا خفته
 بوده که کار در عالم بی تقاضا خفته
 از سخاوت آنهم استثناء خفته
 در صف تو جسته است طهار خفته
 کر چه جرم خصمت از احوال خفته
 شرم تو شرمیده شیطان از انوار خفته
 بر کرا از برده بیرون دیده رجا خفته
 باغداش کار برای خاص بیدار خفته
 کر جبا خود را از چشم خویش خفته
 رحمت عام اکبر در دل خفته

در شب

در شب معراج بر گشته زره بغداد کا کرات ربه نزد حق تعالی خفته
 از کمال مهر و شفقت در محل اخضا امت است کفتم جان تسلیم خفته
وله ایضا فی مدح سید الکونین صلی الله علیه و آله وسلم
 ای عاشق کاه حق و رات شبایا
 از تو اضع قد رحال خویش بیدار
 حق جلیل از عزت تو را خوانده
 از تو اضع نام خود عبد اشکورا
 روز رزم از جابجسیده دلی شکاک
 کودکی دینت اگر گرفته بر پا خفته
 بر معاند طعن لاف لابی بعدی زده
 ما انا الا بشر نزل حبایا خفته
 بچکه ناطق گشته از هوای نفس خفته
 باره بهر صلاح دین باعدایا خفته
 حق نر بر سبایا عصمت برده
 در دل شهاب سر شکیده معصوم
 عدل ز تعبد ملخلاق وین نسبت خفته
 دین تو از عدل میزان خود باطل خفته
 جز را شمار عدالت نیست این کز غفایا خفته
 از عدالت کرده در عیش صدیقان
 نعت گوین را پشت ملائکه کرده عرض
 جمع و سیر بر بنوبت کرده زهد نخبایا
 کر چه حق پر از ذب حواس بطایا خفته
 کار عالم را کفایت کرده از یک باجرا
 ورد خود در پردا زیند فاکفا خفته
 کرده در نان چای مساکن هر قوت خفته
 کینما رصف در یشار و مطایا خفته
 بازوم زهد آورده بجا حق حماد
 بهرم کار غرایا و سدا با خفته
 لولو بنشور با شیده ز روت و شو
 نور بیضانت تابان ز سیمایا خفته
 اتصال بی مع الله کرده حاصل نماز
 ماسوی الله را از استغراق افنا خفته
 از حضور قلب مستغرق بنور خفته
 و ز خضوع چشم تر دل هویدا خفته

شرح

بنوبت

نمونه **ابو الحسن** منت منقول من تالیف ناصحی الکرم

فمنقول بخداون

از سبقت صور خلافت مقصود جز عرض کمال است الله بنود
کرباوت رقم سه صد پیش الفی بد است که رتبه که امین

کالات **فرد صد مالدیه بر دو**
خوشید یقین است بی باه لی اسلام مهرت و ایمان
بکر که زینت است ایمان

در ایضا
وز نام علی که لوهر دوات بر
دریای علی ملک در یاد

در بیان قدس
در خانه حق زاده بجانشین
فرزند که خانه زادی دارد

باید بیست و یک سال از زمان
قالی الفلک است احد از اوجی در
انکه بشمار مینا شش

از قال الله قل هو الله حد
بکر که عیلت پس علی سر الله
اسر رگرم زخو جبهه

در شش ای حافط
در شش ای حافط
در شش ای حافط

نمونه **ابو الحسن** منت منقول من تالیف ناصحی الکرم

از مهر علی کسر که باید عرفان
این نکته طرفین که ارباب کجا

بافض علی رحمت جان چکنند
ناکس نشود بر تپت هرگز کس

الله بود یک الف و با دو دو لام
از بینه الف علی را بطلب

کر بند است که از بندش
بالله که مشرقش سر نزنند

احمد که شهر سر بر لولان آمد
یک حرفه محمود قدر و شرفش

دریای سپهر کاقاب کفش
خورشید که بر در شود کاهلال

الله بود یک الف و با دو دو لام
از بینه الف علی را بطلب

باید بیست و یک سال از زمان
قالی الفلک است احد از اوجی در
انکه بشمار مینا شش

[illegible]

چو در سر عطا احد ص و راست
 سده مان و هفده آید
 چنان مطلقند او در فقر و غنا
 که در روز بقره بود در سر
 که کماله پیش از کماله
 که با شیرین هم بخورد
 اهل سنت و جماعت معاویه طاعت سبب اهل حال المؤمنین
 خوانند برادر که ختم امیر المؤمنین است و محمد ابی بکر را برادر
 خال المؤمنین خوانند اگر چه برادر عایشه است اما شکر
 با خدا و حضرت امیر المؤمنین است و حضرت شیخ شاکر
 در این باب فرماید **شعر قال الحکیم العارف الغزوی**
 آنکه مرد و تلبیس است
 آنکه خوگرم معاویه است
 هر که را خال را اینج شمار بود
 که هم خال ایدت ناچار
 عایشه بهتر است خواهر او
 خال اید بود برادر او
 و از قبیلان قول عیلات آنکه گویند شیعیان کافورند
 باشند که انکار ابوبکر و عمر کنند اما معاویه ستمان
 باشد که معاویه ستمان باشد با آنکه انکار امامت شیعه را
 امیر المؤمنین علی کند و تیغ در روی او کشد و رافضیان معتمد
 که ابوبکر و عمر را دوست ندارند هرگز توبه ایست قبول
 نباشد اما نیز بد که حسین بن علی فرماید که سرازین جد کنند
 که درون که فرموده است
 رفقه سینه از نخته خان

از دست مکر او بگریز ایستاد
میان او و سحر او ایستاد
میان او و سحر او ایستاد
میان او و سحر او ایستاد

نصفه

که از خود و طریق این جماعت که شعار سنیانست بر نیز واجب
کنند و بدانکه از اعتقادات باطل این جماعت که مخالفه اسلام
آنهاست که گفته اند که چون کسی مرتبه حقیقت برسد از وی شریعت
ساقط میشود و ملای دوم در خطبه تنوی ذکر این کرده و گفته
علی در بعضی کتابهای خود ذکر فرمود که بجای هر که داخل شد مدینه
که مردمان نماز کردند و در میان ایشان یکی نماز نکرد از سبب
پرسیدم گفتند او داخل شده یعنی حقیقت رسیده و بجا
از وی ساقط شده و بدانکه این جماعت را اعتقادی بر نماز
و حج و باقی طاعات نیست و این بابویه قمر رحمة الله علیه
از بزرگان شیعیانست در کتاب اعتقادات گفته که عبادت
نابعان حلاج ترک نماز است و دعوی تسبیح حق و دعوی
و ملا جمر در نفحات ذکر کرده در باب مهر معشوق که در زمان خود
پرا بیل خراسان بعد که خواجه عین القضاة همدانی در بعضی
رسایل خود گفته که مهر معشوق نماز نکردی و از خواجه مهر جوهر
و از خواجه احمد غزالی شنیدم که در روز قیامت صدیقان را
تمشاق باشد که کاشکی که خاک بودند که روزی مهر معشوق
قدم بران خاک نهادی ای فرزندان به بینید که این کرامان را
که اعتقاد ایشان اینست که مهر معشوق با آنکه بی نماز بود
که بهتر از مردمانند در روز قیامت آرزو خواهند نمود که
کاشکی خاک پای او بودندی و شک نیست که معجزات

سخن است

کافرات و باز ملا جامی در نفحات از شیخ الاسلام که نام او عبدالله
انصاری است و از سنیان متعصب است و از پیران متصوفاست
نقل کرده که گفته که من کسی را بیشناسم که بمکه در موسم حج
بزیارت ابن الحسن حنیف و حج نکرد که زیارت او آینه است
نشود به بینید ای مسلمانان که این جماعت چه اعتقاد حج دارند
که زیارت پیر خشن نخس خود را بر حج مقدم میدارند و زیارت پیر
حج آینه نمیکند بهر حال به بینید که این اعتقادها را چون
مسکون جمع میتوان نمود و دیگر از اعتقادات باطل این جماعت
اینست که جایز میدانند که کسر بر یاخت کشی مثل حضرت مصطفی علیه الصلوة
و السلام شود یا بهتر از وی و شک نیست که این اعتقاد کفر محض است
و ملا جامی در کتاب نفحات نقل کرده که شمس تبریزی در آنای سافرت
بقونیه رسید و در آن وقت ملای دوم انجامه رسیده بود پس ملا را سواره
در یافت و همان مرکبش را گرفت و گفت یا امام مسلمین یا بزرگوار
یا مصطفی مسلم ملا در جواب گفت که مصطفی صلی الله علیه و آله بزرگتر
عالمانست چه جای بزرگوار است پس شمس گفت چه مغرور دار که مصطفی
بفرمایند که ما عرفناك حق معرفتك و ابو یزید بگوید سبحان
ما اعظم شأنی و دیگر آنکه از شیخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله
و سلم معلوم میشود آنست که از محل تهمت اجتناب باید نمود و درین
مردم کاری نباید کرد که باعث بدنامی و تهمت شود و همچنین حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه بدی علیهم السلام بدیخ نموده اند بوس
و غیرت را و امر فرموده اند که مردم زمان و فرزندان خود را از نام خود دور گردانند

بخوف خشیه پاکن زین دگر آخیم دران ز معرفتش تخم توان بر کار
 بکن چشیده اخلاص آبیاری آن که تا بر و جزا حاصلت بود بسیار
 چو هست منظر دل منزل محبت او ز مهر غیر در آن خانه ذره مکذار
 چو نقد دل بودش سکه غیر مهر خدا شمار قلب توانرا و نام تمام بیا
 نه هر که لاف محبت زد بود صاف من از نشان محبان تو را کنم آجا
 بکوش و سرش شوی آینه قلالت که کرده وصف محبان خود درون
 نول مهر من یابد رضا بقضا ز سینه و سوسهای چرا و چون
 شوی سر آمد آفاق در محبت حق به باد پای تو کل اگر شوی تو سوار
 سر و خضر تیر چشیده حیات زنی اگر کل تسلیم بر سر پست
 شود کسوده برویت در خلوت اگر واقعه سازی شعار و فکر
 خشوع و نیت اخلاص روح اعمال عمل چو دور شد اندوه و کار
 ریاد سمع بود زهر در مزاج عمل با و یکسر موزین دود در عمل
 رواق دل که بود جایگاه یاد خدا دران تو راه مده یاد غیر از آنها
 کمز تو یاد خدا را دمی دل بیون که تا بران نشیند زیاده و زیاده
 بغیر یاد خدا بر چه دردت گذرد مرض شناس تو انرا و غلظت شما
 اسیر کامل دلف تیان مکن خود را که روزگار شود بر تو زهره چو شمشیر
 خیال نبره خط را بر دهن کن خاطر صفای آینه دل به از من زکاء
 مده بکلیه دل به زلف و کاکل را که خانه تیره شود و دود چون سودا
 ز دیده تا بتوان یک کوه بر اشک که روز حشر بود این متاع با باز
 زکشت از جهنم نغمه دانه اشک را بدانه خال تیان نباشد کار
 زلی بود طمع دانه را مصیبت دام فریب دانه خال تیان محزون نه

زانکه نیتین رضای تو
 و نیتین تو کل
 زانکه نیتین رضای تو
 و نیتین تو کل

دگر بختر ز دست تار و کشی اگر بیای تو افتند شام بدان بهار
 نشسته بر سر است اجل سان بر بهر پناه بهار الامان استغفار
 اگر چو در چینه دهر از کش کش چرخ چو خاک راه شدم پای کوبه خورشید
 ز مهر یکسر و کردن بلند تر کشتم زدم بسر چو کل مدح حیدر کراره
 بتاج مهر علی سر بلند کردیم تا آسمان گذرد کرم عجب شمار
 ز ذوق مهر علی آمده بچرخ افلاک بهر او شده سر کرم ثابت ستار
 بر کشید و سلمان ز روی صدق و مکر به بند کیش بسته اند لیل و بهار
 دمی اگر زنده دم ز مهر او خورشید بجای نو کند خاک بر سرش حبار
 زمانه خاک مذلت بریزدش بر سر ز مهر او زنده دم اگر نسیم بهار
 محبتش بهین واجب بران شده محبت او فرض بر جبال و کجا
 بهر او چو عقیق تمین بود معروف بر نه دست بدستش گرم باران
 علی که خواند رسول خداش خیر بشر در او کس که شک آورد که کفار
 نماز و روزه و حج کسر نشد مقبول مگر بهر علی و ائمه اطهار
 بغیر تع کسش آب در کلو نکند شود چو دشمن شوریده بخت و بهار
 دل نیست دران مهر مر تضر قلب است شود بهر علی قلب نام عیار
 علیست صاحب بر اگر در میان جیش چو ماه بدر به او دیگران نجوم
 علیست قاتل عمر و او دیگر کز خوش گرفتند اسلام دست و پا
 تیغ او شده جمعیت مسلمانان ز ضرب او بقا دند در بدر کفار
 بنور عام علی محو کشت ظلمت جهل بآب تیغ علی شد زمین در کفار
 کلیه فتح نبرد ذوالفقار حیدر بود نبر تیغ علی کرد فتح بسیار
 شدی تیغ منکران خرق فلک اگر شدی بدم تیغ سپهر دوچار

و السلام الله صل الله علیه و آله
 علی یوم النحر فی شهر رجب
 و فی شهر رجب
 و فی شهر رجب

علیت صاحبزاده و جمال و رفعت شان علیست بحکم معارف علیست کوه قار
 اگر قارش و هر چرخ سایه اندازد شود چو کوه کران پای تمنع رفا
 چو کوه بود که بسته و قارش از آن زمین گرفته بعزت چو مادرش یک
 علیست شکیانی که بهریت شکنی بدوشش عرشش نشان بر گرفت
 دلیل رفعت شان علی اگر خواهی باین کلام دمی کوشش خوشی تن
 چو خواست نادرش از بهر زلفش چاک درون خاصش بداد جبار
 ز بهر مدخل آن پیشوای خیل زمان شکافت حضرت جبار کعبه را دیوار
 پس نمطه را با احترام داخل شد در امکان مقدس نژاد مرتب
 برون چو خواست بیاید از چهارم رفت نداشتند که نامش بر علی گذار
 فدای نام چنین زاده بود جا نم ۵ چنین امام گزینند با اولوالعقاب
 نمطه مدح علی را بهملاتی رحمان چو کرد از سرا خلاص قرص جان
 چو داد از سرا خلاص خاتم خود را نهاد بر سرا و تاج ایمن جبار
 دلیل اگر طلب بر امامتش بکند م بچشم دل بنگر حدیث یوم الدار
بدانکه شیع و ستر نفل شده که حق تعالی بآیه و اندر عشیرتک لا فرجین
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را فرمود که خویشان نزدیک
 خود را از خدای تعالی بترسانند و دین اسلام را برایشان بر وضو نمایند
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله اولاد عبدالمطلب را که چهل کس
 در خانه جمع نمود و ایشان را از روی اعجاز باندک طعامی و آبی سیر و سیراب
 گردانید و اسلحی را برایشان عرضه نمود و ایشان عناد و زینند و ایشان
 حق تعالی نمودند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود
 که کبیر از شما که با من برادری کند مرا اعانت نماید تا باشد بعد از من
 خلیفه و وصی من در هر مرتبه علی بن ابیطالب علیه السلام میگفت که اگر منم

برین

با رسول الله پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمودند که
 آن تو بی و این دلیل و اصیحت که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد
 از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله خلیفه و وصی و جانشین او است این حدیث
 را حدیث یوم الدار را نا بجهت مگویند که یوم در زبان عرب بمعنی روز است
 و در بعضی خانه است و چون این حدیث در روزی واقع شد که در آن
 نشسته بودند از این جهت از حدیث یوم الدار میگویند الحمد لله العظیم
 حدیث منزل را در دو حدیث تن بسیار که میکند دل اهل نفاق را افکار
 بجان دشمن حیدر بیفکنی آتش کنی تو آیه اوله عثم کرنگار
 بود امام بحکم حدیث روز غدیر بدین حدیث نمایند خاص عام قرار
 بی چو وارد خیم گشت بر سر منبر خلیفه کرد علی را بکف جبار
 نهاد بر سرا و تاج و ال من و الاله گرفت از همه امتان خود اقرار
 و لیک که با صیحت تهنیت کردی نمود از پس اقرار خویشان که
 بشن منکر حد را بر اهل وفا معارج آمده چون گشت گشته آن
 بود امام منان را بعدی که دنیا را ز روی بخش خاطر طلاق داده
 نه آنکه داد خلافتش ولی بوجه جرم گرفت در بغلش تنگ عاشق
 علیست آنکه خدا نفس مصطفی خواست جد آنکه در هم این دو نفس را جبار
 را اتحاد بکنج میان شان موسی میان این دو برادر کجا جای یار
 علی که مظهر بیلوه شایه آمده بغیر او تو کسر را امام خود شما
 علیست بانی هر قوم و ثانی تعیین قدم برون ز طریق پیدایش گذار
 علی بقول نبوت چون سفینه نوح بدانشش جزئی در غرق غرق مدار
 علیست مطلع انوار لو کشف یقین مشو تو دور ز نور هدایتش زهار

در حدیث یوم الدار

در حدیث یوم الدار

در حدیث یوم الدار

در حدیث یوم الدار

و در بیان بود از فهم خرد ذات خدا باشد پنهان و عالم از وی پیدا
 شد و صفات بر وی عین صفات عارف کند صفات از ذات جدا
 و از آن بیرون است علمش یقین ز چند و چون پرور است
 که در خدا چو ذات او چون است
 و در تمام احسان باشد با خوش کند کسر که رحمت باشد
 که در آنجا باشد خوشتر آنکس که محتاج و نه نادان باشد
 ای که ز بود تو بودیم روشن ز تو شعل وجودیم
 بود ز تو در پای کس خار زبان آری ز تو پر کیسه سود بیم
 ختم رسل که انبیاء است بر کس که در او شک و در کفر است
 باده دل که بدیش کرد و دلیقین که اور رسول است
 ختم رسل و نور خداوند کریم و در جهان رخسار مسیح و موسی کلیم
 باده دل به طرف مرکب روشن بود از بر توان دریم
 که ز بها و جهان شد موجد و علم هم اول نبیا و هم خاتم بود
 موجود شد از بهر وجودش آدم بر چند که آمد از آدم بود
 و سلطان حق بعد نبی است که در سنگری درین یقین کرد
 و در آنجا که خداوند سلسله او بر صف روزگار با خطا خط
 ز مهر علی پرست جان و دل ما باب مجتهد سرشته کل
 خواندن در رسد مهر علی روشن شده صد شکر و
 و در آنجا که خداوند سلسله او بر صف روزگار با خطا خط
 ز مهر علی پرست جان و دل ما باب مجتهد سرشته کل
 خواندن در رسد مهر علی روشن شده صد شکر و

کردیده محبت علی افسر است از معدن مهر او بود کوه بر من
 که کعبه ز داز فلک سرم نیست مهر علی و آل بود در سر من
 ما را که بناه قلعه ایمان است خاطر جمع از حادث و ورث
 مهر علی و آل بود کشته نوح دیگر چه غم از کاشکش طوفان
 صد شکر که ماند بس جعفر داریم با بغض مع هوای حیدر داریم
 خمره مهر مع از ما مطلب ما جوهریم اصل کوه بر داریم
 جز مهر علی را نباشد مذهب که مهر مع نباشیم مذهب
 جز کوه بر مهر علم نیست متاع خمره مهر مع از ما مطلب
 در بغض مع اگر نباشی چون مهر علیست یقین نخواهد بودن
 در دعوی دوستی نباشی صادق باد شمع دوستی نباشی دشمن
 ز کشتن ان دوده کلین مطلب و ز جوهریان مهره و سوزن مطلب
 جز کوه بر مهر علم نیست متاع خمره مهر مع از ما مطلب
 مهر رعت پلید و ناپاک کند بی قدر تر از خار و خاشاک کند
 چون با در مع کنز بر او لعنت کنز کین شربت از اراض تو را پاک کند
 در دل ارم محبت شاه نجف این کوه بر پاک دلم هست صد
 جز کوه بر مهر علم نیست متاع خالیست بساط دلم از جنس خرف
 ای نامه ز کعبه محبت مجبور افتاده ز راه دوست صد منزلت
 با جبهه مع دلم وزن از مهر علی یک جمع توان نمود باطلت نور

و در بیان بود از فهم خرد ذات خدا باشد پنهان و عالم از وی پیدا
 شد و صفات بر وی عین صفات عارف کند صفات از ذات جدا
 و از آن بیرون است علمش یقین ز چند و چون پرور است
 که در خدا چو ذات او چون است
 و در تمام احسان باشد با خوش کند کسر که رحمت باشد
 که در آنجا باشد خوشتر آنکس که محتاج و نه نادان باشد
 ای که ز بود تو بودیم روشن ز تو شعل وجودیم
 بود ز تو در پای کس خار زبان آری ز تو پر کیسه سود بیم
 ختم رسل که انبیاء است بر کس که در او شک و در کفر است
 باده دل که بدیش کرد و دلیقین که اور رسول است
 ختم رسل و نور خداوند کریم و در جهان رخسار مسیح و موسی کلیم
 باده دل به طرف مرکب روشن بود از بر توان دریم
 که ز بها و جهان شد موجد و علم هم اول نبیا و هم خاتم بود
 موجود شد از بهر وجودش آدم بر چند که آمد از آدم بود
 و سلطان حق بعد نبی است که در سنگری درین یقین کرد
 و در آنجا که خداوند سلسله او بر صف روزگار با خطا خط
 ز مهر علی پرست جان و دل ما باب مجتهد سرشته کل
 خواندن در رسد مهر علی روشن شده صد شکر و

و در بیان بود از فهم خرد ذات خدا باشد پنهان و عالم از وی پیدا
 شد و صفات بر وی عین صفات عارف کند صفات از ذات جدا
 و از آن بیرون است علمش یقین ز چند و چون پرور است
 که در خدا چو ذات او چون است
 و در تمام احسان باشد با خوش کند کسر که رحمت باشد
 که در آنجا باشد خوشتر آنکس که محتاج و نه نادان باشد
 ای که ز بود تو بودیم روشن ز تو شعل وجودیم
 بود ز تو در پای کس خار زبان آری ز تو پر کیسه سود بیم
 ختم رسل که انبیاء است بر کس که در او شک و در کفر است
 باده دل که بدیش کرد و دلیقین که اور رسول است
 ختم رسل و نور خداوند کریم و در جهان رخسار مسیح و موسی کلیم
 باده دل به طرف مرکب روشن بود از بر توان دریم
 که ز بها و جهان شد موجد و علم هم اول نبیا و هم خاتم بود
 موجود شد از بهر وجودش آدم بر چند که آمد از آدم بود
 و سلطان حق بعد نبی است که در سنگری درین یقین کرد
 و در آنجا که خداوند سلسله او بر صف روزگار با خطا خط
 ز مهر علی پرست جان و دل ما باب مجتهد سرشته کل
 خواندن در رسد مهر علی روشن شده صد شکر و

و در بیان بود از فهم خرد ذات خدا باشد پنهان و عالم از وی پیدا
 شد و صفات بر وی عین صفات عارف کند صفات از ذات جدا
 و از آن بیرون است علمش یقین ز چند و چون پرور است
 که در خدا چو ذات او چون است
 و در تمام احسان باشد با خوش کند کسر که رحمت باشد
 که در آنجا باشد خوشتر آنکس که محتاج و نه نادان باشد
 ای که ز بود تو بودیم روشن ز تو شعل وجودیم
 بود ز تو در پای کس خار زبان آری ز تو پر کیسه سود بیم
 ختم رسل که انبیاء است بر کس که در او شک و در کفر است
 باده دل که بدیش کرد و دلیقین که اور رسول است
 ختم رسل و نور خداوند کریم و در جهان رخسار مسیح و موسی کلیم
 باده دل به طرف مرکب روشن بود از بر توان دریم
 که ز بها و جهان شد موجد و علم هم اول نبیا و هم خاتم بود
 موجود شد از بهر وجودش آدم بر چند که آمد از آدم بود
 و سلطان حق بعد نبی است که در سنگری درین یقین کرد
 و در آنجا که خداوند سلسله او بر صف روزگار با خطا خط
 ز مهر علی پرست جان و دل ما باب مجتهد سرشته کل
 خواندن در رسد مهر علی روشن شده صد شکر و

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

که مهدی بادی ز نظر ستور است اما ز وجود او جهان بر نور است
بر چند که جان ز دیده غایب باشد از بر تو او کشور تن و مورت است
او مهدی بادی که زماستور است و ز غیبت او کون و مکان پر شور است
خواهر تو اگر حسا عمرش دانی تاریخ ولادتش ز نفیس نور است
مهر از در رو تو ایمان باشد بر چند نهان ز دیده چونان باشد
خورشید زوی بود جهان روشن بر چند بر زیر آمد نهان باشد
قلذذت بستر من رای فلکم قوت عینی بیتی بود در کمر
من نذیبه قبری که هو خالت ساداتی شرم زای شده
در جایز که با و طبع ساخته ام خاکش کافور خوشی تو ساخته
از رشته عنکبوت دیوار و در آما دوز بهر خود کفن ساخته
در سردارم بهوای صحرای نجف لب یز بود سرم ز سودا بخت
ای خواجه تو را سیم و زر زانی ناز از زانی من کوهر دیای نجف
خوشتر اشک عنقریب بسوز و کدز مالیم بنجاک کربلا روی نیاز
که دجله بغد ادش از دست ولی این آبند جوی رفته باز آید
یارب بختت که فارم ساز در بونه اخلاص دلم را بکند
از بال برم رشته غفلت بردار شاید که کنم با وج مهرت را
یارب برسان مرا بصحرای نجف کن روی سفینه ام بر دیای نجف
جانم بستان برو تا که چنم بکیار در که چهره زیبای نجف

من نذیبه قبری که هو خالت
ساداتی شرم زای شده
در جایز که با و طبع ساخته ام
خاکش کافور خوشی تو ساخته
از رشته عنکبوت دیوار و در
آما دوز بهر خود کفن ساخته
در سردارم بهوای صحرای نجف
لب یز بود سرم ز سودا بخت
ای خواجه تو را سیم و زر زانی
ناز از زانی من کوهر دیای نجف
خوشتر اشک عنقریب بسوز و کدز
مالیم بنجاک کربلا روی نیاز
که دجله بغد ادش از دست ولی
این آبند جوی رفته باز آید
یارب بختت که فارم ساز در
بونه اخلاص دلم را بکند
از بال برم رشته غفلت بردار
شاید که کنم با وج مهرت را
یارب برسان مرا بصحرای نجف
کن روی سفینه ام بر دیای نجف
جانم بستان برو تا که چنم
بکیار در که چهره زیبای نجف

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از قول رسول حق است سجا از بهر چه کوئی نامست جهان
نشاسر اگر سه جار حق نایجا خواهر بغض ابی کشد جا
چون رفت برون ز در دنیا طوفان ضلال که برست
در بحر ضلال عالم غرق شد من آل الی اللال من الغرقی
برون مرد از طریق حقایق زهار مکن پروی هر ملک
کن پروی کسر که بنهاد سینه برافس او مار که لخت ک
ای طالب حکت تو ز من کیر خبر تا چند دوی در بدرای خسته
خود را برسان بشهر علم ای فلان شود اخلال این شهر و لکن ز در
صد شکر که ز شافعی و ما کلیم نه پروان اس و کا بلیم
بند هس این وان نهان شکارم من تابع قول و فعل آل علیم
بنکام وفات مصطفی گفت عمر بنیان باشد وصیت پیغمبر
قل ان الرجل لیکثر حسنا کما یبکی الله اولست بنیان بانی بکند
در معن رمع مغیر دین کتاب چون گفت که جان من منست
بکرم که خطا بود بزم سین بپشک بود اجتهاد من عین هوا
هر کس بود منکر معراج رسول بازم بخواد هد خداوند ثواب
هر بزرگن از منکر معراج سینه باشد کافر بزند از با عقل
از قول بر علی است و امیر کدیده علی امیر در خم غدیر
سخت نشاسر که ز غیب خفاش بود دستر و او مهری که ز غیب

من نذیبه قبری که هو خالت
ساداتی شرم زای شده
در جایز که با و طبع ساخته ام
خاکش کافور خوشی تو ساخته
از رشته عنکبوت دیوار و در
آما دوز بهر خود کفن ساخته
در سردارم بهوای صحرای نجف
لب یز بود سرم ز سودا بخت
ای خواجه تو را سیم و زر زانی
ناز از زانی من کوهر دیای نجف
خوشتر اشک عنقریب بسوز و کدز
مالیم بنجاک کربلا روی نیاز
که دجله بغد ادش از دست ولی
این آبند جوی رفته باز آید
یارب بختت که فارم ساز در
بونه اخلاص دلم را بکند
از بال برم رشته غفلت بردار
شاید که کنم با وج مهرت را
یارب برسان مرا بصحرای نجف
کن روی سفینه ام بر دیای نجف
جانم بستان برو تا که چنم
بکیار در که چهره زیبای نجف

و لا اله الا الله
محمد و آله الطیبین
الطاهرین

و یاد کنان ز حق طلب امدادی **دل تشنه**
 در راه طلب چه خفته ای با فل **دل تشنه**
 خوار نشود پیش خدا در تپت **دل تشنه**
 چو کند میل که خند بر تو **دل تشنه**
 اوله شراب طمعت سازد **دل تشنه**
 با فل زوی نفس یکدم نشوی **دل تشنه**
 بکلمه جدا ز صحبت غم نشوی **دل تشنه**
 دنیا بود محل شادی ز نه سار **دل تشنه**
 کرمند تو را دهنده خورم نشوی **دل تشنه**
 در راه طلب پیش با فل یکدم **دل تشنه**
 مساندراین بادیه با درالم **دل تشنه**
 طر کردن راه شوق با خیل و **دل تشنه**
 بید خود را ز سالکان نشاند **دل تشنه**
 تا نگذاری مرا آنچه در سرداری **دل تشنه**
 خود را بران از این کبر زنها **دل تشنه**
 از خاطر خود خیال خطا بردن کن **دل تشنه**
 آینه دل بده صفای این زنگار **دل تشنه**
 تا کی بکسان بستی خود بنمای **دل تشنه**
 ای قطره در این بحر ز پنی خود را **دل تشنه**
 مانند حباب دیده که بکشاید **دل تشنه**
 ای نفس چرا منزه برای بره **دل تشنه**
 تا چند کنی در طلب حبابه کناه **دل تشنه**
 در دیده عارفیت جا کجاء **دل تشنه**
 در دیده عارفیت مانند بچاه **دل تشنه**
 بلرز تو از زبان **دل تشنه**
 از نیک زبان خاطر خود جمع مدار **دل تشنه**
 سرایه راحت در دنی تزل **دل تشنه**
 افسوس کی لذن نتوان کرد **دل تشنه**

راحت دارد هر که شکیب باشد **دل تشنه**
 کم مایه ز مال و جاه دنیا باشد **دل تشنه**
 کی میر توان شدن ز مال دنیا **دل تشنه**
 مال دنیا چو آب دریا باشد **دل تشنه**
 ای پخوا این خنده و بازی تا که **دل تشنه**
 ای خواجه مال خویش نانی کی **دل تشنه**
 در کو رینا چو کو دکان بر سر هم **دل تشنه**
 از سنگ کل شیار سازی **دل تشنه**
 دنیا طلبه کی که ناکس باشد **دل تشنه**
 مار از جهنم یاد خدا بس باشد **دل تشنه**
 بر کس که خدا گسترش نایب باشد **دل تشنه**
 یکس همه عالمش اگر گسترش **دل تشنه**
 تا کی شکم از آب علف پر ساری **دل تشنه**
 تا چند نریب وزینت خوداری **دل تشنه**
 بنگاه غل و نصیب دار فنا **دل تشنه**
 در دیده عارفیت بازی بازی **دل تشنه**
 دنیا بوج و مطالب دنیا بوج **دل تشنه**
 پر مغز بود و لیک در دیده لوج **دل تشنه**
 کوشش تو کراست و زنده بر سوغ **دل تشنه**
 از کوس جیل و شورش کجا کج **دل تشنه**
 تا چشم زدیم بفته و ماه گذشت **دل تشنه**
 اوقات شریفین که ناکاه گذشت **دل تشنه**
 بر کز نشیم ز راه غالی نیستی **دل تشنه**
 فریاد که عمر ما یکده گذشت **دل تشنه**
 از کثرت مال که شود عاقل **دل تشنه**
 کی در طلب مال دهد عمر بیا **دل تشنه**
 ناید ز کفاف هر سر مو از مال **دل تشنه**
 در دیده عارفیت چون بوز بیا **دل تشنه**
 از کثرت سیم و زر شو خورم **دل تشنه**
 اندر طلب مال دهد عمر بیا **دل تشنه**
 دیار و درم بکف زیاد از حاجت **دل تشنه**
 در دیده عارفیت چو انگشت بیا **دل تشنه**
 خوش زود درون ز دنیا دور **دل تشنه**
 با چشم پر آب دل بر خون رفیق **دل تشنه**
 کشیم در این چاه فتنه داخل **دل تشنه**
 کردیم نظاره و بیرون رفیق **دل تشنه**

زبور

ریت

خواهم که کن سر زین غم آباد کنم **دل** خود را بجزم ز نفس ازاد کنم
در گوشه از بهر خدا بشینم **دل** در ماتم دین مال فریاد کنم
تا چشم زنی رسیده وقت شرف **دل** فردا هست که در چاه نماند اثر
بر روی زمین خرام و غفلت تا که **دل** از زیر زمین مگر نباشد جبر
از بهر که کور سخن را شکست **دل** خود را بعثت چرا بر حمت فک
و غلط تو بود شیشه و دلهایم **دل** بهوده چرا تو شیشه بر سنگ ز
گوی که کریمت خدای رحمان **دل** بخش ز کرم چونند از من عیب
حق تو اگر کریم دانی چه رو **دل** مانند سکان دوی به لقمه نان
از ریشه بهار دخت عیار کنم **دل** این کاجو اینست به پری ممکن
امروز اگر علاج نتوانی کرد **دل** محکم چو شود چو کوزه خواهر کرد
از دای مصیبت باز دگر **دل** کین و جمل را بهیست به خوف و خطر
گوی که کم تو به پس از برهما **دل** از در کجوانان مکر نیست خبر
ای آنکه تو آه بیکش پند **دل** بی غم کنار دیده را همچو سراب
بر آه که بی ریزش اشک **دل** نروده کیا نیست که باشد آب
کم گوهر که تانست بود جان **دل** در ضمن خوشیست مدد مان ملت
در گوش زبان حلقه خواهر کنم **دل** هر که که برود ز فر و دلت
باید بهر که در اسرار **دل** فیض از در اهل علم باید جستن
لی علم در شوق نشاید بود **دل** راهیست که بی چراغ نتوان رفتن

دین را کتب بعد چون جان باشد **دل** این چهار چار رکن ایمان باشد **ل**
هنگام جهاد نفس چار کتاب **دل** چار آینه صاحب عیان باشد
ای آنکه تو را غلط روی نداشت **دل** رو کن بر هر که منزل رحمت است
میخوان کتب بعد که روی برسطر **دل** راهیست که راست بیرون در دست
بر خوان کتب بعد از روی نیاز **دل** بر نیز کن از مشنوی و کلش راز
بر کلش را از اگر بقدر نظرت **دل** از بهر خدا بکلش و اصل ساز
زنها که کتب کنی از می ناب **دل** کز بول بخیر است مدد با شرب
ز آنرو که چو جمل و خمر ریز در چاه **دل** چل و لکشد از آن و این جمله آب
حکمت بود جز در دشمنیاری **دل** حاصل نشود از آن بجز گفتاری
بر فرد کتب باز بر این حکیم **دل** باشد در راه معرفت دیواری
آن قوم که در صومعه رفعت **دل** از مسجد و مدرسه گریزان شده اند
آن جمع را مر حق گریزان گشته **دل** در گوشه خانقاه پنهان شده
آن قوم که در قصر عبادت دانند **دل** کاه هر چه خند و گاه دست افشانند
آنرا که جنون و جهل باشد کامل **دل** این طایفه شمس قطب دل میدانند
رو به صفت خند که بران تواند **دل** چشم که بکشت که جمله شیطان تواند
بر نیز کن از جمله نشیما کین قوم **دل** پنهان شده در کین این تواند

بدون مردان شاه شریعت زینهار ^{ولا ايضا} با در هر منصور خصالان مکرر
براه که بدون ز شریعت باشد سرنگان نیست بغیر از مردان
جاهل که گمراه حقیقت داند ^{ولا ايضا} مگر در این بادی که بتواند
هر چند ز جرف بجای نرسد مانند غری که آسیا کرد اند
تمت الكتاب

من تالیفات سلطان المحکما والمتکلمین خواجه نصیر
الملک والذین الطوسی طاب ثراه وحشره مع توفی
بسم الله الرحمن الرحیم
اعلم ایها الاخ الصالح العزیز ان اقل ما یجب اعتقاده
على المكلف هو ما ترجمه قول الاله الا الله محمد رسول الله
صلی الله علیه وآله ثم اذا صدق الرسول فینبغی
ان یصدق فی صفات الله تعالی و اليوم الاخر و تعیین امام
فکل ذلک بما یشمل علیه القرآن من غیر مزید و برهان
اما بالآخره فبالایمان بالجنة والنار والحساب وغيره
واما فی صفاته الله تعالی فانه حی قادر عالم مزید کما
شکل لیس کثله شیء وهو السميع البصیر و لیس علیه

۴۸ بحث عن حقيقة هذه الصفات وان الكلام والعلم وغيرها
قد بواحد حدث بل لو لم یخطر له حقيقة هذه المسئلة
حتى مات مات مؤمنا و لیس علیه بحث عن تعلم الادلة
التي حررها المتكلمون بل متى خطر في قلبه التصديق
بالحق بمجرد الايمان من غیر دلیل و برهان فهو مؤمن
ولم یكلف الرسول العرب اكثر من ذلک وعلى ذلک الاعتقاد
المجمل استمرار العرب و عوام المخلوق الامن وقع فی بلدة
یفرع سمعه فیها هذه المسائل کقدم الكلام وحدوث
ومعنى الاستواء والنزول وغيره فان لم یأخذ ذلک بقلبه
وبقی مشغولا بعبادته وعمله فلا حرج وان اخذ ذلک
بقلبه فاقبل الواجب علیه ما اعتقده السلف یعتقد
فی القرآن المحدث كما قال السلف القرآن كلام الله مخلوق
و یعتقدان الاستواء حق والایمان به واجب والنسأل عنه
مع الاستغناء عنه بدعة والكيفية فيه مجهولة و یؤمن
بجميع ملجأ به الشرع ایمانا مجملا من غیر بحث عن الكيفية الحقيقة
فان لم یقنعه ذلک وغلب على قلبه الشك والشکال فان
امکن إزالة شکة واشکاله بكلام قريب من الاقناع ازیل وان
لم یکن قويا عند المتكلمین ولا مرضيا فذلک كاف ولا حاجة

الى تحقيق الدلائل فان الدليل لا يتم بذكر الشبهة والجواب عنها
ومما ذكرت الشبهة لا يؤمر ان يشبث بالمخاطرة القلب
فبطل فهمه عن ذكر جواب الشبهة والشبهة قد يكون
جلية والمجواب عنها قد لا يحمله عقله ولهذا زجر السلف
عن البحث والتفتيش في كلام فيه وانما زجروا عنه ضعفاء
العوام واما ائمة الدين فلم يخوض في غمر الاشكالات
وسنع العوام من الكلام يجري مجرى منع الصبيان عن شاطئ
الجملة خوفا من الفرق ودرخصة الاقوياء ايضا هي رخصة
الماهر في صنعة السباحة الا ان ههنا موضع الغرور
ومزلة القدر وهو ان لكل ضعيف في عقله راج من الله
في كمال عقله وناظر نفسه ان يقربا القصور عن ادراك الحقائق
كلها واما الاقوياء فرمما يخوضون ويعرفون في بحر الحقائق
من حيث لا يشعرون فالصواب منع الخلق كلهم الا الشواذ
الذين لا يسمعون الا عصا الابرار منهم واشين ومن تجاوز
سلوك سلك السلف في الايمان المرسل والتصديق المجمل
بما انزل الله وخبر به رسوله من غير بحث وفتيش
بالاشتغال بالنفوس فيه فقد وقع نفسه في شغلنا
اذ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حيث كنت
اصحابه يخوضون بعد ان غضب حتى احمرت وجنتاهن
امرتم تصرون كتابا بعينه ببعض انظروا اليها امرهم

الله فافعلوا وبما نهيكم عنه فانتهوا فهذا
تنبيه على مذهب الحق واستيفاء ذالك شرحنا في كتاب منهج
قواعد العقائد فاطلبه منه **استدرك** مخفرا نذكرت
سخنان فخر رازی بشكيك چنانکه سابقا قلم را بان تحريك
نمود اگر چه در کوشش معتقدان او رکیکت اما حکیم سرور
و جمع از ادکیا با این ضعیف شریکت بلکه سرور دی
در تاریخ حکما او را بتعریضات ریکتره از این تناول نمود زیرا
که اولاً او را از زمره محققان حکما خارج ساخته و از فهم
مقاصد حکما را و ایل بچا صلت شناخته و ثانیاً گفته که مدار
تضایف او بر جمع اقوال و ایل مردم و تفریع و تهذیب و اوضح
آن بعمه و کما هر یک از انها مر نموده و کما هر طریق بسط آن نموده
و تصرف در انها باختلاف تعبیر و تغییر از ورق بورقی و از سواد
بسوده میفرموده و ثالثاً گفته که اشتباه قدرت او بر بحث
و جدال و غلبه در قیل و قال بنا بران بعمه که از غایت بد خلقی اهل
فضل را در وقت مباحثه دشنام میداده و آزار میکرده و
بواسطه علو جاه و تقرب پادشاه کسی را با او در آغوش
یارای مقابل نموده بلکه گفته که بعضی اوقات با سلطان محمد خوارزم
کش کرد او بود خطابه های درشت ناموار میکرده و سلطان

تحمل منعه و رابعاً ملامت او بقتل و متابعت الحسن
 اشعر منعه و گفته که اشعر مردی شعور بر بعه که نمیدانست
 که کدام یک کند و طرف الاطوال است و از ادراک مقامات بحثی
 و ذوقی عاقل و در ترتیب حد که اقامت بر مانی با جلوه
 بلکه مرد مسکین بعه که در مذاهب طاهلیت خود متحیر مانده بود
 و در انجا خطهای رسوای کرده و بالجملة بواسطه تقلید بله
 اشعر از دایره محققان حکما پروان کرده و گفته که آن
 تشکیکات را نیز از ابوالبرکات یهودی امتحان نموده و گفته
 که عجز از همه آنکه در بسیاری از علوم که از معرفت آن عاری
 بعه تصنیف نموده و ظهور این معجز را حواله بنظر در کتاب المکتوم
 او فرموده **سؤال از رجال فونیین شد من تصانیف خیر و الله**
دکتاب مخفی اعرافین حکم خاتم علیه الرحمه گوید در کتابش مشهور
 سر این کلاه در پای در مشهور و تفتی زین ساری
 چانهها چو سپاه نخل و جوش بر خاک ابر نخل و جوش
 بر دیده که خلعت آفتاب تخت نان خاک شیا فی شایع
 جنت رقت زینت اوست بخت اثر زینت اوست
 چند آنکه تراب بو تراب است آب تن ناهای ناب است
 ناین روی بر ارشک زادن شد آهوسر بیتی سرون

وین

دیریت بر پیش چشم احرار بخت عزالت و کوفه بر کار
 عطارانی که در جنانند مشک سده مشک کوفه داند
 افلاک فرد در رفت اوست ایام غلام شیعت اوست
در قصیده که اظهار شوق زیارت شاه خراسانی علیه التوحید اتم گفته
 بخراسان شوم از شاه الله چون خراسان شوم از شاه
 چون طرب در دل و دل در ملکوت روبرو پنهان شوم از شاه
 که در رخت کم نیت طوس خوش و شادان شوم از شاه
 بر سر روضه معصوم رضا شب رضوان شوم از شاه
 کرد آن روضه جو پروانه و شمع ست جولان شوم از شاه
دختر ناز که بچشمی که مشرب مذنب توحید داشته قشند به حق با اوست
 بر لوح اعتقاد و نکاشته اما چون در روز کار حکیم حاکم اسم این
 در جمع موطن جبار بر نعم و بلیته تقیة علیه شیعہ و تضرع ساری
 لاجرم بعضی از عقاید خود را در قطعه مشهور که مذکور خواهد شد
 کنایه ادا نموده و طریقه تعییه و الفاظ در آن همه تا غایت صورت
 آن از انظار انبای جهان محبوب و مستور بعه و قطعه اینست
خط مجبول دیدم در مدینه بدانستم که آن خطا شن نیست
در آن خط اولین سطر نوشته که جوی از نزد خورشید سب است
 بجان بادشا سو کند خورم که نزد پادشاه خراب است
 جو خاقانی نداند کین چه سرات جواب این سخن گفتی رو نیست
در این بیت که در نزد پادشاه بود و در این بیت که در نزد پادشاه بود
که جوشه اویت یافته اند از اویت عسل و عسل با شکر نیست
و در این بیت که در نزد پادشاه بود و در این بیت که در نزد پادشاه بود

در این بیت که در نزد پادشاه بود و در این بیت که در نزد پادشاه بود
 و در این بیت که در نزد پادشاه بود و در این بیت که در نزد پادشاه بود
 و در این بیت که در نزد پادشاه بود و در این بیت که در نزد پادشاه بود
 و در این بیت که در نزد پادشاه بود و در این بیت که در نزد پادشاه بود

و نویذ توجیه مذکور است که در کتاب تحفه العارفين در بیان سائش
 رفته معظم و تربیت مکرم حضرت رسالت سلوات الله علیه و آله
 از حضرت شمس و از دو خلیفه بجوزا تعبیر نمود و گفته شعر
 بنی حرم محمد آ دیوانه سر سر مدبر ادا
 او شمس و خلیفه مغربک نه جود خاصا و نه افلاک
 پیشش دو خلیفه رخ نهفته جواز کنار شمس خفته
 بر شده بکنها و بیکراه چون یکلفه دو لام الله

بسم الله الرحمن الرحيم
 رَبِّ يَسِّرْ لِي سُبُلَكَ يَا كَرِيمُ سُبْحَانَكَ يَا عَلِيُّ الشَّانِ يَا وَلِيَّ
 الْجُودِ وَالْإِيمَانِ مَنْ أَعْظَمُ مَنِي قُوَّةً وَأَنْتَ قُوَّتِي
 وَمَنْ أَعْظَمُ مَنِي حَوْلًا وَأَنْتَ حَوْلِي رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
 وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَارْحَلْ عَقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُ قَوْلِي
في التوحيد هزین کلامی که هزار دستان زبان در
 کلز اصفا اثار دهان بادای فحوائ آن متکلم بود و خوشتر
 بیای که طوطی لسان فصاحت نشان در شاخسار
 بیان به افها مؤذآ آن مترنم شود حمد و سپاس

۵۱
 در قیاس مبتدی است علیم و فاطری حکیم که ذات و از
 صفات امکان مبتد است و صفات و از سبت نقصا
 معر ساکنان روضه قدس از ادراک کنه او قاصر و عاکفا
 عرصه انرا از اتیان شکرا و فائز کلام کلیم او در مقام
 انبساط سبحانک ثبت الیک و ندآ رسول کریم او وقت
 ثنا لا احصی ثناء علیک نحل لا مکان تاخال ثنا
 همه سر در نقاب ما عرفناک از او اندیشه را دلریش ماند
 یقین هم در کان خویش ماند کالشر روی هر اندیشه برست
 خرد را پشت از این اندیشه شکرت جوینا چخودی بجا آورد هوش
 عبارت اشارت گفت خامو اشارت هم نهایت اقتضا کرد
 کسی کودم ز نداینا خطا او غنی مطلق که پیش از آنکه سقف
 معلق و فرس مطبق و نفس مخلوق بیا فرید در اندازال خود موجود متخلی
 کشت و در جمال با کمال خویش عاشق کردید پس بجهت ظهور نور
 موفور الترو و در عروس جمال به مثال خویش از درآ جوی غیبی نشا
 و هم ضلالت بکیش و شمیمه خیال محال اندیش رقم نکون
 و یونک تمکین بر چهره مه سیمای مکنونا و در خساره زیبای مخلوقا

کشید ایشانرا از کم عدم بر حکم قدم در فضای وجود و صحرای
 شهود در آورده به بهترین هیئتی بجلالت کامله خود آفرید
 و خلعت اعزاز و تکریم و لباس تجید و تعظیم و تقدیر و کرامت
 بنی آدم از میان افراد عالم برد و شایسته نوع انسان که مرآت
 و مظاهر تجلیات جمال ایشانند انداخت و ریایات شرفیانی
 فوق فوق و قدان و فواز شرف عرفا سمان افراخت و ایشانرا
 بر تبت عالم زینت و فضلنا هم علی اکثر من خلقنا
 رسانید و متوج بتاج کرامت گردانید و بر سر پر خلاق
 و عزت و شایسته و ارادت رفعت و قربت نشانید
قطعه کشت باغ حکم حیات **۵** ملک و جن و عاقبت انسان
 جامع جمله مراتب کشت **۵** اوست مقصود کل کون
 و از میان ایشان انبیا و رسل که هادیان طریقت
 حقایق و سبلند بودای نصر کلام معجز نظام بلاغت
 فرجام و لقا صطفینا هم علی العالمین بجهت تبلیغ
 نبوت و رسالت و تخلص سرکشکان بادی ضلالت
 به خلعت اختیار و صطفی و حله ارتضا و اجتناب
 ملبوس داشت و رقوم تفضیل و نقوش تجلیل
 بر سقف رواق نه طاق مقرنس و کنکرف ایوان
 مکان فلک اطلس نکاشت و فواز مزین کرده با

و شکوه

و شکوه لوا، رتبت حضرت بانصرت سید کاینات **۵**
 علت غایی و مقصود اصلی موجودات و مکنونات **۵**
 محمد کاصل هسته شد **۵** جهان کردی ز شاد روان
 محمد نور بخش هر دو عالم **۵** امام انبیا مقصود از آدم
 صلی الله علیه و آله و سلم و شرفه بفضله و عظمه و
 فوق عالم امکان افراشت و نقش عزت او بر صفحات
 صحایف کون و مکان نکاشت تا اشرف اجرام مکنونات
 که عرش برین بود افتخار بغیار ضیاء آثار اعلیٰ مخرم
 البتین می نمود و شهباز بلند پرواز هوای قدس
 که از فراز سدره بال میکشود یکی از حجاب درگاه رسالت
 پناه و معنکمان استان جاه و جلال او بود **نظم**
 ای عزت خال پایت زینت **۵**

در سرای حرمت حجاب بود روح **۵**

ماه نوکشته ضعیف و ناتوان بر آسمان **۵**
 تاب دیده نقش زحل تو سنت را بر زمین **۵**
 در ریاض فاسق سر وی جو تو هرگز نیست **۵**
 و نجار مکرمت نامد چنین دخیلین **۵**

کوه دولت یزد در عالم پیغمبر
 در وجود بوالبشر حاصل نبود جز آقا و طین
 نقش نه قدرت همچون حق هرگز نزد
 چون جمال پیمالت نقش بر ما معین
 ببل شوریده در کل گزیده در رنگ تو
 کشد رشیدی اوای کلر خ زبیره جبین
 از لطافت جسم پاکت قطره شب نم که او
 می نشیند در سحر بالای برک یا سمین
 کشته موجود از وجودت صدر عالم بیکان
 وزیر برای حفظ شان نام آتوشه حصین
 چون ملائکه تو دیدند این همه عز و شرف
 بر فراز عالم بالا و خلد برترین
 لاجرم خیل تو را گویند رضوان بهشت
 بذر جنات قدین فادخلوا یا خالین
 شکر خیل ملک طاق و سرایت نه ملک
 دشمنت اقد بملک آمد خطاب تو
 سیه فرخنده فرای شمع رخسار بشر
 پیش رویت ماه و خورشید که ای
 چنان

مالک عرض دلوا ملک شفاعت مر تو را
 بر سر تخت دنی بیشک مطهر هم امین
 بر جناب قدس تو هر کوه کزیند سدره را
 سود سودایشش نباشد غیر خسران مبین
 در میان حاملان عرش اعظم طاووس
 خواند و سبحان از برای عز تو بایا و سین
 من چه دایم وصف تو ای صدر و بدر انبیا
 من چه گویم نعت تو ای شمع جمع مرسلین
 خوش نه بیند هر مخالف کز شقاوت در ضلال
 باز دارد دست خود از دامن جلال
 واکم کرد و پیر و احکام شرعت بجدل
 بر سر رفعت و قرب نشیند یوم دین
 آباءت از جناب لا مکان یا بنه نوید
 نعم انعم نعم انعم انظر و یه آبدین
 ای عجب بندگان رحمت بر عاصیان
 و زکال رحمت جرم و خطا نشان مبین
 ناصح چهاره غرق بحر عاصیان گشته است
 ای کس در ماندگان مگذار ما را این چنین

بر فرازم بر فراز جنت الماوی علم
کر کبوی بستیم از بندگان کمترین
ای رسول محترم خرم ز تو جان و دلم

از سر لطف و کرم سوی منر عکین بین
و چون نشاء جامع رسالت و منصب عظیم القدر نبوت
انگازیر بود از خلیفه بحق و نایب منابی مطلق که شراب
تحقیق از جم توفیق نوشد و در احکام احکام و انفاذ
او امر و نوا هر او خجرت فرجام کوشد لاجرم به منصفه محو

صدق ادای اللهم انما محمد نبتک و صفیک

اشرح لی صدی و یسر لی امری و اجعل لی

و زیوار من اهلی علیاً اشد به ظهیری

تاج خلافت و عمامه نیابت او بر ما به بخت ان محب

کرامت نهاد که بعد بر صلی الله علیه و آله و سلم او را

بر جمیع اختیار نام الی یوم القیام فضل و شرف و درود

داد شهر که فلک علی پایه ادنی سریر ولایت مصیبت

و نیرات عالم بالا پر تو را ز خورشید خمیر به ایت تا بیا
شر شرک و نایز کفر از آب تیغ او منطفی و احباب

سبح

۵۴
بگردین و گردنشان دستمزدان زمین از خوف دانه شر
نشان سنجان جانستان او مختفر **مثنوی**
فلک یک خادم شب زنده دارش

چراغ افروز قندیل مزارش
دو شمع افروز داز مهر و مهر بدر

به بالین و به پاییش شب قدر
چو کشتزد و الفقار شش کرم خونریز

کشیدر خود زبان چون آتش تیز
دو سرزان تیغش ایزد آفریده

که کردد خصم کوراز هر دو دیده
چو شمع تیغ قهرش مرز افروخت

بگردش هر که میکردید بسوخت
نیز بی شبهه شمع جمع بوده است

علی پروانه آن شمع بوده است
نبی بر کتف جاداد او و لی را

که کن پایه قدر علی را
کو پیغمبر است او یا خداست

و کمر هر چیز کویس آن بجای است

وَبَقْتَنَارِ فُحْوَى أَنَا وَعَلَى مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ قَائِلًا
مِنْ شَجَرَةٍ شَتَّى شَجَرَةٌ وَجُودِ نَبْرَةٍ وَأَوَّازِ بَيْكِ مَلِكِ شَتَّى
بَيْتِ عَلِيٍّ نَوَّارِ حَقِّ بَدْوِ الْحَقِّ دُشْمَعِ رُوشَنِ زَكِيٍّ شَتَّى
أَوَّاصِلِ شَجَرَةٍ وَلايَتِ وَأَوَّاهِالِ ثَمَرَةٍ هِدَايَتِ **مَشُورِ**
أَوَّاجِ سَهْرِ شَرِّعِ رَابِدِ يَعْنِيكَ عَلَى عَالِي الْقَدْرِ
شَاهِنِ شَهِدِ كُشُورِ حَقِيقَتِ سُلْطَانِ مَمَالِكِ طَرِيقَتِ
فَرْدِ دُوسِ كُلِّ زَبُونِ شَتَّى عَرْشِ آئِدِ فَرَشِ شَتَّى
أَوَّادِ طَائِفَتِ نَامَشِ آبِ خَزَائِنِ رَشْمِ شَتَّى
دُرِّ رُوزِ جَزَارِ تَابِ خُورِ شِيدِ ظَلِّ كَرْمَشِ بِنَاهِ جَاوِيدِ
بَحْرِ كَرَمَتِ وَكَانِ انْصَافِ سَكَبَتِ ذِكْوَةِ حِلْمِ أَوْفَادِ
دُرِّ حَشْرِ رَدَايِ أَوَّابِ دُوسِ تَنْ پُوشَنِ بَرِ بَنَكَانِ بَكِيرِ
زَاوِيَا فِتَنِ تَشْكَانِ مَحْشَرِ اَزْجَامِ بَقَا زَلَالِ كُوشَرِ
بَغْمِ بَرَتِ دِيَشِ مَقْدَرِ چُونِ لَحْكَ لَحْجِشِ نَدِ كَرِ
بُودَنِ بَكِ عَلِيٍّ وَاحِدِ دُرِّ دِيدِ دَاوِلَانِ دَوَّاهِ
مِنْ بَعْدِ نَبْرَتِ اِمَامِ بَرِ حَقِّ بَرِ مَسْنَدِ شَرِّعِ شَاهِ مَطْلُوقِ
بَرِ دِيْنِ بِنِي عَلِيٍّ دَلِيلِ اَوْ كَرِ دِجْمَانِ زَكْفِ خَالِ
تَبِغِ دُوزْ بَانَ اَوْ كَرِ كِيْنِ سَكَبَتِ جَوَابِ دُشْمَنِ بَرِ
بِيكَانِ خَدَكِ دُكُو نَامِ كُوكَبِ شَدِ بَرِ سَهْرِ اسْتَدِ
دُرِّ مَعْرُكَ پَشْتِ تَبِغِ حَيْدَرِ پَشْتِ صَفِ شُكْرِ بِيْمَرِ

وَأَوَّازِ خَدِ اِمْرَاوِ سَكَبِ بَرِ عَزَّتِ وَآلِ وَتَمْلِيسِ
بَيْتِ وَبَعْدِ اَزْ اَدَا شُكْرِ وَسَكَبِ بَرِ بَيْعِ اَلَا سَكَبِ هِدَايَا
مَلُواتِ نَامِيَا وَتَحْفِ تَسْلِمَاتِ زَكِيَّاتِ مَتَجَاوِزِ اَزْ حُدُودِ قِيَا
نَاوُجِ مَطَرِ وَقَالِ مَعْطَرِ اَنْ سُلْطَانِ تَحْتِ نَبُوتِ وَرَسَلَتِ
وَدَالِ خَطِّ سُلْطَنَتِ وَابَالَتِ اَنْ سِيْمَرِ قَافِ مَسْرُوعِ
شَبَابِ زَفَايِ اَنْسَرِ اَنْ صَدْرِ نَشِيْنِ مَسْنَدِ كُنْتِ نَبِيًّا وَآدَمِ
بَيْنِ الْمَاءِ وَالْطِينِ نَارِ اَنْ صَاحِبِ مَكِينِ وَمَا اَرْسَلْنَاكَ
اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِيْنَ شَتَّى اِمَامِ رَسَلِ مِشْوَايِ سَبَلِ
اَبْنِ خَدِ مَبْطِ جَزْوَ وَكَلِّ كَلِمِ كَرِ جَرَحِ فَلَكَ طُورِ اَوَّابِ جَبَلِ
بِمِ نُوْرِ اَبْرُو نُوْرِ اَوَّابِ بِيْمَرِ كَرِ نَاكَرْدِ قِرَانِ دُرِّ سَتِ
كَنْبَخَانِ چَارِ مَلِكِ شَتَّى طُوطِ سَخْنِ بَرَايِ دَا مَبْطُوقِ
الْهُوِيْ جَبَلِ بِيْتَانِ سَرَايِ سَبْجَانِ اَلَدِ اَنْسَرِ تَحْتِ نَشِيْنِ مَلِكِ مَمْلَكَتِ
وَمَا رَمِيْتَ اِذْ رَمِيْتَ كَمَتِ سَرَايِ خُوشِ سَخْنِ اَنْتِ كَمَا وَلَكَ اللهُ
اَنْفِيْتِ طَرَا حِلَّةِ دِيْنِ نَقْشِ خَانِمِ مَكِينِ رَاكِبِ نَوَّارِ شَرِ طِينِ عَمِي
وَبَطِيْنِ صَاحِبِ مَنَصِبِ دَارِ اَمْلَكِ قَابِ وَتَوْسِيْنِ مَنَهْرِ جَالِ مَلَكُوتِ
مَفْرُءِ اَرْسِ جَبْرُوتِ سُرُوحِ اَصْطَفَا بَهَارِ كَلَارِ اَرْقَا
شَتَّى شَتَّى رَسَلِ چَشْمِ دِجْمَانِ سَبَلِ مَقْصِدِ مَقْصُودِ زَايِ جَادِ كُلِ
مَائِدِ اَقْبَالِ سَعَادَاتِ دِيْنِ نُوْرِ خَدِ مَطْلَعِ صَبْحِ يَقِيْنِ

اصل بولای وجود بشر مبداء امار جمیع مسور
 در مک دیده و انسان عین حامی بلدان کم و کیف وین
 شمه دیوان قضا و قدر لوحه مجموعه نوع بشر
 بحر محیط کهر معرفت در تنیم صدق منقبت
 باعث تفضیل بشر بر ملک حجت رجحان زمین بر ملک
 سید کونین و رسول خدا ختم رسل خواجہ بر دوسرا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مادامت الارض و السماء باد و بران
 علی النوال عظیم الافضال و کرب خارا قباب جہان تابان عکس
 روی ایشان آل و چهره ماه فلک نور و جہان کرد از بیا ضرر
 نورشان سفید و بی مثال است قصه کبر چهره
 خوراست عکس زرنگ چهره آل پیمبر است و بمقتضای
کلام بلاغت نظام رسول مشرق و مغرب سبحان که مثل اهل بیت
کمثل سفینة نوح من ركب فيها نجي ومن تخلف
عنها غرق بر که نشیب با ذیال ارشاد ایشان نماید باب
 سداد و طوق ارشاد بر سویدای فواد خود یکشاید و انکس که
 از صوب صواب فیض آب ایشان عنان بگرداند و اسفلان
 کمر ابر و ضلالت و سجن عذاب و طالت ماند قطعه
 بر که زبرد اعرس اولاد او دست امید
 کشت بر اصحاب معزز و روی عالیجناب

چونیک

وینم

۵۶ و انما از آل عظیم القدر او کردند روی
 ماند در جاه ضلالت تا قیامت در غدا
 برای عالم آرای ارباب دکان و دانش و ضمیر اشراق تا شراحت
 فهم و بینش کالشمس فی وسط السماء و روشن و پید
 و ظاہر و هویدا است که افضل اعمال نیتیه و اکمل افعال یقینیه و اتم
 امور و عری اسلام و اتم تبعیت ایمان نزدائمه اعلام چنانچه در
 صحیح و ارد کشته بروایات صریح محبت فی اللہ است و مودت خالصه
 لوحه اللہ تعالی و قد صح و ثبت عن سید ارباب الایقان انه قال صلے
 الله علیه و آله وسلم للاخوان من احب لله و ابغض لله و
و اعطى لله و منع لله فقد استكمل الايمان
و ايضا قال عليه افضل صلوات الله افضل
الاعمال الحبيب في الله و البغض في الله و بر خداوند
 عقوان افصح و نزد ارباب نقول لایح است که شرف محبتها الکریم
 سعادت و فیوض نامتناہی است محبت حضرت بانصرت
 پناہر و جناب اقدس هدایت دستکاران جیبر کہ بنو
 ز غبار سما بود و نہ بخار زمین کہ صفتش سید ولد آدم بود و بقی
 قائم النبیین آن صاحب جان آیت عین الدینی او داماد دلی نیام
عینای و لا نیام قلبی شور صدر عالم آفتاب شرع و دین
 زده رخش عرش اعظم چون یک پیاده در رکابش عقل کل
 یک سوار اندر صفتش روح الامین

در زلفش و او فخر البشر ^{تأمله طغیر} شرفم ^{کرم}
 یاقی لسانا یحمد لتیذلک علی منکب الجوزاء من جده ^{الرد}
 فسبحان من الیل استری ^{بعده} وأعطاه فی الدابین ملکاً ^{خلد}
 و این محبت چنانچه ظاهر و مبرهن ^{و با هر دو روش} است محبت ^{محبت}
 که به حقیقت تا کمال و نیست ^{شخص} را ^{حضر} از ^{مرسم} ^{سم}
ارلوازم ایمان نیست حدیث لا یؤمن لحدکم حتی اكون
لحب الیه من الدیه وقله و الناس جمعین ^{بین}
 این معنی است و منطوق و مفهوم او نزد ارباب علوم و احصاء ^{فهوم}
 دال بر این است و عظمت این محبت تتبع اقوال و افعال او
 و محبت و تعظیم و مودت و کرم اهل بیت و عزت آل او
 آنان که کواکب ثواب سماء بدایت اند و تالی متلانی بخار ^{و مصابح}
 مشکات علم و عرفان و مفاتیح ابواب فیض و اح ^{مولات}
 ایشان حلیه عریسل اعمال است و مودت ایشان
 زینت شواهد آمال است در روز حشر و عرض انکر که عطا
 کنند این منقبت عظیمه در روز قیامت بر فراز منبر باشد
 از نور و انرا که مشرف نمایند باین منبر که بریده در آن میدان است
 جای کرد در ظل حمایت ملک شکور یکشاید این محبت بر ^{محبت}
 محبت ابواب بشری و قبول و میرساند این و لا یباشرا ^{زلفی}
 زلفی او وصول نماید بر عظیم ایشان که هر جامع است و مانع ^{چون}
 چنان

۵۷ نکر کرام لهم جاعلهم و رفعة ولا جزئی في بحر الزمان ملتهم
 فلما بلونا هم تلونا مدحهم فیا طیب ما نبلو و یا حسن ما نبلو
 خود چه گویم مدح آل ^{مثنوی} ^{مصطفی}
 ز انکایشانرا خداستوده است در کلاش و صفشان ^{فرموده}
 کسر کرد از فضایل مهره در ^{بیولا} ^{را اهل بیت} ^{نامور}
 و مودت این عصابه عظیمه که در یغی و وصول است براتب قرب
و بهر چه نصر اعجاز خضر قل لا استلکم علیه اجرا
الا المودة فی القبری ^{بر ذمه} ^{ارباب ایمان} ^{و است}
 و لازم و نزد خداوندان علم و عرفان و رضه و متحتم ^{شر}
یا اهل بیت رسول الله محبتکم ^{فرض} ^{من الله} ^{و القرآن} ^{انتم}
 کفایه من عظیم القدر انکم ^{من لم یصل علیکم لاسلوة}
 تحقق شود بحقیقت سواشما عملی الا که مقرون بود بمحبت ^{افعال}
لله درکم یا آل یسینا ^{یا انجم الحق} ^{اعلام الهدی} ^{فینا}
 لا یقبل الله الا فی مودتکم ^{اعمال عبد} ^{ولا یرضی له دنیا}
 قبول نباشد بر نزدان ^{علی}
 لو کان عبد اتی بالصالحا ^{وورد کل نبی} ^{مسئول} ^{لی}
 و صام ما صام صوام بلاد ^{وقام} ^{ما قوام} ^{بلا ملل} ^{قام}

ماكان ذالک يوم الحشر منتفعا **الايجب** امير المؤمنين عليه السلام
 بن ولا رايليت مصطفی **شعر** کس نیابد در جهان راه صفا
 بر کینه ایشان بار الملکین **شعر** گفت کشور را امیر المؤمنین
 هر یک از نور حقیقت بهره مند **شعر** آسمان شرع را چون انجمن
 پادشاه ملک رو کا همه **شعر** محرم اسرار ربانی همه
 جمل غواصان دریای صفا **شعر** نخلهای باغ شرع مصطفی
 و اول این گروه با عز و جاه و شکوه به محبت و ولا اکتیست که
 موصوف است بصفات عز و علا و معروفند ساکنان ملائک
 و مقربان عالم بالا و مولا هر کس است که برست او را مولا و مخصوص
 با حقیقت نزد خدا تعالی و رسول علی اعز آن دو در بوسان
 و اعجوبه عالم غیب و شهادت مرکز نقطه هدایت و نقطه مرکز و
 کوهر آیدار دریای وجود دروازه کسای قلعه عطا و جودش
 ملک لو کشف المغطاء صدر نشین بارگاه فتوت و عطاساقی
 روز جزا شهنشاه معرکه هر وزیر غدا **شعر** الله الغالب مظهر العجا
 شیر نژادان که نهیب خنجرش **شعر** خصم را بفشرد خون در جبهه
 بوده از آسیب آن پیش از اجل **شعر** جان و عدا در غدا در غزوه
 دوست قبل لشکر اسلام و دشمن **شعر** مردین بهمه او نامد سره
 بر فراز قصر عال منظرش **شعر** من کونم آسمان را کنکره
 چون کم از یک نقطه موهوم شد **شعر** در محیط مرکز نشین دایره
 فارس میدان لافتنی خسرو ایوان بلالی مشرق بفرش شریف

۵۸
 انت متر منزلت بارون من مونس فایز بعلو شان و سمو کما
 و تفوق و رجحان بر اکفاء و اقربان چنان دان **شعر**
 فضل شاه اولیا بر دیگران **شعر** همچو فضل ماه دان بر اختران
 هر مهر متضر بر دل که بیت **شعر** آفتاب لطف حق بر درخت
 هر که را شمع هدایت رهبر است **شعر** پادشاه ولایت حیدر است
 این غم مصطفی زوج بتول **شعر** اعلم اصحاب هم راز رسول
 خلعت منکوت مولا و در است **شعر** جان مؤمن از ولایتش با خیانت
 نام او بهلو نام مصطفی **شعر** حق نوشت فوق السموات العلی
 جانشین مصطفی شیر خدا **شعر** صد هزاران جان او را فدا
 بحر علم و مظهر اسرار حق **شعر** اولیا در مکتبش خوانده سبق
 ناصح خواهر سعادت برقرار **شعر** دست از دامان آل و مدار
 او ملک مملکت علم الیقین کاشف شکلات شرع و دین بابش
 علم کوه شکوه سکینه و حلم زوج زهر آه بتول ختن و این من
 رسول سید عظیم و قور سند حلیم شکور منعوت در قران
 و موصوف در نورانیة و انجیل و زبور قسیم درجات جنت و در کاتب
 ناز عظیم مملکت و مرشد دارالقرار صف شکن عا کر کفار
 آن پادشاه ملک سکوا نام **شعر** سلطان چار بالش ایوان قل کف
 قنار خلد و ناز قل خدی **شعر** قاضی حین دانس و پیر عم مصطفی
 آن نام بحق فایم مقام مطلق کحبت او پیرت بجهت دفع سهام
 غدا ب و بغض او بودیست بخیران و ادراک ویل و عقاب شبیه

اکثر ذکر محبوبیت و اظهار مناقب و جہار بخصایر و
 او و نشر شمایل مرغوب و بنا برین ائمه اجله اشرف
 و علماء دین و ملت در جواب و اطراف از سوابق زمان
 تا الی حق تعالی آن تصانیف مشہورہ لایقہ و تالیفات معتبرہ
 فانفعہ کہ شعرات بر کمال محبت صادقہ و مجربہ است از دوز
 مودت لایقہ در فضائل و مناقب ازین بیانات سما و جا و حلال
 و دران بیان حسن و شمایل و آثار عصابہ الی علی النوال فرمودہ این
 مذنب جا مغفر بعبودت ساجد علاء الدین عبد العلی محمد الناصر
 الکرامی عفی اللہ عنہما بفضل الزبالی کہ بجهت فلاح و سعادت اوارین
 و نجات و رفعت درجات منزلهن نقش محبت شامد
 و شیر نردان و مبارز میدان و اولاد علی الشان حلی البرکات
 بر صفیہ صغیرہ جان نکاشته و مہر مرشان در خاتم دل افروخته
 مراد غلام مرجین است ^{بیت} نشان بخت سبز من ^{بیت}
 انا عبد لفتی انزل فیہم کل الی امتی اکتمہ اکتمہ الی
 در سینه کشتم بملکی تخم حبشہ کما ہوی دل ہمیشہ چرام در
 و بر بقیہ این بندہ مکن محبت و ولای ایشان را در بجوی ساحل آخرت
 سفینہ نجات و در عالم بیغایت عقبر کجمنہ حیات میداند بکنہ
 این نشید بر منبر شاکری و منقذہ زبان آوری میخواند ^{شعر}
 افلح فی الدنیا و فی الآخرۃ عبدی الی الختم الطاهر

منزل ششم
 الی ام الامم و حقیقی
 و ہل یجوز فاطمہ غمرہ و فی عین ہل فی صلا الی
 من صراط المستقیم

بر صفا

المصطفیٰ و المصطفیٰ ابینہما و السیدۃ الزکیۃ الزاہرۃ
 افتقار ہا نادہم الرضیۃ و تتبعنا لاطوارہم الموضیۃ
 باشارت غیر و الہام علی در بکار کلام معجز نظام احد و احادیث
 حضرت بانصرت ہر علیہ شریف الحقہ ابد و ریاض قابق علماء
 اعلام و حدیث حقایق ائمه اسلام غواصر و طوافی نمود و بقدر
 استطاعت از انجاد برای شہین شاہوار و کلہای بسین خوش
 بوزن از ما فہمک تبار کہ منور جمال بجان و معطر مشام
 مشتاقان بود بمیان تائید آلہم و برکات فیوض نامناہر
 پروان آورده و در اقام باین امر عظیم الخطر زمام اختیار بقبضہ
 اقتدار حاکم قضا و قدر سپردہ و بعد الاستیجارۃ المسنونہ لوای
 لغریق پیادہ تو فوق بر افراخت و بوسیله نوک خانہ عیسای سر
 این استخراج را در درج بیاض و صفیہ قرطاس مضمون ثبت
 ساخت بعز در این کتاب فیض تاب یکی از ہزار و اندکی از بسیار
 از فضایل و مناقب شاہکار غیر فرار و اولاد اطہار و عزت
 اختیار او کہ ائمه نبرہ در کتب معتبرہ ایراد فرمودہ اند جمع نموده
 روایت بردار خوان صفا و خلان و فاکشود با الہ کنکرو رتبت
 اولاد رسول و شرافت عزت و حفا و بتول اذن رفیع تر است
 کہ سیم رخ بلند پرواز بیان بادی پایہ آن تواند رسید و فضا و منہ

عَلَى آيَاهُ مُوسَى جَفَر حَسَن مُحَمَّدَانِ عَلِيَّانِ وَالرَّحْمَةُ
 انقروم که گشت اصل عالم ^{مثنوی} برمان تمام فصل اول آدم
 و تمام این مثنوی در اوراق سابقه مرقوم گشته می باشد
 و تمام نهاده شد این کتاب فیض آب صد قانتاب
 بِاللَّهِ الزَّاهِرَةِ فِي مَنَاقِبِ الْمُعْتَرَةِ الذَّكِيَّةِ الطَّاهِرَةِ
 و مشید گردانیده شد بنیان او بقوایم پنج باب بعون عتبات
 رب الارباب و فیوض متناهی ملک و تاب و الان وقت
 الشروع فی المقصود بعون الملك المهيمن المعبود
 باب اول در ذکر اهل بیت طیبین و در این باب دو فصل
 گشته فیض فضل رب العالمین فصل اول در مناقب و فضایل ایشان
 علیهم السلام بر سبیل اجمال و تفصیل فصل دوم در تعریف آن بزرگوار
 از آیه ایجاب و تطبیق بقرائن و تطویل باب دوم در مناقب حضرت
 امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بر سه فصل
 در فضل حضرتش بطریق کناطقت قرآن مجید بیان او
 فصل دوم در بیان احادیث و اخبار که جریان یافته در فضل
 امیر کزرا غیر از فصل سیوم در کلام بلاغت آیات اثمه امام
 و علماء اسلام که بطریق نظم و نثر صدور یافته باب سیوم
 در ذکر مناقب فاطمه زهرا علیها السلام باب چهارم در ذکر مناقب
 امام حسن و امام حسین علیهما السلام باب پنجم در ذکر مناقب اهل بیت
 علیهم السلام باب اول در ذکر اهل بیت طیبین در این باب
 چون منکتاب تمام کتاب که منقش بود در این کتاب
 کتب النور و جماعت از کتب معتبره است که ایراد نقد و تمجید
 و تحسین

الزکبة

و صالحی است و خویش از این صالح روایت میکند که فرمود ضارب ربه
 نزد معاویه رفت معاویه گفت صفت علی نزد من بگوئی گفت مرا
 عفو نما معاویه گفت نمی نمایم گفت چون لابد است توصیف او بگویم
 والله بدینتر که علی بن ابیطالب بود بعید المنزلة و بالقوی
 یعز و راز آرزو دلمی دنیا سخت قوی در طاعتها چون سخن گفتی
 سخن فرمودی که میان حق و باطل فاصل بودی و حکم بعدل نمودی
 روان بود علم از جانب او و سخن میگفت حکمت از نو احرا و مستوی
 بود از دنیا و خوشبها آن و مستان سر بود بخدا در شبها از یک
 وحشت والله که کثیر العبرة بود و طول الفکره خوشتر آمد
 او را از لباس جاهای درشت سطر و جواب صواب میفرمود
 ما چون از وی سوال مینمودیم و والله که با آنکه ما را بخود نزدیک
 گردانیده بود و او ما را نزدیک بود نمردیم که سخن گویم از بیت
 و ابتدا بکلام نمایم از عظمت او اگر تبسم نمودی زنده انهای مبارک
 او مانند لؤلؤ منظوم ظهور یافتی و اهل دین را تعظیم فرمودی
 و فقر و مساکین را دوست داشت اطاعت قوی در باطل نفرمودی
 و هیچ ضعیف از عدل او نومید نگشته و نزد خدا کو ابر میبیم که
 بدینتر که در بعضی مواقف او را دیدم و حال آنکه شب ارخاء رسول
 خود یعنی جواهر جایش نعم بود و نجوم آن رفته و بجل غروب سیده
 که در عزاب فیض تابش متحرک بود و قبض محاسن مبارک فرموده

تملی سلیمان منمود بعز او را حال بود مانند حالت کسر کازوجع او
 قرار نبود و گویا بر روی خاک کرم تافته خفته باشد و کرم جز
 منمود و گویا که من اکنون مرشوم انرا و میفرمود یا دنیا یا دنیا
 بخرت تو تضرع منایم و اگر کرم تو طلب عفو می کنم بعد از آن یا دنیا
که ای دنیا تو نزد من می آیی یا اظهار تشوق بسوی من مینمای هر همتان
هیمات غری غیری قد طلقک ثلاثا لا رجعة فیها
 متوجه غیر من باش که من داده ام تو را سه طلاق که بعد از آن رجعت
 نیست پس بدستی که عمر تو قصیر است و بد تو بیه غنا تو حفر
 و خطر تو کثیر آه از قلت زاد و دوری سفر و وحشت راه پس از
 این کلام صدق فرمای اشکها از چشم معاویه بر لجه او ریختند
 و من توانست که خود را نکا بدارد و چشمها را خشک می نمود و جمع کرد
 حوالی او بودند به یکبار در کرب در آمدند پس معاویه گفت همچنین بود
 ابو الحسن و بیرون رفت و حافظ ابو نعیم این حدیث را روایت نمود
 و طبری نیز لیکن طبری باختلافی سیر و گفته اخرجه التذلل و ابو عمرو
 صاحب القنوه و رواه الزرنندی یضا منقول من کتابه الزبیر
 مولانا وحشی نیرودی در منقبت امیر المؤمنین علیه السلام
 نه هر دل کاشف اسرار است نه مرجان محرم از دکان
 نه هر کس مقام الی مع الله بخلوت خانه وحدت بردار
 نه هر کوی بر فراز منبر آمد سلو گفتن از وی ذوق

سعدی

سلو گفتن آنکس راست در خور که شهر علم احمد را بود در
 چو شه کرد در دهان خلوت آرای نه هر کس را در آن خلوت بود جای
 چو راه کنج خاصه را نماند نه بر هر کس که آمد در کشاید
 چو احمد را تجلی نمودن شد نه بر هر کس بود در روشن شد
 بود نفس نه نقش کنش سر آید کولشف نطق بقیش
 جهمان را طی کند چندی چو کلامش را طرازی آید سکون
 بناج اینا کرد در سرافراز بدین افسر شود از جمله مبار
 بر او رنگ خلافت جاد هندل کنند از اینا رایت بلند
 ملک بر خوان او باشد کسین بود چرخش بجای سبزی خوان
 جهمان همانرا او میباش طفیل آفرینش کرد خواش
 علی عالی انک مقصد کل وجود جمله را دست تو تسل
 جبین آرای شاهان خاکش حریم قدس دور بارگاهش
 ولایش عروة الوثقی جهمان بد و نازش زمین و آسمانرا
 زیمش اینش نور وادی طور جبین و روی او نور علی نور
 دو انگشتش در خیر جا کند که پشت دست حیرت آسمان کند
 سر انگشت او سوی الافش حصار آسمان را در زشاندی
 دو لعل نوک تنغ او ز یک نور ازان کردیده چشم هر دو بین کور
 شدن تنغ او سر کو دشت درشت برای چشم ترک شک و انگشت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
آياتكم ما بين الصلوة
والمصلي من ذلك القيامة
أخبرني الله في الصلاة
قلنا لا نعلم الصلاة
أنت أحيى ومعدن الكرامة
ومن له من بعد الإمام
نفس من جبريل روح
القصص أن في العالم الزمان
ولو لا ذلك فمضت الروايات
موتت كروا ومضت سائر
لو لم يبق من ذلك إلا ما
بعد المصلي من الصلاة
فقد علمت من تصفية
كانت له من ذلك ما
في الصلاة وتعلم ما
بين من ذلك من ذلك
العرب كقولهم العروة
صاحب الحسن من ذلك
خسرت مصطفي من ذلك
يا أكلت من ذلك ما
خلع من ذلك ما
والأمر من ذلك ما
من ذلك ما
من ذلك ما
من ذلك ما

واحد النبی اخی و صهری
 باقی قاید الناس طرا
 و قائل کل صدید ریس
 و فی القرآن الزمتم و لا فی
 کاهرون من موسی اخیه
 لذلک اقلیمه لهم اماما
 فمن منکم یعاد لینی بسهم
 فویل ثم ویل ثم ویل
 فویل ثم ویل ثم ویل
 و ویل للذی یشتی سفاهها
 فاضل عطاء قاضی حدیسی من فحول فضلاء اهل السنه و الجماعه
 شرح آیات مذکورده میفرماید الفضل ما شهدت بالعدا
 از خلق جهان پایه من پیشتر است
 جاهل که ز بخت بد بکیرد خویش
 ی مهر تو بر تمام عالم شده فرض
 ی مهر تو حق نمکنده هیچ قبول
 و در علم و عمل پایه من پیشتر است
 در دیده او خیر من پیشتر است
 در ذمه همت است احسان تو فرض
 روزی که رسد نامه اعمال بعد از
 در زمان داد و ستد و حساب
 در وقت مافوق ابد و کمال
 خلاصه

در وقت که در این شهر بود
 دوست و رفیق و یار و یار
 بر دانه و مافوق و در
 نخله

هر کس گشت واقف از حال نبی بکر گشت ز جهل با آل نبی
 که فضل علی خود نتوان داشت باید که کنی ز اقوال سنی
 حکایت امام احمد از برآین غارب و زید بن ارقم روایت
 که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در وقت مراجعت
 از حج بغیر خم نزول فرمود دست علی علیه السلام بگرفت
 و گفت اَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنِّي اَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ گفتند آری
اَتَعْلَمُونَ اَنِّي اَوَّلِي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ
 گفتند آری گفت اَللّٰهُمَّ مَنْ كُنْتُ مُوَلًّا فَعَلِيْ مُوَلًّا
اَللّٰهُمَّ وَالِّ مَنْ وَاِلَّا وَغَادِ مَنْ غَادَا بِرِجْلِ عِمْرَانٍ
 دید و گفت هَٰذَا يَابْنَ اَبِيْطَالِبٍ اَصْحَبَتْ وَاَسْبَغَتْ
مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ و تعبیر روایت کند که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم این سخن بعد از آن فرمود که يَا
اَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا اَنْزَلَ عَلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَاِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ نازل شد و برای اهل توفیق
 پوشیده نیست که آیه النَّبِيُّ اَوَّلِي بِالْمُؤْمِنِينَ من
 انفسهم و ازواجهم امهاتهم و اولوا الاحرام بعضهم
 اولی

اَوَّلِيْ بَعْضُهُمْ فِي كِتَابِ اللّٰهِ ملازم این حدیث است و الله اعلم
 بالصواب و بعد میگوید حکایت امام علی بن محمد واحد از ابو بکر
 روایت کند که مرتضی علی علیه السلام این ابیات را در حضور ابی بکر
 و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و فضل بن عباس و عمار و عبد الرحمن
 و ابوذر و سعاذ و سلمان و عبد الله بن مسعود فرموده است
 و قال علی علیه السلام

حضرت بناقب شست اثر و مجلس ابوبکر و عثمان و عمر
 و بنا اقام دعاءم الاسلام
 و بنا اعز بنیه و کتابه
 و بنا اقرنا بالنصر و الاقدام
 و بنا اقرنا بفضائل اسلام و الاحکام
 و بنا اقرنا بفضائل حله
 و بنا اقرنا بفضائل حله
 و بنا اقرنا بفضائل حله

حضرت بناقب شست اثر و مجلس ابوبکر و عثمان و عمر
 و بنا اقام دعاءم الاسلام
 و بنا اعز بنیه و کتابه
 و بنا اقرنا بالنصر و الاقدام
 و بنا اقرنا بفضائل اسلام و الاحکام
 و بنا اقرنا بفضائل حله
 و بنا اقرنا بفضائل حله
 و بنا اقرنا بفضائل حله

ما یم که بر تحت حقیقت شایم
 ما یم که چون بحر نقین موج زند
 و ما یم که در برج طریقت ما یم
 از هر چه کسی کمان کند آگاهیم
 و ما یم که در برج طریقت ما یم
 از هر چه کسی کمان کند آگاهیم
 و ما یم که در برج طریقت ما یم
 از هر چه کسی کمان کند آگاهیم

ای دست غرض ز خلق عالم مایم
 هر چند که ارباب شرف بیارند **خاتم**
 داند محققان که اشرافیم
لَا مَانَعُونَ بَغِيرَ حَقِّ **وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ**
إِذَا مِيزَ الصَّحَاحُ مِنَ الْمَلِكِ
عَرَفْتُمْ حَقَّنَا فِي حُدُودِهِ **كَأَعْرِفُ السَّوَادَ مِنَ الْبَيِّنِ**
كِتَابِ اللَّهِ شَاهِدًا عَلَيْكُمْ **وَقَاضَيْنَا إِلَاكَ فَنِعْمَ قَاضٍ**
 میفرماید مرا راست آنچه دعوی میکنید شما بغیر حق چون چه
 کرده شونند تنهستان از بهاران شناختند شایسته را بر این
 کردید آنرا چنانچه شناخته میشود بسیار از سفیدی کتاب خدا
 گواه ماست بر شما و قاضی خداست پس نیکه حضرت
 ای قوم که حق ما گرفتید بزور **فَرَادِجُ** جواب حق بگوید بگو
 دیدید و شنیدید که ابر حقیق **از بهر چه** شناختید خود را که
عَدَدُ در کثیری از رسایل خود بروایت احمد بن موفّق الکلی
 الخوارزمی از ابوذر غفاری **نَقَلَ** نقل مراد از حضرت رسول
 که فرموده که **مَنْ نَاصَبَ عَلِيًّا الْخِلَافَةَ بَعْدِي**
فَهُوَ كَأَنْ فَرَّقَ حَادِي اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَمَنْ
شَكَّ فِي عَلِيٍّ فَهُوَ كَأَنْ فَرَّقَ
وَمَنْ كَلَامَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَجْمِ الْبَلَاءِ
الْبَهْمِ

خاتم
 وقال عليه السلام

فمن يميز بين الحق والباطل

من يميز بين الحق والباطل

من يميز بين الحق والباطل

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

اللَّهُمَّ اِنِّي اسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَاَتَمُّ قَدْ قَطَعُوا
رَحِمِي وَكَفَنُوا اِنَّا بِي وَاجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا
كُنْتُ اَوَّلِي بِهِ مِنْ غَيْرِي فَقَالُوا الْاَنَ فِي الْحَوَانِ لَخَدَا
وَفِي الْحَوَانِ ثَمَنُهُ فَاصْبِرْ مَغْمُومًا اَوْ مِتْ مُتَسِفًا
فَنَظَرْتُ فَاذَ الْيَسْرَ لِي دَاغِدُ وَلَا ذَاتُ وَلَا مَسَاعِدُ
اِلَّا اَهْلَ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَةِ فَاغْضَبْتُ
عَلَى الْقَدَرِ وَجَرَعْتُ رِقِي عَلَى الشَّحِي وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ
عَلَى امْرِئٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْمَلِكِ مِنَ الشُّفَارِ وَمِنْ كِتَابِ لَهُ الشُّفْرَةُ الْكَلْبُ الْعَلَمُ
عَلَيْهِ السَّلَامُ اِلَى اَهْلِ مِصْرَ مَعَ مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ
الْاَشْهَرُ حَمْدُ اللَّهِ لَمَّا وَاَلَا اِمَارَتَهَا اَمَّا بَعْدُ
فَاِنَّ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنْذِرِينَ
وَمُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَافَعَ
الْمُسْلِمُونَ اَلَا مَرَّ بَعْدَهُ فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يَلْقَى فِي رَوْعٍ وَلَا
يَخْطُرُ عَلَى اَلْمَلِكِ الْعَرَبِ تَرَجُّعُ هَذَا اَلْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ اَهْلِ بَيْتِهِ وَلَا اَقْرَبَ
عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي اِلَّا اَنْتِبَالَ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَا تَقْرَبُونَ وَجْهِي
يَا بَعُونَهُ فَاَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

والمؤمنون هم الذين آمنوا بالله ورسوله
 وجاهدوا في سبيل الله وهم الذين آمنوا بالله ورسوله

قد رجعت عن الاسلام الى محودين محمد صلى الله عليه وآله فحشيت ان لم انصر الاسلام واهله ان ارى فيه ثلما او هذما يكون المصيبة على اعظم من قوت ولا يتكلم الله في متاع ايامكم ببول منها ما كان كاي نزل الشراب او كما يتفقع السحاب فتَهَضَّتْ في تلك الاحداث حتى زاح الباطل وزهق واطمان الدين وتنهت نهضة **ومن كلامه عليه السلام** نحن شجرة النبوة وموطأ الرسالة ومختلف الملائكة ومعادن العلم وينايع الحكم ناصرا ومحبا ينظر الرحمة ويعد ومبغضا ينظر السطوة **ومن كلامه عليه السلام** اني لعلى بينة من ربي ومنهج من بيني واني لعلى الطريق الواضح القطر لقطا انظروا اهل بيت بيتكم فالزموا سمتهم وابتعوا اثرهم فكن يخرجوكم عن هدى ولن يعيدوكم في ردي فان ليدوا فليدوا وان نهضوا فانهضوا

روي جاهد هلك
فان له والى يوقفوا
في امره وان نهضوا
اي اقاموا

ولا

ولا تسبقوهم فتضلوا ولا تتأخروا عنهم فتهلكوا **ومن كلامه عليه السلام** ابن الذين زعموا انهم الرايخون في العلم دوننا كذبا وبغيا علينا ان رفعنا الله ووضعهم واعطانا وحرمتهم واخذنا واخرجهم بنا يستعطي الهدى وينال السجدة العلى ان الائمة من قرين غرسوا في هذا البطن من هاشم ولا تصلح على سواهم ولا تصلح الولاة من غيرهم **واضا قال في اخر خطبة لخروله عليه** حتى اذا قبض الله رسوله صلى الله عليه وآله رجع قوم على الاعتقاب وغالتم السبل وانكروا على الولاة ووصلوا غير الرحم وهجروا السبب الذي امروا بمودته ونقلوا البناء عن راساسيه فبنو في غير موضعيه معادن كل خطيئة وابواب كل ضارب في غمرة قد مادوا في الحيرة وذهلوا في الشكرة على سنة من آل فرعون من منقطع الى الدنيا ركن او مفارق للدنيا مياثن

من كلامه عليه السلام
نحن شجرة النبوة وموطأ
الرسالة ومختلف الملائكة
ومعادن العلم وينايع الحكم
ناصرنا ومحبا ينظر الرحمة
ويعد ومبغضا ينظر السطوة

بمن كان الباطنيين
غلبوا على راسه اهل
عالمه اهل البيت حيث صاروا

من كلامه عليه السلام
نحن شجرة النبوة وموطأ
الرسالة ومختلف الملائكة
ومعادن العلم وينايع الحكم
ناصرنا ومحبا ينظر الرحمة
ويعد ومبغضا ينظر السطوة

من كلامه عليه السلام

ومن كلامه عليه السلام قد طلع طالع ولع
لا مع ولا ح لا يخ واعتدل ما نزل واستبدل الله بقر
قوما ويوم يوما وانتظرونا الغيرة بنظار المجد بطر
ولما الائمة قوام الله على خلقه عرفاؤه على عباد
لا يخل الجنة الا من عرفهم وعرفوه ولا يخل النار
الا من انكرهم وانكروه ومن بعض كلامه عليه السلام
وناظر قلب الليب به يبصر امده ويعرف غوره ونحوه
داع دعا ورع دعا سجيوا الذاعي واتبعوا
فلخاضوا البحار الفتن واخذوا بالبدع دون السنن
وارزوا المؤمنين ونظروا المكذوب الضالون
مخ الشعار والاصحاب والحرنة والابواب
ولا تولى البيوت الا من ابوابها قمن اناها من غير
ابوابها سمي سارقا ومنها فهم كرايم الايمان
وهم كنوز الرحمن ان نطقوا صدقوا وان صمتوا
لم يسبقوا ومن بعض كلامه حافل القوم اطفاء
نور الله من مصباحه وسد قوار من ينبوعه
وجدوا بيني وبينهم شربا وبديا فان ترفع عنا
او نورنا للواء

من كلامه عليه السلام
من كلامه عليه السلام
من كلامه عليه السلام

عنهم بحر البلوى احدهم من الحق على محضه وان نكر الاخرى
فلا تذهب نفسك عليهم حسرات ان الله علم ما يصنعون
ومن كلامه عليه السلام في معنى الانصار فيهم بللاء
قالوا لما انتهت الى امير المؤمنين عليه السلام انباء
السقيفة بعد وفات رسول الله صلى الله عليه وآله
قال ما قالت الانصار قالوا قالت من ائمتنا ومنكم امير
قال فها لا اختلف عليهم بان رسول الله صلى الله عليه وآله
وصى بان يحسن الى محسنهم ويحساو عن مبينهم قالوا
وما في هذا من الحجة عليهم فقال عليه السلام لو كانت الاما
فيهم لم تكن الوصية بهم ثم قال فماذا قالت فمير قالوا
احتجت بانها شجرة رسول الله صلى الله عليه وآله فقال
عليه السلام احتجوا بالشجرة واصاغوا للثمرة انتهى
وقال عليه السلام في بعض كلامه في نعت النبي
عنه خير العتر واسرته خيرا لا سر وشجرتهم خير
الشجر نبت في حرم وبسقت في كرم وقال عليه
السلام في بعض فقرات خطبه الا ان مثل
التمجيد لله عليه وآله كمثل نجوم السماء اذا خوى نجم
طلع نجم فكانكم قد كملت من الله فيكم الصانع نعمها
واربكم ما كنتم تاملون

من كلامه عليه السلام
من كلامه عليه السلام

تہی

فَعَلِيَ مَوْلَاهُ قَالَ الْغَزَالِيُّ وَهُوَ مِنْ كَابِرِ عُلَمَاءِ الْقَوْمِ
فِي كِتَابِهِ الْمُسَمَّى بِسِرِّ الْعَالَمِينَ مَا هَذَا الْفُظْه **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْغَدِ
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ فَقَالَ عُمَرُ مِنَ الْخُطَابِ
يَحْيَى يَا أَبَا الْحَسَنِ لَقَدْ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ
وَمُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ وَهَذَا رِضَى وَتَسْلِيمٌ وَوِلَايَةٌ وَتَحْكِيمٌ
ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ غَلَبَ الْهَوَى وَحُبُّ الرِّيَاسَةِ وَعُقُودُ الْبَنُوْدِ
وَحَفَقَانُ الرِّيَاسَاتِ وَانْدَحَامُ الْخِيُولِ وَفَتْحُ الْأَمْصَارِ وَالْأَمْرِ
وَالنَّهْيِ فَحَمَلَهُمْ عَلَى الْخِلَافِ قَبْدُودٌ وَرَأَى ظُهُورَهُمْ وَاشْتَرَدُوا
بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَيُسْرِ مَا يَشْتَرُونَ إِلَى أَنْ قَالَ ثُمَّ يَا بَكْرُ قَالَ عَلَى
سِرِّ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِحَيْرِكُمْ وَعَلَى فَيْتَكُمْ
فَقَالَ ذَلِكَ هَزُؤًا أَوْ جِدًّا أَوْ امْتِحَانًا فَإِنْ كَانَ هَزُؤًا ه
فَالْخُلَفَاءُ لَا يَلِيقُ بِهِمُ الْهَزْلُ ثُمَّ قَالَ وَالْعَجِبُ مِنْ مُنَازَعَةِ
ابْنِ أَبِي سَفْيَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخِلَافَةِ وَآيَ مَنْ آيَنَ الْيَسْرَ رَسُولُ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَطَعَ طَمَعٌ مِنْ طَمَعٍ فِيهَا يَقُولُهُ إِذَا وَلِيَ
الْخَلِيفَتَانِ قَاتِلُوا الْأَخِيرَ مِنْهُمَا وَالْعَجَبُ مِنْ حَقِّ وَاحِدٍ
كَيْفَ يَنْقَسِمُ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَالْخِلَافَةُ لَيْسَتْ بِجَنَمٍ وَلَا عَرْضٍ
فَيَنْجَزِي أَنْتَهَى كَلَامُهُ فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى الْخِرَافَةِ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ
وَسَوْفَ يَظْهَرُ الْأَمْرُ يَوْمَ تَبْلُغُ السَّرَائِرُ مِنْ مَجْمَعِ الْجَوَائِدِ

هشتاد و دو بگذشت سال هم زهرا پنجم رسول خدا الجلال

چون

فان

و بر ذوق الارحام مقدم باشند و بعد از غنا با پدر آید و اولوالارحام

فصل في

اور
و علم دار و علم دار

بسم الله الرحمن الرحيم

ویندوز

بعضهم اولی بعضی نازل شد و حکم مواعظت بر میراث انقطاع یافت
 و در یک از مهاجرین و انصار چهل پنج کس بودند و بعضی گویند صد و پنجاه کس
 و ترمذی از این امر روایت کند که چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم عقد مواعظت میان
 مهاجرین و انصار فرمود علی تمام آمد و اشک از دیده مبارک او روان بود
 و گفت أخيت بين أمتك ولم تواج بني وبين أمة حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم فرمود انت اخي في الدنيا والآخرة و اما تو ادوی در تهذیب السما
 نزد بیان زیر تصریح فرموده که عقد مواعظت دو نوبت بود اول در کربلا
 مهاجرین و انصار و ثانی اینکه مذکور شد و مصراع رابع اشاره است بآن
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در فصل نهم از سفر اول توریه
 و در فصل یازدهم و فصل بیستم از سفر پنجم توریه و در فصل بیست و دوم
 از کتاب شعبا و تفصیل آن در بیان آیه یا بنی اسرائیل ذکر و گفته
 الحق انتم علیکم از تفسیر کبیر امام فخر الدین مسطور است و در تفسیر
 خطاب بحضرت رسالت است که رحمت بر لب و دندان تو فانیست و در
 تو ابد پابنده باد شمشیر حایل کن که حد و ثنای تو غالبست و سخن حق بگو
 که ناموس و شریعت تو مقدون بهیبت و قوت و نصرت خواهد بود و در
 اتم نسخ تو خواهند شد و علی بن ابی طالب گفت انا اذهب سیاتیک
 الفار فلیط روح الحق الذی لا یحکم من قبل نفسنا یقول کما یناله و یحیی
 فار فلیط فرق کننده است میان حق و باطل و بعضی گویند کاشف خفا
 است و اسم اخبرت در بعضی کتب سالفه ماداد است یعنی طبع طبع
 و قال فی موضع آخر منه حکایت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سبب متوجه
 خیر شد و اول حصن ناعم بکرفت پس حصن صعب بعد از حصن ناعم

در بعضی کتب
 در بعضی کتب
 در بعضی کتب

فار فلیط
 و در بعضی کتب
 بعضی کتب

بعضی کتب
 بعضی کتب
 بعضی کتب

بعضی کتب
 بعضی کتب
 بعضی کتب

بعضی کتب
 بعضی کتب
 بعضی کتب

و چون حصن و طبع و سلم رسید رای خود بای بکردار و بجزت فرستاد
 فتح شد پس بعد از فتح شد و بخار و سلم از سهل بن عبد الله
 روایت کنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لا عین
 یذره الراه غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله و رسوله و یحب الله
 و رسوله چون صبح شد صحابه بیامدند و هر یک امید داشتند که را
 باشند و بعد پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این علی بن ابیطالب
 گفته یا رسول الله من چشم او درد میکند فرمود او را بیاورید چون بیا
 حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم درین مبارک برد و چشم او مالید و درد
 زایل شد و رای خود باو داد و گفت فألمنتم حق یكونوا مثلنا انفع
 علی بیک خیر من ان یحتمل ثم اذعهم الی الله و آخرهم
 یا یحب علیهم من حق الله تعالی ان ینبذ الله بک رجل و آخرهم
 خیرک من حمالتهم پس علماء بالشکر اسلم متوجه شد و آتش
 حرب برافروخت و در اثناء محاربه سنگی از حصار انداختند و
 از دست مبارک او افتاد و در حصن را بکرفت و سپر خود رخت
 و جنگ میکرد تا عرو س فتح از نقاب غیب جلوه نمود و حق
 بن ثابت در این باب گفته وکان علی أرمی العین یتبعی
دواء فلما لم یحس مداویا شفاه رسول الله منه بقله
فیورک مرقتا و یورک راقیا و قال ساعطی الراه الیوم
لیکنا شجاعا فی الحرب محامیا یحب الیها و الی لک یحبته

بِهِ يَفْتَحُ اللَّهُ الْحُصُونِ الْأَوَّابِيَا فَخَصَّ بِهِ دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا
 عَلِيًّا وَسَمَاءَ الْوَصِيِّ الْوَحِيدِ وَرَأْيَهُ مَذْكُورٌ فِي رِثَةِ أَبِيهِ
 فِي حَدِيثٍ نَقُولُ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ أَمَامَ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 الْبَلْبَلِيَّ رَوَايَةً كُنْتُ عَلَى تَابِستان جَانَةِ زَمَستان وَدَرْزَمَستان
 جَانَةِ تَابِستان بُوَشِيدِي وَجَاهِيْنَ بِرَسِيدِمْ كَفْتُ دَرْزَمَستان
 دَرْجَشَمْ بُوَدْخَرْتِ بَرْصَلَمْ فَمَوَدَّ اللَّهُمَّ أَذِيْبْ عَنْهُ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ وَمَنْ
 أَرَانِي وَزَمَرَا وَكَرْمَانِيَا فَمَنْ وَأَنَا بُوَرَا فَمَنْ مَوْلَى بَرْصَلَمْ رَوَايَةً كُنْتُ
 كَرْمَنِي وَهَفْتُ كَسْ دِيكِرْتُو السَّيْمِ كَدَرْخِيْرَ كَعَلِيَّ كُنْدَه بُوَدْزَمَستان
 بِجَنَابِيْمِ وَهَرْتِ مَرْصَرَفَرْمُوْدَ وَاللَّهُ مَا قُلْعَتْ بِابِ خِيْرَ
 بِقُوَّةِ جَسَانِيَّةٍ وَأَنَا قُلْعَتْ بِقُوَّةِ رَبَانِيَّةٍ وَقَالَ الشَّيْخُ الْمُقْتَدِرُ
 فِي التَّلَوِيْحَاتِ قَدْ يَحْكُوْنَ جَسَا كَمَا يَجْعَزُ عَنْ تَحْكِيْمَا النُّوعِ وَنَعْلَمُ
 أَنَا إِذَا كُنَّا عَلَى طَرَبٍ وَهَرَّةٍ نَعْمَلُ مَا يَتَقَا صِرْعَنَ عَشْرَةِ حِيْنَ زَالَتْ
 فَمَا لَهْكَ يَنْفَسُ طَرَبٍ بِأَهْزَارِ عُلُوِّي وَتَشْتِضَاءُ نَبُوْرَتُهَا
 فَحَكَّتْ مَا جَزَعَتْهُ النُّوعُ وَقَدْ اتَّصَلَتْ عَلَى الْأَفْقِ الْمُبِينِ بِذِي قُوَّةٍ
 عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكْنِ مُطَاعٍ ثُمَّ آيَيْنَ أَشْرَكَهُ الْقَاضِي فِي هَذَا الْقَامِ
 كَأَنِّي بِنَفْسِي وَأَعْقَابِيهَا وَبِالْكِرْبَلَاءِ وَبِحَرَابِيهَا
 فَخَضِبْ مَيَّا اللَّحْمِ بِالْذِمَاءِ خَضَابَ الْعُرُوسِ بِأَثْوَابِيهَا
 أَرَاهَا وَلَمْ يَكْ رَأَى الْعَيَانَ وَأَوْنَيْتُ مِفْتَاحَ أَبْوَابِيهَا

وَالْأَمْرُ بِتَقْوَى اللَّهِ

مَحْ

مَصَابِيْثَ تَابِالْزَمَانِ بِرَدِّهٖ فَاعْدِدْ لَهَا قَبْلَ مَنَابِيْهَا
 كَأَنِّي بِنَفْسِي أَرْكَأْتُهُ أَلَا مَعَ نَفْسِي كَأَنِّي عَلَى أَعْمَالِ النَّزَاتِ بَعْدَ هَذَا وَعَقِبَ
 الرَّجُلِ لَدَهٗ وَدَلْدَلَهٗ وَكَرْمَانِيَا مَوْضِعَ نَزْدِيْكَ كَوَكَرْبِمْ بِبِلَادِ رَجَا
 رُوْمُخَهٗ وَمَقْتَلِمْ حَسِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ وَجْهِهِ عَلَى حَرْبِ أَمَامِ رَاغِبِمْ
 وَجْهِ تَسْمِيَةِ عَرَابِيَّتِكَ مَوْضِعَ عَارِيَةِ شَيْطَانِ وَهُوَ أَوْضَابِيْكَ
 كَرْدَنِ التَّوْحِيْدِ بِشَيْءٍ وَلَمْ يَجْعَزْ عَنْ الْعُرُوسِ نَعْتِ يَسْتَوِيْ فِيهِ الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ
 بِقَالَ رَجُلٌ عَرُوسٌ فِي رَجَالِ عُرُسٍ وَأَمْرَاةٌ عَرُوسٌ فِي نِسَاءِ عُرُسٍ
 وَلَمْ يَكْ دَرَا صِلَ لَمْ يَكْنِ لَامَ بِلَا مَرْكَزَةَ اسْتِعْمَالِ أَفَادَهٗ وَرَأْسِ دِيْنِ
 وَعَانِيَتْ الشَّرَّ عِيَانًا إِذَا رَأَيْتُ يَعْزِيْبُكَ وَأَيْتَادُ دُنِ وَأَوْرَدَنِ
 وَمَقَامِ كَلِيْدِ وَبَابِ دَرْوَا بِسَرِّ بَانِزْدَنِ وَرَدَّ بَارَكَ دَانِيْدَنِ وَأَعْلَادِ
 كَارِ سَا زَكِرْدَنِ وَأَسَابِ فَلَانِ الْقَوْمِ أَسْرَاتِيْمُ قَرَّةٍ بَعْدَ خَرِيْدِهِ
 أَفْعَالِ مِنَ النُّوْبَةِ وَمَنَابِيْهِمْ زَمَانِ وَضَمِيْرُ عَقَابِيْهَا رَاجِعُ بِنَفْسِيْكَ تَوْنِ
 سَاعِرَاتِ وَمَصْرَاعَاتِ مَوَاقِفِ حَادِيْثِ وَأَخْبَارِ رَكِيْ دَرْفَاتِيْ
 بِرُوْتُوْشُورِ بَرَّانِ تَا فَتْ وَبِفَصْلِ قَمِ بِيَانِ يَافَتْ وَمَصْرَاعِ رَابِعِ دَلَّهِ
 عَمِّ مَبَالَاتِ حَضْرَتِ أَظْمَ بِشَهَادَتِ وَمَشْعَرِ مَفَاخِرَتِ مَبَالَاتِ دَارِ
 فَوْزِيَانِ سَعَادَتِ دَارِ بِنَفْسِيْ مِمْرَةٍ أَرْوَاتِيْقِ بِبَضْمِ أَرَارَاتِهِ وَأَوَّلِ
 مَنَابِ لَمْ يَكْنِ رَأْسِ الْعِيَانِ لَمْ يَكْنِ تِلْكَ الرُّوْيَةُ وَثَانِي مَلَامِمْ وَأَوْنَيْتِ
 بَضْمِ أَوْصَابِيْ بِخَيْرِ مَحْذُوفِ وَبَيْتِ ثَالِثِ وَرَابِعِ أَشَارِهِ بِأَنَّهُ حَضْرَتِ
 مَرْصَرَفِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَرْوَقَتِ تَوَجُّهِ شَامِ بِكِرْمَانِيَا سِيدِ وَدَرْبَارِ تَحْلِيْ فَرُوْدَانِ
 دَاوَرَا خَا سِيدِ بُوْدَ وَنَا كَاهِ بِمَرْجَتِ وَبَابِ بِنَفْسِيْ كَفْتُ رَأْيَتِ رَجَالًا
 بِيْضَ الْوُجُوْهِ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ فِي أَيِّهِمْ أَعْلَامُ بِيْضٍ وَهَمْ مَقْلَدُ دُنِ بِيْضِ

واصل الحزمة والصبر حبس النفس عن الجزع اثنائي واثنا عشر جمع
 تعب يعني رنج وكسر رنجانیدن و تقصير ستر کردن و قتل شدن
 از اقل و حزب گروه و هتاك اخبار اشارة بزمان شل ما لك اهل
 المؤمنون و نفع سود کردن ازاله و ظلم ستم کردن و عذر بها و عت
 خوشنود کردن ميفرماند حجت كن و قائم ما را همراه قیامت و حال كن
 مردم در كار خود يا در تعب آن مصائب باشند او در پايه طلب خونت
 مراي حین بلکه مورا پس صبر كن بر آن رنجها را بمصائب برای رخونت
 نزار خون و تقصير كنند در كشتن گروهها انصاف از زمان سودند تلا
 گفتار بعد و خوشنود کردن آن شعر آندم كه شود ظهور مهدی واقع
 مرم شود از برج ولایت طالع ه او خون من از اهل ضلالت طلبند
 بر عذر كه كويند نباشد تا ف حكايت در سنه و ستر
 بجز قیابین ابی عبیده ثقفی در كوفه بمشوره امام محمد بن حنیفه خود
 كرد و امام محمد مری خوانند و او را خلیفه مهدی و شمر ذی الجوشن
 سعد و حفص سوارا بگشتند سر ابرایشان را بدمیدند و امام محمد فرست
 و هر كه در قتل امام حسین و متعلقان او عليهم السلام معركه بود
 بگشت و ابراهیم بن مالك شتر از قبل او با عبیده الله بن زیاد محاربه
 و او را بقتل آورد و امام حسن عسکری ع در تفسیر خود روایت كند
 كه حضرت مرتضی فرموده سَيَقْتُلُ وَلَدِي الْحُسَيْنُ و سیخرج غلام

٧٥ من تقيف و يقتل من الذين ظلموا العثمائة و ثمانين الف رجل
 گفتند من بنو كفت هو المختار بن ابی عبیده الثقفی و امام محمد پس
 مرتضی علی ع بود و مادر او از بنر حنیفه بود بنا بر این او را بن حنیفی
 گفتند و شصت و نه سال عمر داشت و در سنه احدى و ثمانين و ف
 یافت لیکن شیعه او برآندند كه از زنده است در كوفه رضوا و مهدی
 موعود است و در وقت ظهور او عالم از عدل ملو خواهد شد
وقال عليه السلام
أَنَا الدِّينُ لَا شَكَّ لِلْمُؤْمِنِينَ بآیات وحی و ایجابها
لَنَاسِمَةِ الْفَخْرِ فِي حِكْمِهَا و صَلَّ عَلَيْنَا بِأَعْرَابِهَا
نَصَلْ عَلَى جَدِّكَ الْمُصْطَفَى و سَلِّمْ عَلَيْهِ وَ طَلِبِهَا
 الدين الطاعة والجراد استعير للشرعية والشك اعتدال النقيضين
 عنه الانسان و نسا و هما و الايمان التصديق والمراد في العرف التصديق
 يا علم بحجة من عند الله ضرورة والوحى الكتاب والرسالة والالهام والنجاة
 واجب كرم والوسم التأثير والسمه الاثر وحكم سخن درست و تصلي درود
 دادن و اعراب بیان کردن و جده پدر پدر و پدر مادر و اصطفاه برگزیدن
 و مصطفى از اسماء بغير صلوات الله عليه وآله وسلم و تسليم سلام کردن
 و حمل بن بر آنا بر ابراهیم الغر علاقه من بآدين بمرتبه ايت كه كويامين
 و للمؤمنين متعلق بنسبة انا الذين با خبر لا و بآيات متعلق بمؤمنين يا بنسبة
 انا الذين و مصراع ثالث اشارة بآيات واردة در شان اهل البيت عليهم السلام

و تفصیل آن در فاتحه سابع گذشت و مطلع رابع اشارت بقرآن
 نافع و ابن عامر و یعقوب باضافه در سلام علی آل ائمه و باجماع
 گفته اند که مراد از یاسون حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و امام
 نوادی در نهج السیاسة گوید روی من علی ابیطالب قال سمعت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله تعالی سأل فی القرآن سبعة
 اسماء محمد واحد و طه و یس و المزمل و المدهثر و عبد الله یا اشارة الیه
 قوله و سلام علی عباد الله الذین اضططع و شرح بطا فاعرا بهار
 اول الذم انشأ تحریرا فزون و از حیز تقریر پرونت و از لطافت مقام
 آنکه یاسین مرتبه ایقا و قنایست و مقوم باطن محمد صلی الله علیه و آله
 یعنی بینات او که عدد قلب است و اسناد و صلت آیات مجازیت
 میفرماید من دینم ی شک مرجع را که ایمان دارند آیات قرآن
 و واجب ساختن آن آیات محبة مرا بر مؤمنان مرا را است
 نشانه فخر در سخن درست آن و درود او بر ما به سبب آنکه فخر
 بآن پس درود بر پدر مادر خود که برگزیده است از جمیع
 و سلام کن بر او و بر طالبان آن آیات **شعر**
 ای دوست ستون خانه دین ما یم سلطان بهر عقل ممکن
 اندم که ز روی صدق قرآن خوانیم این نکته بدان که آل ائمه
 خردان از خروج مهدی موعود به نجات فرخ و طالع سعید
 بنی اذ اما جاشت التزلزل و نظره ولایة مهدی یقوم و یعدل

بیت

و ذل یملوک الارضین الیه اشیم و یوئع منهم من یلذ و یهزل
 صبی من الصبی الا دای عنده و لا یندعبد و لا هو یعقل
 فتم یقوم القائم الحق منکم و بالحق بایتکم و بالحق یعمل
 یحیی بنی الله نفسی و ذل و لا یخذلوه یا بنی و عجلوا
 جیش و جیاشه و جیشان یحوشادن دیک و موج زدن دریا و ترک
 طایفه مردم از اولاد یافتن نوح و مهدی شهر متصف بصفه
 کمال از اولاد فاطمه علیها السلام که پیغمبر و عده کرده بظهور
 و ابن سلمه گوید شنیدم از پیغمبر فرمود المهدی من عجل الجبهه افنی
 الفی الله یلا من عجل من ولد فاطمه و ابو سعید حدادی گوید
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود المهدی من عجل الجبهه افنی
 الانف بلاء الارض قسطا و عدلا کما طلیت ظلما و جورا بملک
 سبع سنین و هم ابو سعید گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فرمود بلاء یضرب هذه الا مخرج لا یجد الرجل ملجأ ملجأ الا من الظلم
 فبعث الله رجلا من عجل من اهل بیت بلاء الارض قسطا و عدلا کما
 طلیت ظلما و جورا و اختلف فی ذمب اهل السنة الی انه امام
 عادل من ذل فاطمه یخلف الله ترشاه و یبعث نصره لیه نینه
 و رغبت الامامیه من الشیعة انه محمد بن حسن العسکری احمق عن
 الناس رخ فام الاعداء و لا یحالی فی طول عمره کنو و لغوا و خضر علیهم السلام

حارث بن عوف مدانی از خواص مرتضی علیه السلام بود و ترجمه او
بضرورت است چه ترجمه نام او در مصنف در سعه کلام جایز
و باینه قبل بالفتح و الفتح مقابله و عینا و النعت الصفه و مرط
و المادیهما فانطق به الحديث النبوی و هو جسر معدود علی جمیع
ادق من التیف و احد من غرار التیف اتر حده بعبه اهل الجح
و نزل به اقوام اهل النار و اعراض کسرا فرایش آمدن در چیز میفرماید
ای حارث مدانی هر که ببرد بیند مرا و من با منافق باشد در چشم
و بشناسم او را بصفه او و نام او و آنچه کرده باشد و تو نزد مرا طبعش
آینده با شرم ایستد پس بر سر در آمدن از او بفرید ترا **شعر**
هر کس که بجان محبت حیدر باشد و ز مهر علی دلش منور باشد
روزی که از این سرای ویران برود در باغ بهشت ز ابل کوشتر باشد
حکایت ثعلبی از ابن عباس رضی الله تعالی عنه روایت کند که مراد از اعراف
در آیه و علی الاعراف رجال یقرءون کتَابَینِما هم موضع بلند است از راه
که عباس و حمزه و علی و جعفر و الحناجین اینجا باشند و دوستان خود
بسیار رو بر شناسند و دشمنان خود را بسیار روی و مرد و بی
حضرت مرتضی علیه السلام با یکی از اصحاب خود فرمود آیا جز دم ترا شکلی
هر که با آن نیکی بقیامت آید در بهشت رود و از دیگر هر که آن بد آورد
سر کون بدوزخ افتد گفت بل یا امیر المؤمنین گفت آن نیکی و ستر است
و آن بد و دشمنی پس این آیه خواند من جاء بالحسنة فله عشر مثمنها و هم

فمنع

فمنع یوشد آمینون و من جاء بالیسنة فله عشر مثمنها و هم فی النار و مؤید
این سخن است آنچه در فاتیحه شایعه گذشت که صاحب گشت و از سر برآید
کرده که مراد از حسنة در آیه و من یقرء حسنة یزداد فیها حسنة مؤید
اهل بیت است انتهى کلامه **وقال علیه السلام ایضا**
اقول للتاریخین توقف للعرض ذریه لا تقر فی الرحله
فبیه لا تقرسه ان له حلا یجمل الوصی اتصاله
اسبقک من یارد علی ظاه تحاله فی الحلاوة العسله
قول علی لحارث عجب کثره اعجوبة له جماله
و قد یاز داشت و عرض عرضه کردن و حلاوة شیرین شدن و عسل
انگبین و ثم بالفتح و الا عجوبة بالضم العجب و حمل بضم جیم جمع جمله میفرماید
گویم مرا تشنه از آنرا که باز داشته شوی برای عرضه کردن بگذار او را نزد یک
شواین مرد را بگذار او را نزد یک شو او را بد رستیک مراد از ریسانیت
بریسان و صریح غیر صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته است و هم ترا
از آب سرد بر تشنگی که پندارد آنرا در شیرینی انگبین گفتار علی و مراد
ما عجب است بسیار انجاست عجب مراد از جملهها **شعر**
فرا که شود بهشت دوزخ تقسیم و ز حکم خدا شوند مردم بد و نیکم
بران علی شراب کوثر نوشند و انگاه وطن کنند در باغ نعیم

صدقته وجمع الناس ظلم من الضلالة ولا شرا طاعة
 فالحمد لله فردا لا شريك له ما كتب العبد والباقي بلا امد
 ظلم بضم طاجع ظلمت اشراك النار آوردن باخذ او امد بايان و در بعض
 بجای ادا آمده **سفر** ما يد رات کور دشتم اورا دهم مردم در تارک
 بودند از کما ابر و انبار آوردن و بی چیز پس پس مر خدا بر ایگان که هیچ
 نیست و او را بیکو کار بند و پاینده بی بايان ای برده ز همسران بهر دست
 و ز شرم رخت کرده کل تازه عرق از شوق جال جان فرايت شام
 پر خون شده است کاشه چشم **شفق حکایت** ابن اثیر گوید که مرتضی شازدر
 اول در داشت که با سلام در آمدند و اختلاف کرده اند که در وقت سحر
 چند سال بوده است هفت و هشت و ده و سیزده و چهارده و پانزده و
 گفته اند و تعلی در تغییر و التا بقول الاولون گفته که قد اتفقت العلماء
 علی ان اول من آمن بعد خدیجه من الذکور بر رسول الله صلعم علی بن اسطالب
 و هو قول ابن عباس و جابر بن عبد الله الانصاري و زيد بن ارقم و غیر المتلک
 و ربيعة و ابن الجارود و ترمذی و ابن عباس و ابی کندی که اول من صلى سحرا
 حلالا نس روايت کنند که بعث رسول الله ص يوم الاثنين و صلى على يوم الثلاثاء
 احمد حنبل از عقیقه کند روایت کند که من تجارت رفتم و در بازار منی ای
 معاطه دهم دیدم که روی از خیمه پروان آمد و احتیاطا آفتاب کرد و بنام شفق
 و از عقبه در آن و پس از نزدیک به بلوغ بود پروان آمدند و اقدابا و کردند من ای
 گفتم این کیت گفت این مهر بر عبد الله است برادر زاده من و این زن خدیجه است این مهر
 پس ابوطالت گفتم چه کار می کنند گفت نماز می گذارد و دعای می بخشد و قانع
 نیست مگر زن او و پسر او و بیت او و اقارب این روایت و امام علی بن احمد و
 از جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که حضرت مرتضی قیام این استخوان و خنده
 پیغمبر ص را می شنید پس بستم کرد و فرمود صدقت یا علی انتم کلامه مفرده
نعم

قال ابن المومنین

کشف الغم
 منقول من کتاب **سیرة المستقیم** قال عباس بن عبد المطلب
 بعد سماع وقوع البعثة علی ابی بکر بن ابی قحافة
 ما كنت لحسب ان الامر منصرف عن هاشم ثم منها علی حسن
 البسرا و قد من صلی قبلیکم و اعلم الناس بالانوار
 و اقرب الناس عهدا بالنبوة و جبریل عون له بالغسل و الکفن
 من فيه ما فی جمیع الناس کلامهم و لیسن فی الناس ما من الحسن
 ما ذا الذی ذبکم عنه فنعرفه و ان یبعثکم من اقول الفتن
 و قال **مستف سیرة المستقیم** رحمه الله قال الامام
 علوکم و ان کثرت هبایا بلا فضل و فضلكم فضول
 اتعقدون قائل ان طه غذا فی الحشر یخو و القیل
 و ذبکم القیاس فهل هذا من انصفتم بقض العقول
 و قال **رحمة الله تعالی فیہ** و فی سیر الشیرازی من **علی**
 فی قوله تعالی فاستلوا اهل الذکر یعنی محمدا ص و علیا
 و فاطمة و الحسن و الحسین ع هم اهل العلم و العقل
 و البیاء و الله ما سئمی المؤمن مؤمنا الا کرامة
 لا مبل المؤمنین علی ع و **ایضا قال** فی عهد الامام

وَقَالَ رَبِّدِينِ مِثْلِي
 خَلَفَ اللَّهُ مِنْ هَارُونَ ثَابِتَهُ وَفِي بَيْتِهِ إِلَى أَنْ يُنْفَخَ الصُّورُ
 إِرْثُ النَّبِيِّ لَكُمْ مِنْ دُونِ غَيْرِكُمْ حَقٌّ مِنْ اللَّهِ فِي الْقُرْآنِ
 وَقَالَ الْقَاضِي نَوَافِلُ الشُّوشُورِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي حَقِّ الْقُرْآنِ
 مَنْ مَبْلُغٌ عَنَّا النَّبِيِّ مُحَمَّدًا
 إِنَّ الَّذِينَ أَمَرْتُمْ أَنْ يَعْبُدُوا
 أَنْ الْوَيْ عَادُوا إِلَى الْعَبَادَةِ
 لَمْ يَعْبُدُوا إِلَّا عَنِ الْأَعْيَانِ
 وَاسْتَأْذَنُوا بِالْمَلِكِ وَالْمَلِكُ
 غَضِبُوا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَكَانَهُ
 بَطَشُوا بِفَاطِمَةَ الْبَتُولِ وَكُفُّوا
 مِيزَانَهَا طَعْنًا عَلَى الْقُرْآنِ
 وَقَالَ فَضْلُ بْنُ يَحْيَى فِي مَدْحِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَمَّا فِي الْفَضْلِ مَا شَاءَ
 بَدَأَ الْأَعْدَاءَ وَمِنَ الْغَرَابِيبِ أَنَّ ذِي الْبَالِ الرَّجُلَ وَمِثْلَهُ

سلام على الباقي المهتدي
 سلام على الصادق المقدي
 سلام على الكاظم
 المهتدون 9
 ينسبون

سَوَّلَ مِنْ صِرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ
أَتَنَاءَ كُلِّ قَوْمٍ أَعْرِفُ بِمَذَاهِبِهِمْ فَالشَّيْعَةَ أَعْرِفُ عِدَّاهُ هَبْ
الْعِزَّةَ الَّتِي رَفَعَ الْبَيْتَ الضَّلَالَةَ عَمَّنْ قَسَّكَ بِهِمْ رَجُلٌ
وَالْعِزَّةُ قَدْ أَثْنَتْ عَلَى الْمَشِيعَةِ بِالْوَرَعِ وَالِدِّيَانَةِ بِكَمْ
فَيَعْلَمُ كُلُّ عَاقِلٍ مُوَافِقَتَهُمْ لَهَا فِي الْعَقَائِدِ وَالْأَمَانَةِ كَمْ

قال

والله الله خالق عظيم ثواب الشرف والافاء
 ابو حنيفة عند القوم شيعه وبار العلم فيهم ليس
 وجعفر عندهم في الصديق والشافعي امام صادق
 ومالك مالك الامر عندهم مصدق قوله في الفقه
 وكلما جاءهم عن احمد قتلوا فيما يقول وما ياتي وما يك
 هذا يحل ما هذا يحرمه وذاك يرفع في الفتوى وذاك
 وكل خطا مضيق عندهم ابدا هذا الغمك بشر المذهب
 ويتركون المصايح التي عرفت بها الشرايع والاعباد
 وله ايضا
 الشافعي من الائمة واحد ولديه ذا الشطر غير
 وابو حنيفة قال وهو مصدق فيما يبلغه من الاحكام
 شرب لثك والمنصف جابر فاشرب على طرب من لثك
 وابلح مالك للسفاح نظر وبه قوام الدين والاسلام
 ولا بن حنبل في النصوص ان رده ما قد ناله تمام
 ورواه مكة رخصا منعه وهم زعاة مصالح
 واحتج فاشرب لظوان وقامر في كل مسألة يقول

شافعي عندهم في الفقه
 احمد بن حنبل عندهم في الفقه
 مالك بن انس عندهم في الفقه
 ابو حنيفة عندهم في الفقه
 الشافعي عندهم في الفقه
 احمد بن حنبل عندهم في الفقه
 مالك بن انس عندهم في الفقه
 ابو حنيفة عندهم في الفقه
 الشافعي عندهم في الفقه

خطبة لامير المؤمنين عليه السلام على من

ابراهيم عرابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عثمان
 عن سليم بن قيس الهلالي قال خطب امير المؤمنين
 فحمد الله واشى عليه ثم صلى على النبي ثم قال الا
 ان اخوف ما اخاف عليكم خلتان اتباع الهوى
 وطول الامل اما اتباع الهوى فيصد عن الحق
 واما طول الامل فينسى الآخرة الا ان الدنيا
 قد رحلت مدبرة وان الآخرة قد ترحلت مقبله
 ولكل واحد بنون فكونوا من ابناء الآخرة ولا
 تكونوا من ابناء الدنيا فان اليوم عمل ولا حسا
 وان غدا حساب ولا عمل واما بدأ وقوع الفتور
 من اهواء تتبع واحكام يتبدع يخالف فيها
 حكما لله يتولى فيها رجال رجلا الا ان الحق لو
 خلاص لم يكن اخلافا ولوان الباطل خلاص لم يخف
 على نبيجي لكنه يتخذ من هذا ضعفا ومن هذا

عبد

ضعت فيمجان فيجتماعان فيجللان معا فها
يَسْتَوِي الشَّيْطَانُ عَلَى وِلْيَانِهِ وَبِجَا الَّذِي
سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُسْنَى إِنْ سَمِعَتْ
رَسُولَ اللَّهِ مَا يَقُولُ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذْ لَيْسَتْكُمْ فِتْنَةٌ
يَرْبُو فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ مَجْزَى النَّاسِ
عَلَيْهَا وَيَتَّخِذُ وَنَهَا سُنَّةً فَإِذَا غَيَّرَ مِنْهَا شَيْئًا
قِيلَ قَدْ غَيَّرَ السُّنَّةَ وَقَدْ آتَى النَّاسُ مُنْكَرَاتَهُمْ
تَشْتَدُّ الْبَلِيَّةُ وَتَسْبِي الذَّرِيَّةُ وَتَدْقُ الْفِتْنَةُ
كَتَدْقِ النَّارِ الْحَطْبِ وَكَاتَدْقِ السَّيْفِ الرَّيْحِ
يُثَالِهَا وَيُفْقَهُونَ لَغِيَابَ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ لَغِيَابَ الْعَمَلِ
وَيَطْلُبُونَ الدُّنْيَا بِأَعْمَالِ الْآخِرَةِ ثُمَّ أَقْبَلَ بَوَّاحُهُ
وَحَوْلَهُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَخَاصَّتُهُ وَشِيعَتُهُ
فَقَالَ قَدْ عَلِمَتِ الْوَلَاةُ قَبْلِي أَعْمَالُ الْخَوَافِيهِمَا
اللَّهُ مَا تَعْمَلِينَ خِلَافَهُ نَاقِضِينَ لِعَهْدِهِ مُغَيِّرِينَ
سُنَّتِهِ لَوْ حَمَلَتِ النَّاسُ عَلَى نَهْيِهَا وَحَوْلَتِهَا إِلَى
مَوَاضِعِهَا وَإِلَى مَا كَانَتْ فِي عَمْدِ رَسُولِ اللَّهِ

وَقَفَى

لَتَفَرَّقَ عَنِّي جُنْدِي حَتَّى أَبْقَى وَحْدِي وَقَلِيلٌ مِنْ شِيعَتِي
الَّذِينَ عَرَفُوا فَضْلِي وَفَرْضَ مِلَّتِي مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ
رَسُولِ اللَّهِ مَا أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ عَزَّ وَجَدْتُ
إِلَى مَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ مَا وَرَدَدْتُ قَدْ
إِلَى فِدْتِهِ فَاطِمَةُ ٤ وَدَدْتُ صَانِعَ رَسُولِ اللَّهِ مَا كَلَّا
وَأَعْضَيْتُ قَطَايِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ مَا لَأَقْوَامٍ لَمْ يَمْضِ
لَهُمْ وَلَمْ تَفْذَرُوا دَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ رَضِيَ إِلَى وَرَثَتِهِ وَهَدَّ
مِنَ الْمَجْدُورِ دَدْتُ قَطَايَا مِنَ الْجَوْرِ قَضَى بِهَا وَنَزَعَتْ نِسَاءً
تَحْتَ رِجَالٍ بَغِيرَ حَقِّ فَرَدَدْتُ قَهْرًا إِلَى أَرْوَاجِهِمْ وَاسْتَقْبَلْتُ
بِهِنَّ الْحُكْمَ فِي الْفُرُوجِ وَالْأَحْكَامِ وَسَبَيْتُ ذُرَارِي بَنِي
تَغْلِبَ وَدَدْتُ مَا قَسَمَ مِنْ أَرْضِ خَيْبَرٍ وَمَحَوْتُ دَوَابَّ
الْعَطَايَا وَأَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ مَا يُعْطَى بِالسُّوَّةِ
وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَالْقَيْتِ الْمَسَاحَةِ
وَسَوَّيْتُ بَيْنَ الْمَنَاجِحِ وَأَنْفَذْتُ خَمْسَ الرُّسُولِ كَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ وَفَرْضَهُ وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَا كَانَ
عَلَيْهِ وَدَدْتُ مَا فَتَحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ فَتَحْتُ بِلَمِ
سُدِّ مَنِيهِ وَحَرَمْتُ الْمَسْجِدَ عَلَى الْحَقِيقِينَ وَحَدَدْتُ عَلَى

وَأَمَرْتُ بِإِخْلَالِ الْمُتَعَنِّينَ وَأَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَابِزِ
الْحُسْنِ تَكْبِيرَاتٍ وَالزَّيْمُ النَّاسِ الْجَهْرَةَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ وَأَخْرَجْتُ مَنْ أَدْخَلَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فِي مَسْجِدِهِ مَنْ
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ مِمَّا أَخْرَجَهُ وَأَدْخَلْتُ مَنْ أَخْرَجَ بَعْدَ
رَسُولِ اللَّهِ مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ مِمَّا أَدْخَلَهُ وَحَمَلْتُ النَّبَا
عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَعَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ وَأَخَذْتُ
الصَّدَقَاتِ عَلَى أَصْنَافِهَا وَحُدُودِهَا وَرَدَدْتُ الْوُضُوءَ
وَالْفُغْلَ وَالصَّلَاةَ إِلَى مَوَاقِفِهَا وَشَرَايعِهَا وَمَوَاضِعِهَا
وَرَدَدْتُ أَهْلَ بَجْرَانِ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَرَدَدْتُ سَبَائِلَ
فَارِسٍ وَسَائِرَ الْأُمَمِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ
إِذَا لَفَّ قَوَائِمُهُ وَاللَّهُ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا
فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمُهُمْ أَنْ اجْتِمَاعَهُمْ
فِي التَّوَافِلِ بِدَعَاةٍ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ
يُقَاتِلُ مَعِيَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ غُبِرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ
يَمْنَانًا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا وَلَقَدْ

أمرت

خفت

خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي مَا لَقِيتُ مِنْ
هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنَ الْفِرْقَةِ وَطَاعَةِ أُمَّةِ الضَّلَالَةِ وَاللُّدْمَارِ
إِلَى النَّارِ وَأَعْطَيْتُ مِنْ ذَلِكَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى الَّذِي قَالَ
اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى عَبْدِنَا
يَوْمَ الْقُرْآنِ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ فَخَنُّوا اللَّهَ عَنْ يَدِي
الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَّبَنَا اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَبِرَسُولِهِ فَقَالَ لِلَّهِ
وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ فِينَا خَاصَّةً كَيْلَا يَكُونَ دَوْلَةً مِنَ الْأَغْنِيَاءِ
مَعَكُمْ وَمَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ
فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ فِي ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ لِمَنْ ظَلَمَهُمْ رَحْمَةً مِنْهُ لَنَا وَعَنِّي أَغْنَانَا اللَّهُ
بِهِ وَوَصَّى بِهِ نَبِيَّهُ وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ
نَصِيبًا أَكْرَمَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَوَكَرَّمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ
أَنْ يُطْعَمَنَا مِنْ أَوْسَاجِ النَّاسِ فَكَذَّبُوا اللَّهَ وَكَذَّبُوا
رَسُولَهُ وَحَدَّثُوا كِتَابَ اللَّهِ النَّاطِقَ بِحَقِّنَا وَمَنْعُونَا
فَرَضًا فَرَضَهُ اللَّهُ لَنَا مَالِ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ مِنْ أُمَّةٍ مَا لَقِينَا

一

٨٢
مَلَايَكَةٌ فِي الْأَرْضِ يَخْلِفُونَ قَالَ فِغْضِ الْحَارِثِ بْنِ
عَمْرِو الْفَهْرِيِّ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ
عِنْدِكَ أَنْ بَنِي هَاشِمٍ يَتَوَارَثُونَ هِرَقْلًا بَعْدَهُ قُل
فَأَمِطْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ إِنَّا نَبْعَذِبُ الْيَمِّ
فَأَنزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَقَالَةَ الْحَارِثِ وَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ
مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا بَنِي عَمْرِو
إِمَّا نَبْتُ وَإِمَّا رَحِلْتُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدٌ مَا بَلَغَ جَعَلِ السَّائِرُ
فَرِيشَ شَيْئًا مِمَّا فِي يَدَيْكَ فَقَدْ ذَهَبَتْ بَنُو هَاشِمٍ
بِمَكْرَمَةِ الْعَرَبِ وَالْجَحْمِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ مَا لَيْسَ ذَلِكَ
إِلَّا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ يَا مُحَمَّدٌ قَلْبِي مَا يَأْبِغُنِي
عَلَى التَّوْبَةِ وَلَكِنْ رَأَيْتُكَ فِدَا بَرَأ حِلَّتَهُ فَرَكِبَهَا فَلَمَّا
صَارَ بَطْنُ الْمَدِينَةِ أَتَتْهُ جَنْدَلَةٌ فَرَفَعَتْ هَامَتَهُ ثُمَّ
أَتَى الْوَحْيَ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ
لِلْكَافِرِينَ بَلَايَةٌ عَلَى لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى

Handwritten signature in red ink, likely a library or collection stamp.

ذِي الْمَعَارِجِ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنَّا لَا نَقْرُؤُهَا
 هَا كَذَا فَقَالَ هَكَذَا نَزَلَ بِهَا جَبْرِئِيلٌ عَلَى مُحَمَّدٍ
 وَهَكَذَا هُوَ وَاللَّهُ مُثَبِّتٌ فِي مَصْخَفٍ فَاطِمَةٌ عَمَّ
 فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَوْلَهُ مِنَ الْمُنَافِقِينَ
 انْطَلِقُوا إِلَى صَاحِبِكُمْ فَقَدْ آتَاهُ مَا اسْتَفْتَحَ بِهِ قَالُوا
 اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ
خُطْبَةُ الطَّالُوتِ بِالْمَدِينَةِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ
 مَعْمَرٌ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي
 الْأَشْعَرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْأَوْزَاعِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
 كَهِيلٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ التَّيْهَانِ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 خُطِبَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا
 هُوَ كَانَ حَيًّا بَلَا كَيْفَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَانٌ وَكَانَ
 لَكَانُهُ كَيْفَ وَلَا كَانَ لَهُ أَيْنَ وَلَا كَانَ فِي شَيْءٍ
 وَلَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَلَا ابْتَدَعَ لَكَانُهُ مَكَانًا
 وَلَا قُوَى بَعْدَ مَا كَانَ شَيْئًا وَلَا كَانَ ضَعِيفًا
 قَبْلَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا وَلَا كَانَ مُسْتَوْحِشًا قَبْلَ

أَنْ يَبْتَدَعَ شَيْئًا وَلَا يَشْبَهُ شَيْئًا وَلَا كَانَ
 خَلُوعًا عَنِ الْمَلِكِ قَبْلَ انْشَاءِهِ وَلَا يَكُونُ خَلُوعًا
 مِنْهُ بَعْدَ ذِهَابِهِ كَانَ أَلْهَا حَيًّا بَلَا حَيَوَةٍ
 وَمَالِكًا قَبْلَ أَنْ يُنْشَأَ شَيْئًا وَمَالِكًا بَعْدَ
 انْشَاءِهِ لِلْكَوْنِ وَلَيْسَ يَكُونُ لِلَّهِ كَيْفٌ وَلَا أَيْنَ
 وَلَا أَحَدٌ يَعْرِفُ وَلَا شَيْءٌ يَشْبَهُهُ وَلَا يَهْزُمُ
 لَطُولَ بَقَائِهِ وَلَا يَصْعَقُ لَذَعْرِهِ وَلَا يَخَافُ كَمَا
 يَخَافُ خَلِيقَتُهُ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ سَمِيعٌ بَغَيْرِ سَمْعٍ وَبَصِيرٌ
 بَغَيْرِ بَصَرٍ وَقُوَى بَغَيْرِ قُوَى مِنْ خَلْقِهِ لَا يَدْرِكُهُ
 حَدُّ قَالَتَا ظَرِيفٌ وَلَا يَحِيطُ بِسَمْعِهِ سَمْعُ الشَّيْءِ
 إِذَا ارَادَ شَيْئًا كَانَ بَلَا مَشُورَةٍ وَلَا مَظَاهِرَةٍ
 وَلَا مَخَابِرَةٍ وَلَا يُسْأَلُ أَحَدًا عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ
 إِرَادُهُ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ
 وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ **وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا

صَاحِبُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ
الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
فَبَلَغَ الرِّسَالَةَ وَانْجَبَ الدَّلَالَةَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
إِنَّمَا الْأُمَّةُ الَّتِي خُدِعَتْ فَانْخَدَعَتْ وَعَرَفَتْ
خُدَيْعَةَ مَنْ خَدَعَهَا فَاصْرَتْ عَلَى مَا عَرَفَتْ
وَاتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهَا وَضُرِبَتْ فِي عَشْوِ اغْوَاءِهَا
وَقَدْ اسْتَبَانَ لَهَا الْحَقُّ فَصَدَعَتْ عَنْهُ وَالْقُرْآنُ
الْوَاضِعُ فَتَنَكَّبَتْهُ أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ
النَّسْمَةَ لَوِ اقْتَبَسْتُمْ الْعِلْمَ مِنْ مَعْدِنِهِ وَشَرَّابِ
الْمَاءِ بَعْدَ ذَوْبِهِ وَأَذْخَرْتُمْ الْخَيْرَ مِنْ مَوْضِعِهِ
وَأَخَذْتُمْ الطَّرِيقَ مِنْ وَاضِحِهِ وَسَلَكْتُمْ مِنَ الْحَقِّ
فُجْهَهُ لِيَتَنَهَّجَ بِكُمْ السَّبِيلَ وَبَدَتْ لَكُمْ الْأَعْلَامُ
وَأَضَاءَ لَكُمْ الْإِسْلَامُ فَأَكَلْتُمْ رَغَدًا وَمَا
فِيكُمْ عَائِلٌ وَلَا ظِلٌّ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَلَا مُعَاهِدٌ

وَلَكِنْ

وَلَكِنْ سَلَكْتُمْ سَبِيلَ الظَّلَامِ فَظَلَمْتُمْ عَلَيْكُمْ
دُنْيَاكُمْ بِرُجِيهَا وَسَدَّتْ عَلَيْكُمْ أَبْوَابَ الْعِلْمِ
فَقَلَمْتُمْ بِأَهْوَاءِكُمْ وَاخْتَلَفْتُمْ فِي دِينِكُمْ فَأَقْتَمْتُمْ
فِي دِينِ اللَّهِ بَغْيَ عِلْمٍ وَاتَّبَعْتُمْ الْغَوَاةَ فَأَغَوْتُمْ تَرْكُومَ
الْأُمَّةِ تَرْكُومَكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ تَحْكُمُونَ بِأَهْوَاءِكُمْ
إِذَا ذُكِرَ الْأَمْرُ سَلَّمْتُمْ أَهْلَ الذِّكْرِ فَإِذَا أَفْتَوْكُمْ قُلْتُمْ
هُوَ الْعِلْمُ بِعَيْنِهِ فَكَيْفَ وَقَدْ تَرْكُمُوهُ وَنَبَذْتُمُوهُ
وَحَالَفْتُمُوهُ رَوِيْدًا عَمَّا قَلِيلٍ تَحْصُدُونَ جَمِيعَ مَا
نَبَعْتُمْ وَتَجِدُونَ وَضِيمَ مَا أَجْتَرْتُمْ وَمَا أَجْتَلَبْتُمْ
وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي
صَاحِبُكُمْ وَالَّذِي بِهِ أُمِرْتُمْ وَأَنَّى عَالِمُكُمْ وَالَّذِي يَعْلَمُ
بِمَخَانِكُمْ وَوَصَّى بِنَبِيِّكُمْ وَخَبِيرَ رَبِّكُمْ وَلِسَانُ نَوْرِكُمْ
وَالْعَالِمُ بِمَا يَصْلِحُكُمْ فَعَنْ قَلِيلٍ رَوِيْدًا يَنْزِلُ بِكُمْ
مَا وَعَدْتُمْ وَمَا نَزَلَ إِلَّا لَكُمْ قَبْلَكُمْ وَسَيَسْأَلُكُمُ اللَّهُ
عَنْ جُلْعٍ عَنْ أَيْمَتِكُمْ مَعَهُمْ مُحْشَرُونَ وَإِلَى اللَّهِ عَرْشُهُ

وعن بين الوسيطة عن بين رسول الله ﷺ غامضة
بسيطة البصر ياتي منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن
احب الوصي وآمن بالنبى الامنى العزى ومكره النار و
وعن يار الوسيطة عن يار رسول الله ﷺ ظلمة تاتي
منها النداء يا اهل الموقف طوبى لمن احب الوصي وآمن
بالنبى الامنى والذى له الملك الاعلى لا فاز احد ولا لاد
والجنة الامن لى خالقه بالاخلاص لهما والاقتداء بهما
فايقنوا يا اهل ولاية الله ببياض وجوهكم وشرف مقعدكم
وكرم ما بكم وبغوركم اليوم على سر متقابلين ويا اهل
الاخفاف والصدود عن الله عز ذكره ورسوله
وصراطه واعلام الازمنة ايقنوا بسواد وجوهكم
وغضب بكم جزاء بما كنتم تعملون وما من
رسول سلف ولا نبى مضى الا وقد كان مخبرا
امته بالمرسل الوارد من بعده ومبشرا
برسول الله ﷺ وموصيا قومه باتباعه وعلية
عند قومه ليعرفوه بصفته وليتبعوه على شريعته
ولئلا يضلوا فيه من بعدك فيكون من هلك
وضل بعد وقوع الانذار والاعذار عن بيته
وتعيين حجة فكانت الامم في رجاء من الرسل

ولان

ولان اُصِيبَتْ بِفَقْدِ نَبِيِّ بَعْدَ نَبِيِّ عَلَى عَظَمِ مَضَائِبِهِمْ
وَفُجَاعِهَا بِهِمْ فَقَدْ كَانَتْ عَلَى سَعَةِ مِنَ الْاَمَلِ
وَلَا مَصِيبَةَ عَظُمَتْ وَلَا رِزْيَةَ جَلَّتْ كُلِّصِيَّةِ
بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِأَنَّ اللَّهَ حَسِمٌ بِهِ الْاِنْدَارُ وَالْاَعْدَا
وَقَطَعَ بِهِ الْاِحْتِجَاجَ وَالْعَذْرَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ
وَجَعَلَهُ بَابَهُ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ وَمُهَيْمِنَهُ
الَّذِي لَا يَقْبَلُ لَدَيْهِ وَلَا قَرِيبَهُ إِلَيْهِ الْاِبْطَاعَةَ
وَقَالَ فِي حَكْمِ كِتَابِهِ مِنْ بَطْعِ الرَّسُولِ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ وَ
مَنْ تَوَلَّى فَمَا ارسلناك عليهم حفيظا ففرت
طاعته بطاعته ومعصيته بمعصيته فكان
ذلك دليلا على ما فوض اليه وشاهدا على
من اتبعه وعصاه وبين ذلك غير موضع من الكتاب
العظيم فقال تبارك وتعالى في التحريض على اتباعه
والترغيب في تصديقه والقبول لدعوته قل ان كنتم
تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ويغفر لكم ذنوبكم
فاتباعه ﷺ محبة الله ورضاه غفران الذنوب وكال
الفوز وجوبا للجنة وفي التولي عنه والاعراض محادة
الله وغضبه وسخطه والعد منه مسكن النار
وذلك قوله ومن يكفر به من الاضراب والنار موعده

الحجزة الخالفة

بعض الجوده والعصيه فان الله تبارك وتعالى اسمه
 انحنى عبادته وقتل بيدي اضلاده وافنى بسيفه
 وجعلته لغة للمؤمنين وجياض موت على الجبارين
 وسيفه على البحر من وشدة في اريد سوله واكرم من بصره
 وشرفني بعلمه وحباني باحكامه واختصني بوصيته
 واصطفاني بخلافته في امته فقال له وقد حسد
 المهاجرون والانصار وانغصبت بهم المحافل انما التا
 ان عليا مكي كهارون من موسى الا انه لا نبي بعد
 فعقل المؤمنون عن الله نطقا لرسوله عرفوني اني
 لست باخيه لايه وامته كما كان هرون اخا موسى
 لايه واميه ولا كنت نبيا فاقتضي بقوة ولكن
 كان ذلك منه استخلافا لى كما استخلف موسى
 هارون حيث يقول الخلفني في قومي واصلم ولا تتبع
 سبيل المفسدين وقوله صلى الله عليه وآله وسلم
 حين تكلم طائفة فقالت نحن موالى رسول الله
 فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله الى حجة الوداع ثم صار الى غدیر
 خمر فامر فاصلم له شبه المنبر ثم علاه واخذ بعض
 حتى رأى بياض رطيه رافعا صوته قائما في محله

انما انظر في القوة

انما انظر في القوة

قاتلا

من

من كنت مولا فاعلى مولا اللهم وال من والاه
 وعاد من عاداه وكانت على ولايتي ولاية الله وعلى
 عداوتي عداوة الله وانزل الله عز وجل في ذلك اليوم
 اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم
 الاسلام ديناً فكانت ولايتي كمال الدين ورضي الرب
 جل ذكره وانزل الله تبارك وتعالى اختصاصا لي
 وتكوماً تخليده واعظاما وتفضيلا من رسول الله صلى
 الله عليه واله وهو قوله ثم رددوا الى الله مولاهم الحق الا
 له الحكم وهو أسرع الحاسبين في مناقب لو ذكرنا
 لعظمها الارتفاع وطال لها الاستماع ولئن قمتم بها
 دون الاشقيان ونازعاني فيما ليس بها حق وكنها باضلا
 واعتقداها جهالة فليست على ولايتي ولايتهم ما لانفسهم
 مهديا لعنان في دورها فتبتر كل ولعد من من صاحب
 يقول لقربه اذا التقيا يا ليت بيني وبينك بعدا مشرقين
 تبس القرب فيجبية الاشقي رتوته باليتني لم اتخذك
 خليلا لقد اضللتني عن الذكر بعد اذ جادني وكان الشيطان
 للافسان خذولا فانما الذكر الذي عنده ضل والتبيل الذي
 عنه مال والايمان الذي به كفر والقمران الذي اياه هم
 والدين الذي به كذب والقراط الذي عنده نكب والثرين
 في الخطام المنصرم والمغرم بالمنقطع وكانا مندر على شفا حفرة

ليس
 دور
 في
 والجلد

الخطام هو النكر من الموال
 والمغرم والمغرم من الموال
 لعدم شهادتها كونهما مشهورين بها كذا

من النار لهما على شروهم في الخيب وفود والعين
 مورو ويتصارخان باللعنة ويتناقصان بالحسرة
 ما لهما من راحة ولا من عذابهما من مند وحيات
 القوم لم يزلوا عباد اصنام وسدنة اوثان يقيمون
 لها المناسك وينصبون لها العتابر ويتخذون لها
 القربان ويجعلون لها الحجرة والسائبة والوصيلة
 الحام ويستقسمون بالازلام عامهم عن الله عز
 ذكره حاثرين عن الرشاد وطعين الى البعاد قد
 استحوذ عليهم الشيطان وغمهم سوداء الجاهلية
 ونزعوا لجهالة وانتظموها ضلالة فاخرجنا الله
 بهم رحمة واطلعنا عليهم رافة واسفر بنا عن الحجب
 لمن اقبسه وفضلا لمن اشبعه وتابيد لمن صدقه
 فتبوا العيز بعد الذلة والكثرة بعد القلة وهابهم
 القلوب والابصار واذهبت لهم الجبابرة وطوا
 وصاروا اهل نعمة مذكورة وكرامة مبسورة وامن بعد
 خوف وجمع بعد كوف واضاءت شامخا بعد
 عدنان واولجناهم باب الهدى وادخلناهم دار السلام
 واشملناهم ثوب الايمان وقلجوا بنا في العالمين و
 ابنت لهم ايام اتى رسول اثار الصالحين من حام

من التبعين من الغفلة
 والفتنة من الغفلة
 قال الجاهل من الغفلة
 وبني الامم والجهل

مجايد

مجايد ومصل قامت ومعتكف زاهد يظرون الامانة
 وياتون المنابة حتى اذا دعا الله عز وجل بتيههم ودفعهم
 اليه لم يك ذلك بعده الا كلمة من خفية او ويصير
 من برقة الى ان رجعوا على العقاب وانكصوا على
 الادبان وطلبوا بالاولاد واطمروا للكتاب وردوا بالنار
 وفقدوا لدار وغفروا اثار رسول الله صم ورجعوا على
 وبعدوا من انواره واستبدلوا بمختلفة لا الخذوة
 وكما نواظلمين وزعموات من اختاروا من آل الحما
 اولى مقام رسول الله صم متقين اختاره الرسول صم
 لتمامه وان مهاجرة الى قبا فخرج من مهاجرة الانصار
 اتى باف ناموس هاشم بن عبد مناف الاوان اول
 شهادة زور وقعت في الاسلام شهادة ان صاحبهم
 متخلف رسول الله صم فلما كان من امير سعد بن
 عباد ما كان رجعوا عن ذلك وقالوا ان رسول الله
 الله صم الطيب المبارك اول شهود عليه بالزور
 في الاسلام وعن قليل يجحدون غيب ما يعملون و
 يجحدون غيب ما استندوا لاولون ولئن كانوا
 في مند وخذ من المهمل وشفاء من الاجل وسعة من
 المقلب واستدرج من الغرور وسكون من الحال
 وادراك من الامل فقام مهمل الله عز وجل شذاد بن عا

متخلف
 كان رسول

باعتوا
له

وثنود بن عبود وبلغ بن بحون واسخ عليهم نعمة ظاهية
وباطنة وادتمهم بالاموال والاعمار واتهم الامر
بركاتهم ليدكروا الله وليعترفوا له اهابة والافانة
اليه ولينتهوا عن الاستكبار فليتبألغوا المدة و
استموا الاكله اخذ بهم الله عز وجل واصطلمهم
فمنهم من حصب ومنهم من اخذته الصيحة ومنهم
من اخذته حرقه الظلمة ومنهم من اودته الحفة
ومنهم من اودته الحسنة وما كان الله ليظلمهم و
لكن كانوا انفسهم يظلمون الاوان لكل لجل كتابا
فاذا بلغ الكتاب اجله لو كشف لك عما هو اليه
الظالمون وال اليه الاخرون لهربت الى الله
عز وجل مقامهم عليه مقيمون واليه صايرون
الاواني فيكم ايها الناس كهرون في ال فرعون
وكباب حقة في بني اسرائيل وكفنته نوح في قوم
وايني البناء العظيم والقديق الاكبر وعين
قليل ستعلمون ما توعدون وهل هي الاكلعة
الاكل ومذقة الشارب وخفقة الوسان شدة
تلمسهم المعرات جزاء في الدنيا ويوم القيمة
يردون الى اشد العذاب وما الله بغافل

عما

المنعوم من

المنعوم من

عنا تعملون فاجزاء من شمس مجتدة وانكسجة
وخالف هداته فجاد عن نوره واتجده في ظلمه
واستبدل بالماء الشرا الحار وبالنعيم العذاب
وبالغور الشقاء بالستر الضراء وبالسعة الضك
والاجزاء اقترافه وسوء خلافه فليوقن بالوعد
على حقيقته وليستيقن بما يوعدون يوم ياتي الصيحة
بالحق ذلك يوم الخروج انا نحن نحيي ونميت
والينا المصير يوم تشقق الارض عنهم سرجا الى
آخر السودة تمت الخطبة عقد چهارم در استلال بظهور
بروج اقربكار سبحانه واما عشر شانه واما احسن بره
اي درين دامكه هوش رباي روز و شب كوش و كوش
نه چشم قوزدين اثر ي نه كوش ز شنبدين خبري
نكس اين چيز كز لب جو ي نه ش نهاد است نظر سوي بسوي
نه رخسار كلش و يداري نه بسرو و سمنش بازاري
كل اين باغي كز سر شاخ صبحدم كوش كز شاد است فراخ
نه زبليل شود آواز ي نه زلب غنچه نهاني دري
نه كوش و نه پني چدين كور و كز خد شيني چدين
نه كز كاهره آكايان كير نه كز هم اهر بر ايان كير

برده از چشم جهان کن باز بگر پیش پس و شیب و فراز
 بین این دایره گردان چیست دورا و کرد تو جا و بدایت
 بر سرت چیز مرقع که فراشت بروی این نقش طبع که نگاشت
 مهر را نورد و روز که کرد ماه را شمع شب افروز که کرد
 کبک میزان نه دکان سپهر کف سازند و آن از مه و مهر
 تا میزان چو دکان آرایند عمر بر خلق جهان پیمانند
 کبک کردت دل آتشینان صبح چون اطلس کحل زده چاک
 سوزن و رشته ز غور شبانه وصله زرد قصب بروی دخت
 کبک که طاق فلک چون خم زد زیرا و چار که هر بر هم زد
 چون کهر به هم آمیخته شد نو بنو صورتی انگشته شد
 ساخت کرد آوری عالم را خاتم جمله صور آدم را
 بهسرای کار که خون خاره نیست از کار گذاری چاره
 عین ممکن به بر این خرد نتواند که شود هست بخود
 چون نه سستیش نباشد خبری چون بهستی است از وی دگری
 ذات نیافته از هستی بخش چون تواند که شود هستی بخش
 خشک ابری که بود ز آب تهی نماید از وی صفت آب تهی
 بر چه اثر بود از بود نشان که بود منجر اندر امکان
 لازم آید که نیاید بود هیچ موجود در این عرصه بود

نقش

نقش بی خامه نقاشی که دید نغمه بی زخمه مطرب که شنید
 نایب از ممکن تنها چون کار حاجت افتاد بود بخت ناچار
 او بخود دست جهان است بد نیست دان هر که نه پیوست
 جنبش از وی رسد این سلسله را روی در وی بود این طوطی را
 چون خلد جنبش ز رایت به پشت زود آوری سوی آنور انگشت
 زان غلشن ستر از دایه بی بر انگشت ز پیشش آید
 باورت نایب کاغذ ترند خلدت پشت زان جنبنده
 عالم و اینهم همه آثار در او چرخ و این جنبش بسیار در او
 برده سازند و نو اگر پوست کز پس برده نو اسازی است
 همه را جنبش و آرام از او است همه را دانه انا و دلم از او است
 زاوت جنبنده نه از یاد درخت زاوت فرخنده نه از کرد و نخت
 او بر دشت شکفته نه آب او دهد شادی مستی سر
 غنچه در باغ نهند بی او سیوه بر شاخ نهند بی او
 کار کرد او دگر آن آلت کار کار کرد بایستی آلت بکند
 کار او کار کرد او آلت او است او است مغزو دگر آن جمل چو تو
 مغزو ابر نظر از پوست بر بند مغزو ابر نکند پوست بر بند
 حرف غزل و ورق دل بر آتش خاطر از ناخن فکرت محرابش
 از همه ساده کن آینه خویش

تا شود کج و فاسد تو فرق نور از دل آیین تو
 می شود وادی بر همان و فیا تو همان و دل دوست شاکر
 دوست آنجا که بود جلوه نما حجت عقل بود تفرقه زای
 چون نماید بتو این دولت بوی رود را و آرا و بکس هیچ کموی
 زانکه از کو هر غرقان خاک به بود کینه استدلالی
قال للعالم الفاضل قاضی میر حسین الملبلی فی شرح
 حکایت مرویست که چون فرزند علی السلام این ایات فرمود مصطفی
 صلی الله علیه و سلم با فاطمه گفت یا فاطمه خدیجه فقد اذی بعثک الله
 وقد قبل الله قرب ابیه و زید بن و سبله عبد الله بن مسعود روایت
 کند که انهم ما الناس یوم **احد لا علیا و حده** **ان**
ان ثبوت علی **فی هذا المقال** **عجب** **قال ان**
منه **فقد تعجبت الملائكة** **اما علی** **ان جبرئیل**
قال فی هذا الیوم **وهو یخرج الی السماء** **شعر**
لا سیف الا ذو الفقار و لافق الا
 و عکرم از مرتضی علیه السلام روایت کند که چون در احد بدفع وضع کف
 قیام نمود مصطفی ص فرمود اما تسمع مدحک فی السماء
ان مکلا اسمه رضوان ینادی لا سیف الا ذو الفقار
و لافق الا علی و گویند در این روز حضرت مصطفی ص

۹۲
 علیه و سلم از عالم غیب مخاطبند به **ناد علیا مظهر**
الغائب **تجدد عونک** **فی التوایب**
کلهم و غم سبیل **یولایک**
یا علی یا علی یا علی **انتهی کلامه و الفضل ما شهد**
 به الاعداء و هو من فضلائهم **بل من قول العلماء و**
وقال ایضا فیہ **و صاحب مواقف** **گوید که ابو بکر گوید که اقبالونی**
فلست بخیر منکم و علی فیکم **وقال ایضا فیہ** **و بخاری**
 و سلم از جابر بن سمره که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگو
 بعدی اثنا عشر امیرا پس خبر گفت که من شنیدم و پدرم گفت ان سخن
 کلهم من قریش بود **وقال فیہ ایضا** **و شیخ محمد بن درایت**
 و شصت و ششم از فتوحات گوید ان **لله خلیفه** **یخرج من**
 رسول الله ص و لد فاطمة بواحن اسمها اسم رسول الله و جد
 الحسن بن علی بن ابیطالب با یع بن الزکریا و للمقام بشبه رسول
 صلی الله علیه و سلم فی الخلق بفتح الحاء و ینزل عنه فی الخلق
 بفتح الحاء **اسعد الناس به** **اهل الکوفة** **و بعیش خمنک** **او**
سبعا **او تسعا** **یضع الخیرة** **و یدعو الی الله بالشیفة** **و یرفع المذا**
 علی الارض فلا یقی الا **الذین الخالصاء** **آوه** **مقلدة العلماء**

اهل الاجتهاد لما يرونه من الحكم بخلاف ما ذهب اليه
 فيدخلون كرها تحت حكمه خوفا من سيفه يفرج به عما
 المسلمين اكثر من خواصهم يبايعه العارفون من اهل الحق
 من شهود وكشف بتعريف الحق له رجال الهيتون يقومون
 دعونه وينصرونه ولو ان السيف بيده لافى الفقهاء
 بقله ولكن الله يظهمه بالسيف والكرم فيطمعون
 بخافون ويقبلون حكمه من غير ايمان بل يصير خلفه
 ويعتقدون فيه اذ احكم فهم بغير مدبرهم انه على ضلاله
 في ذلك الحكم لانهم يعتقدون ان اهل الاجتهاد ورا
 قد انقطع وما بقي مجتهد في العالم والا يوجد احدا
 بعدا عنهم له درجة الاجتهاد ولما من يدعي التعريف
 الا لقي بالاحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فاسد
 الخيال لا يلتفتون اليه **حافظ** مرده اي دل سبعا نفي مرده
 زده ام قال وفرايد رسمي **آبده** كسند انت كه مر كه معشوقه
 استدرست كه بانك جسر مر **آبده** **وقال فيه ايضا**
 علماء الدولة در فلاح نقل از ابو سعيد خدر ميكند كه حضرت بغير صل
 عليه وآله وسلم در عيدين افشاح بنماز كردى و مردان مراد

و از علماء اعجاز و كرامت
 استبعاد از طبع و كرامت
 علم از حضرت معصوم
 چراك در بار و كرامت
 مرد و كرامت طبع و كرامت
 شرف و كرامت
 در زمان اديب
 و عيسى و در زمان
 خضر و الباس
 كه از ابرار و انبياء
 و الباس و در زمان
 اشرا و انبياء و در زمان
 غائب است با بركات و در زمان
 و في وقت با بركات و در زمان
 و في وقت با بركات و در زمان
 و في وقت با بركات و در زمان
 و في وقت با بركات و در زمان

بتقديم خطبه ميگرد گفتن اين الا بتد بالصلوة گفت اي ابوسعيد
 قد ترك ما تعلم كتم والذي نفسي بيده لانا نون بخير مما اعلم بس
 شيخ في فرمايد ان مروان الحمار كان جمل من الحمار يشرايع الايمان
 وقد جعل الايمان وسيله الوصول الى الامارة لا قرية الى الله والى رسوله
 و من يذهب مذبه و مذبه مجوسه و مذبه معاوية و حور
 بحشرون معهم ولا نصيب لهم من شفاعه النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 و در شرح صحيح بخار رديده ام كه سلاطين بن ايميه در اثناء خطبه
 جمع ك مستحق است بودند ميگردند و چون مردم از نماز عيده فارغ مرشد
 متفرق مرگشتند و از استماع خطبه اعراض مر نمودند تا سميع شنيد
 ان لفظ كره كه كوده نشود بسرائر ان تا اخر صلوة كردند تا مردم را
 بالظرون توقف بايد كرد لغو بالله من شرور الفسنا و سيئات
 اعمالنا و هم شيخ در فلاح ميگويد ان معاوية البغر و مروان الطكر
 كلاهما مجنونان على خلاف رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و جرد
 و مجوس مردان كذا لك و اشعار كره از يزد منقول است اشعار بكمال
 نقص او دار و مولانا سعد الدين تفتازاني قدس سره در شرح
 مقاصد فرمايد فان قيل من علماء المذهب من لم يجوز اللعن على يزي
 مع علمهم بانه يستحق ما يروى في ذلك و يزي قتلنا تخامسا ان يكر
 الى الاعل فلا على كما هو شعار الروافض على ما يروى في اديبتهم
 و يجبر في اندنيهم فرأى المعنون با مرالدين الجام العوام

كما قال سبحانه والذين جاءهم من بعدهم بعد معرفتنا
 لابد للعباد من الرجوع في معرفة صفات الله تعالى ومعرفة صفات
 والاوامر والنواهي وسائر الشرايع والاحكام اليهم واما ربه فانه
 ورواية اخبارهم الممتدتين المطلقين على بعض اثارهم فانهم حجج الله
 على الخلق في زمان غيبتهم واما معرفة احوال القضاة والقدر المثلث
 واماها فالظاهر انما تكلف الخوض في تلك فاتها في غاية الخوض واكثر
 العقول قاصرة عن ادراكها وكيفية الاذعان بانه تعالى لم ينظم العباد و
 لا يكلفهم مالا يستطيعون وان لتوفيقه سبحانه وهداياته والظواهر
 قد خلا في اعمال العباد وهذا هو الامر بين الامرين كما بينا في الجمل
 ولكن بالكيفية وغيره والله يعلم ثم استدل بالبراهين **قاضي حسين**
حكايه در بيان فرشتگان وواقع شده وابطوطاب رویش بود و
 عباس غفر وبعبر صلی الله علیه وآله وسلم علی تعهد فرمود وعباس جعفر
 وعقیل با ابوطالب بازگذاشته واین جزاء آن بود که چون حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه وآله وسلم در عام الفیل متولد شد و پدرش قبل از
 ولادت او وفات یافت عبد المطلب تعهد او میکرد و چون
 سال شد عبد المطلب اجل رسید و وصیه تعهد ابوطالب کرد و
 پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بزرگ ساخت **استرکلامه**
قاضي حسين بنزه
 فتح مستند و قسم است اول آنکه دلیل قطعی از نص یا اجماع در آنکه مجتهد در طلب آن تقیید
 آثم باشد و اگر معکونه نباشد آثم نباشد لکن حق آنست که محض است ثانی آنکه دلیل قطعی
 ندارد و اشهر روایه علی بن ابی طالب کونید بر مجتهد در آن مسئله مصیبت است بجز خدا

حکم معین در آن مسئله نیست و حکم خدا تابع حق مجتهد است و هر چه حق مجتهد باین
 شهر شود حکم خداست در شان او و **مقلدان** و جمعی بر آنند که خدا را حکم
 معین است و مصیب یکیت و از این جهت گفته اند خدا نصیب دلیل حکم کرده و سبیل
 اتفاق معجز حکم حاصل میشود **انکشاف** مصیب است و انکشاف محض است و غیر
 گفته اند دلیل نصیب کرده است و ابو حاق میفرماید که دلیل محض است بر محض آن نباشد
 و ابو حاق هم و بشر بر سر کونید دلیل قطعی است و محض آن است و حق در این مسئله
 اشعریست پس تواند بود که مذاهب متناقضه همه حق باشند **استرکلامه** و اما مذاهب
 شیعه بواسطه تعذر اذعان در شان در شان صحابه و اثر آن مذاهب
 در بیان اهل اسلام مفقود و جمال الدین محمد بن مطهر حجت و خواجه نصیر الدین محمد بن
 اراکینیه اند و این اثر در شرح کتاب نبوة از جامع الاصول گفته الله است المشهوره
 فی الاسلام الله علیها دار المسکین و اقطار الارض مذاهب است فقول الله
 و مالک و احمد و مذاهب الامامیه و تعیین کرده که مجتهد مذاهب مایست در
 سر راه ثانیه امام علی بن موسی الرضا بود چه طعن او آنست که من مجتهد
 در حدیث سابق محض من شهر و حدیث و بر نه هر را در هر زمانه
 مجتهدی است و اعدل طوائف شعاع صاحب زمین علی بن حسین بن
 علی بن ابیطالب اند و جایشان کونید علی بن ابیطالب افضل الصلوات
 الا ان الخلافة فوضت الی ابی بکر لمصلحة نا و وها و قاضی
 دینیه را عو ها من تسکین نایزه الفتنه و تطبیق
 عامه الخلق فان عهد الحروب بالقیحوت فی اتمام النبوة
 کان قریبا و سیف امیر المؤمنین عن دماء المشرکین من
 قویش و غیر هم یجف والضغائن فی صدور القوم

من طلب الشارح كما هي مما كانت القلوب تميل كل الليل
 وتنقاد الرقاب كل الانقياد وكانت المصلحة ان يكون
 العالم بهذا الشأن ممن عرفوه باللين والتؤدد
 انتهى كلامه وايضا تحقيق كلام انه چون آفتاب بنوة از شرق
 آدم طلوع کرد و سوره و تقع ميشد و ظل ضلالت نقصان مريافت
 تا بخت خاتم صلعم که ان ظل معدوم شد و نبوت بحد کمال رسيد
 اکنون که رو با مخطوط نهاده در برابر برتر عالم ديست که قائم مقام او
 نبی است و بضبط امور دينيه و نشر حقايق يقينيه قيام مريابد
 و چنانچه مشاير با نبيا مختلف بعد از مذاهب اين علما مختلف است
 و چون آريا نبيا بمصطفی است اقرب او يا با و که در نظر غايب
 عيسى ميباشد و چنانچه عيسى عليه السلام بر سیدند علی را نیز بر سیدند
 و حضرت رسالت صلی الله عليه و آله وسلم تناسل علی و عيسى عليه السلام
 و در فائده سابقه دو حديث در اين باب خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چنانچه
 خدمت علما نه موم است تکفيرا بل قبله وجهه مرجع قبيح است و سکر است که
 بهیچ دانی شبهه از مضراط مستقیم بیرون نزود و با حقیقت را بر قید ضلالت
 لا ینقذ انت که حکم اداء الی اسبیل ربک بالحکمة و المواعظة
 الحسنه و جاد لهم باللی التي احسن بطریق رفق و لطف و زنده
 از لوح دل و بر اثر و با کرامان بادیه طلب در مقام اشفاق و نرم
 با شریع علاء الذکر و ذکر و سیکو و جمیع فرق همه تبه اهل نجاستند
 و مراد از تاجیه در حدیث مستغرق است علی ثلثه سبعین و فقه حایه

نهاد احدی در شفاعت است قلوبا عباد را از دنیا سر فوایع انفسیه لا تقظوا
 من راحة الله ان الله يغفر الذنوب جميعا انه هو الغفور الرحيم انتهى كلامه
 وقال ايضا في موضع آخر منه و صاحب واقف کوبه که
 ابو بکر کوبه اقبلوني فليست بخيركم و علی فيكم انتهى كلامه
 وقال فيه ايضا و سلم از عایشه روایت کند که عیسی فاطمه پیش
 این بکر آمدند و فدک و سهم خیر بطریق ارش طلبیدند ابو بکر گفت من از حضرت
 پیغمبر صلعم شنیده ام که لا نورث ما ترک من صدقه و دیگر ساین ابو بکر
 و فاطمه سخره واقع شد تا وفات یافت و علی را و ارباب افکار و خیر این بکر
 نه داد و بعد از موت فاطمه توجیه علی مردم بعلی ماکثر شد و هنوز او و دیگران
 باین بکر بیعت کرده بودند انتهى كلامه
 فائده سابعه منقضا
 و احوال مرتضی و وفق حدیث و قرآن قدیم و الله فی
 ام الكتاب لبنا العلی حکیم فتح پدر او ابو طالب بن عبد
 بن هاشم بود و یک دقیقه از دقایق تقویة بر صلی الله علیه و آله و سلم
 فراموش داشت و با آنحضرت محبت تمام داشت و از اشعار او فهمیده
 که صدیق به نبوت داشته لکن از حقیت تلفظ بکلام شهادت غرضه و
 تفصیل آن در حرف اول و لام خواهد آمد ان شاء الله تعالی و نظر است
 ان علیا و جعفر یقفون عندهم الزمان و الکوبه و الله
 لا اخذنا للنبي و لا له يخذله من نبي و حسب لا اخذنا
 و انصر ابن عمك اخي لا من بينهم و ابني و مادر علی فاطمه بنت
 اسد بن هاشم بود و این تاثیر کوبه و ایمان بکسرت رسول صلی الله علیه و آله

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

مصحف عین و نور
و سوره اعراف و غافر

ابو بکر گفت انا هو یا رسول الله فرمود لا عمر گفت انا هو یا رسول الله
فرمود لا و لكن خاصا لنعل علی نعل رسول الله علیه و آله
را داشت و بخصف آن مشغول بود و در مدخل این از منظره
روایت کرده که این صورت در حدیثیه بوده و مطابق اینست رجزی
که عمار بن یاسر در روز شهادت خویش میخوانده و در حرف لام خواهد
ان شاء الله تعالی و حدیث که آنحضرت در صفین فرمود یا ایها الناس
ان لم تغللو فی تموتوا و الذی یفسر این با بطلان بیده لاف صریح بالشیف
أهو یمن مبتدیه علی فراش و انما رشحاعت آنحضرت از حد و عقد پرور
و از قد صهر افزون و بیان بعضی از آن در آنجا شرح رجز دیگر در فرقه
حرب جبل صفین و نهروان فرموده اند رقم تحریر خواهد یافت
و حسن توفیق **فتح** صاحب کشف و واحد از ابن عباس را
گفته که علی علیه السلام چهار دینار داشت و دینار بر سر دست بود
و دینار بر ریز و دینار را شکار و دیناری پنهان و در شال و در
الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سیرا و علانیة
فلم یخبرهم عند ربهم ولا خوف علیهم و لا هم
یحزنون و قاضی از حدیثی روایت کند که بجگر غریب
یا ایها الذین آمنوا اذا ناجتكم الرسول فقدموا بین یدیکم
صدقة علیکم ذلک اذنا آشفتم ان تقدموا بین یدیکم
بخویم صدقة منسوخ شد شعر اذا عرفت بخویم دمیغ

تین

تین من بکی بمن بکای و واحد کو بد روزی حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله وسلم بمسجد آمد سائلی را دید پرسید که بجگر بنویزد اد گفت آری
علی خاتم خود بمن داد فرمود الله اکبر این آیه خواند انما ولیکم الله و رسوله
و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم
را یموتون و در تفسیر قاضی کثاف و جامع الاصول قریب باین مکرر
و تعبیر از ابو ذر روایت کند که سائلی در مسجد رسول صلی الله علیه و آله وسلم
طلبید و علی خاتم خود با داد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اللهم
ان اخي موسى سالك فقال ربنا شرح لي صدقي و یسر لي امری
و احلل عقدة من لساني یفقو و اقوی و اجعل لی ذریا من اهلی
هارون اخا شدیده از دینی و اشریک فی امری فقلت علیه
فرانا اطقا سنشد عضدک باخیک و نجعل لک سلطانا
فلا یصل الیک ابائنا اللهم انابیک و صغیرک اللهم
فاشرح لی صدق و یسر لی امری و اجعل لی ذریا من اهلی
علینا الشدیده از دینی هنوز پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دعا
نام نغمه بود که جبرئیل امین آیه آورد و امام احمد از اساء بنت عمر روایت
کند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تبارک و تعالی
او حی الی فی علی ثلثة اشیاء لیلة اسری لی بانه سید المؤمنین و امام
المؤمنین و قائم الغر المحجلین و مجاهد اربین عباس و استقامت عیسی روایت
کند که مراد از صالح در آیه ان الله هو مولا و جبرئیل و صالح المؤمنین علی

و سوره اعراف و غافر
و سوره اعراف و غافر
و سوره اعراف و غافر

در تفسیر تعبیر مسطور است تعبیر واحدی و ز غشری گویند ولید بر عقیقه
بن ابی مقیط که برادر مادری عثمان بود در روز بدر با علی قمار بازی کرد و در
اشاء نزاع با او گفت اسکت فانک صبر اما اشد تنک شبا با و بعد
بیک جلد او ادب تنک را تا واحد تنک سنانا و استبحر تنک جنانا
و انما تنک حشوا فی الکسبه و علی فرمود اسکت فانک فاسق
و آیه افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لایستوون نازل شد
و عثمان گفت انزل الله و الکتاب بغیر فی علی و فی الولید قرائنا
فتوا الولید من ذاک فسقا و علی سیوه ایمانا لیس من کان مؤمنا
و فی الله کمن کان فاسقا و الله سوف یخرج الولید خریا و نارا
و علی لا شک یخرجی جنانا فعیل یلی فی الله عزه امو ولید یلی تنک
و این اثر گویند محمد بن کعب گفت طلحه و عباس و علی تفاخر کردند در طهارت
من صاحب کعبه ام و کلیه آن بامنت و اگر خواهم شب بخوابم
گفت من صاحب سقایه ام و اگر خواهم شب در مسجد بشم علی گفت
گفت من یندام که شما چه میگویید شش ماه بیشتر از مردم نماز کرد
و صاحب جهادم پس آنرا اجعلتم سقایه الحاج و عمارة
المسجد الحرام کما من بالله و الیوم الاخر نازل
و صاحب کثافت گویند افمن وعدناه و وعدا حسنا فهو
لا فیه مکن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم یوم یوم
من المحضین و عثمان علی حمزه و ابی جهم است و تعبیر

از ابن عباس و ابن سیرین روایت کند که مراد از طوبی در آیه الذین
آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب
در خبیثت در بهشت که هیچ آن در خانه علی است در خانه هر
از آن شایسته ای از مسکین طره ات بر هر دلی بند دگر
رشته جانرا بهرموی تو پیوند دگر کر پر خورشید و ماه با
و المثل بر زمین ناید بخوبی چون تو فرزند دگر و امام احمد از علی
روایت کند که با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم گفتند که
بعد از خود بر ما میری سازی فرمود ان تو مروا ابابکر تجدوه ائینا
زاهد فی الدنیا راغباً فی الآخرة و ان تماروا عمر تجدوه قویا املینا
لا یخاف فی الله لومة لایم و ان تماروا علی تجدوه لا اراکم فاعلین
تجدوه یا دیا مهدیا یا خذکم الصراط المستقیم و بیعتی از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت کند که من اراد ان ینظر الی
نوح فی تقویة و الی ابراهیم فی حله و الی موسی فی هبته و الی عیسی
فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب و با وجود این کمال
محمد بن حنفیه گوید باید رخود گفتیم از مردم که فاضل است گفت
ابوبکر گفتیم دگر که فرمود عمر ترسیدم که بگویم دگر که مباد ابوبکر
عثمان گفتیم پس تو فرمود لا اراک من المؤمنین و المسلمین و در
ایام خلافت بر سر صره فرمود ان امیرکم هذا قد رخص من دنیاکم
بضمیر و اذ لا یأکل اللحم فی السنة الا الفلذة من کبد اضحیة

فرمود

بطریق

فتح تعلی کوبد بجن خدای داد را بر سنی شکافت وادی
 آفرید که اگر نه بر سده بنشینم حکم کنم میان اهل توریة آنچه در
 توریة است و میان اهل انجیل آنچه در انجیل است و میان اهل
 آنچه در زبور است و میان اهل قرآن آنچه در قرآن است و بحق
 که من در میان بر دراز قریش میبایم که او را بهشت
 میراند یا بدوزخ مرکب پس در برخواست و گفت ای رسول
 کدام آیه در شان ت فرمود افمن کان علی بینه
من ربه ویتلوه شاهد منه فرمود الله صلی الله
 علیه و آله وسلم علی بینه من ربه وانا شاهد
 و مثل آن در معالم التزیل مسطور است و صاحب کتاب
 عبد الله عمر و ابو سعید خدی و ابراهیم بخیر و ابو العالیه روا
 کند که آیه ثم انکم يوم القيامة عندهم تخصرون در شان سید
 و ناظر بقول عثمان و حرب صفین و کوبد فخر اعظم من کتب الله
 و الله جاء بالصدق و صدق به تفصیل این کرده است و تعلیل ازین
 حدیث روایت کند که چون آیه انما انت منذر لکل قوم هاد
 نازل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
 مبارک خود بر دوش علی علیه السلام نهاد و فرمود انا المذر و انت الهاد

انما انت منذر لکل قوم هاد
 و علی کل قوم هاد

حسب

بخت یهودی المهدی و بعدی و از عبد الله بن عطار روایت کند
 که عبد الله بن سلام میگفت را د از من عینه علم الکتاب در آیه
قل کفی بالله شهیدا بینی بینکم و من عده علم الکتاب علی است
 و آنحضرت بسیار فرمودی سلونی قبل ان تغیبونی لیکن نزد
 کوبد عبد الله بن سلام در وقت محاصره عثمان گفت این آیه و آیه
 شد شاهد من بر اسرائیل علی مثله در شان منست و تعلی کوبد
 چون آیه و رقیعها اذن و آیه ما نزل شد حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود اللهم اجعلها اذن علی و گفت من بعد از این هیچ فر
 نگذرد و امام احمد از معقل بن یسار روایت کند که حضرت نبی صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود یا فاطمه اما تر ضیعی از منی زود جنگی قدم امیزد شما و اگر تمام
 علما و اعظم علمای دین را از آنسوی روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فرمود ما قضیتم علی و از علی روایت کند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
 علیه و آله وسلم فرمود رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار
 و چه خوبست که از اوایل حروف مقطعه واقع در اوایل سور
 فرقانی بعد از حذف حروف مکررات علی صراط حق نشک
 ظاهر میشود شریف مصحف آیات الهی رویت و ای سلسله اهل
 ولایت و بیت و هر چشمه زنده که لب الجویب و حواری نماز عارفان است
 و بعد از سلسله جمیع اولیا اوست و در شان این طایفه فرمودیم
 قوم یحیی هم الخلق علی حقیقه الامر فاشروا روح الیقین و استلوا ما یحییهم هم الحق خالد

در شان سید
 در شان سید
 در شان سید

استوعبه المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون صحبه الله
 بآيد ان ارداهم معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء الله في ارضه
 والدعاة الى دينه وكيلين زياد با وكفت بالحقيقة فرمود مالك
 والحقيقة كفت اولت صاحب ترك فرمود بلى ولكن ترشح عليك
 ما يطعم من كفت شكك تخيب سايلا فرمود بالحقيقة كشف سبحا
 الجلال من عراشك كفت زدي بيان فرمود محو الموهوم مع محو
 كفت زدي بيان فرمود جذب الاحدية لصفة التوحيد كفت زدي بيان
 فرمود بكت الستة لعلمة الستة كفت زدي بيان فرمود نور شرف من
 صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد انارة كفت زدي بيان فرمود
 اطفأ السراج فقد طلع الصبح ونظر كذا جعفر واقف بجمع وان بيت
 وشت جزو ايت وهر جزو ايت وشت صفو وهر صفو بيت وشت
 سطر وهر سطر بيت وشت خانه ودر هر خانه چهار حرف مرقوم شده
 حرف بعد حروف ثاقل بعد صفح ثالث بعد سطر رابع بعد دختا
 جعفر در خانه ثبته از سطر هفدهم از صفح شانزدهم از جزو دهم
 شعر من مثله كان ذا جعفر وجامعة كذا بدون سر الغيبة ونبأه
 دوار ثانی علم او از جعفر استخراج احوال عالم مر کرده اند مامون با علی
 موسر الرضا در سنه احدى و مائتين بيعة كرد و عهد نامه نوشت از
 امام عهد نامه طلبید و آخر عهد نامه امام بر پشت عهد نامه مامون نوشت
 این بود كه الجامة و الجفرة لان على ضد ذالك و ما در مایه فعلی

الاول

۱۰۵
 ان الحكم الا الله يعص الحق و هو خير الفاصلين لكنني امتثلت امر امير المؤمنين
 و اشرت رضاه و الله يعصم و آياه و چون اندك زما بكذبت بعضه
 اشقياما مونا بثمان ساحتند و امام بزر شهيد شد
 و صاحب كشف الغمة كويد من در سنه سبعين و ستائة اين دو عهد
 بخط امام و خط مامون ديدم و از اين و اديست استنباط فتح بيت المقدس
 در سنه ثلث و ثمانين و خمائة انما لم غلبت الروم في اذن الارض
 و هم من بعد عليهم سيفعلون في بضع سنين و تفصيل در باب دوم
 فتوحات مسطورات و ثعلبي كويد چون حم عسوق نازل شد حضرت
 مصطفی صلی الله عليه و آله وسلم ملول كشت جمع ربي آن پرسيدند
 فرمود آيت ما نزل شد كه دالت دارد كه نازل خواهد شد بر امت من طاه
 بسبار از خسف و سنخ و غير آن و هم ثعلبي كويد اين عباس حم عسوق خواهد
 و كفت على فتن باين دو لفظ ميدانست و سلسله علماء هم با و مشهور است
 اين عباس كذا رئيس مفسرين است شاكر داود است و عاصم كذا كابر
 قرايت شاكر دال عبد الرحمن سلمي است كه شاكر دال على است و اين اثر
 كويد احمد شاكر دال فخر است و شاكر دال مالك و مالك ابو حنيفة
 شاكر دال امام جعفر صادق و امام نوادر در روضه فرمايد كه در تفضيل بر غير
 بود و از حصص زوج و بنتين و ابوين سوال كردند به به فرمود صارت ثمانية
 تسعا و اين شاره است بقول اصل سئل من بيت و چهار بيت بفت اين
 مسئلة را منبر ته خوانند و كويند و تضرع با بر مبارك در ركابه شسته سوار

مرشد زنی آمد و در سبیل نظم گفت یا امیر المؤمنین ان اخي ترك ستمنا
 دينار و قد اعطوني نصف دينار فرمود لعل اخاك خلف زوجة و اما و بغير
 و اثنا عشر اخا و اياك گفت نعم فرمود که قیاستی قوتی حقیقت و سوار شد
 و این ستم را دینار بگوید و امام احد گوید عمر حکم کرد بر جم زانیه مجنون علیه
 فرمود اما سمعت قول البر صلی الله علیه و آله و سلم رفع القلم عن ثلثة من الناس
 حتر یسقط و عن الطفل حتر یحکم و عن المجنون حتر یرا و یر حکم کرد بر جم
 زن حاطه بسبب اعتراف و بیزنا و علی گفت اینها سلطانک علیها فاستطاعت
 علی ان یطعنهم عمر گفت عجزت لیساء ان تلد مثل علی بن ابیطالب علیه السلام
 لو لا علی لکنت عسرة و رویت که ابو الاسود دلی از شخشی که میخواست
 ان الله بری من المشرکین و رسولی چون با مرتضی گفت فرمود بخاطره العج
 اقسام الکلام ثلث اسم و فعل و حرف و الاسم ما انما عن المسمى
 و الفعل ما انما عن حركة المسمى و الحرف ما وجد معزیه غیره و الله
 مرفوع و ما سواه فرع علیه و المفعول منصوب و ما سواه فرع علیه و المضاف
 مجرور و ما سواه فرع علیه بالبا الاسود انما هذا الخوف و الله
 قاضی الامر الین و زعمشری گویند چون آیه فانه حاجک فیه من بعد ما
 حاجک من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و بنائنا و بنائکم
 و انفسنا و انفسکم ثم نبهمل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین و انما
 حضرت مصطفی صلعم با قبیلہ بخران از نزار را مقرر کرد که صبح
 فردا مباحل کنند و روز دیگر حسین را در بغل گرفت و دست حشمت

و فاطمة در عقب او میرفت و علی در عقب فاطمه فرمود اللهم هاء و آلاء
 اهل بدیتی چون ابو حارثه دانشمند ترسیان این از اید
 با ترسیان گفت من روی چند می بینم که اگر از خد خواهند که کوه را از جا
 خود بر آورند چنان شود زنهار مباحل کنید ترسیان بر رسیدند و
 دو هزار جامه و سر زره بر رسم جزیه بر ساله قبول کردند و اخبرت و رو
 الذر نفسریده ان الهلاک قد تم علی اهل بخران و لولا عنوا المسیحی
 قردة و خنازیر و لا صطرم الوادی علیهم نار و لا ستا صل علیهم الله
 بخران و ابل حن الطیر علی رؤس الشجر و لما حال الحول علی النصار
 کلیم حتی یهلكوا و این صوره در مدینه بود بعد از فتح مکه و قوت
 اسلام و تعلی از جابر بن عبد الله روایت کند که حضرت مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الناس من شجرة شتی ناموا
 با علی من شجرة واحدة و این آیه خواند و فی الارض قطع تنجاد و
 و جنات من اعناب زرع و نخیل صنوان و غیر صنوان یسقی جاء
 واحد و بفضل بعضها علی بعض فی الاکل و قاضی امر الین
 و زعمشری گویند پیغمبر در سال نهم هجرت ابو بکر را امیر حاجی
 و او را با سیصد مرد و شتری چند قربانی بمکه فرستاد چهل و یک
 آیه از اوایل سوره بر آه نازل گشت و پیغمبر صلعم علی ما و عصبا
 سوار ساخت و گفت از عقب ابو بکر بر و این آیه بر مردم خوان

صحابه گفته کاج کآیات سفرستادی تا ابو بکر بر مردم می خواند
 ای تو خواندن این آیات نیست مگر شخص از اهل بیت من چون علی
 بنافله رسید ابو بکر گفت ایرم یا مامور علی گفت بل مامور و باقی
 بگر رفتند و آیات بر مردم خواند و مسلم از عایشه روایت کند
 که حضرت پیغمبر صلعم بیرون آمد و عباسی علم دار از سوی سیاه بر خیز
 گرفته و حسن آمد و او را بر زیر آن عباد آورد پس حسین آمد و او را
 هم در آورد پس فاطمه آمد و او را هم در آورد پس علی آمد و او را
 هم در آورد و گفت ایمانا یرثنا الله لئذ یبعب عنکم الی خیر البیت
و یطهرکم تطهیرا و زیدین از اتم سلم روایت کند که این آیه در خانه
 من نازل شد و من پیش در نشسته بودم گفتم یا رسول الله
انک من اهل البیت فرمود انک الی خیر انت من اهل البیت
 و طحا در شکل الغریب از اسماء بنت عمیس نقل می کند که سر مبارک
 حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در کناره علی بود و وحی نازل
 و آفتاب غروب کرد و علی نماز عصر نکذارده بود و چون در مسجد شد
 پیغمبر صلعم فرمود ای علی نماز عصر گزارده گفت نه پس فرمود پس
 اگر علی در طاعت بود و طاعت رسول بود و آفتاب را باز کرد
 اسماء گوید که بعد از آنکه دیدم آفتاب غروب کرده بود باز طلوع کرد
 و بر کوه و زمین افتاد و در صهار خیر بودیم **شعر**

جمع آفتاب جباری
 علی علیه السلام

الشمس

۶۰۴ الشمس ردت علیه بعد ما غربت من ذی طیق لعین الشمس نطینا
 و طحاوی گوید این حدیث ثابت است و راویان آن ثقاته و حکایت از احمد بن صالح
 معمر کرده که اهل علم را سزاوار نیست که تخلف از حفظ این حدیث کنند که از
 عشاء نبوه است این کثیر را این کرده هفت و شصت شده بعد از آنکه در صحیح بخاری
 مسطور است ان الشمس لم یجئس البشیر الا یوشع لیل سار الی بیت المقدس
 و شرح انما او محاصره بیت المقدس کرده بود و نزدیک بود که آفتاب در روز
 غروب کند و شبند و آید یوشع با آفتاب گفت انک مامور و انا مامور
اللهم اجبنا علی پس آفتاب بایستاد تا یوشع دفع بیت المقدس کرد
 و بخط حضرت هدایت آید سید صفی الدین عبد الرحمن الحلی قدس سره
 ان صحیح الحدیث فلیحمل علی ان ذلک الحدیث قبل هذه القصة و نقول الجبر
 الرجوع والله اعلم و ترمذی از جابر روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه
 و سلم در روز طائف بعز غزاه خنین بعد از فتح مکه علی را بنامند و او را
 راز میگفت مردم گفتند در از کشید راز گفتن او با سر هم خود فرمود تا
 و لکن الله اجنباه و کذا از علی روایت کند که مرا من زنی بود پیش من صلعم
 که بهیچکس از خلافت نه اشت اقل سو میرفتم و میگفتم السلام علیک یا نبی الله
 اگر تخم نیکو با اهل خود باز میگشتم و اگر نه در می رفتم و اما ما حد از زید بن
 و ترمذی از ابن عباس روایت کند که جمعی از صحابه در مسجد داشتند روزی
 حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هذه الابواب الی البیت
 مردم در این باب سخن گفتند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله برخواست

فلیحمل

وحد خدا گفت و فرمود اما بعد فان امرت بسید هذه الابواب غیر است
 قال فیہ والله ما سدت شیئا ولا فتحت و لکنی امرت شیئا فافتحت
 و امام احمد از ابی مریم روایت کند که علی علیه السلام گفت من باید و شش حضرت رسول
 نهادم و بهار خانه کعبه فردا زخم و تریدم از ابو سعید و است کند
 که حضرت نبر صاف بود لا یجل لاحد یحب فی هذه المسجده غری و غیر کد کد
 علی بن منذر از ضرار و معمر از حدیث پرسید گفت لا یجل لاحد ان
 جنبه غیر و غیر کد و بخار و مسلم از ابی عابد روایت کند که حضرت
 مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام گفت انت منی و انما انت منی
 و او اصابع جاریه کرد و چهار کس هم کرد که این را بر رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم بگویند چون بر رسول رسید یکی در خواست و گفت رسول صلی الله علیه و آله
 که در تاجر چهار کس گفتند پس حضرت بغضب رفت و سه بار فرمود
 مَا تَبْلُغُونَ مِن عَلِيٍّ اِنَّ عَلِيًّا مِنِّي وَاَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيَّ كُلِّ
 مُؤْمِنٍ بَعْدِي و این در حرب بن زید بود که در حرف عین خواهد
 و از حبشی بن جاده روایت کند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی
 مِنِّي وَاَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَاَلَا يُؤَدِّي عَقْلُ اَنَا و عَلِيٍّ و مسلم از زید بن ارم
 روایت کند که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در موضع خم
 خطبه فرمود و بعد از حمد خدا گفت ایها الناس انما ابشرکم بوسلکم
 ان یا یمن رسول الله فاجبت و انما رک فیکم الثقلین اولهما کتاب الله

در حدیثی که در این باب است
 در حدیثی که در این باب است
 در حدیثی که در این باب است
 در حدیثی که در این باب است

فی الهدی و التور فخذوا بکتاب الله و ستمکوا به و تحویص فرمود در حدیث ۱۰۰
 قرآن پس گفت و اهل بیت از ذکر کم الله فی اهل بیتی اذکرکم الله فی اهل بیتی
 و احمد از ابو زر غفاری روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 الا ان مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه نوح من کما
 بحی و من تخلف عنها هلك و ترمذی از زید بن ارقم روایت کند
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یس علی و فاطمه و حسن و حسین
 انما حرب بین حاربتکم و سلم لمن سالمکم فتح امام احمد از علی
 روایت کند که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
 فیکم مثل من عیسی ابغضت الیهود حتر بهتوا الله و احبته مثل
 انصاری حتى انزلوه بالمرزلة اللیة لیست و خود فرمود یهکلفی
 رجلا من محبت مفراط یفرطنی بالیس فی و یغض یحمله شنا
 علی بن بهمن و مصداق قل انت که عبد الله بن سبا با علی علیه السلام گفت
 انت الاله حق و علی علیه السلام او را راند و بعد از رفت و امام شافعی
 گوید لو ان المرء تضارب علی علیه السلام لظل الناس طرا سجد له
 کفی فی فضل مولانا علی علیه السلام و وقوع الشک فیہ انه الله
 پس این نکته در حق نمایان او که کردند شک در حدیث او

و صدق تائید آنست که از زمان سلطنت معاویه تا اول خلافت عمر بن
عبد العزیز علی رؤس الاشهاد لعنت یکدیگرند و ذکر خبر در شرح حال
از جابر روایت کند که چون علی علیه السلام فتح خبَرَ کرد حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود لولا استغفر ان يقول فيك طوائف من مسلمة
ما قلت النصراني للمسيح بن مريم قلت فيك اليوم قولاً لا ترمي بها
الاخذوا من تراب رجلك ومن فضل ظهورك يستشفون به ولكن
حسبك ان تكون منزلاً واما منك واما من منزلاً في روض من موسى الا
انه لا ينز من بعد واما تبارك تعال على ستر واما في الآخرة على
الحوض خليفته واما اول من يرد على الحوض واما اول من يكسني معي واما
شيعتك على منابر من نور مبيضة ووجههم يكون غداً في الجنة جراً
فان حركت حركي وسمكت سلمي وان سررتك سررتي وعلانيتك علاني
و بعض گویند این حدیث در وقت مراجعت عرض ابودارغاه سلمی
که در وادی الزلزل بن سلیم واقع شد و مرتضی امیر لشکر بود و ترند را از آن
روایت کند که مرغ نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آن مرغ
خلف المیک یاکل معی هذا الطیر پس علی علیه السلام و آن مرغ
را با او بخورد و زین گوید عاصی علیه السلام گفت استغفر لی و لک عند
بشارة ففعل فاحب به بقول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و ترند را از آن عطیه روایت کند که حضرت بنی صلعم لشکر را بکشت

قسمی

و علی

و علی در ایشان بود فرمود اللهم لا تمترس فی تربنی علیاً و از بریده
روایت کند که حضرت مصطفی صلعم که احبنا بر رسول صلعم فاطمه
بود و احب رجال حضرت علی علیه السلام و هم از بریده روایت کند
که حضرت مصطفی صلعم فرمود ان الله تبارک و تعالی امری فی تحب از نعمته
و اخبرنا انه یجهم گفتند یا رسول الله نام ایشان بکوی سه نوبت
فرمود علی منهم پس گفت و ابوذر و مقداد و سلمان امری فی تحبیم
از یجهم و از آن سلم روایت کند که حضرت پیغمبر صلعم فرمود لا یحب
علیاً منافق ولا یغضه مؤمن و از ابو سعید روایت کند که انا کنا نعرف
المنافقین نحن معاشر الانصار یغضهم علی بن ابیطالب و سلم و
نساء از زین خبیثش که از کبار تابعین است روایت کند که علی علیه السلام
فرمود و الله فلق الحبة و بر بالشفعة انه لعهد النبوة الا فی صلی الله علیه و آله
و سلم ان لا یجتمی الا مؤمن ولا یغضه الا منافق و صحیف کشف
و واحد روایت کند که چون آیه قل لا تستلکم علیه اجر الا المودة
فی القربی نازل شد از حضرت مصطفی صلعم الله علیه و آله و سلم
پرسیدند که ما ما مور بخت کیا نیم بار فرمود علی و فاطمه و ابانما
و از سدی روایت کند که مراد از حننه در آیه و من یقرض حننه یزد
که فيها حننا مودت اهل بیت است و این آیه در شان ابوبکر است
و محبت او با اهل بیت است نازل شده و ابو عبد الله محمد بن علی حکیم نزد
از مقداد بن اسود روایت کند که حضرت نبی صلعم فرمود معرفت ال محمد

بَرَاءة مِنَ النَّارِ وَجَبَلَ عَمْرُو بْنُ عَازِرٍ عَنِ الْقِرَاطِ وَالْوَلَاةِ لَأَلِ عَمْرٍو
 فَأَمَّا مِنَ الْعَذَابِ وَابْنِ عَبَّاسٍ وَبَرَاءُ بْنُ عَازِرٍ كَوْنَهُ خَيْرَ مُصْطَفَى
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمَوْهُ بِأَعْلَى قُلُوبِ النَّاسِ أَجْعَلْ عِنْدَكَ
 عَهْدًا وَاجْعَلْ لِي فِي صَدْرِي مِلَّةً مِنْ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ وَجَوْنًا
 كَرَامَةِ آيَةِ نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا وَسِعًا وَابْنُ دُرَّةٍ فِي مَطُورَاتِ
 وَأَمَّا أَحَدُ أَهْلِ الْأَمِّ سَلَّمَ رَوَيْتُ كُنْزَ خَيْرِ مُصْطَفَى صَلَّى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمَوْهُ مِنْ سَبِّ عَلِيٍّ فَقَدْ سَبَّيْتُ
 وَحَافِظَ الْوَعْدِ فِي رَحْلَتِهِ الْأُولَى كَوْنَهُ خَيْرَ مُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَرَمَوْهُ لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا فَإِنَّهُ مَسْمُومٌ فِي
 ذَاتِ اللَّهِ وَنَجْمِ الْكَوْنِ كَوْنَهُ خَيْرَ مُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى مَعَهُ فَبَارَكْتَ إِلَى عَلِيٍّ فَاحْذَرِ يَدَهُ
 وَمَا فَحَنَ وَاللَّهِ كَمَا سَمِعْتُ فِي الْأَخْبَارِ عَنِ النَّبِيِّ الْمُنَارِ
 قَالَ مَنْ صَاحَ عَلِيًّا دَخَلَ الْجَنَّةَ فَحَدَّثَ بِسَلِّ عَلَيْهِ مِنْ
 الْحَدِيثِ الصَّحِيحِ هُوَ كَانَ يَقُولُ نَعَمْ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَاحَ عَلِيًّا دَخَلَ الْجَنَّةَ
 سَقَنِي حَيْثُ رَاحَةُ مَقْلَتِي وَكَأْسِي عَيْشٍ مِنَ الْحَسَنِ جَلَّتْ

في فضل علي بن أبي طالب
 عليه السلام
 في فضل علي بن أبي طالب
 عليه السلام

في

١٠٧
 فَنِي حَانَ سَكْرِي حَانَ شَكْرِي بَعِينَهُ بَهْرَتِي كَتَمِي السُّهُوِيَّ شَهْرِي
 وَعَنْ مَذْهَبِي فِي الْحُبِّ مَالِي مَذْهَبِي وَإِنْ مِلْتُ بِوَمَا عِنْدَهُ فَارْقَتِي مِلَّتِي
 وَنُسُوبِي بِأَمِّ شَفَرَتِي قَالُوا رَفَضْتَ قُلْتَ كَلَامًا مَا الرِّفْضُ
 وَلَا اعْتِقَادِي لَوْ كَانَ خَيْرًا لَوْ صَقِي رَفْضًا وَإِنِّي أَرَفَضُ الْعِبَادَةَ
 بِهِمْ مَسُوبٌ بِأَمِّ شَفَرَتِي لَوْ شِئْتُ لَوَيْتُ لِي سَطِيهَ خَطَّانٍ قَدْ خَابَ كَاتِبُ
 الشَّرْعِ وَالتَّوْحِيدِ مِنْ جَانِبٍ وَحُبُّ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ جَانِبٍ
 وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَنَفْسِي كَرِيمَةٌ قَالَتْ بَارِكَا فِي الْمَحْضَبِ مِنْ مَنِي
 وَاهْتَفِلْ لِسَاكِنِ حَيْفِهَا وَالتَّاهُ سَعْرًا ذَا فَاضِلٍ إِلَى مَوِيٍّ وَفَالِ الشَّيْءِ
 فَيَضَاكَ أَنْظِمِ الْغُرَابُ النَّابِضُ وَأَمَّا شَفَرَتِي فَرَفَعْتُهُ مَاتِقُولُ
 فِي عَلِيٍّ فَرَمَوْهُ مَا قَوْلِي فِي شَخْصٍ اجْتَمَعَتْ لَهُ ثَلَاثَةٌ مَعَ ثَلَاثَةٍ لَا يَجْتَمِعُونَ
 نَظْرًا لِأَحَدٍ مِنْ بَنِي آدَمَ الْجُودُ مَعَ الْفَقْرِ وَالشُّجَاعَةُ مَعَ الرَّأْيِ
 وَالْعِلْمُ مَعَ الْعَمَلِ بِسَمْعِهِ إِذَا مَا لَفَفْتَ أَنْزَلِي بِهِ هَلْ أَنْزَلِي مَنَازِلَهُ كَتَمِي
 إِلَ مَرَّةً لَوْ كَانَ رَفَضًا حَبْلَ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَيْسَ بِهِ التَّقْلَانُ إِنْ رَفَضَ
 وَنُسُوبِي بِأَمِّ ابْنِ حَنِيفَةَ شَعْرُ حَبْلِ الْيَهُودِ لَا لِمُوسَى ظَاهِرٌ
 وَلَا لِهَامِلِي أَخِيهِ بَادٍ وَأَمَّا مَنُومٌ مِنْ نَسْلِ هَارُونَ لَا يَدْرِي
 بِهِمَا قَدْ وَارَ كُلُّ قَوْمٍ هَادٍ وَكَذَا النَّصَارَى يَكْرَهُونَ مُحِبَّهُ
 بِسَبْحِهِمْ نَحْرًا مِنَ الْأَعْوَادِ فَنِي بُوَالِي الْإِلَ أَحَدًا مُسَلِّمًا
 وَلَعْنَتُهُ لِلَّهِ الْجَاهِلِيَّةِ

في فضل علي بن أبي طالب
 عليه السلام
 في فضل علي بن أبي طالب
 عليه السلام
 في فضل علي بن أبي طالب
 عليه السلام
 في فضل علي بن أبي طالب
 عليه السلام

قَالُوا أَوْصَوْهُ بِالْإِيمَانِ هَذَا هُوَ الدِّينُ الْعَبْدُ لِمِثْلِهِ
صَلَّتْ حُلُومُ حَوَاضِرِهِ وَأَادَ لَمْ يَحْفَظُوا حَقَّ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
فَاللَّهُ وَاللَّهُ بِالْمَصَادِقَةِ بَارِئُونَ بِحِفْظِ مَا قَدْ تَعَمَّدُوا
الْأَبَاعِدَ اللَّهُ أَهْلَ النِّفَاقِ وَأَهْلَ الْأَرْجِيفِ وَالْبَاطِلِ
يَقُولُونَ لِي قَدْ فَلَّانَا رَسُولَهُ فَخَلَّكَ لِلْخَائِفِ الْخَاذِلِ
وَمَا ذَاكَ إِلَّا لِيَنَّ النَّبِيَّ جَفَاكَ وَمَا كَانَ بِالْفَاعِلِ
فَسِرْتُ وَسِيفِي عَلَى عَائِقِي إِلَى الرَّاحِمِ الْحَاكِمِ الْفَاضِلِ
فَلَمَّا رَأَيْتُهَا قَلْبُهُ وَقَالَ مَقَالُ الْأَخِ السَّائِلِ
أَيُّمَ ابْنِ عَتِيٍّ فَإِنِّي أَنَا بَارِئٌ فِي ذِي الْحَسَدِ الدَّاعِلِ
فَقَالَ أَخِي أَنْتَ مِنْ دُونِهِمْ كَهْرُوكَ مُوسَى وَلَمَّا بَاتِلِ
الرَّجْعَةُ الزَّلْزَلَةُ وَالْأَرْجَافُ الْفَتْحُ جَمْعُهَا وَالْأَرْجِيفُ جَمْعُهَا جَمْعُ الْجَمْعِ
بَعْضُ الْأَخْبَارِ الْكَاذِبَةُ وَالْخَائِفُ الْمَتَأَخِّرُ لِنَقْصَانِ الْقُصُورِ قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى فَاقْدُرُوا مَعَ الْخَائِفِينَ وَقَالَ الْأَمِيرُ إِذَا تَخَلَّفَ الصَّبْرُ عَنِ الْقَطِيعِ
فَلْيُغْزَلْ وَمَاتِقُ مِثْلَانِ دُوشُ وَكَرْدُنِ وَمِثْلُ الطَّيْرِ إِذَا خَفِقَ وَطَارَ
وَمِثْلُ الرَّاحِلِ إِذَا خَرَّ وَخَرَّ دُوشُ وَكَرْدُنِ وَالْغُلُّ الْخَرُّ وَالْخَرُّ الْخَرُّ
وَقَوْلُهُ تَعَالَى أَنْتَ كُنْتَ لِلنَّاسِ خِدُونِي وَأَتَى التَّهْنِيتُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَفِيهِ
وَبَارُونِ بَرَدِ بَرِي وَمَادِرِ بَرَدِ بَرِي وَبَرَدِ بَرِي وَبَرَدِ بَرِي

ساقط مصطفى
 مستعمل
 قال امير المؤمنين

وغيره

و بعضی که نداشتان برادران مادر بودند بدلیل قال ابن ام و جمهور
 میگویند که تحصیل ام برای یکمختن شفقت و مهربانی است اینها تقصیر کردن
 میفرمایند و در کردار خدا اهل نفاق را با اهل خبر با دروغ و باطل گفتند
 مرا که بحقیقت دشمن داشتی تو را رسول صلعم پس که داشت ترا عاجز و پیش
 و نیت کمبری ای که پیغمبر جفا کرد ترا و نبودا و کند جفا پس رفت و
 شمشیر من بر میان دوش و کردن من بود بسوی بخشایند حکم کنند
 احسان کنند پس چون دید مرا طمید دل او و گفت گفتار برادر
 بر سنده آیا از چه آمدی ای پسر برادر پدر من جز دادم او را بخبر
 دروغ افکندن خداوند حد فدا کنند پس گفت برادر من تو بر
 نه ایشان چون ببارون موسی را و تقصیر کردش ای که ز عقل و فهم پروران تو
 از برج کمان بر ندا فروزی تو فرمودی بنی که من چو موسی باشم
 و ز روی برادری چو بارون تو حکایت در سینه معجور خبر
 پیغمبر رسید که لشکر روم بشام آمده اند و متوجه مدینه شدند
 مقدمه لشکر بلغار رسید و بهر قیل در حصن است پیغمبر صلعم
 با سر هزار مرد متوجه شام شد چون به نبوک رسید که چهارده
 مرحله است تا مدینه دو ماه توقف فرمود و ظاهر شد که این خبر دروغ
 بوده بازگشت و در این غزای علی علیه السلام را در مدینه خلیفه
 خود ساخت و حافظ اسمعیل گوید منافقان گفتند که داشت علی

و بعضی که نداشتان برادران مادر بودند بدلیل قال ابن ام و جمهور
 میگویند که تحصیل ام برای یکمختن شفقت و مهربانی است اینها تقصیر کردن
 میفرمایند و در کردار خدا اهل نفاق را با اهل خبر با دروغ و باطل گفتند
 مرا که بحقیقت دشمن داشتی تو را رسول صلعم پس که داشت ترا عاجز و پیش
 و نیت کمبری ای که پیغمبر جفا کرد ترا و نبودا و کند جفا پس رفت و
 شمشیر من بر میان دوش و کردن من بود بسوی بخشایند حکم کنند
 احسان کنند پس چون دید مرا طمید دل او و گفت گفتار برادر
 بر سنده آیا از چه آمدی ای پسر برادر پدر من جز دادم او را بخبر
 دروغ افکندن خداوند حد فدا کنند پس گفت برادر من تو بر
 نه ایشان چون ببارون موسی را و تقصیر کردش ای که ز عقل و فهم پروران تو
 از برج کمان بر ندا فروزی تو فرمودی بنی که من چو موسی باشم
 و ز روی برادری چو بارون تو حکایت در سینه معجور خبر
 پیغمبر رسید که لشکر روم بشام آمده اند و متوجه مدینه شدند
 مقدمه لشکر بلغار رسید و بهر قیل در حصن است پیغمبر صلعم
 با سر هزار مرد متوجه شام شد چون به نبوک رسید که چهارده
 مرحله است تا مدینه دو ماه توقف فرمود و ظاهر شد که این خبر دروغ
 بوده بازگشت و در این غزای علی علیه السلام را در مدینه خلیفه
 خود ساخت و حافظ اسمعیل گوید منافقان گفتند که داشت علی

در مدینه بسبب که در نیت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را باطل
 پدا شد و چون علی بن ابی طالب بنشیند از عقب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رفت
 و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در جوف فرو داده بود و گفت
یا بنی الله من زعم المنافقون انک انما خلفت استغفالا پیغمبر
فرمود و کن خلفتک لما ترکک و را رجیع فاحلفنی فی اهل و اهلک
الا ترضی با علی ان کن من منزله یارون من موسی الا انه لا یخ
پس علی با بازگشت و بخاری و مسلم و ترمذی مثل این روایت کرده
و در فائحه سابعه گذشت و این حدیث ناظر است باینه و جعل
لی وزیراً من اهل بیرون اخیشد و به ازری و شهر که فی امری و موافق
اینست انچه شیخ ابواللیث سمرقندی در بوستان روایت کند
که حضرت مرتضی علیه السلام گفت احب الحرب فلما ولد الحسن
سمیته حرباً فدخل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاجزته بیده
فقال له و الحس فلیت ولد الحسین سمیته حرباً فدخل رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم فاجزته بیده فکف فقال له و الحسین
ثم قال سمیتها باسم ابی رونی شبر و شبیر انشیر کلام بیده
و قال الشاح المنکور فی مقام آخر و علی وزیر از علی برگشته
و بکه رفتند و باتفاق عایشه و مروان و عمار عثمان که علی عزایشان کرده
بود متوجه بصره شدند و در وقت رسیدن بخواب سکان اواز

کردند و عایشه بیچاره شد و گفت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
 و سلم که یکی از زبان من با علی ع حرب کند بفرحق و چون بجواب سکا
 آواز کند چندان ای عایشه که تو نباشی و این زیر گرفت باز کرد شاید خدا
 بواسطه تو این فساد را بصلح تبدیل کند آخر او را بردند و بصره بفرستند
 عثمان بن حنیف را که از قبل علی ع حاکم بصره بود پروان کردند انشیر کلام
و قال فی موضع آخر من وزیر بن عموم سمرقانی که در دشارح صحیح
بخاری از ابن عبد البر روایت کند که علی ع او را داد و بیاد آورد که
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را اخذان یافت و با تو گفت اما
انک ستغفیل علیاً و انت ظالم و چون او را این سخن یاد آمد
ترک عباله و قال کرده متوجه مدینه شد و عمر بن جریر از عقب او را
و در وادرات باغ غافل ساخته بقتل آورد و شمشیر او بر داشته نزد
علی ع آمد و گفت بشارت باد ترا که زیر را کشتم انشیر کلام
و قال خاصه و مروان حکم بیکینه که از طلحه بن عبد الله در
دل داشت بریزد و او را بکشت و قال ایضا و علی ع فرمود داشته عایشه را
پس کردند و قال ایضا و در این حرب خزیمه بن ثعلبه انصاری و ابولیلی
انصاری و ابوالیقظان عمار بن یاسر و اشیم بن عبیده بن ابی قاصد عبد
بن بیلین و رقاه خرا از لشکر علی ع کشته شدند و ترمذی از ابو جعفر
روایت کند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم با عمار گفت انشیر
بقتلک الفقه الباغیه و تفصیل قصه عمار در جوف و لا و شرح قصه اشیم

در مدینه بسبب که در نیت که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را باطل

پدا شد و چون علی بن ابی طالب بنشیند از عقب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رفت

و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در جوف فرو داده بود و گفت

یا بنی الله من زعم المنافقون انک انما خلفت استغفالا پیغمبر

فرمود و کن خلفتک لما ترکک و را رجیع فاحلفنی فی اهل و اهلک

سبک گفت ما بخیر استقیما من آنکه خطبه ما من اعلا من خطبه من
 و اشاره بر دو محاسن مبارک خود فرمود و از عبد الله بن سبع روایت
 کند که علی علیه السلام در خطبه فرمود و الله فقلوا الحجة و براه النعمة
 بنده من بنده و از علی علیه السلام روایت کند که حضرت مصطفی صلی الله
 علیه و آله وسلم فرمود عهد معهود ان الامة ستقیر بک و انکم ستقرون
 علی منیر و تقفل علی استنیر و ان بنده خطب من بنده و از زید بن وهب
 و هب روایت کند که جعدة بن نجو خارج گرفت یا علی اتق الله
 میت و قد علمت سبیل المحسن من سبیل المفسد و علی علیه السلام فرمود میت
 بل الله مقول قتلایصاب بنده فخطب بنده عهد معهود و قضا
 مقتضی و قد غاب من افتری و امام غزالی در او اخرجنا از امام حسن
 روایت کند که علی علیه السلام در شب که در صبح آن شهید شد فرمود بغیر صلوات
 راجع اب دیدم و گفتیم یا رسول الله یا یقین من ایتک فرمود اذع علیهم
 گفتتم اللهم ابدلنی بهم من هو خیر لی و ابدلهم لی من هو شر لهم منی
 و قال ایضا امام حسن بعد از دفن او خطبه فرمود و الله لقد
 مات فیکم رجل ما سبقه الا لول و لا یدیکه الا لول
 ان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لبعثه للبعث
 علیکم فبعطیه الراية فما یرجع حتی یفتح الله علی یدیه لقال

قال ایضا
 بعد از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله
 ایتک فاعلم انک فیما بینک و بینک
 و الله فقلوا الحجة و براه النعمة
 و الله فقلوا الحجة و براه النعمة

جبرئیل

جبرئیل عن یمینیه و سکا یثیل عن یساره و الله ما ترک
 یضاه و لا صفرا غیر سعمانة یدرهم فیکت من عطایا اراد
 ان یبتاع بهلخاد ما فتح چون حضرت علی شهید شد
 پیش از چهل هزار مرد با امام حسن بیعت کردند و متوجه حرب معاویه شدند
 و چون یوفای بن از مردم خود دریافت در نصف جادرا اقل سنه اربعه
 اربعه معاویه باز که شش و سر سال خلافت که در حدیث وارد است تمام شد
 حضرت مصطفی صلواتم از این صلح جزم داده بود و بخار از ابو بکر روایت کند
 که بغیر صلواتم در شان امام حسن فرمود ابی هذا سید و لعل
 یصلح به بین فیتین عظیمتین من المسلمین
 و قال ایضا امام حسن در نیمه رمضان سنه ثلث متولد شد
 و جعدة و حرا شعث بن قیس با غواء اعداء او باز هر داد و در
 خمین با ناسع و اربعین یا ثمان و خمین یا اربع و اربعین و فاتیما
 و در ربیع و فونت و گویند در مجلس معاویه حاضر شد و جو انان
 قریش تغافل میکردند و او خواهرش بود معاویه گفت تو هم غرض بگو
 فیم الکلام و قد سبقت ممتدا سبوا الجواد من المذاکیر
 نحن الذین اذا القوم تخاطروا طینا علی و غیر العدو الحار
 و امام حسین در پنجم شعبان سنه اربع متولد شد و در عاشورا

سند احمد در دستنویس در کتاب تنبیح شمر در الجوشن علیه اللعنه
گشت و امیر لشکر عمر بن سعد بود از قبل عبید الله بن زیاد که
یزید بن معاویه بود **فما فاض** در زلف چون کند شری دل بهج کا نجا
سر باریده بینی پی جرم و بیست از هر طرفی رفتیم جزو حشم نبرد
زنها را ز این بیابان و این راه قتلگاه و انا شعار دلپذیر است در کتاب
اَنَا بِنْتُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهَذَا مُحَمَّدٌ بْنُ عَلِيٍّ
وَجَدْتِي رَسُولَ اللَّهِ أَكْرَمَ مَنْ شِئَ وَنَحْنُ سِلَاحُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ بَرٌّ
وَفَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ و عتی بدعی ذال جناخین جعفر
و فی کتاب **الْأَنْبَاءِ** و فینا الهدی والوحي والخیر
و نحن کائنات الارض نسقي ولا تناء بکاس رسول الله مالین شکر
و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة و نبغضنا یوم القیامه نحس
و ترعد از سلمی روایت کند که نجانه ام سلمه رفت و او بگریه
گفت سبب گریه توجیه گفت **رَأَيْتُ الْآنَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ**
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ وَعَلَى رَأْسِهِ وَحِجَّتُهُ الزَّيْطُ فَقُلْتُ
يَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قال شهدت قتل الحسين أيفاء و شل
ابن عباس منقول است و در فاخته خاصه گذشت و فاطمه علیه

بعد از موت نین صلعم شش ماه با سه ماه وفات یافت و او را
عمر بیست و هشت سال با پست و نه سال با بیجده بود و ترید از علی
روایت کند که حضرت پیغمبر صلعم دست حسن و حسین گرفت گفت
مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ آبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعَهُ فِي رَجْعَتِي
يَوْمَ الْقِيَامَةِ و امام علی زین العابدین پس امام حسین است و سلله
نواله میان بیست ام و دیگر برقیب ذکر ایشان است و او در مدینه
در سنه ثمان و ثلثین متولد و مادر او شهر بانو دختر یزدجردی است یکیز کن
غزله نام بود و در تاسع عشر محرم سنه اربع و تسعین وفات یافت
و قبرا در بقیع است و شعرا است که در وقت وفاتش **قتل** بعد از
مَاذَا تَقُولُونَ إِذَا قُلْتُمْ لِلْبُؤْسِ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَ أَنْتُمْ لَخَرِ الْأَحْمَرِ
بَعْدَ قَتْلِ بَاهِلِي بَعْدَ مَعْقِدِهِ منهم اساری و منهم صرحوا
و امام محمد باقر در مدینه روز جمعه سیوم صفر سنه سبع و خمسون
شد و مادر او فاطمه بنت امام حسن بود و در سنه اربع و شروما
وفات یافت و قبرا در بقیع است و امام جعفر صادق در مدینه
در سنه ثلث و ثمانین متولد شد و مادر او قروه بنت
قاسم بن محمد ابن ابی بکر بود و در یوم الانین نصف رجب سنه ثمان و اربعین
و مائت و وفات یافت و قبرا و هم در بقیع است و امام موسی کاظم

امام حسین گفته

بدم

در ایام که بیان کردیم و مدینه است
 شان و عشرین و ماه متولد شد و مادر او حمیده کنیز بود و در حبس
 در بغداد دیوم الجمعة پنجم رجب سنه ثلث و ثمانین ذوات یافت و امام
 علی موسی الرضا در مدینه روز پنجم شب یازدهم ربيع الاول سنه
 و خمیس و ماه متولد شد و مادر او شکر بونیه یا خیران
 بود و مادران پانزده نعصبین هم کنیز بود و معروف گریه
 بوابه بود و در ولایت طوس در نهم رمضان سنه اثنین و ثمانین
 ذوات یافت و امام محمد تقی در مدینه در جمعه دهم رجب
 سنه تسعین و ماه متولد شد و در بغداد در ششم ذوالحجه
 سنه عشرين و ثمانین ذوات یافت و امام علی نقی در مدینه در
 سنه اربع و بیست و رجب سنه اربع عشر و ثمانین متولد شد و در
 سنه اربع و خمیس و ثمانین ذوات یافت و امام حسن عسکری
 در مدینه در سنه احدى و ثمانین و ثمانین متولد شد و در سنه
 در سنه ستم و ثمانین ذوات یافت و امام محمد در سنه ای
 در بیت و سوم رمضان سنه ثمان و خمیس و ثمانین متولد شد
 و امامت گویند مهدی بود و دست و در حرف لام خواهد آمد انتر کلام
 یا اخي نظربین الانصا الی کلام هذا الفاضل و الخج الغلی
 و النقص للمعنا عن قلبك حتی تری
 الحق عیاناً

وقال فيها ايضا وربع الزمان فمر نفل كذا كذا چون شخص كذا

علم برای شخص و صیغه کند کلام داخل صیغه نباشد برای آنکه کلام علم نیست و ایمان اگر فرموده لایحوز شهادة فلا یل البیدع والی هو و اصحاب

کفۃ اند اراد باہل الاہواء اہل الکھم علی آتی مذہب کانوا اطاہرہ

فرموده من طلب العلم با کلام تزنیق و امام احمد گفته علماء الکلام زیاده

و غایۃ غایۃ علما در شان کلام کلام غزالیست در اینجا که در هر شهری

بیک کس مر باید که این علم را داند و رفع شبهه بتدعان تواند و حاجش

که اکابر سنجین نصیح عقاید بدلائل کلامیه کرده باشند ما خدا نوار عقاید

مسکوة نبوت است و غرض از کلام غیر اجماع جاحد و الزام معاند

علم دین فقه است و فقه و حدیث ^{نظم} هر یک از اینها را که در خود

وقال ايضا

[illegible]

و اما کسی که میگوید که از اکابر مشائخ این اند فرمود بواسطه فقر علم حق تعالی

بحرینات و علمی حشر اجساد و ایجاد قدم عالم و تکفیر ابو علی

درمان حیوان او هم کرده اند و او گفته است که فرج من گرافت است و آن نبوده.

علم را ایمان می ایمان نبود در دهر یکی حوضه و او هم کا فر ۵۵

پس در همه در یک سبک بنود

بعضان بلغه ولده الخلف الفاضل
والبطل قوتل في
الرشاد

عشر سنين
موايد الاثني عشر
المفيد وكشف الغم
فقه النعمه وقد سلفوا
ذاك كرمه

في امانتكم كما في امانتي
و قد بيناه لكم في كتابي
و قد بيناه لكم في كتابي
و قد بيناه لكم في كتابي

اعماله علی بن ابی طالب

ابعت احبارا و انما بعثت

وقال في ايضا صباغ كبري سر محمد بن سجاد زرد وركب زرد وركب
 كبري رار كبري سر سجاد و خدايتعالى هم ذات رازات سر سجاد
 ووجود را وجود سر سجاد ذات را وجود سر سجاد زرد از ابو علي و قتيبي
 فند الكونيزد معنر الماينات ليست مجولة يحجل الجاعل بسيد
 فرمود جاعل الكور الكونيز سجاد بل كور اوجود مركب انهر كور
وقال ايضا واولايت ان ابو حنيفة يعان بن شيبه ودرسته تانين
 اني مالك بن ناسر بن مالك درسته خمس تسعز متولد شد ودرم بنه
 تسع وسبعين واه واه ذات يافت واه تفراد بود واه تفراد بود
 اوريس بن عباس بن شافع ورايع احمد بن محمد بن حسن در بغداد متولد شد
منقول من كتاب فصح البلاغة من كلام امير المؤمنين
وقال عليه السلام لانس من مالك وقد كان بعثه الى الخي
 والزبي لما جاء الى البصرة يذكوها شيئا سمعه من رسول الله
 صلى الله عليه وآله في معناها فلوى عن ذلك فرجع اليه فقال
 اني انسيت ذلك الامر فقال عليه السلام انكنت كاذبا
 فضربك الله بها ايضا لايعه لا تواربها العامة بعين
 فاصاب انسا هذا الداء فيما بعد في وجهه فكان لا يرى الاخر
 انهر كلام سيد محمد في فحاشية الكتاب المذكور منقول عن الشيخ
 الملة والذين مطهر الحلي قدس الله روحه الاظهر في منتهى الفصول
 ان امير المؤمنين عليه السلام دعي اثني عشر رجلا من الانبياء
 في قول النبي صلى الله عليه وآله من كنت مولاه فعلي هذا مولاه وكلامه

ووجود را وجود سر سجاد ذات را وجود سر سجاد زرد از ابو علي و قتيبي
 فند الكونيزد معنر الماينات ليست مجولة يحجل الجاعل بسيد
 فرمود جاعل الكور الكونيز سجاد بل كور اوجود مركب انهر كور
 اوريس بن عباس بن شافع ورايع احمد بن محمد بن حسن در بغداد متولد شد
 اني مالك بن ناسر بن مالك درسته خمس تسعز متولد شد ودرم بنه
 تسع وسبعين واه واه ذات يافت واه تفراد بود واه تفراد بود

به الا ان من مالك فقال عليه السلام يا انس ما منعك من الشهادة و
 سمعت من النبي ما سمعه منه هؤلاء قال في الجواب يا امير المؤمنين
 قد بلغني الكبر وادركني النسيان فقال عليه السلام اللهم ان كان كاذبا
 فاضربه بياض الايواريه العامة فاذا قد دلكته علقا البرص فلعننا الله
 على من كتم الشهادة للحققة انتم كلامه على الله مقامه ومنه ايضا
 ومن كلامه عليه سلام عند سيره الى الشام للشا ولسال
 اكان سيرك الى الشام بقضاء من الله وقد بعد كلام طويل هذا
 مختار والذوق للحجة وبر النسيمة ما وطننا موطننا ولا هبطنا
 وادبا الا بقضاء الله وقدره من ايها الشيخ لقد اعظم الله
 لعمركم في سيركم وانتم سائر وون وفي منصرفكم وانتم منصرفون
 فلم تكونا في شيء من حالكم مكرهين واليهما مضطرين وبجلا لعلكم
 ظننت قضاء لازما وقد احاطا ولو كان كذلك لكان لطل الشواب
 والعقاب وسقط الوعد والوعيد ان الله سبحانه امر عباده بخيرا
 ونهاهم عن ذنبا وكلف بسيرا ولم يكلف عسيرا واعطى على القليل
 كثيرا ولم يقص مغلوبا ولم يطع منكروها ولم يرسل الانبياء ليعبا
 ولم ينزل الكتب للعباد عبثا ولا خلق السموات والارض وما بينهما
 باطلا ذلك طلق الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار تمت
 وفي حاشية الكتاب المذكور بعد ازان فرمود که از شيخ اين مقال او شان
 وجود شيطان و شهود روغ و اهل عمر از صواب است جمع کر معقد
 اين مقول باشند قدرتي و مجوس اين باشند شامي گفت بر حيت قضا

ووجود را وجود سر سجاد ذات را وجود سر سجاد زرد از ابو علي و قتيبي
 فند الكونيزد معنر الماينات ليست مجولة يحجل الجاعل بسيد
 فرمود جاعل الكور الكونيز سجاد بل كور اوجود مركب انهر كور
 اوريس بن عباس بن شافع ورايع احمد بن محمد بن حسن در بغداد متولد شد
 اني مالك بن ناسر بن مالك درسته خمس تسعز متولد شد ودرم بنه
 تسع وسبعين واه واه ذات يافت واه تفراد بود واه تفراد بود

صدري ولقد سألت نفسه في كفي فأمردتها على وجهي
ولقد وليت غسكه صلى الله عليه وآله والملائكة لعمري
ففتحت الدار والافنية ملاء بهيضا وملاء يعرج وملاء
ما فارقت سمعي هيمته منهم يصلون عليه حق
وارينا في ضريحه فمن ذا الحق به متي حيا ونبيا
فانفذوا على بصائركم ولتصدق بياتكم في جماعه
فوالذي لا اله الا هو اني لعل جادة الحق وانهم
لعل مزلة الباطل اقول ما سمعوا واستغفر الله
لي فلكم انتهى كلامه عليه السلام **وقال عليه السلام**
اذا ما راس اهل البيت فلي بداهم من الناس
فاضير حسين **در شرح اين بيت** **در ديوان ميفر**
مازايده وراس رئيس وبيت خانه واهل بيت شخص کسی
که نسب جامع او وایشان باشد و چون مطلق گویند **اگر**
اهل بیت رسول صلعم خواهند که علی است فاطمه و حسن
و **تحقیق** **رفقه** **فانحوا** **سابعه** **گذشت** **و مراد از راس**
اهل بیت **انحضرت** **صلی الله علیه وآله** و تولیت **بشکر**

و اینجا

و اینجا که از انتقال باختره و بد و بونک علو پیداشدن الجفاه
فند البرمیه **چون** **رئیس اهل بیت** **بشکر** **در دنیا و آخرت** **حلت**
فرمود پیداشد و ایشانرا از مردم آن جفا که متوقع نبود **شعر**
که یافته ز نور حق فیض و صفاه از خلق بحر قاعده مهر و وفا
از آل نبی کسر نباشد **مهر** **چون** **رفت** **بنی ز خلق** **جفا**
و دردی بعضی کتب **اهل السنه و الجماعة** **کلام وانا**
پس عبده الرحو گفتای مسلمانان کواه با شید که من ربه خلافت را
در رقبه عثمان از ختم و دست بردست عثمان گذاشت و باری بیعت نمود
و حضار مجلس متابعت کردند و علی مرتضی ایامه و گفت لیسر هذا
باول يوم تظاهروا فيه علينا فصر **جمیل**
والله المستعان علی ما تصفون والله ما ولیته
الامم الا لیرده الیک والله هو کل يوم هو فی
شان پس عبدالرحمن گفت لا تجعل علی نفسك سبیلا **علی**
پس علی مرتضی از مجلس برخاست و بیرون رفت و گفت
سیبلغ الکتاب اجله و مهربن جریر طبری در این مقام مقالات بسیار
ایراد کرده و خطب اهل شوری بقید تحریر در آورده و خطبه که

بمهر و وفا از آل نبی کسر نباشد چون رفت بنی ز خلق جفا و دردی بعضی کتب اهل السنه و الجماعة کلام وانا

امير المؤمنين علي عليه السلام در روز بزبان آورده مشعر است بر حقيقت او
رضي الله تعالى عنه در طر خطب درج کرده و ذکر مجموع آن موجب
ملاکات والحمد لله الذي اجري الحق على لسانه
وقال ايضا في هذا الكتاب و شيخ ابو بلال عسکري کتاب ^{الاول}
آورده که چون عهد الرحمن با عثمان بيعت نمود علی کرم الله وجهه گفت
ليس هذا يا اول يوم نظاهتم فيه علينا فصبر جميل
والله المستعان والله ما فعلته الا انك رجوت
ما رجوا صاحبكم من صاحبه دق الله بينكما عطر
ملتئم و اين دعوت با جابت مقرون گشت و کار عثمان و عهد
بعد اوت و فرقت انجاميد و جمع کثيري از علماء و ارباب ب خطبه را
که معروف بشقيقه است و منسوب است با مير المؤمنين علي
در تصانيف خود ذکر نموده اند و آن است که کرده اند ابن ابی الهيثم
شارح کتاب نهج البلاغة در شرح اين مقام از کتاب خود کويد که حکایت
کرد در اشباح من ابو الخير مصدق بن شبيب اسطر در سه ثلاث
و ستامة که اين خطبه بر شيخ ابی محمد عبد الله معروف با بن خنيس
خواندم و چون سخن منتهى بکلام ابن عباس کرديد که ما استفت
علي كلام قط كما ينبغي على ذلك الكلام وان لا يكون امير المؤمنين

بلغ منه حيث اراد ابن خشاب گفت لو سمعت ابن عباس يقول
بهذا قلت له وهل بقي في نفس ابن عبيك شيء آخر لم يبلغه في هذه الخطبة
لتستأسف ان لا يكون بلغ من كلامه ما اراد والله ما رجع عن الاولين
والاخرين ولا بقي في نفسي احد لم يذكره الا رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال صدق وكان ابن خشاب صاحب عتبة و نزل فقلت له اتقول
انها منجولة فقال لا والله وان لا علم انهما كلامه كما علم انك صدق
قال فقلت له ان كثير من الناس يقولون انهما من كلام الرضا فقال لي ان
الرضا و غير الرضا هذا النفس و هذا الاسلوب و قد وقفنا على رسل
الرضا و عرفنا طريقه و فقهته ثم قال والله لقد وقفت على تلك الخطبة
في كتب مصنف قبل ان يخلق الرضا بما بين سنة و لقد وجدتها مسطوية
بخطوط اعرفها و اعرف خطوط من بر من العلماء و اهل الادب
قبل ان يخلق النقيب ابواحمد و الله الرضا قلت قد وجدت ان
كثير من هذه الخطبة في تصانيف شيخنا ابی القاسم البلخي امام
البغداديين من المعتزلة و كان في دولة المقدر قبل ان يخلق الرضا
بعدة طويلة و وجدت ايضا كثيرا منها في كتب ابی جعفر ابن قبة احد
مستكمل الامامية و هو الكتاب المعروف بكتب الانصاف و كان
ابو جعفر هذا من تلامذة الشيخ ابی القاسم البلخي و ات في ذلك
قبل ان يكون الرضا موجودا و شيخ مجد الدين في معرور و زآبادي در كتب

بمع

قاسوس در بیان کلمه شقشقه مرآورد که الشقشقة بالكسر شقشقة
 يخرج البعير من فيه اذا باج والخطبة الشقشقية العلوية لقول
 لما قاله لواطرت مقاتلک من حيث افضيت يا ابن عباس بهيات
 بک شقشقة هدرت ثم قرت وابو السعادات محمد بن محمد معروف
 بباثر شيبي حري موصلي در کتاب نهاية در تفسير لفظ
 ومنه حديث علي رضي الله تعالى عنه في خطبة له شقشقة
 هدرت ثم قرت وشيخ علماء الدولة سمناني در رساله
 سيكويده ككس كه كان ميسر در امام ما بخلاف خلفاي ثلثة رضي
 نعم او جاهل است با نچه امام ما در حق ايشان گفته تمام شد
هذا ايضا في كتاب المذكور وابن أبي الحديد كويده ككس
 روايت بصحت نه پوسته و معروفيت و امير المؤمنين عمر رضي
 تعالى عنه از بغير صلتم اين كلام روايت نكرده و انچه از انچه
 كه شته است كه روزي امير المؤمنين عمر بن عباس كفت ما تقول
 في منع قومكم منكم اين عا سر كفت لا اعلم يا امير المؤمنين فرمود
 ك اللهم غفر ان قومكم كه هو ان يجتمع لكم النبوة والخلافة
 فذهبوا في السماء وندخا شتمنا لعلمكم تقولون اننا ابكر اراد الله
 عليكم و همضكم حقو قكم كلاً لكنت حفرة آخر لم يكن عنده اخرون
 فما فعلوا لو لا رأي ابي بكر عند موته لا عاد اليكم احكم ولو فعل ما بئسكم مع قومكم
 انهم لينظرون اليكم نظر الثور الى جازره ثم قالوا

ان الشقشقة والامانة
 لا يجتمعان في بيت

قال مؤلف كتاب صراط المستقيم رحمه الله
تذنيب آخر مما سمعنا مذاكرة ان ابن الجوزي
 قال علي المنبر سلوني قبل ان تفقدوني فسالت
 امرأة عن ما روي ان عليا عليه السلام سار
 في ليلة الى سلمان فجهزه ورجع فقال روي
 ذلك قالت فعمان ثم ثلاثة ايام منبوءا في
 بيع المزابل فعلى حاضر قال نعم قالت فقد لزم
 الخطا لحددها فقال ان كنت خرجت من البيت
 بغير اذن زوجك فعليك لعنة الله والافعليه
 فقالت خرجت عايشة الى حبيب علي باذن النبي
 صلى الله عليه وآله اولا فانقطع انتهى
وقال مؤلف آخر منه منها قوله تعافى به المباسم
 وانفسنا وانفسكم سماء نفسه قد لجمت الامة على
 دلائها على افضلية اهل البيت قال الزمخشري
 النبي باعزته واولاد كيد له لم يملك خصمه مع احبته
 وفيه دليل لا شئ اقوى منه على فضل اصحاب الكساء
 على غيرهم وقد لاح ذلك للاسقف حيث قال اري جوابا

ما حشته امثاله
 ابن الجوزي والامانة

قال

است که اینکس شب و روز مشاهدات عجیبه که نهایت حکمت در آن بجا
رفته مرئوس و از این جهت جبر از علما گفته اند که وجود واجب از جمیع
ظاهر تر است و چون ایمان بهتر است مشاهدات دنیای حقیقی است
سعادت نیست که است چون شیطان در راه زندگان است
در فکر نیست که چون از ایمان تا عین نفس تربیت بر ایمان
کس شیعیه چون زند و کین کاه بسیار دارد و بر سر راه اینکس
که راه مردم را بر زند اینکس اگر مرخواهد که از اینها نجات یابد
از طریق اهل بیت رسالت بر ندارد که ایشان کین کاههای
آلوده را می داند و علاجها و حریمها قرار داده اند که بچه طریق
راه دین باید رفت و خود را با حل نجات رسانند و باید
خدا را به لیل عقل شناخت و بعد از آن مغیر و اما را به لیل
و شکی نیست که بندگی خدا و قوف بر شناخت او و بعد از شناخت
اهلیت علیهم السلام راه نمود اند عبادت مرتبه قبول ندارد
باعث عقاب شود **باب اول در حصول دین** در آن
فصل است **فصل اول** در اثبات وجود واجب الوجود ظاهر
حدیث و قول علما اینست که دانستن صانع ابدی عالم فطر
باشد یعنی از جانب خداوند عالمان در خلقت بندگان یا نعم باشد
و چون بحد شعور میرسند میدانند که خالق دارند و بعد از بسیاری
عبادت و توسل بجانب رب العزت شناخت ایشان زیاد
میشود بواسطه آنکه معرفت **فصل** کمال و عبادت حاصل میشود

و عبادت

و عبادت بدون معرفت صورت ندارد و بعد از آنکه اینکس تا قتل و فکر
کند در صنایع و باجیه الهم و حکمتها و مصلحتها را و در خلقت شب و روز
و فایده هر یک و آنچه از آثار عجیبه در آسمان و زمین دیده می شود و امور
که روز بروز حادث میشود یقین میکند که از برای اینها خداوندی است
که خالق اوست و روز بروز بعبادت و مدیدن صفت الهم عرض
می فرماید چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله کفار را ابتدا تکلیف میکرد
که اعتقاد بجانب قدس الهم کنند و دلیل از ایشان نمرخواستند
بلکه میگفتند اقرار بیکانگی خدا بیتی عالی کند و بعد از آن ایشان را عبادت
بنمودند که دین و ایمان ایشان بسبب آن کامل گردد و معرفت ایشان
بفرایند و هرگاه اینکس روز بروز بکثرت عبادت یقین او در زیاد
باشد بسبب متابعت و راز و نیاز به رکاء قاضی الحاجات او
لطف و احسان می بیند هیچ چیز در نزد او از وجود واجب الوجود
ظاهر تر نیست **و حکیم و علیم است** فعل غیب نمیکند و چیز را
جهت مصلحت خلق کرده و خصوصاً آنرا که اشرف باقی خلقانست
و او و نهی دارد و **حق نیست بعجز و بی نیست** که او را توان دید
و نه او را توان شنید پس کسی می باید که واسطه باشد بین او و بندش
که رسول باشد از جانب او و رسالت خود را بمعجزه و پتیه ثابت کند
و رسول خدا و باقی انبیاء چنین بودند هر کدام در عصر خود معجزات
بسیار و بینات بل شمار بر رسالت خود نمودند و رسالت خود را

و عبادت
و عبادت
و عبادت

ثابت کردند و عاقل محال میداند که این چنین معجزات خداوند عاقل
بر دست کاظم جاری کند و هرگاه یقین داشت که او فرستاده حق
تعالیست لازم است که از هر چه خبر دهد و بگوید از اصول و فروع قبول
کنیم و از جمله چیزهای که خبر داده اند و بیایات و روایات ثابت شده است
یکمانست که خداوند عالمیان واحد است و شریک و شبیه ندارد
و حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام میفرماید
که اگر از برای پروردگار تو شریکی میبود هر آینه می آید بتو رسولان او
و میدیدی که پادشاه او را و پادشاه حق افعال و صفات او را
و هیچ کاری نمیکند الا از جهت حکمت و مصلحت و نفی معنی که از امر آن بخوا
آن دارند و ایشان را تکلیف عبادت کرده است جهت منفعت و مصلحت
ایشان و او را احتیاج عبادت ایشان نیست و خبر نموده است بزرگان
در کارهای ایشان و ایشان هم دانسته است مطلقا که در امور خود
مستقل و تمام باشند بلکه در میان این دو امر است و بندگانه
دارند در کردن و نکردن کارها **فصل دوم** در عمل و صفات ثبوت
و سلب است بعد از آنکه دانسته که این عالم را کسی خلق کرده است باید
دانست که عادلست و بر او ظلم روا نیست چه ظلم قبیح است و عفو
منزه است از قبیح و محتاج بظلم نیست و قادرست چه اگر بدون
قدرت هیچ آسمان و زمین و عجایب و غرائب مخلوقاتی که در اینها
نم توان خلق کرد و **عام** است چرا که کار عالم از روی حکمت میکند

تا دانا نباشد موافق حکمت نمیرافتد و علم الهی عین ذاتش نیست و آنچه شد
از فکر و ذات الهی و فکر در آن باعث جبرانی میشود و همچنین در بعضی صفات
الهی فکر کردن زیاده از آنچه ائمه علیهم السلام از برای بیان کرده اند نهی
دارد بواسطه آنکه فکر در آن بر میگردد بتفکر در ذات الهی و تفکر در ذات
منزه عنه است بواسطه آنکه علم عبارتست از ذات و ذات عالم است
و همچنین هرگاه گوئیم خداوند عالمیان بی نهایت یا شنواست میگوئیم می شنود
بهمان چیزی که آن مرئوسند نه بغیر از بعضی بذات و بعضی بجزی است
که آتی باشد از برای او **و حقیقت** یعنی ندانده است که هرگز نمیرسد چرا که
قدرت و علم نمیدارد و **میرد** یعنی صاحب داده است بواسطه آنکه او
چیز در وقت معین و بنا فریدن در وقت دیگر بدون اراده نمیشد
دارد حق تعالی یا خلق کردن او است چنانچه علم او است بجز **و مدد** است
یعنی جزا را در می یابد و علم او همه چیز را برابر است و **قدیم** است که هیچ چیز
از او نبوده است و همه چیز را او خلق کرده است و **متکلم** است یعنی
سخن را می آفریند در اجسام که صدا از او شنیده میشود و بجوارح از او
انسان و غیر آن **و صادق** است یعنی راست گو است در هر چه فرموده
بواسطه آنکه دروغ قبیح است و قبیح بر خدا روا نیست **و صانع** است
باری عز و جل باید دانست که **مکلف** است یعنی از چند چیز بهم نرسیده
و دیگر فکر کردن در اینکه ذات الهی از چه چیز است صورت ندارد و بهتر
باعث جبرانی میشود و **بسم** نیست بواسطه آنکه جسم آنست که درازی
و پهنایی داشته باشد و این محتاج است بکمان و خدا محتاج نمیشد

دین شریک است بواسطه آنکه اگر فرض محال می نمود باینکه
از بابت پادشاهان دنیا برهم غالب شوند و همیشه در جنگ و جدال
می بودند تا یک کدام مخصوص خدا می شوند و **دین نیست** بواسطه آنکه
محتاج باشد بکمال و خدا محتاج نیست بکمال بلکه مکاترا و خلق
کرده است **فصل سیوم** در اثبات نبوت بعد از آنکه اینکس ثابت
حکیم است بعزراست گفتار و درست کردار است میداند که این خلق
انزای مصلحت خلق کرده است که او عبادت باشد و ممکن نیست که طریق
بندگی را کسی بعقل خود بداند پس **کسر** باید که بایش بفهماند از خبر خدا
که بر همه ایشان زیاده دل بسته داشته باشد و معصوم باشد یعنی از اول
عمر تا آخر عمر کتاه صغیره و کبیره کرده باشد و سهو و نسیان و خطا کند
و اگر خداوند عالمان سر کرده از برای بندگان مقرر کند ایشان بر یکدیگر
ظلم کنند و نزاع و جدال و اختلاف میکنند و خدا را بر ایشان محزون
خواهد بود چرا که از جانب خدا بایشان نرسد بیک قدران کار باید کرد
و نه کار نباید کرد و خدا دیدنی نیست که خود بایشان بگوید پس کسی
مرا بیکه قریب تمام بجانب اقدس الهی داشته باشد که از جانب خدا
گرفته باشد انانیت جلد انبیاء را از کتاه بآن معصوم گردانیده بهر
و محرم راز خود ساخته و احکام خود را بایشان آموخته تا باقی خلق از ایشان
تعلیم گیرند که عقاید ایشان از طریق بندگی باری تعالی گوناگون است و نفسها
چون بشهوات مایلند جز بای بد در نظر اکثر مردم خوب نمیدانند و بد
شخص که دیده و وعید کند ایشان را از آنها و از شهوات نفس
دست بر نمیدارند و این شخص مراد است و صفت داشته باشد یکی آنکه

بشر

بشر تا با مردم مجالست نماید و تکلم کند دوم آنکه مقدس معصوم
باشد تا از جناب اقدس الهی قابلیت فرا گرفتن داشته باشد
و چون حق تعالی میداند که عقل خدایق از دین یافتن چگونگی او گوناگون است
تا تعلیم ادب و نغمه تکلیف آن نکرده و طریق بندگی را بایشان
تعلیم کند و این فرستادن پیغمبر ص از جانب خدا بر بندگان لطف
است و لطف بر خدا واجب است پس واجب است فرستادن پیغمبر
بر خدا بسوی بندگان و اما باید که پیغمبر که دعوی کند که از جانب
خدا رسولم معجزه و وعده متر داشته باشد که بدانیم که او راست
میگوید مثل آنکه کار کند که عادت بآن جاری نشده باشد و همگانی
انسان به مثل آن عاجز باشند از بابت عده زنده کردن جو آتش و خاک
با و سخن گویند و میدانیم که چنین معجزه را خدا بر دست دروغ گو
جاری نمیکنند و اگر کسی را بخاطر رسد که بعضی مردم نیز سو می کنند
و بعضی دیگر بر آن قادر نیستند جوابش اینست که ساحر دعوی او
نبوت نمیکند و اگر دعوی او نبوت کند خداوند عالمان مانع او
میشود که قدرت بر آن نداشته باشد چنانچه بعضی نقل کرده اند که
شخصی که ابی دعوی نبوت کرد از او معجزه طلب کردند گفتند قهر ص
کو را اینا میگرد گفت من نیز میکنم کسی را آوردند که یکصد شمشیر کوبید
چون دعا کرد چشم دیگرش نیز گور شد و نقل کرده اند که نیز گفتند بمسکین

که محمد ص آب دهن را در چاه بر انداخت که آبش شور بود آن آب
شیرین و بسیار شد او نیز آب دهن را در چاه بر انداخت که آبش شور
بود آن چاه خشک شد جواب دیگر آنست که سحر را نفوذ مرکبیم
از معجزه بواسطه آنکه سحر آنست که سبب و وجهش معلوم باشد
و با سبب و آلات بعمل آمده باشد پس اگر مردم دیگر بعمل
نمیرتوانند آورد اما جفتش را میداند مثل اینکه برایش معلوم
که این شخص شاگرد سحری کرده باشد و یاد گرفته باشد
و بسبب آلتی چند آن سحر را بعمل می آورد و معجزه خارق عادت
که معلوم باشد که شاگردی کسی نکرده و بدون آلت از او صادر
میشود جواب دیگر آنکه سحر همیشه بعمل نمیتوان آورد بخلاف معجزه
و دیگر آنکه همیشه اخبار پیغمبر ص راست میباشد و اخبار این
جماعت از بابت بوسه و شانه بین و غیر اینها که آفتاب
مراقت که راست میگویند و اما بسیار هم دروغ میگویند و خدا
پیغمبران همیشه راست بگویم و سحر هرگز مردم را بعبادت
نمیرساند و فاسق و فاجر میباشد و پیغمبر ص بصلاح و عبادت
مردم را هدایت میکند و معصوم میباشد و هر چه نسبت بائم
یا یکی از انبیاء داده شده که بظواهر خطاست آن محض افتراء است

۱۲۲
باینکه دیگر دارد و چون خلفاء معاص و کفر و فسق بسیار داشتند نسبت
به هر یک از پیغمبران سنیان جز آنست داده اند که قیامت فسقها را^{ایشان}
در نظر آید شود و نیز جماعتی از جهودان که تعصب بسیار داشتند با سنیان
چیزی که محض افتراء بود در میان ایشان نقل میکردند و پیشتر تاریخها
سنیان بایشان منتهم میشد اما دلیل بر حق بودن پیغمبر ص الله
علیه و آله و سلم آنست که دوست و دشمن قایلند که چنین کسر آمده
و دعوا بر پیغمبر ص کرده و با اتفاق شیعه و سنی و زرار و غیره معجزه
نموده از بابت مرده زنده کردن و حیوان را بسحر در آوردن و شوق
کردن و سنگریزه در دست مبارکش تسبیح گفتن و خلق کثیر را از طعام
قلیل سیر کردن و آب از میان انگشتان مبارکش جاری کردن و غیر اینها
و کس که تتبع حال مردان کند که در این زمان هستند با وجودی که همه درین سلام
بزرگ شده اند مایل فرود نیفتاده اند و در آن زمان رسول خدا ص با اتفاق
جمع طوائف چیز نخوانده بود و شاگردی کسی نکرده بود و در میان ب
بزرگ شده بود چنین قرآن آورده که جمیع عرب رفعت آن بجا
شده اند و نتوانستند که مثل آن بیاورند و کشته شدن و جزیر دادند^{اختیار}
کردند که قدرت داشتند کشته شدن و جزیر دادند و اختیار نکردند^{بسیار}
آنکه با وجود قدرت بر آوردن مثل قرآن آسان تر است از اینها اما هر چه^{است}
بآن معارضه کنند نتوانستند که مثل کیسوره آن بیاورند و همیشه در میان

بمانت و دیانت مشهور بود و در قرآن جز از پیغمبران سابق از باب آدم
 و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و عزیر و غیر ایشان داده و اخبار غیب
 میداد مثل فتح مکه معظمه و غیر آن و همه موافق واقع بود و آرا اهل زمان
 نبود و احکام شرع و فقه قرار داد و کتابهای پر موعظه و خطبه گذاشت
 که امام عقل در میکند که که از جانب خدا مویده نباشد و در میان کفار
 بزرگ شده باشد چنین معجزاتی و قرانی بنیاد چنانچه فیلسوف جهود
 اعزاف کرده و گفته نزارع نیست که قرآن کتابی شریف و بزرگ است و علوم
 بسیار و الفاظ فصیح دارد و از هر صفا صادر شده و او حضرت در مکه
 معظمه بزرگ شده در میان کفار بت پرست و کتابی از کتابها بر علم
 نهشته و در جمیع عمر خود در مرتبه شام رفته تجارت و او حضرت را
 بر تعلیم گرفتن از کسری نهشته تا چهل سال بر این روش بود و بعد از چهل
 سال ظاهر شده است از او مثل این قرآن و این معجزه این ظاهر
 از حجت آنکه مثل این کتاب از چنین شخص که خالی از مباهات و مطالعه باشد
 و از کسی نرسیده باشد ممکن نیست مگر بر اینها بی خداوند عالیا
 و بوح و الهام و گفته است که فهمیدن اعجاز بودن قرآن احتیاج
 نریا دنی در رس دارد و اگر کسرت تتبع اوصاف و اخلاق پسندید
 و معجزاتی و افرو انحضرت کند یقین میکند و شبهه از بر او نماند
 در حقیقت او حضرت چرا که در هیچ صفت در هیچ عصر مانند

خود نهشته و از طولیت تا با طر مجرد دست و دشمن اعزاف بر اثر
 کلام او و امانت و دیانت و معرفت و باقی اوصاف او داشتند
 و معترف شدند که مثل او کسی نیست و عقل محال میداند که او هیچ معجزه
 نموده باشد و در هزار و کسری معجزه از او نقل است و اگر علم تمام
 معجزات او بهم نرسد اما با اصل معجزات بهم میرسد بواسطه آنکه
 چندین هزار کس در شهرهای دور و نزدیک اینها را نقل کرده اند
 و دیده و ضبط کرده اند پس عقل خرم میکند که محال است دروغ بگویند
 و باید دانست که از آدم تا خاتم همه پیغمبران حق بوده اند و آنچه گفته اند
 همه حق بوده و بعد از آنکه مقرر صفا آمده ملت ایشان بر طرف شد
 و باید همه تابع او باشند بواسطه آنکه دین خدا تابع مصلحت است
 و مصلحت بحسب اوقات و اشخاص مختلف میشود پس بر طرف شد
 حکم که پیغمبر را آورده در زمان پیغمبر دیگر حجت مصلحت خواهد بود
فصل چهارم در امامت باید دانست که هیچ عصر از امام
 خالی نمر باشد که جانشین پیغمبر باشد و حفظ شرع و احکام
 آلهم کند و بودن او باعث صلاح مردم و هدایت یافتن ایشان است
 و بر طرف شدن نزاع و جدال و جرت میشود و هر کس که در این
 که امام زمان خود را بشناسد چنانکه شیعه و کثرت از حضرت سید

[illegible]

150

کسم نقل کرده اند که امامان دوازده تا خواهند بود تا آنکه بعضی از آنها
 گفته اند که ایشانرا از سه کاری یکی باید کرد یا دوازده کسی
 و طایفه بنی امیه و بنی عباس قرار یابد و یا راضی شده
 باینکه احادیث و اخبار که در کتابهای ایشانست اعتبار
 و اعتماد را نداشته باشد یا اقرار کردن بدوازده امام که حقیقت
 و مذہب شیعه اثنا عشر است و راضی بشق اول نمیشوند
 شد که خلیفه و حاکم در بنی امیه و بنی عباس از پنجاه زیاده بودند
 و راضی بشق دوم نمیشوند و اگر میشدند ما از سر این حدیث
 بیکه ششم پس باند که بشق ثالث راضی شوند و ایشان را
 خود را اولاد میدانند چنانچه در تفاسیر خود نقل کرده اند
 نهایت حماقت که کسی را سبیل دین خود را ندانند و همیشه
 در نزاع و جدال فخور است چگونه اطاعت او مقارن با
 خدا و رسول میتواند بود و او با طاعت این جماعت بدو
 و با طاعت این جماعت قبیح دارد و با طاعت این جماعت امام و جانشین
 بیغیر امت میتواند تعیین کرد مثل اینکه امت ابو بکر را
 اختیار کردند و به دلیل عقل نقل ظاهر شد که امام باید معصوم
 باشد و عصمت او است باطن از جانب جناب قدس الهی
 و مردم را اطلاع نیست بر باطن و همان ظاهر را می بینند و با
 باشد که ظاهر کسر خوب باشد و در باطن از سک کتر باشد

بی

پس کسی را که معصوم نیست الا خدا و رسول خدا چنانکه منقول است
 که شخص از حضرت صاحب الامر پرسید در وقت که طفل
 بود و در دامن پدر بزرگوار خود امام حسن عسکری بود
 که بفرما که دلیل چیست بر اینکه امت برای خود امامی در نهاد
 اختیار نمیشوند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که
 مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که فاسد کند احوال
 را و گفت که گفتیم که امامی که سبب صلاح ایشان
 فرود که چون میدانند که باعث صلاح ایشان خواهند بود
 و حال آنکه از باطن و ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان
 کنند که مصلحت و آخر مفید شود و از همین علت است
 که مردم نمیشوند برای خود امامی تعیین نمایند پس فرمود که
 برای تأیید این مطلب برای تو دلیل و برهانی بیان کنم که عقل
 تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشانرا
 از میان خلق اختیار کرده و کتابها برایشان فرود فرستاده
 و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشانرا هدایت
 هدایت یافتن امتند و اختیار ایشانرا اختیار جمیع امت است

چون امامان را در دامن پدر بزرگوار خود امام حسن عسکری بود
 که بفرما که دلیل چیست بر اینکه امت برای خود امامی در نهاد
 اختیار نمیشوند کرد فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که
 مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که فاسد کند احوال
 را و گفت که گفتیم که امامی که سبب صلاح ایشان
 فرود که چون میدانند که باعث صلاح ایشان خواهند بود
 و حال آنکه از باطن و ضمیر او خبر ندارند گاه باشد که گمان
 کنند که مصلحت و آخر مفید شود و از همین علت است
 که مردم نمیشوند برای خود امامی تعیین نمایند پس فرمود که
 برای تأیید این مطلب برای تو دلیل و برهانی بیان کنم که عقل
 تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشانرا
 از میان خلق اختیار کرده و کتابها برایشان فرود فرستاده
 و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده و ایشانرا هدایت
 هدایت یافتن امتند و اختیار ایشانرا اختیار جمیع امت است

و موسی و عیسی علیهما السلام از جمله ایشانند یا جایز است
 که با داور عقل و کمال علم ایشان کسر را از امت بخوبی عقل
 اختیار نمایند و برگزیده ایشان منافق ظاهر شود
 و ایشان کان کنند که او مؤمنست گفتند فرمود که
 موسی کلیم الله با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از
 قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کسر را اختیار کرد
 که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست و معتقد
 میشد و آخر ظاهر شد که ایشان منافقانند چنانچه
 خدا حال ایشان را بیان فرمود است پس هرگاه برگزیده
 پس هرگاه برگزیده و پسر خدا کسر را اختیار کند بجان اگر
 اصلح است و مفیدترین امت ظاهر شود پس اینها
 بر مختار و برگزیده عوام الناس که جز از باطن و مافی الضمیر
 ندارند پس باید اهل از جانب کسی منصوب شود که عالم
 بضمایر و امور پنهانی باشد پس هرگاه معلوم شد
 که نصب امامت از جانب خدا و رسول باشد و عتبت

داخلی

دخل نیست و باید که معصوم باشد و این معنی در غیر ائمه
 و ائمه معصومین علیهم السلام نیست پس ایشان حاشی
 و خلیفه خواهند بود و اوصافی که حضرت رسالت صلعم
 از برادر حضرت امیر المؤمنین عیسیان فرموده است است
 دارد که کسر دیگر با وجود آنحضرت نمیراید بر او مقدم باشد
 از باب آنکه میفرمود که علی از منست و من از علم و علی با حق
 و حق با علیست و میفرمود که علی مثل روح منست و مثل سر
 منست نسبت بجه و او را پیش خواند و فرمود که سلام کنید
 بر علی یا میر بودن بر مؤمنان و احادیث در این باب بسیار است
 که رسول خدا ص نسبت با حضرت مرتبه چند قرار داده اند که از برادر
 غیر او قرار داده اند و با وجود این مراتب کسیکه در همه مراتب
 کسیکه در همه مراتب با و احتیاج دارد و عقل تجویز نمیکند که بر او مقدم
 باشد و هرگاه عصمت در امامت شرط باشد بعد از او سوا
 باقی ائمه علیهم السلام کسی را نمیتواند نبود شیعه و سنی بحدین طرق
 نقل کرده اند از جابر بن عبد الله انصار که چون آیه اطیعوا الله و اطیعوا
 الرسول و اول الامر منکم نازل شد گفتیم یا رسول الله خدا را شناسانیم
 و اطاعت کردیم و تو را شناسانیم و اطاعت تو کردیم پس اولی

غیر از ایشان

چرا که حق تعالی را اذکرده با طاعت ایشان حضرت رسالت
فرمود که ایشان جانشینان منند ای جابر و متولیان من بعد از من
اول ایشان است برادر من علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او
و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی و زود باشد که در آن
تو او را جابر پس هرگاه با و ملاقات کنی سلام من به او برسان
و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی
بن موسی الرضا و بعد از او محمد بن جواد و بعد از او علی بن ابدی بعد از او
حسن عسکری بعد از او محمد پسر حسن که بر کند زمین را از عدل
چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و طریق نقل از کتب اهل سنت
احادیث بسیار نقل کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه و آله که
دوازده نفر خواهند بود و بعضی از آن جماعت بنی انصاف معجزانند
و از دوازده تا ابو بکر و عمر و عثمان و علی و حسن و حسین و هفت
از خلفا بر بنی امیه اند و معلوم است که اگر از زور و عناد و بجا
نباشد کسر از ائمه یزید پلید و ولید بن یزید را که جفا با اهل بیت
کردند خلیفه و بهترین خلق خدا نمیدانند و دلیل بر امامت هر یک از ائمه
علیهم السلام اینست که هر کدام در عصر خود که بودند مانند خود در هیچ
خصلتند اشتند و همه معجزات بسیار بدست و دشمن نمودند
که همه اعتراف بفضل ایشان کردند هرگاه کتابها را شیعه و سنی

در فضیلت ابر المؤمنین نوشته باشند و نزد همه مسلم باشد
سبب چیست که آنها مقدم باشند و چرا در فضایل آن جماعت یک نقل
نشده و در کتب بیهان ایشان با وجود آنکه اگر بر حق بیبود ضرور بود
که فضایل ایشان چندین نقل شود که کسی را شبهه نماند پس معلوم
میشود که غاصب خلافت بعد از آنکه و شیعه و سنی در کتب بیهان خود
چندین بار روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این
ائمه علیهم السلام را با اهل طایفه طلبیدند چون جمع شد رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم حضرت امام حسین را در بر گرفت و حضرت
امام حسن را بگرفت و حضرت فاطمه و حضرت ابر المؤمنین
علیهم السلام را از پی خود روان ساخت و فرمود که چون من دعا
کنم شما آمین بگوئید پس یکی از علماء ایشان گفت ای گروه
نصارای من روی چند می بینم که خدا باینهم رویها کوه را از جا
میکند باینان بپایه مکنید که هلاک میشوید تا آنکه صلح کردند
و صاحبکاف که از متعصبان علماء ایشانست گفته است
که اگر کوی چرا این جماعت را داخل کرد یعنی ابر المؤمنین و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام را در زیر عبا خود در وقت بپایه جواب میگویم
بما را آنکه اینهم دلالت بر حقیت و راستی او پیشتر میکرد از آنکه دیگر را
داخل کند زیرا که عزیزترین خلق را و پاره های جگر خود و محبوبترین مردم

را نزد خود در میان و نفرین در آورده و گفتا بر خود نکرده نهایی
 چه بسیار است که آدمی خود را به هلاکت میدهد و این قسم عزیز از
 حفظ میکند و صاحب کثاف و احمق رازی که از جمله علمای اهل
 هستند در جواب گفته اند که چون شیعیان همیشه بشهر با و
 آورده اند در خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و بر سینان مشتهر کرده
 اند باین سبب فضایل ابی بکر و عمر و عثمان کم نقل شده دیگر چه
 گفته اند که امیر المؤمنین شجاع ترین مردم بود اگر دعوا میکرد حق خود را
 میگرفت و این مضمون را از امیر المؤمنین علیه السلام جوابهای شافی
 وافی فرمودند و دیگر وصیت رسول خدا صلعم و دیگر آنکه در زمان
 خلافت و شوکت که با معاویه چند مرتبه جنگ کردند تا آنکه از لشکر
 امیر علیه السلام جمع گزیده گشته شدند با وجود خلیفه بودن او در وقت که
 لشکر معاویه مصحفها را بر نیزه کردند لشکر امیر المؤمنین علیه السلام
 جنگ برداشتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که این
 است دست از جنگ بر ما ریخته اند و این شایسته یغیر از مالک
 شهر برگاه بالین لشکر مردم چنین اطاعت کنند پس مردان
 چگونه حق خود را از ان جماعت ستمکار بگیرد و این ابی الحدید که از
 جمله علمای اهل سنت است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت

سوال کردند

سرد است

کرد است که میفرمود همیشه و دایم که غصب کرده اند بر من حق مرا
 که خلافت باشد از وقت که رسول خدا ص از دنیا رفت و در خطبه
 که در نهج ابی بکر مذکور است شکوه نموده اند امام ع از ابی بکر که خدا
 قسم که جانشینی پیغمبر منزه بر ما بود که در بر من دوخته که در خود
 کرده آن پراهن را بغصب و زور بر ابی بکر و تا آنکه میفرماید ص گرفت
 کردم بر این امر مشکل که امر خلافت باشد که پیشوند این
 مصیبت کو دکان و فرمود که مر پیغمبر که میراث من که خلافت باشد
 نمارت کرده اند تا آخر حدیث و این بانی الحدید بعد از نقل این
 خطبه گفته که این خطبه صریحت با در قمع و بدر امیر المؤمنین
 که نسبت بانی بکر و عمر و عثمان چنین چیز داده یا در قمع و بدر
 ابی بکر و عمر و عثمان بعد از ان جواب داده که شیعه در را
 میگویند دلالت بر بر ابی بکر و عمر و عثمان هرگز که ایشان حق
 امیر المؤمنین علیه السلام غصب کرده اند و ما سنیان هر کوییم که واقع
 شد از ابی بکر و عثمان ترک اولی و میگویند امیر المؤمنین علیه السلام
 را ضرر بود بخلافت ایشان لیکن چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 اولی بود بخلافت ایشان شکوه از صحابه هرگز که کنجایش
 نه داشت که چار که مثل من کسر باشد ایشان را اختیار کنند

خلفاء

三

جان خود در دینم کرده قربان چون داده از لب ده رانفسر جان
 جوهر ذات شریفش پاک و معصوم از قبیح طاعتش بر طاعت پاک
 در مقام قرب علم آید بحاجت بجمع در دانش علم الباقین درو
 با وجود دستش کف در یار چون پیر همتش الفخر فخری
 تا یک در دانش اگر دقت غبار دانگندم نشد دامن کشش زان
 قمر جبر خوان لقا شد سگام همچو بر خوان فلک اینم قمر
 از بیم درفشش شکست از یار بر یار از تیغ او ز روی
 تیغ آبل غلام او همچون سخا انش خشم را چون صاعقه کیلعه از
 از رخ آینه دینش عکس او ظلمت زدای صبح زینکاری او همچو شفق
 آب چون آه روان جانفرا تا آب چون آتش زان عدو را
 روز مردی در کف آن بازو بر مجرما خاک کرده ز خون کردن گردان
 روضه او مفتخر بر روضه بیت الحرام کعبه را از مولودا قیامت
 از جلال قدر او در کن مواقف باکرام از کمال قدر او قدر مشاعر اعظم
 مرده را الحق بهر عمر بهر کنز مقام بصفا ریح او حجاج راجع
 مرقدش چون سنگ سودا پاک و اجتناب مشهدش شک ریاض جنت
 ای جنات اهل جنت را بحق حسن المآب اهل دولت را سر خدمت
 پست کرده بازویت سر پنجه شیران کر دامن از تیغ خون آشام

که کردی تیغ اوستا ملکی در پیش کسر ز رخسار عروس شمع
 زانکه تربیت شایسته بزرگوار جمع زلف عزیز قاصر الطرف
 اندک مسندت فردوس علی بقعه وز طویل جلال هفت کردون
 بر فراز بام قدرت سقف مینا قبه دوخته خیا که بر قد قدرت
 اطلش تو بر خورشید از کربان کو زین فلک بر جیب
 در زجام لایزالت حوض کوثر جرعه کام این لب نشسته را تر کن
 ای به کام غزاله شکر کشش انیس ملک بر کنار بام جنت با پیر هم
 ای بکرم نص قاطع مصطفی را چون مدح تو روح الامین باید که خواند
 بر یقین احترام اهل دین را نیست رفعت از قدر امکان
 بر نیاید از سجود در گهت و در ملک بر نیاید بار نمکین تو را پست
 من غلام زده خرید با و فرات تو ام آرزو مند جناب روضه پاک توام
 بحرا حاکم من یکدین خاشاک توام منه چو خاکم پس همان بهتر که خاکم
 من یکینه بنده مسکین غمناک توام کر چه دراکم ولی قاصر زاد
 همچو دامن پاپوس سرد چالاک توام آستان میبوسمت بر منیف
 همچو بلبل هر گل تا کی سخن رانی کنم بر سواد طره خوبان پرست
 وقت آن که من ترک غزل خوانی کنم ریت اینم حسام از شعر جنت
 در مدح مصطفی و آل سلمان کنم باغ معن را ز نور و رنگ
 از درون چون صد فچندان درافتی کنم کز شا شعری از آن شود در

بر درت گمان قبل آمد سجده کا اهل را با امیر المؤمنین و من و خاندان
خلق مسکین تو چون باد سحر دلنواز لطف جان بخش تو کار افتادگان
زاکر و هم گنیم توفیق همایون جواز کائنات گمانندشان بر در کجاست
خازن روضه شان یک یک پیش آید در دین آواز طبعم فاد خلوا ^{خلایق}

وله ایضاً فی المنقبة

ای سنیلاً اما بتو مسند وی جوهر صافی تو زینت مسند
معراج تو آن لکرة عرش فزون بود زانور که معراج تو بدو شمع
شاید که بروید غبار از در قدرت حوران بیشتر بسزای مجید
کر در که بخیزد ز بی فعل سست شاید که شود روشن دیده ز
یک لکرة از جرة تعظیم حلال نه طاق سرا پرده ایوان مشید
تا خاتم او مهر ولایت بتو بخشد بر ماه شود چرخ کین دان
بر شام که این فرصت غفر نهی از سفره انعام تو بر خوان غرور
در صدر جهان رو بر ستمشوار اندر بجای این پرده نشینان
صبح صبح از تو بدرج بر دلو از شعله شعل آن روضه و
از دور تو دور تو دارند است این روز و در آن زنگی تو
توفیق تو که زانکه بخورشید نام صبار بتوفیق تو بر خاک نهاده
ترکیه نه منظر بامت زره قدر این را بعد بر منظر ایوان مجید

شعنه

تشریف خدا بود که از سور انسا خط ازل دوخت ترا بر حق
هر شبیر خام کند هفت صحیفه نشسته عطار دشنای تو مسترد
آدم که علم بود بدانش قن اسماء از مکتب علم تو ندانسته جزا بجد
در دین بحقیقت کتب شیخ چهار در علم تو یس معز هر چار مجلد
از بعضی ذات تو بر کل افضل هم اعلم و هم اشجع و هم امجد
آنها که بمیدان کرم دست نمود دست تو بهنگام عطا از همه
بیت الحرم کعبه بهنگام ولایت از غایت تعظیم تو را عهد مهند
ای آیت وراثت بدر کعبه و خیر با فتح رسایند بازوی معضد
کربت سکندر زینت فتنه یا جوج از آهن و فولاد چنان ست مسد
بازوی تو بر بیت بتایید ولایت در دین مهر بر تیغ تو صد ست
ای یافته بهنگام عطا دختر شمشیر شمشیر ز کج احد و دختر از احد
آب که سر شمشیر حیات بتوان دید چون آب روان زیر قوایر مرز
تیغ تو ز بیم چاک کند جوشن جانرا رحمت بر باید بسای غنیه مسود
بر فرق عدو بطن کله خود شود بر مفرق او که زینت کمر چو کیند
در پشته شیر افکن این دام زبون گیر در دام فهم دیو مستخند و بیم
در کیش بر همی بر ایم پسر را در دین هدای ساخته قربان محله
باحب تو که ز هر بود نوش تو اگر بخت از زهر بر تر نوش طبرزد

نوم

انکس چون صبح به تو صفایافت چون شام سیر روی چو شامی شد
 بدخواه بد افعال تو را نکبت دایم مولای نگو خواه تو را دولت برده
 انکس ز یابید آتشی اثری یافت از کوب مهر تو زهر طالع اسعد
 و انکس که نه در عروه و ثقای تو باشد در رشته شیطان شود شایسته
 انرا که در این راه نه مقصود تو بود که هر چند شتابد نیز راه بمقصد
 هر کس بچنگ را بری جت و دلیلی من رو تو دارم که تو یی عرسد
 که غیر تو ام دست بگرد بعطای من دانم که هم از دست فلان گذران
 و انجا که زیوان تو انعام دهندم دست من و دامان عطر تو و دست
 حسان شاکر تو این حاسم آ از سابقه روزان تا بموت بد
وله ایضا تا مرغ زبان در قفس تنک بمانت **فی منقبه**
رحمدا لله انکس من و خاوند مدح تو و کاغذ **امیر المؤمنین**
 ای در رفعت پای قدرت برتر از عرش برینم ذات پاکت مقصد تنزل القاب
 آخر برج مروت کو بر درج کرم کان مردی و سخاوت نفس خاکی
 شهر بند شهر ایمان باب شهرستان علم داور دوران امام حق امیر المؤمنین
 حیدر لشکر کلن سردار مردان و غا صفر رعنتر فکن صفا دارین
 آسمان عزدانش آفتاب فضل و جاه ماه چرخ مهر ممدی ممدند
 آسمان چون خوانمت از رو غرت چونکه آسمان را بر جابت روی غرت بر

ماه را با تاب مهرت در روشن بفرغ مهر را با تاب مهرت خاک غلت بر
 وز نامت حاملان عرش را قوی القوی کنیت تو قوت بازو صحنه بین
 در محل مرقبت مسند خرام طاد و ما در مکان منزلت گلشن بین
 منج کانی کشف مصابح الهدی است از کلامش آنچه در هیچ البلاغ
 چون درون پرده میدید آنچه پست بود از پس کشف الغطاء به چشمت یقین
 بیج علم از علوم حق بر او مشکل شد در ده دبیر میر حق خنجر با چشمت
 در بیان صبر و صدق و طاعت و اعطای او جناب برین القادیرین و القانتین المنفقین
 داد پیر پارس ای بعد سیصد سال و سر دسته زریحان بدست زلاله برکت
 که عیسی و موسی از سنگ خارا آب داد قوم اسر ایل اندر بیابان پیش از این
 سگ کوثر ز بهر لشکر اسلام نیز کرده ده انکس خود را جوی آو معین
 بر سر برت سبک کی شدی فرمان روا که نکندی نقشناشر اسلما بر کلین
 غورا و عنبر نسیم و بوسا و عنبر نسیم علم او بحر عمیق و لفظ او در زمین
 نابز لفظ عنبرین بزدا یاز را بهر غبار کرده چار و بهر شرف سکنسکن
 از نسیم مرقش خاک عرب عنبر نسیم و ز نسیم مشهدش یاد سحر که عنبر
 خاک نعل و کرد نعلینش ز راه تلمت توتیای چشم تنک قاصر اسلطف
 در سم تازی خراش تا جداران خاکبوس بر در عرش احرا مش خیر و ان
 از رکابش تاج خرد خواهد سر دارای دم و ز جبابش خاک روید جبهه خاقان
 کرد نامز ابر درش سر چون قدم بر آستان سرور از پیش و تیغ و کفر را بر آستان

تیغ زن چکال او هم پشتر اسلام است بت شکن بازوی و درشتی و درشتی
 تیغ کوهر دار و الحق زینکو کوهری آتش هم رنگ آب و آب رنگ آتش
 کوهر او آتشی آتش او آتشی آب و آتش بین یکجا هم قران و هم قران
 تیغ او چون آفتاب است و آتش او چون آتش بر رخ خورشید زعت کوهری
 بر سر افرازان سر و بر گردان مالک و قاف دریا کف و دین ستر و قور و خور
 کرده از خون دلیران در صف میدان نعل خارا کوهر پشتر خاک بد و آتش
 فهم و دهم من چه داند را کب و مرکوب خرم کوهر کب خیار اتر کین
 بزرگ چاکم عنان فولاد سم خارا شکا رعد و جیت برق سرعت و جیت
 خیزان دم عین و فشر ساد و دندان دشت فرسا کوهر پماتند و محکم کین
 در دم آتش هم در دل دریا نهنگ پفران در بر قران لابل چو صاحب
 بدر فکار کر بار فقا راوشد با دکن تند از آواز او ناله با و از خریم
 چون سان اسنان او از یکد کر بکا گفت شیر خور نیش یادست و جنگ آینه
 اینست اکب اینست حرکت اینست ای سزار آفرین هر جان پاکت آفرین
 راسته کر است کوی راسته اینست اوست پیشستان مردام راسته
 او ولی و او امیر و او دصرو او ایام از پسر و عزت او اجمعیر الطیبین
 ای خوش انکس که بر توفیق عنوانش مهر مهر او دال او کرام الکاتبین
 در غوایت خانه شیطان بر خیر کنند انکه در دستش نهاده شد و جلی
 هر کس از راه تمکد امر دیگر گرفت اعتصام مابقت ای عرو و دق

ای باب روی تو کردی باز آب به جاده وی بخاک کوهر نور و روح مقدس را
 نمکون از ابتدا بر لوح هسته زاب کل ناکشیده چون تو نقش بند تا و طین نقشه
 را بر روی تست فانظر سیدی ما ذاتی حکم حکمت فاحکم انت خیر الحاکمین
 ای بهمت دست نیافت چو دولت تاج وی بعزت در ره دین پای ملکین
 بنده درگاه با اجالات این جام و در اخلاص مشن سر سینه مخضر
 چشم دارد یک نظر از خادما حضرت کمتر سینه کاه چون بندگ کمتر
 که قبول بنده را فرسرا فری دهد سر بر افرازم بر فعت تا با و ج
 دیده امید من بر لطف به پایان چشم رحمت بر مدار از من که دارم چشم
 و این روز از بکار آیی مرا کار او کار کار نیست و مار روز روز و این
 از خدا و صحت هر دم تحیات و بر تو و بر اهل بیت و آل و عزت اجمعین

وله ایضا في المدح

چون شاه روم رو بسو قروان کند پشت هزیمت از طرف هندوان کند
 جمشید افتاب که گردون سر بر اوست بر اوج چرخ تاج مرصع نهان کند
 نقاش کن بجامه صنعت بر آسمان چندین هزار صورت زبایمان
 اینم پر دای اطلس کلر نیز سیم دوز برای شمایل دو خواهران کند
 اینم معجز بود و سماع از نیلگون ترین رود تاج سرفقدان کند
 بر دوشش ترک خراک ایوان خاوری از طره معبر شب طبع کند
 نه آیره که چرخ فلک را مدارش شد پرکارا و ز جدول مفت اختران کند

قد یلهمای نو در این طارم کیود
 از پرتو مشعل سیمار کان کند
 از عکس چرم قرمز جیب آفتاب
 ذیل افق برنگ و رخ ارغوان کند
 بنشاند آتش فلک از جانب شفق
 و افاق را ز ظلمت شجوبی دکان کند
 کلک کرده کثای ثنا کتر مرا
 با سینه شکافته بر سر دو کند
 طبع مرا بمنقبت شاه اولیا
 با نظم روح پرور من همزبان کند
 عیبی دمی که از شفقت شفا نما
 بر هزار ساله بکدم جوان کند
 دین رسول ملت اسلام را بحق
 بازوی داد گستر او توان کند
 کاهر میان بازو کبوتر صفا دهد
 کاهر بشرع داور رحمتا کند
 از فیض فضل او دست که اندر کلام
 او را خدای مدح و ثناء کند
 دنیا و آخرت بسنان و سه نان
 جبریل مدح این و خداوند صف کند
 در حیرتم که بادل در با عطار او
 هرگز کسر چرا صفت بجز دکان کند
 بایچکس قرین نشود دست
 کاورا به بیم خویش صاحب کند
 بجز از کف کفایت او منتفع شود
 کان از کف کفایت او اختران کند
 در کاه او مفرق مفرق مفران
 آری مقرب آنکه تقرب باو کند
 نه کسر مستمع از ان می نهی فلک
 تا خاکبوس مسندان آستان کند
 کردن که بخدمت او بت از آنجه
 بند کمر منطقه که کشتان کند
 ای آنکس که طوق عبودیت تو را
 حکم تو عقد کردن کرد کشتان کند
 کرد کشتان حکم تو را خازن سفر
 فردا سوسر سیر بگردن کشتان کند

مالک که خانک در کاجهتیم هست
 مهر تو را بر آتش اد قهر مان کند
 رضوان که مالک در کجا معالی
 لطف تو را لطیفه خلد و جنان کند
 مهر تو را که عنبر اشهب غلام
 عطر و عنبر مروحه حور یان کند
 مالک به آنچه حکم تو باشد بران
 رضوان به آنچه رای تو باشد چنان کند
 باد صبا چو بر سر زلف تو بگذرد
 جیش نسیم زلف تو پر خمیران کند
 نرینه ز کشتا بحالت نشاء است
 سنبل حکایت بر زلف تو بیان کند
 کربا در اعجاز جمال بود بر جناب تو
 خاک کف تو تاج سرفردان کند
 دانی که صیحه چکند شمع آفتاب
 رای تو در هر چه نماید بیان کند
 که حکم بر سباع کند عدل شامت
 بر میش کرک را بعدالت شبان کند
 بافت تو چرخ فلک را نماید شرم
 کرشام تا بصبح مروت دوان کند
 در معرض که فیض عطای تو خوان
 از سفت مزرعه همه سبزی خوان کند
 اسماء اعظم تو ملائک راه یمن
 تعویذ بازوی خرد خورده دان کند
 توفیق دولت تو که طغرای الیا
 آل تو هم بال نشان بر نشان کند
 شکند نهی که تو چون تو تیا شود
 بر کوه خار کز تو کر سر کران کند
 شاید که سر زرش نکند دشمن تو را
 کز تو بس که سر زرش دشمنان کند
 شعبان خنجر تو بر بر مان موسوی
 دفع کز ند سحره فرعونیان کند
 تا چون خلیل دفع بتان حرم کینه
 از دوش خود رسول تو را نزد بان کند
 روح تو سرفراز اگر در سر آورد
 بر روی ماه نوک سنان نشاء کند

تیغ دور و نه تو چو یکه روی شد بچکن بد خواه روی زرد تر از زعفران کند
 تیغ تو که چو سبزی فصل بیع فیت بادشمنان حکایت باو خزان کند
 شمشیر ابدار تو را در دل آتشیت کاجا که آن زبان کشد نیز آن کند
 ز جوشن مرقع افلاک بر دردت شصت تو چون کشتایش تر و کمان کند
 با کمان عقاب کلک تو چون بر کشد نوا خواهد که خون خصم تو اندر دها کند
 شاه با مدحت تو خرد را بحال نیست چند آنکه در تو هم فکر امتحان کند
 عقل از صفاد رک جلال تو قاصد آری مگر ستایش تو غیب دان کند
 مسند نشین روضه دار استقامت انکس که بر جناب فیعت مکان کند
 ایمن شود ز نکت دوان روز کار انکس که اعتصام بدین نهادن کند
 دود سیر و آتش دوزخ حرام شد بر هر کس که روی بدین دود کند
 شاه با آب روی تو دارم طبعی کاشعار باش دهور آب و آن کند
 طبعم چو پای فکر نهد در رکاب نظم این سبزه خنک تو سن را زیر بران کند
 در هر چمن که کوهر نظمت کنم نثار باد بهار بر سر من ز رفشان کند
 کو منصفی که داد کرم بدید این زندگیا کریم نیست بوسه مراد در دها کند
 چشم خیال من ز جمال تو بهره فیت لطف تو بس نظر که بدین نال کند
 چشم که با خیال تو یک شب وصالیا بر شب بران خیال تصور همان کند
 الهام مدحت تو بدل برسد مرا اندر ستایش تو دلیر از ان کند
 در مدح تر که ناطقه عقل بسته اند اینم حرم کیت که فتح اللسان کند

هنر

ما استعانت از تو متناهی می کنیم لطف تو خود معاونت و دست کن
 منبر بر آنکه دست رس منت مرا بر منتهای منت من کاران کند
 وله ايضا التوجيع في المنقبه

همکارا در هدایت از لبت بر طریق نبرد راه ولبت
 اینم عطیه بهر کس رسد بهند حب ایشان عطای لم یز لبت
 چند کس تا بر راه حق بر سر نارسیدن ز غایت کس لبت
 شدت شای طلب کن ز کسی که چو ز نور جامه اش عسلبت
 آنکه راه هر ماه رو بایست در جلیش چو آفتاب جلبت
 جوهر رجو رکان بخود بایست کما نچه ذاتی بود به از عملبت
 سعی در علم بجدل میکن جمل از آن علم به که آن جد لبت
 نقص قاطع بکوشش خان نشو کما نچه شای محراب و علبت
 اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِّعِبَادٍ
 وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ بَآءٌ

کیت جیش بند جاش چیت خورشید شرف با مش
 غنچه صد بار تانشت و با نکذا ریند بر زبان نامش با
 خصم او چون ز نور سر سامی ستویم ز بیم صمصامش با
 همچنان ذوالخمار مد بهوش است که ز صمصام اوست سر کشا

کرم رستم نزد پستان دست
 کوی میدان بود سرسایش
 کیت تابست لازم در او
 تا کند روز کار الزامش
 شاه مغرب نشین ز مضجع خویش
 کشت راجع بحکم پیغامش
 ایزدش چون نبرگ امی کرد
 و اندر این آیت اگر امش

اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِّعِبَادٍ
 وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ بَآءٌ

روز خیر چو او علم برداشت
 از دل مصطفی الم برداشت
 مرد میدان و میر دیوان بود
 گاه شمشیر و گاه قلم برداشت
 چرخ دستش از یکدیگر بای
 نتواند ذکر قدم برداشت
 کف در اعطای او چون ابر
 بسحاب روییم برداشت
 جود او ست کرم بنهاد
 عدل او بدعت ستم برداشت
 او خدای که او بنور رسل
 از جهان ظلمت احصم برداشت
 کرنش را به پیغم کردن خلق
 امر فرمود و محترم برداشت
 فرقتی را بنص این آیت
 بهدایت ستود هم برداشت

اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِّعِبَادٍ
 وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ بَآءٌ

چون بر پنجه ذوالفقار گرفت
 خورز شمشیر او شرار گرفت
 تاب تیغش چو آفتاب بدید
 قلعه چارمین حصار گرفت

پای ملکین چو بر مکان بنهاد
 زیر پایش زمین قرار گرفت ۱۲۷
 روز میدان ز نعل دلدل او
 روی خورشید و مه غبار گرفت
 آسمان از عمار مرکز او
 تا ابد مرکز و مدار گرفت
 بحر از جود او تو انگر شد
 کوه از جود او و قمار گرفت
 از بار و بین میموشش
 تنگستان همه یار گرفت
 مصطفی مندر است او باد
 ز این سخن باید اعتبار گرفت

اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِّعِبَادٍ
 وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ بَآءٌ

کرد تا ز راه تیغ سرا فکند
 پیش تیغش فلک سپر افکند
 خارش تیغ داد خارا را
 قلعه کوه بر کمر افکند
 بر نیزه ستاره فروغ
 خرق در خرقه قمر افکند
 چیت باروی قلعه خیر
 کش پنداخت بام و در افکند
 ما هر از زیر کاو بتواند
 بر نیزه بر زبر افکند
 کر بهد بد مصطفی نردان
 همیت اندر دل بشر افکند
 بعیله از پی هدایت خلق
 جل سلطان نظر افکند
 بر دور این که اندر این آیت
 مترتب بکد کرا افکند

اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ لِّعِبَادٍ
 وَعَلَىٰ لِكُلِّ قَوْمٍ بَآءٌ

پیش رستان و بر ذوقال رستم زابلی کم از یکت زال
 پای مصمم او بنار دسام دست دستان او ندارد زال
 زیر بالهای تعظیمش طایر سبزه همایون بال
 شیر مردان چو صید او بود او بهمت نکشت صید غزال
 دام زلف عروس دهنرست پای مرغ دلش بدانه خال
 در منظوم او که منشور است بهتر از دانه های عقد لال
 خط او با عبارت و الفاظ ظلمات و خضر و آب زلال
 رشد او با نبر بهم ضم کرد اندر این آیت ایزد متعال
 انما انت منذر لعباد

و علی لکل قوم باد

ای کشایند در خیبر ۵ وی ربایند سر غنبر
 رایت مصطفیٰ تورا لایق آیت اصطفیٰ تورا در غر
 هم تو یی ضارب سنان بغرا هم تو یی صاحب کعبه نال بغرا
 اصل تو فاتح فروغ هدی نصل تجارق دروغ و کفر
 هم تو یی بابتول همخوا به هم تو یی بار رسول هم
 نام مهمل آن تورا در دست جامه لاف تورا در ده

سریت

کرمت راسخ بیان خیر قلمت ناسخ معجزه شر ۱۴۸
 از هدایت تورا چنین زینت وز هدایت تورا چنین زیور
 انما انت منذر لعباد
 و علی لکل قوم باد

ای بعلم و بحلم و بخشش و فقر گوه و دریا و معدن و کوهر
 ای برکت و پیوی و عارض و موسی لاله و سنبل و گل و غیر
 نقد و قد و جبین لب و دندان شب و ماه است و نجم و لعل و کمر
 بکلام و حدیث و نطق و بیان شهید و شافی و طوطی و شکر
 ای بهنگام جوشش و کوشش طکت لشکر و فلک یاور
 در طفولیت و رجولیت قابل وینه و قاتل کافر
 قدمت رفته و گشت داده منتهی عقیقه و بسایل زر
 آیت نفرت و هدایت تو هست در فتح و دیگری اندر

انما انت منذر لعباد

و علی لکل قوم باد

من تورا میر و مقتدا دارم که بهر تواقدا دارم
 کوی تو قبله مسجد است روی در کعبه صبا دارم
 دست خوا بهش کشاده بر کرم چشم امیند بر شما دارم

کرفایت کنی و کلا سکنی منم همان بنده وفا دارم
 تخفاری ز مشهدت برسد دیده بر کنهت عباد دارم
 روز چشم از تمام جدا می باد که تورا آتشی جدا دارم
 در دل و جان همه محبت و مهر تو زبان مدحت و ثنا دارم
 منیدستور و نص این آیت دوی و مهدی تورا دارم
 انما انت منذر لعیباد
 و علی لکل قوم باد

خلیفای نبوده ام منکر غیثم من بدین کناه مفر
 بد خلافت کی که حق دارد منکر اهل حق بود مدبر
 من هر کس خدای میداند نیست کس جز خدای عالم تر
 اعتقاد نیست و اهل البیت با خلوص دل و زبان مفر
 زهر باحت خاندان نافع نوش با بغض اهل بیت مفر
 با همگان مطیعان مؤمن با عبادات خصمشان کافر
 بر عالم اگر بجا آوری بیولای علیست لیس البر
 خود به بیند هدایت از دل اندر اینم وجه نکته دیده نظر

انما انت منذر لعیباد
 و علی لکل قوم باد

بعد از اینم روی ما و خاک نیاز به طای تو دست کرده دراز
 با خیال تو راز با دارم رو دیم در درون پرده راز
 بجالا تو آرزو مندیم نظری بر منم فقیر انداز
 بهتر کن باز بین مرا امروز غمش ترک ترین بجالا پرداز
 باز جویم بلطف خاطر جوی بخارم بلطف بنده نواز
 کار دشوار و راه پر خطر است رقصیده مرا باسم جواز
 مفلس از خوان خاندان کریم فسخه ای چگونه کرد باز
 رشد هر قوم در هدایت تست یقه الله فاکثر فلاح باز

انما انت منذر لعیباد
 و علی لکل قوم باد

آنچه این خاطر پریش گفت کمر چه فهم از دل و دل از جان گفت
 خود چگونه زبان این حسام بشن که سخن چو حستان گفت
 چه کمر چه نعت نبی و مدح و است که تو خاندان ایشان گفت
 مدح ایشان بوجه استحقاق حق تعالی بسیع و ان گفت
 شمه از شمیم کل زار نیست آنچه این طبل خوش الحان گفت
 دل که در بحر علم غواصر است صفت فطره ز غمان گفت
 باد کوبی ز روی گستاخی سخن مور با سلیمان گفت

تو نیز راجد کن ز دولت گو خدا در شای ایشان گفت
ایمانا اینست معذرت عباد **مع سیده نسا**
و علی لکل قوم باد **العالمین و بر زبان**
باز بر ملا فیاض از چمن کلزار **چمن پر عود کرد بو خوش و با**
مقنعه بر بود باد از سر خاتون کل **برقع خضر کشود از رخ کل**
مریم دو شیر بود و غنچه آبتنی **در پس پرده زدل شکنی و در شام**
سرو سنی نان کرد سر کشی **سنبل تر باز کرد ناف مشک تار**
کل چرخ نیکوان تازه و ترو جوا **مرغ بزاری توان بر طرف و زوا**
بر صفت حاکم کشته توانی سکا **بلبل و امثال بر کل عذر عذر**
نملکنان فاخته تیغ زبان آخته **سرو سرا فراخته چون قد بلجی**
باد ریاحین فروش خاک زمین **لا شده جرعه نوش در سر کل**
برق صواعق فروغ تیغ کث از حاکم **ز آتش دل میخ را چشم سید اسکندر**
از پی زینتگری لعبت ایام را **لا شده سرمه دانی کل شد آینه**
از دل خارا ی سنگ آمده پرو عقیق **لا رخ افروخته بر کمر کوه سار**
بوی بنفشه بیاض کرده معطر دماغ **لا چو زرین چراغ در دل شهبان**
یا قلم من و فشانده بر رخ کاغذ **یا در جنت کشاد خازن دار الف**
یا بکر از تربت دختر خیر البشر **با دسحر که فشانده بر دل در غبار**
مطلعه الکوکبین نیرة النیرین **سیده العالمین بضعة صدر الکلی**

ماه مشاعل فروز شمع شبستان او **ترک فلک پیش او جاریه پیش کار**
ریشه کیش معجزش مفتحات الخیام **رایحه چادرش نفحه عود و قمار**
کسوت استبرق اطلسم تو ی جرج **سندس و الای و سکه شعر شعری**
بر دل عصمتش پرده نشینان **کرده بخاک درش خلد برین افکار**
رفته بجار و ب زلف خاک **طره خوشبوی را کرده از انان مشکبار**
آنچه ز خاک پیش داده برضوانیم **روشن چشم را برده حواری بکار**
در حرم لایزال از پی کب کمال **خدمت او خالده آ کرده بجان**
مطبخان فلک بر سحر می نهند **بر فلک خوان و قرصه کا و زار**
با شرف شرف طارم تعظیم او **کنکره نه فلک کم ز یکی کو کنار**
در حرم عرس او از پی زینت **بند و شب سمه کوه بهج سبید**
ز بر فجاد و فریب از سر دست آمده **پیش کش آورده پیش بدیه و زار**
تخف سر فر قدین تحفه فرستاده **مشری انکشتی داده و ده کوشا**
زهره بسوری او و فتنه بهار التبر **بسته بمشا طکی در کف عار**
در شب تزویج او چرخ جواهر فروز **کرده بطاف فلک پر در شا بهوار**
برده نشینان غیب جمله یار استند **کلشن فردوس شد طارم نیلی**
بسکه جواهر فشانده کوکبه در موی **برده کلر نرشد پر در شا بهوار**
مشعله داران با بر سر بام آیدند **مشعله افروز شد بند و شب**
کشته فزین فلک سدره نشین شد **تا به روحانیان یافت بیکجا قرار**

جل نقی بخانه خطبه ترویج او
روح مقدس کواه با همه روحا
خانک دار الخلود عقد جنان در
همچونیم بهشت بوده نیم ز عرش
باد چو برسد ز در بر حورای عیسا
جمله نیشان غلبه بس که بچینند در
ای فلک چیزی کرده نور جاگری
اینت عروس و سوراينت سرگرای
ای بطهارت بتو کلین باغ رسول
باکنت بدرا لاجی زو جگر خیر الوری
مقصد عالم تو بی زینت آدم تو بی
مام حسین و حسن فریاد زین و زین
ای که انداز خیر از شرف و قدر او
برورق یافتیم از خط بابای خویش
بود که روزی رسول بعد نماز صبح
بهیچ طعایت است با بیاضافت نام
گفت که فرمائی تا جانب خانه رویم
خوبه روان کشت و شست از پیش

بریم

فکار

را که بخانه طعام بهیچ نبودش گاه
پیش درونش علی رفت بر فاطمه
فاطمه دلتنگ شد ز آنکه طعام نبود
با حسن و با حسین هر دو به پیش
خواند انس را و داد چادر عصمت
شد پدرم میهمان چادر عصمت
جامه پیشم شتر تافته و بافته
چادر زهرا انس برد وید لاله
مرد فروشنده چون جامه زهم باز
جمله بازار از آن کشت بر از مشعل
یکد و خریدار خوشت و آن سه درم
بود جهودی مگر بر در دکان خوشتر
چادر و دلال را بر در دکان بدید
خواجیه بد و بکریت گفت که اینها
گفت که جامه انس را دهنم زو به پرس
گفت انس را چه بود قصه جامه بگو
گفت بجان رسول آنکه تو یار و یسی
سر بسوی کوشش او برد تا بستگی
شد پدرش میهمان بهیچ نبودش طعام
تا بدر خانه رفت جان و دل غم
گفت پدر بر در دست تا کند اینجا نهار
کرد اشک رت بش گفت پدر را
باش که تا بکرم تا چه کن یز کار
گفت بی بازار بر بخت انتظار
در غم آن بمن طرفه طعام بسیار
وز عمل دست خویش رشته و را بود
بر سر بازار شهر تا که شود خوار
تا فت از او مشعل نور چو خشنود
ندد شد از تاب آن تابش ز در
و آن سه درم را نکرد هیچکس آنجا
مهر بر بعضی جهود محشم و مالدار
نور گرفته از او شهر بهین و بار
راست بکوزان کیت راست بود
واقع این جامه او دست منیم اگر نکا
گفت تو که میخوری دست ز پریشان
کین خراز من میوش راز نهفته مدار
گفت بگویم تو را که تو شوی از دار
فاطمه خیر النسا اثر فقوم و
داد دهنم چادرش از جهت اضطراب

تا بفردشتم هزار و شصت و سه آن بر من
خواجۀ دکان نشین عالم توریته بود
از صفی موسوی چند ورق باز کرد
روی بسوی آن سر کرد که این جا به من
خاصه تو را بکنار در هم دیگر دهم
قصه این خاد در پرده نشین رسول
گفت که پیغمبر در پیرین باب بود
روزی از آنجا که هست مقدم مها
فاطمه را در سرای هیچ نباشد طعام
چادر عصمت بزند تا که طعام خزند
مخلص من دست چار هزارش دم
اگر قسم میکنم من بخدا ای خوش
عزت آن چادر از طاعت کمر و بیان
چون بزرگوار ز من یافت جفا بایی
مردم و کردتم روی ندارد و لیک
که بغلامی خوش فاطمه بپذیرم
رفت آنس از پس تا حرم محترم
گفت آنس ای یهود چون بر سر درم
طوف طعامی لطیفه پیش خداوند
دید بسوی کتاب دیده چو ابر بهار
تا که بمقصد رسید مرد صالح
از تو خریدم بچای زبانه درم کن
لیک مرا حاجت نیست که توانی بر
گفت بسوی بطور حضرت پروردگار
پرده نشین دخترش فاطمه باد
مرد پیش رفتند بر در حرم کداری
تا بپندم پیش باب خواجۀ روزگار
از سه درم پیش و کم کن نمود خواه
به در وجه آن نقره بوزن عیار
از قسم کان بود ثابت و سخت استوار
پیش من افزون بود از همه افتد
بست سیاه از چار روی من خاک
در حرم فاطمه خواهم بشنم عود
عمر بولایش صرف کنم بنده دار
بر عقب او یهود بادل آید و بار
خواهم بشنم عرضه دار تا که مرگ است

رفت آنس در حرم قصه بزم بگفت گفت بمان تا بدر آنکم اگر نماند
فاطمه پیش در حال یهودی گفت گفت که پذیرفتی کوه آنس را در
شد آنس آواز داد تا که در آمد یافتند در لش نور محبت قرار
سر نهاد او یهود بر قدم عرش کز خاک پیش فرق شتر
لفظ شهادت بگفت باز بروند کی طوفکنان بر زبان نام خداوند
بشد و میگفت کیت همچو من اندر جهان از عرب زبعم دولتی و نجیب
فاطمه مولای من دختر خیر البشر من بغلامی او یافته این اقتدار
بر سر بازار و کویر بود در این گفتگوی تا که بکشد فی ظله انصاف
چار هزار از یهود مشتاق افزون بر او مؤمن و دین و رشده زاهد و پیر
سلام قدس در رسید پیش منو جلیل گفت هزاران درود بر تو بروردگار
سجده مستوجب چشم خدا گشته بود چند هزار از یهود چند هزار از نصیب
برکت مها دختر تو فاطمه داد زمار بموم آن همه طریقه
ای که بعصمت تویی مطلع انوار قدس وزه زلال معصیت و منو جلیل
در زبان ساخته نعت توانی حرام تا بودش در زبان مرغ و انوار
چون بغلام تو معتقد و مخلصم در حرمت زان یهود حرمت
تا که بود نور و نار روشن و تابنده
قسم محبت تو نور قسم عدوی تو نار

من کلام موسی در جامی فی مدح امیرالمؤمنین علیه السلام
 قد بدامشود مولای اینجوانی که شد بدش از او مشهور آثار
 و بیشتر آن مظهر صفت بر صورت اصل آشکار است در او عکس
 چشم از پر نور ویش بخدا بینا شد جای آن در دگر کور شود مغزی
 زنده عشق نموده است غیر دیگر لایزال بود آن زنگی و لم یزلی
 در جهانیت متاع کندارد بلی خاصه عشق بود منقبت بی غلی
 دعوی عشق و تولا مکن ای سیرت تو بغض ارباب دل از بخودی غلی
 مشک بر جام زدن سود ندارد چند چون تو در جامه گرفتار کنی غلی
 چون ترا چاشنر شد محبت نرسید از شه نخل چه حاصل ز لب غلی
 و لا ایضا جامی از قافله سالار ره عشق ترا سید شد
 بمنقبت کره پر سند علی کوی علی کوی علی کوی علی کوی علی کوی
 کردم ز دیده پای سوی مرقده حسین هست این سفر بنده به عشاق
 خدام روضه بشیرم کر نهند پای حقا که بگذرد سرم از فرق فرق
 کعبه بگرد روضه او میکند طواف رگب الحجج این تر و چون این
 از قاف تا بقاف پر است از کرامتش آن به که جلدی کند ترک نشین
 او را که بر عذار بود جعد مشکبار از موسی مستعاج چه حایز است

جامی کدای حضرت او بشارت شود بآرامت وصال بیدل غزلت
 و لا ایضا فی مدح ریزان ز دیده سیکل در مشرب کیم الرضا علیه
 علی بن موسی باشد قضا حاجت سائل دای دین نیر و انشا
 سلام علی آل طه و یسن سلام علی آل خیر النبیین
 سلام علی روضه حل فيها امام کربا بنبر المملک الدین
 امام بحق شاه مطلق که آمد حریم درش قبله گاه سلاطین
 شه کاخ عرفان کل شاخ در درج امکان مبرج تمکین
 علی بن موسی الرضا که شد رضا شد علی بن موسی الرضا
 ز فضل و شرفینی و راجهائی اگر نبود تیره چشم جهان بین
 بی عطر و بند حوران جنت غبار درش ایکسوی مشکین
 اگر خواهر آری یکف دامن او برود دامن از هر چه جزا و است
 زینت وین چو جابر شد لذت تیغ مهرش
 و سحر چه غم که مخالف کشد خوگین
 من کلام موسی در جامی فی مدح امیرالمؤمنین علیه السلام
 امیرالمؤمنین علیه السلام

بیان و انوشهر صندرا بر افروز
 در درجه جهان کرد حاکم
 ششاه خلق میرزا
 زانهاست و از انبیا

ای بر صفت مبین تاج
 جملة بتو جز خدای محتاج
 ای از تو بلند قدر رایت
 یک قطره ز بحر تو ولایت
 ای سپهر عقل و مرشد هوش
 از بیست و نهم خاوش
 ای فاتح قلعه های خیر
 صاحب همه زاپس از پیر
 ای راه نمای خلق عالم
 با عقل نخست زاده تو ام
 ای پای تو کشته تاج منبر
 افتاده چشم تست کوهر
 ای نور چراغ آفرینش
 روشن ز تو کشته چشم
 ای بر فراز انجمن نمایه
 در کشته دهر ناخدا لیه
 ای حامی شرع و دین احمد
 کرده است خدا تو را مؤید
 آخر بتو آیت و اقل
 مشکل همه از تو مر شود حل
 عالم تو زیاده از حد است
 عدل تو عدل آفتاب است
 مقبول تو جنتش و طهر شد
 مردود تو شعله اش کفر شد
 در دهم یافت از تو درمان
 دلی تو همه بخلق جز جان
 عالم به بد و به نیک اشیا
 از خاک درت بهشت پیدا

هسته بحقیقت ای مؤید
 خورشید سپهر دین احمد
 هرگز نرسد بر تبهات کس
 ما اعظم قدر کن ای مقدس
 درد هر که دید این ستر که
 در و هم ننگد این برتر که
 تو کوهر و ارزانی بود حلم
 تو بحری قطره بود علم
 بگرفته ضمیر تو ز ما باج
 پیوسته با دست مهر محتاج
 فردوس کدای خانه تو
 جنت بود آستانه تو
 لطف تو چو ابر تو بهار
 قهر تو پلنگ کو بهار است
 کوه آب شود که سبزه است
 شد که در چو نیزه ات کرشمه
 بود تو بدایتش ندارد
 افلاک و طیفه خوار جودت
 چون مفتوح چار دفری تو
 تو مبدأ کار پای دنیا
 تو اقصا جلوه الهی
 تو عالم جزو و واقف کل
 تو خازن کنج پادشاهی
 فیض تو که چشمه است در جوش
 بند و محیط بهمت پل
 در یاش چو قطره در آغوش

یک کام زفت تو صحرای یک قطره ز نجشش تو دریا
 کردم بولای تو جو افسار کردید زبان من کهر بار
 از من شده دهر پر ز قلقل مدحت چو کلت و من چو بلبل
 تنها من این خروش دارم این نغمه من از سروش دارم
 اوراد ملک بچرخ والا باشد ذکر علی علیه السلام
 منبذ که گشته ام شاکیش از خیل ملک فتاده ام پیشتر
 نی نی چو شای قش کیشم از جمله کاینات پیشم
 طبعم شده پیش خیر پیش کرده است بهر دماه خویش
 کردید سخن سرای زبانم چون روح این شای خوانم
 کارم همه روزه مدح شاه شاهی من برایم کواست
 عالم شده سر بر بکامم مداح دوازده امامم
 ای افاضت شیخ و مولانا آقا محمد باقر و امام
 و آقا امامت بدانکه شیعه قائلند بآنکه هیچ زما حال از حجت خدا
 از پیغمبر امام نیست چنانکه شاه ساسانی شده در خبر
 متواتر از پیغمبر صلعم که اهل سنت و شیعه متفق اند در نقل
 آن و اینکه البته آن از پیغمبر است که فرمودند من مات دلم یفر
 امام زمانه مات مיתה جاهلیه و شاه ساسانی بآن نموده آیه زکریا

مبشیر

مبشیر و مندرین لئلا یكون للناس علی الله حجة بعد الرسل
 چه نظم امور معاد و معاش بخو که خالی از ضرر و خطر و نقص
 و عیب باشد منحصرت در وجود حجتها بر خدا چنانکه کامل
 ظهور دارد از خارج و خدا بتعالی نیز اشاعت فرموده
 و اینکه اگر رسل متعدده نمیفرستاد مردم را بر خدا حجت بود
 که حق بجانب ایشان بود و بدیهه است که اجزاء زمان
 و احوال مردمان در هر زمان و مکان در این معنی متشاکست
 و اصلا تفاوتی نیست و ظاهر است نیز که نمایان رسولان
 زمان رسولان و بعد از ایشان من جمله رسولان و فعلیات
 فعل منوب عنه است و لهذا رسول با بعثت آن بر همه عالم
 همین در بلد خود بنفس مقدس میبود و قافا در سایر
 بلدان نمایان میبود و تمثیل امور ایشان در امور محتاج
 الیه و در امر رسالت و نبوت مرمودند چنانکه واضح و بیوفاست
 و ایضا ستر و شیعه تماما از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 معنی را نقل نموده اند و عقل نیز حکم میکند بوجوب ارسال رسولان
 و قافا نمایان مقام رسولان چه اظهر من الشمس است انکار مرعا

عباد و معاش نامس در بلاد بنحویکه بوفق عدالت و حکمت باشد
و موجب نجات رعیت باشد از ضررهای ذاتیه افعال
خود و دیگران و قتلها و فسادها و غیر اینها دست بهم نرود
بدون رئیس مثل پیغمبر ص یا امام پس بر خدا لازم است
نصب امام چنانکه بر او لازم است روزی اذن عباد و حفظ
نمودن از هلاک و فساد هر چند مردم بسبب تفاوت و
مقتضای نفوس آماره بالسواء نمکین نمیدانند و قبول
و مراعات نکنند چنانکه بسیار وقت نمکین نمیدانند و قبول
نمیکردند و کامر میکشند پیغمبر از ادکاه بر موجب غیب انبیا
مرشدند یا موجب عزل ایشان و اخبار شیعیان از ائمه
بدی صلوات الله علیهم در این باب متواتر است و ضروریست
ایشان و شعاریانست و شکی نیست که هر چه بسبب
بود پیغمبر است یا قائم مقام پیغمبر عام است و اختصاص
دون زمان ندارد و اهل سنت در مقامی که صحابه کالبه رسول
صلعم گذاشته در سقیفه بنی ساعده بسرعت شتافتند
و دست از تبحر و تدفین پیغمبر ص کشیدند و تغزیه او را نکردند

عذر این میخواهند که تعیین خلیفه ضرورت بود پس هرگاه صحابه را
که تمام عادل میداند و نهایت قرب محمد پیغمبر خود داشتند
و هنوز ضرورتی در نداشتند بود پس وجود اینها دقیقه را فر
نبودند که ایشان بی خلیفه و امام باشند تا حدی که رسول را چنان
گذاشته و سارعت نمودند با انکاع خلق از ایشان رفته
بود و رحمة للعالمین فوت شده بود و تبحر و تکفین ادنی
مسلم از جمله واجبات است چه جای مثل رسول پس چنانکه
تجوز می نمایند که زمانی خالی از امام و خلیفه می تواند بود با آنکه
کل نامس الا نادری غیر عادل و شکوک و شبهه از حد بیرون
و قتلها و بلاها و اسباب احتیاج با هم از صد هزار هزار افزونست
و باینکه گفتیم ثابت شد حق بودن مذهب شیعه علاوه امور
بسیار زیاده از حد که از ادله عقلیه و نقلیه حق بودن طریق شیعه
و مختاریان معلوم میشود و علاوه آنکه اهل سنت قریب
به متواتر بلکه متواتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند
که ائمه علم بعد از پیغمبر ص دو ائمه هستند و شیعیان این را
از رسول و اهل بیت او بجهت تواتر روایت کرده اند و حجت آنکه هر دو
یعنی سنی و شیعه روایت نموده اند تفصیل این دو ائمه
که معلوم است ائمه اند صلوات الله علیهم مثل آنکه روایت از

رسول کرد اند که فرموده حسین ابی بنی هذام ام ابنه ام اخو ام
 ابوانته تسع تاسعهم قایمهم و شیعیان نزدیکی
 این معنی را روایت نموده اند از جمله لوحی است که خدا هدیه برای حضرت
 فاطمه صلوات الله علیها فرستاده هر یک از ائمه
 بنبر صریح در آن مذکور اند و در کتاب اصول کلینی و غیر آن اینها
 روایت شده هر کس خواهد ملاحظه نماید اینها علاوه بر این
 بسیار است که هر یک و صرو جانشین دیگر اند پس ثابت شد
 امامت بنحویکه ذکر کردیم در امامت و همین قدر بس است
 ذاکت زیاده میگویم بعضی ادله دیگر را هر چند آید که از دهنزار
 متجاوز است و امثال این رساله را کنجایش ذکر آنها نیست
 لیکن از باب تبحر بعضی را میگویم مثل خبر غدیر که یکفایض از
 سنت که حافظ ابو نعیم باشد بدوایت طریق نقل کرده
 چه جای دیگران از روایات و محدثان و علماء و ارباب تاریخ
 فاما شیعه و زیدیه هر یک جدا جدا بتواتر نقل نموده اند و در آن
 بر صدق پیشما است مثل موضع غدیر خم و مسجد آن و موضع
 رحل رسول ص و غیره که نزد جمیع عالمین از اعراب و ادوی غیر
 مثل آفتاب روشن است با آنکه اهل سنت اخبار دیگر نقل نموده
 از پیغمبر ص که امیر المؤمنین ع و وصی پیغمبر است مسلم نیز دارند که چنین

روایت

آن

بسیار

س

است و روایت کرده اند نیز اینکه وزیر و جانشین پیغمبر است
 و آنکه حجت بر خلق است و امثال اینها علاوه بر اینها و لیکن الله
 و اخباری که متضمن این معنی است و همچنین روایت نموده اند که
 افضل خلق و اکرم و اعلم و احب خلق الی الله و الرسول بود
 و امثال اینها را بسیار نقل نموده اند و روایت کرده اند با آنکه از
 خارج معلوم است که چنین بودند و در همه کلمات نفیانه و امور
 باعث انتظام امر معاد و معاش میشد و حل مشکلات کل و غیر اینها
 سرآمد بود بختیتر که از جمله مسلمات شده اند قضیه و لا
 با حسن آنها و در همه این امور و مشکلات صحابه رجوع
 باو میکردند و او در هیچ امری رجوع به هیچ کس نمیکرد با آنکه اعلم
 بین رسول ص بود از همه بلکه باب مدینه علم رسول ص بود
 و هیچ چیز بر رسول نازل نمیشد مگر آنکه تعلیم آنحضرت مینمود
 الی غیر ذلک من امثال ما ذکر و خدا تعالی فرموده افمن یندی الی
الحق الحق ان یتبع ام من لا یندی الی ان یندی فاکم کیف
 حکمون و بالجمله کلمات و بر تبه رسید که جماعت از ارباب عقول
 ام برایشان ملتبس شده اعتقاد بخدا را می نمودند و تا قیام قیامت
 بر این اعتقاد باقی اند و هر کمالی و هر علم مقهر را داشته اند الی غیر ذلک

پس چنین کسی را رعیت دیگران که هیچ طرف نسبت با او ندارند
 با کمال قریب چنانکه مر تو انکه در خصوص رعیت کس نباشد که
 مدتهای مدید در کفر و ضلالت بسر برده و در اسلام هیچ کس
 از ایشان سر نزده که آن سر آمدی دیگر سر شده باشند
 بلکه اکثر صحابه کالات از ایشان سر زده از علم و شجاعت
 و نصرت رسول در حروب و نایب او شدن در مدینه یا در جاهای
 سر عکس شدن بخو که فتح نمایند انکه شکست خورند و جمعی
 مسلمین را تلف نمایند و این سر کردی چنین که در کجوب واقع شده
 بلا شبهه محض از برای انکه خود را بشناسند و با مطلقا از کلمه خود
 تجاوز نمایند چنانکه بی ادبها و مرجع در صلح حدیبیه از ایشان
 متصل همین حرها چنانکه مخفی نیست بر مطلع علی که از ایشان
 سر زد بعد از که یختن در حرها و در بر کر یختن ایشان را میبوسیدند
 این بودند که اظهار کردند که شک در پیغمبری پیغمبر ص
 و مع ذلک منع دوات و قلم نمودند و قتر که پیغمبر التماس میکرد
 برای وصیت نوشتن که پیاورید تا کتاب بنویسم که منشاء عدم
 ضلالت است عنم کرد از پیغمبر التماس نمودن و از ایشان اصل
 نمودن

در زمان

در ندادن تا انکه رسول خدا را مانع شدند از وصیت کردن مخصوص
 وصیت که باعث عدم ضلالت امت میشد بنص پیغمبر ص
 ضلالت امت رسول شدند و هر بدی که سر زد از ضلالت بر کردن
 ایشانست تا قیامت بلکه مانع تعیین کردن امام بعنوان نوشته
 برای انکه انچه خواهند بکنند و اتفاق نمایند بر شهادت دادن بآنکه
 رسول امت را نسخ است و باطل پنداشته باشند و از حکایت
 غیر بشماران شد و گفت خوشم نمی آید که اهل بیت دنیا را داشته
 باشند و امامت را دنیا را مذموم حساب کردند و خود را
 برای خودشان گرفتند پس هر فسق و فجور یک ریبی برای می شود
 بکردن ایشانست تا قیامت و پیغمبر را نسبت به زبان دادند
 بآنکه کلام معجز نظامش در احوال بلغ و اقصی و ادل و اوضح
 بود بر کمال یافتن و فهمیدن خود انچه را میفرمودند و لهذا
 وصیتهای دیگر آنوقت را از آنحضرت اعتبار نمودند و عجب تر
 از این انکه عذر ندادن دوات و قلم را اینمعز میگفتند که قرآن
 ما را بعد از رسول کافیست از کمراه شدن و حجت نمودن در
 مقامها و حال انکه بالبدیهه تمام زمان و اطفال میدانستند که اینمعز
 از قرآن کی متمش میشد بلکه اول دعوا با و اشکالها و محاصرتها

این بود که بعضی میگفتند از صحابه که القول ما قال الرسول اعطوه
 الدوات و القلم و دیگر میگفت القول ما قال فلان لا تعطوه
 پس چرا قاف را ایند عوای عمل بقرآن نکردند که خدا فرمود بود در
 که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و فرمود که قلیحه را الذین یخالفون
 عن امره و فرمود که من یعص الله و رسوله و لا شک که رسول از
 رسالت معزول نشده بود و دیگر فرمود در قرآن لا یهدی الا ان یتوب
الی الحق الاية و لا شک که فلان از جمله من لا یهدی الا ان یتوب
بود و رسول از جمله من یتوب بود و ناخوش معلوم نبود و منتصفا
حجت بود نزد ایشان و فرمود و ما ینطق عن الهوى ان هو
الا و حی یوحى الی غیر ذلک از آیات بسیار پس چکار یکی
 از آنها را عمل ننمودند و هرگاه این آیات حجت نشدند
 محاصره نمودند پس چه چیز دیگر را میتوانستند از قرآن ثابت
 نمایند و عجب تر آنکه بعد از فوت پیغمبر صمدت های مدید هرگاه
 بگویم یا رسول الله میدانیم که میفرمود و لذا التماس از او میکنیم
 و شفیع میکنیم او را به همین گفتن و این نیست مگر آنکه معلوم
 که امثال این کسان از پیغمبران و امامان و اولیاء موت ایشان را
 مانع از صحت شنیدن و دریافتن نمیشود که احیاء اند عند الله

تعالی پس چگونه هنوز نمرده باشد بنده ایان میگوید و نمیفهمد که
 چه میگوید با آنکه مقام وصیت کردن همین مقام بود و پیغمبر صمدت را
 فرمود بود که بی وصیت نباید مردن و اگر بمیرند بی وصیت نقص دین
 و عقل و مروت و مذمت های شدید فرمود بودند و خود میخواهند
 اما مردن الناس بالبر و نسون انفسکم و شد از اینها میفرمود
 پس جولای با حلاجی را آنهمه فرمود باشند در وصیت نکردن او و
 هر فرمود باشند در امر کردن بچیزی و خود بان عمل نکردن با آنکه وصیت
 جولای امری جزئی سبلی بود این کجا و کل امت را از آن روز تا روز قیامت
 بکثرت و شدت و فتنه و فساد و هلاکت دنیا و آخرت گذارند
 کجا با آنکه خود التماس میکرد که وقت وصیت من است و بیدار بیدار
 و قلم تا بنویسم و اگر امتان بفضیلت و هلاکت افتند و با اینها
 نگذاشتند که دوات و قلم بیاورند با کمال شدت و ممانعت
 تا بحدیکه بنا گذاشتند بر تفرقگی در همان وقت چه میدانستند
 که این دوات و قلم کارایشان را آنچه را که در نظر داشتند که بعد
 بعد از فوت آنحضرت بعمل آورند خراب میکرد و شبهه نبود که آنچه
 را کردند بعد از فوت آنحضرت بلا فصل و مهلت از اینکه حیدر
 آنحضرت را انداختن و در میان همه حاضرین حرف نزدن و رفتن در
 جای دیگر و غایبانه کار خود را ساختن بنحویکه گفتیم و خواستیم گفت

به آنها در نظرشان بود و الا بایست خود با سفر کنند در وصیت
 کردن آنحضرت و اگر شبهه بود در پند باین گفتن آنحضرت العباد بالله
 باینکه هیچ شبهه برای هیچکس نبوده باینکه عقلیه و نقلیه قرائنه و حدیثیه
 بایست امتحان نمایند کلام آنحضرت را باینکه بگذارد بنویسد و تجربه نماید
 چه بر همه کس واضح باشد و موقوف بر ادو فریاد و تفرقگی و نزاع
 و فساد نبود و پیغمبر چنین را در حالت آزار چنینی ازیت نمود تا آنکه
 بفراید که از نزد من متفرق شوید که حلال نیست این صداها و فریادها
 و غیر اینها از آنها که خدا در قرآن تصریح نموده و پیغمبر ص را حادث
 و عجب تر آنکه پیغمبر ص ایشان را در تحت اسامه قرار داده مامور
 امر او نموده بود و پیغمبر ص تشدید بسیار میفرمودند در رفتن همراه
 و تخلف نورزیدن از او و مکرر لعن فرمودن کس را که تخلف نماید
 پس ایشان بعضیان پیغمبر ص را مورد لعن شدند و کالبه آنحضرت را
 چنان که دشمن و سرعت تمام نمودن در جای که امیر المؤمنین
 و اهل بیت رسول ص و سایر بنی هاشم و مخلصان پیغمبر
 که جگرهایشان برای پیغمبر ص پاره پاره شده بود
 و خاک بر سر خود میکردند حاضر نباشند که مبادا خیلی

آنحضرت

از جانب ایشان واقع شود باینکه اگر دختر یک از ایشان
 فوت شده بود بهمان ساعت دلی نداشتند که بر امون
 امثال این امور کردند و اگر کسر دیگر چنین کاری میکرد کمال
 تشییع می نمودند الحاصل لعن و طعن پیغمبر ص و اصرار
 در عصیان آنحضرت و ارتکاب آن ناخوشیها سرد و دیگر
 بهمانها که جمع شدند در سقیفه خلافت برای خود تحصیل
 کردند و از میان قبیله و ربودند و منصرف کردند خدا فرمود در آن
لَا يَنْالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ^{بعضی} بعضی ظلم و طغیان لعن
 رسول ص و عصیان او با کمال ناخوشیهای دیگر و حرامهای
 ص ص سکاثر از آنجمله تهمت آنکه این حرامها مرتکب شدن
 و خود را مورد لعن رسول الله نمودن و عاصی صرا و کردن بعبیه
 که در منع دوات و قلم نمودن و اضلال امت پیغمبر ص نمودن و ظلم
 چنین بر ایشان تا انقضای عالم نمودن و غیر اینها از حرامها و ^{ظلمها}
 که یکی از آنها کافی بود برای عدم استحقاق امامت که حدایتعالی
 صریحا فرموده بظالم نیرسد بعین ظلم و عصیان و نفس لعن و طغیان
 صاحب شدن و حاضر تعزیه نشدن و مبادرت نمودن بجای آنها با عدم

حاجت اصلا باینها بلکه با مفاسد ی که در آنها بود که حد نه داشتند
 جمله مفارقت با بنی هاشم نمودن و در حین کار اضطراب تمام بر
 اهل حل و عقد بود بواسطه فوت پیغمبر ص حتی آنکه بعضی از بنی
 و بعضی از هوشش الی غیر ذلک شدند چگونه میتوانند
 امر عظیم خطیر که نهایت عظم در آن بود در چنین وقت و قریبیت
 دیند و لهذا خلیفه ثانی گفت بیعت فلان کانت فلتة و قال
 شرک الی غیر ذلک از امثال آنها که حد ندارد و معلوم است که اینها
 نبود مگر برای ربودن خلافت برای نفس خود و لهذا امیر المؤمنین
 مدتها مکا بره کردن و با سایر بنی هاشم و مخلص پیغمبر ص
 کمال ناخوشیها نمودن را برای خود سهل شمردند و بعد از مژم
 از جنبه های امیر المؤمنین ۱۴ دعوی نمودند که خلافت را بکردار
 بار کردند و الا ما نمیجوستیم و حال آنکه اگر در همان حال
 بر میداشتند بهیچ وجه من الوجوه مانعی در آن متصور
 نبود اصلا و عجیب تر آنکه در روز طلب نمودن دوات و قلم
 صریح میگفتند که بعد از مرگ تو کما بالله ما را ابراست

و از نو

و آنروز که فوت شده بود میگفتند چه معجزه دارد پیغمبر ص هرگز
 نمرید تا آنکه بر عزم ایشان بآیه انک میت متعاضد شد
 و بر عزم ایشان که شدت دهشت مصیبت پیغمبر ص او را چنین
 کرده بود و این کجا و بهمان ساعت شتافتن برای امر خلافت
 و نصب خلیفه کجا و کدام احمق است که اینهم همه امور بر او
 شود و اول امری که از ایشان سرزد گرفتن فدک از دختر پیغمبر ص
 و اذیت آنحضرت کردن که آنحضرت فرمود بود که هر کس اذیت
 او کرد اذیت من کرده و هیچ احدی را دست بر کیش نزد و جزش
 نکردن سواي دختر رسولشان و آنچه مالیت و مقدار ارشاد
 بهما نرا گرفتند و آنچه ان مالیت و مقدار ارشاد است اصلا
 نشدند با آنکه آنچه عذر مرآ آوردند در متعرض شدند در هر دو
 التویه بود و عجیب تر آنکه عذر را نبود الا آنکه خودشان از پیغمبر ص
 اطلاع بهم رسانیده بودند که فرموده ما قاطبة انبیاء ارث
 نمیکنیم با آنکه اظهر من الشمس بود که انبیاء علم نه چنین بود
 چه صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بودند و اگر چنین بودند بایت
 از آفتاب روشن تر باشد و جمیع ملتین از ادانند و همه

ورثه پیغمبران انرا شنیده باشند و دست کشیده باشند که
چنین بودی اطفال بر اینمعرض مطلع بودند چه چار مثل امیر المؤمنین
که فرمود بودند لَوِثَّيْتُ إِلَى الْوَسَادَةِ وَفَرَعَهُ أَنْدَسَ لَوْ لِي
أَنْ تَفْقِدُونِي إِلَى غَيْرِ ذَٰلِكَ باینکه می بایست این را ورثه خود
بفرمایند با جنبر با آنکه خدا تعالی فرمود قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ
نَارًا وَفَرَعَهُ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ باینکه اتفاق اهل است
و اهل تواریخ است که ارث پیغمبران را اولاد ایشان می برند
و آیه عصبه را اهل سنت از کلام حضرت زکریا علیه السلام که
فرمود وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي استدلال کرده اند و آن
صریحت ارث دادن بوارث با آنکه جمیع ارث پیغمبران را
نیز ورثه او بردند سوای همین که قدر و مقداری دشت و بالجملة
کمالات ایشان بسیار است و این رساله کنجایش ذکر آنها
ندارد یکی از آنها آن بود که باعث کراهت هفتاد و دو فرقه
است این چنین پیغمبرانش شدند بلکه بعضی که باعث
کراهت کل کراهان چه اگر مانع وصیت پیغمبر می شدند و حق
بمرکز خود قرار میگرفت در عرض مدت دولت حق مضمون

نیکو

لیظهره علی الدین کلام عمل مرآمد و متحقق میگشت بجهت
بدشاهی و عدم مانع و حال محقق خواهد گشت بعد از
ظهور ظهور مهدی علیه السلام چنانکه مانور است و یقین است چه
کلام خدا دروغ نیست و مضمون لیظهره علی الدین بعمل
میآید نیامده است الی الآن بالوجدان بلکه مسلمین
و فرقه حق در جنب باطلها مثل قطره است و دریا و دیگر
از کمالات آنست که هر عصی که بعمل می آید و آمد بکردن ایشان
از انجمله شهادت امام حسین علیه السلام و غیر آن مثل امیر المؤمنین
و امام حسن و غیرهما من المعصومین و عزت رسول بین
و وجه آنکه اینها بکردن ایشانست دانسته پس هرگاه دو عدد
کمالشان اینها باشد احتیاج بکمالات دیگر ایشان نیست
با آنکه کمالات ایشان بحد احصاء نم آید پس باین کمالات اگر آفای
امیر المؤمنین می شوند غریب نیست العیاذ بالله و الا کالی شیخ
و دلیل دیگر بر امامت ائمه ما علیهم السلام نظر بر کمالات سابق
بر لاحق ایشان چنانکه ظاهر است بر مطلع و شیعه در کتابها
تعدد نقل کرده اند و انکتب اهل سنت نیز ظاهر می شود

و دلیل بکراظهار هر یک معجزه را بر طبق دعوی امامت و لهذا شهیدان
خلفاء جور ایشان را میکشند شیعیان را و دشمنانها را میکشند و کوفه
بنحویکه بر قطع محقر نیست و این رساله کنجایش طول ندارد و قد

ذکرش کافیت عاقل است و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله
بنا که رساله در اصول دین نوشته و در مبحث امامت قدریکه
عاقل را کافی بود دلیل نوشته خواهم دلیل را زیاد نمایم این
رساله را نوشته و تکمیل آن رساله نمودم هر که خواهد بنویس
چه نوشته آمد که در امامت قدریکه بر دیگر بسط دهم بدانکه
در آن رساله نوشته کلمات میرالمؤمنین و کلمات ائمه
آن خلیفه را و نوشته که چه کونه مر شود که صاحب آن
کلمات را رعیت و نوکر این چنین کسان نمایند و از جمله کلمات
و از کانه ایشان آن بود که مکر طعن بر رسول ص میزدند و
اعتراض بر قول و فعل و میکردند و بسیار وقت تخطئه فعل
آن معصوم میکردند از جمله آنها آنکه در صلح حدیبیه طعن زد

آنکه طعن زد بر او که تو گفتی که در خواب دیدم که اسال مسجد
الحرام می شویم آمین خلقین و مقصود خوب داخل شدیم با آنکه
خواب پیغمبران وحی است و صریحا گفت که شک را پیغمبر را و کردم
و اضطراب زیاد میکرد و هر چند رسول خدا ص جواب میفرمود
که من نگفتم که اسال داخل می شویم گفتم داخل می شویم هر چند
با و میخواند فایده نمی بخشید و از اضطراب خود دست بر
داشت تا آنکه بر غم اهل سنت ابوبکر او را ساکت نمود و از
اضطرابش بدون آورد و اعجاب از کلمات دلپذیر رسول
ص که حج واضح بودند متقاعد نشد و از گفته ابوبکر متقاعد
به و کلمه که گفت و اگر این قول حق است معلوم مر شود که حسن ظن
که با ابوبکر داشت بر رسول خدا داشت هرگز بلکه طرف نسبت نمیداد
نزد او کمالا یخفی علی المتأمل با آنکه با این معنی از اهل بیت ص
کردند او را و حال آنکه حدیثی در کلام مجید خود فرموده لقد رآنا
عن المؤمنین الخ و مؤمن معیشش صدق است و او تصدیق پیغمبر
نموده در این باب و نه در مصلحت در صلح حدیبیه و میگفت چرا
بصلح را ضرر شدی و مکر اشتراک ما با ایشان جنگ کنیم چرا
شخصه نفریم همه شجاع مستعد و ایشان اهل بلد و هم از زبان و

داخل

و اطفال لهذا رسول خدا او را و رفقای ایشان را بعد از برکت نماز
 سفر و رفتن بر خیر با فرصت و مهلت علم سرگردان داد با آنکه
 قبل از آن هرگز نداده بودند و بعد از آنهم داد علم داد که بروند
 و با اهل خبیره که یهود چند بودند و هرگز طرف نسبت با کفار قریش
 نداشتند در شجاعت و همیشه منکوب ایشان بودند بکنند
 و خود را بشناسند که چگونه طعن پیغمبر ص میزدند که چرا را ضعیف
 با کفار قریش شدند و این ذلت را بخود کناختن شستند بزم
 فاسد ایشان و راضی بکنک ایشان نشدند که همه عزت در آن
 بود بزم فاسد ایشان لهذا از قند بر سر خبیره و شکست از
 یهود خوردند با آنکه معلوم هست که کسی که بگریزد چنان که بخت
 باشد سینه سینه الهی در دل او نازل شده با آنکه خدا او را موفق
 التکلیف علیهم و از فرموده وَلَا يَهْتُمُّ فَتَا قَرِيبًا
 و مراد از فتح فتح خبیره است کما قال المحققون و مخفی نیست بر مثل
 و از اینها ظاهر میشود که ایمان نیزند استند که چه سینه بر
 نازل شد چنانکه رضوان الهی نیز از ایشان شده بود و عجب
 نیست که کسی که زیاده از چهل سال که در کفر و ضلالت و شرجه

و از کتاب

و از کتاب محرمات و قبایح و نامشروعاتی که عرب در جاهلیت
 مباحتر آنها بودند باشد اینکه مؤمن نشود چه محققین از اهل
 سنت و غیر هم گفته اند که اوست که انسان چهل سال در آن
 مشکل است که زایل شود پس چنین کسر را تا و دلی حضرت امیر
 که ستر عصیان آلهم نموده و در صغر سن تابع رسول خدا
 شده کردن علاوه کالات دیگر که پیغمبر ص فرموده که اگر تمام
 اشجار قلم و دریا با مداد و مرکب شوند و ثقلین از جن
 نویسنده شوند نتوانند که بنویسند فضایل او را با آنکه فضایل از این
 قبیل بود که خیرتر از ضربتهای او بهتر از جمیع اعمال جمیع از جن
 امت پیغمبر ص بود تا روز قیامت و فضیلت دیگر که مساوی اینها
 و پیغمبران بود در فضایل و کالات و دیگر از کالات او آنکه در حل
 مشکلات علم بود تا آنکه او را علم شده بود و قضیه و
لَا أَبَا حَسَنِ لَهَا وَ دَبِيرًا كَاتِلًا و آنکه أَحَبُّ خَلْقٍ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى
 مکرر از رسول خدا ص وارد شده و همچنین اعلم و افضل او قس
 هذا باقی کالات لا تعد ولا تحصى و را پس با اینها همه و را نو
 در رعیت کسی که زایل و کالات او را و نه و مناقب و از کانه ایشان
 نیز لا تعد ولا تحصى بود مثل آنکه یکی از کالات ایشان آنکه سبب خلافت

بمقادیر و فرقه انت پیغمبر ص شدند شریک هر فسق و فجری
 که از ایشان صادر شود و قتل و اسیر اهل شهادتین خصوصاً
 طاهره رسول خدا ص که محبت ایشان را امر رسالت رسول فرمود
 داده خدا و رسول ص سفارش زیاد در باب اکرام ایشان هم
 صالحین و چه طالحین نمود صالحون از برای خدا و طالحون از برای رسول
 و جناب اقدس کهر تشهد نماز را و غیر را بدون صلوات بر این
 قبول نموده چنان که از احتیاج نهایت زهد و صلاح و تقوی و
 قتل میکنند و اسیر نمایند و بیو و نوازی و کفار میفرستند
 و بدایر فرستد و اراض کفار حربی میبرد علاوه اسباب بسیاری
 که سببست خدا و رسول و از انجمله سبب تفرقه شدن
 پیغمبر و ضلال ایشان و حصول فتنه و فساد در زمین و قتل
 مثل حضرت امام حسین ع و آء و اطفال چه ایشان سبب
 اینهمه شدند بنقض قول رسول ص که در وقت وفات فرمود که
اینها بودند بنقض قول رسول ص که در وقت وفات فرمود که
اینها بودند بنقض قول رسول ص که در وقت وفات فرمود که
 و از انجمله اذیت حضرت فاطمه صلوات الله علیها رسالت
 در باب فدک بتفصیلی که معلوم شد و رسول فرمود که اذیت
 فاطمه اذیت نیست و خدا کسی را که اذیت پیغمبر ص نماید لعن

و از انجمله تخلف نمودن ایشان از جیش سادات که رسول مکرر
 لعن و نموده تخلف کننده از انرا و از انجمله سبب عدم غلبه دین
 ص بر سایر ادیان شدند تا آنکه قایم آل محمد ص سبب این غلبه
 چه جناب کهر فرموده لیظهره علی الدین کله و اطهارند کوزا
 حال شده بسبب منع کردن ایشان دوات و قلم را پسین
 کفر و ضلالت همه کفار شدند و سبب فسق و فجری ایشان
 نیز و ایضا سبب شیخین و قتل عثمان و امثال اینها را هرگاه بداند
 باز ایشان خودشان منشأ شدند بسبب منع دوات
 و قلم و باین جهت سبب جاری شدن حدود شرعی و تعطیل
 آنها و سایر احکام شرعی شدند و ظلم عالم را
 گرفت و شرع باعمال شد و قس علی هذا سایر کلمات
 لاتعد و لا تحصی ایشان را که علمای باقلیلی از انها را ذکر کرده اند
 و این رساله کجای ایشان ذکر آنها و بیان شتاعا آنها ندارد
 و با انجمله چنان کسر را رعیت بانو کر چنان که نمودند و با
 دارد العیاذ بالله العیاذ بالله منه و من الضلالة و الحق و العیاذ

والعصبية وايضا اگر شيعة بودن حق نبود و طريق اهل سنت
حق نبود حضرت امام حسين ع مخالفت بايزيد نمیکرد و موافقت
با او نمیکرد چه اتفاق بر بيعت او شده بود و او را اولوالاخر خود
نعم بود نه آنکه چنان مخالفت نماید که بر همه عالم تار و زيقیت
صيت آن باقی ماند و خود را با اصحاب خویشان و موالی و اولاد
تمام بکشتن دادند حتی اطفال شیر خواهر را سوار حضرت امام
زین العابدین ع با نهایت شدت عطش و حرارت هوا
و غربت و محنت و کرب و طفلها و زنان را تمام با سیر کردن
و اموال را بغارت دادن و امثال اینها را اختیار نمودند
بر بيعت بايزيد با آنکه يزيدي اولوالاخر اهل سنت است و مع
ذاکند عوای امامت برای خود می نمود از آنحضرت ع و حال
آنکه بيعت امت با او نشده بود و شک و شبهه نیست که
آنحضرت ع عقل ناس و اصلح و اعبد و از بهر صاحب کرامات
و معجزات بود و اعرف بدین خدا و دین دار ترين همه بود
و سید جوانان اهل بهشت و غیر اینها از مناقب عظیمه کثیره
و رغابت کثرت که با اتفاق اهل سنت چه جای شیعیان

و حقیقت

و همچنین است حال رباي اهل بیت که در کربلا همراه آنحضرت شهید شدند
باشه حال با سیر شدن عیال و اطفال چه اگر العیاذ بالله حضرت
امام حسین ع در آنوقت نه عقل داشتند و نه دین و شرع العیاذ
من هذا البخیز ایشان چه شان شده بود و معلوم است که باقی ایشان
در نهایت فضایل و مناقب و صاحب کرامات و معجزات بودند چنانکه ما
از فر حضرت عباس رضی الله تعالی عنہ معروف و مشهور است
و هم چنین است حال باقی شهداء که صحابه کبار از مهاجر و انصار و غیر
ایشان از اعاظم دین داران بودند و همچنین است حال در با ائمه
طاهرين ع که خود را بکشتن و بشدت تقیه و ضرر های عظیم که تمام
را اهل بیرو و تواریخ نقل نموده اند و از اخبار ظاهر بلکه بسیاری از
آنها متواتر است اینها همه را اختیار نمودند و شیعیان را از خود
زانند و دور کردند و از ایشان بیزارى نجستند بلکه تمکین
تمام دادند و جمع را و کلاً خود نمودند و جمعی ثواب و امنا و ثواب
اصحاب خاصه قاء و شیعیان و محبان حساب نمودند و بایشان
احکام فقه و مسائل شرعیه با دادند و ایشان را از دین
احادیث خود نمودند تا آنکه چهار صد اصل از ایشان حاصل شد
و مدار عمل بر آنها شد و هر یک بر یک از این اصول اخبار متواتر ایشان م

بالمعز در صدق آنچه گفتیم بود که قطع حاصل میشد از مجموع اخبار آن
یک اصل چه جای مجموع چهار صد اینها علاوه اتفاق شیعه در اعصار
و امصار بود برای آنکه عمل ایشان از این اخبار و احادیث ائمه
اطهار باشد نه با حدیث اهل سنت بلکه از آنها اعراض نمودند
و عمل ننمودند و فقه مخالف فقه اهل سنت ایشان را حاصل
شد و کتب و مصنفات بیحد و عدد در اعصار و امصار در
آن فقه و در اصول آن فقه و در مسائل آن فقه نیز بهم رسید و از آنجمله
کتب متعدده بسیار در احوال رجال و راویان از ائمه علیهم السلام
و توثیق و جرح و تقویت و مدح و قدح و مذمت و نقلها و حکایات
بسیار نسبت بایشان نوشته شده و متداول گردیده ملاحظه
آنها بتنهایی ما را یقین حاصل میشود بر آنچه گفتیم چه جای کتب
اخبار ایشان و مصنفات فقهشان و کتب کلامیه ایشان
اصول دینشان و غیر اینها و هم چنین هر کس را که ذهن او خفا
باشد از عیبها که ایشان عیبها محبت دین پرور و مادر است
و تعصب در آفتاب روشن و مشکلی نیست که اشکال آنها مانع
از یافتن حق و تا مخالفت نفس و جهاد با او در این باب و غیر

زیاده

از مواضع نشود دیگر حق را نمی یابند و خدا تعالی در کلام خود فرمود
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و غیر آنکه
بالبديهه مر باید آنچه را گفتیم علاوه آنکه معلوم است که شیعیان
چگونه خود را در شدت خوف و ترس و محنت تقیه و قتل و
نهب و غصب اموال می انداختند و باقی داشتند بر اینها تا مرد
و اولاد با و اولاد ایشان تماماً همه آنچه گفتیم بر خود اختیار نمودند
و شدت از اینها مثل سر و غیر اینها را در اعصار و امصار در حضور
ائمه اطهار ع و غیبت ایشان بر سر ایشان آوردند و دست
از تشیع برنداشتند و هر چند بمقراض ریزه ریزه اعضا ایشان را
انهم جدا نمودند که باز دست بر نمیداشتند بلکه اعتقاد ایشان
زبانه تر و در تشیع ثابت قدم تر میشدند پس چگونه
توان تجویز نمود که ائمه اطهار ع راضی بذهب تشیع
نمیروند و دین اهل سنت داشتند و همانرا از شیعیان
مروا کنند و با وجود این شیعیان مخالف ائمه خود نمیروند
و اطاعت ایشان نمیگردند و خود را و امامان خود را تنها باقیل
و ضررهای عظیم و خوفهای باینکه شدید و حقت و ذلت و

و تنگی دنیا و ضیق معیشت بلکه اسیری دادن و امثال اینها از محن
 عظیمه مراند و اختیار بر خود مکنند و تیره و تار نموده و غیبه
 از این ائمه امان ما با آنکه عقل و ازهد و اعبد و از اولیاء الله
 بودند که کرامات و معجزات بمانهایست از ایشان سرزده که
 اهل سنت و شیعه در کتب نقل نموده اند و اهل توارنج نیز در کتب
 توارنج ثبت نموده اند بلکه الی یوم القیامة از قبور ایشان بسیار
 معجزات و اسماحیت دعوات سر میزند و از رسول خدا و علی و
 وفاطه زهرا و حسین عا در باره ایشان اخبار در جلات
 مقدار بسیار وارد و مسلم نزد جمیع اهل اسلام است که ایشان
 چنان بودند که نقل نمودیم بلکه اضعاف آن بودند پیش وجود ایشان
 چگونه منع شیعیان نمیکردند که چرا این مذهب شیعه را اختیار نمودند
 و خود را بضلالت انداختند و باعث هلاکت و محنت و مصیبت
 همه عالم و خودشان شدید و همیشه در تفتیه بسر میبردند
 خسران دنیا و الآخرة چرا کرده اید کدام احمق این کار کند که شانه
 دنیا را بر خود چنان تیره و تار کرده اید که ان اول دنیا تا حال چنان
 تیره و تار بر کس نشده و همین بر خود نگه داشته اید که بر امان
 خود نیز کرده اید بلکه بر امان شدید تر کرده اید چه در دنیا

چهار سال یا بیشتر حبس نمودند حضرت کاظم با نهایت
 شدت تا آنکه شهید بر هر جفا نمودند در شدت غیبت و بی کسی
 آنکه شیعیان دارد و از اطراف برای او باج و خراج میبردند و او را
 امام خود میدانند و همچنین حال نسبت بسائر ائمه طاهریین صلوات الله
 علیهم اجمعین که تحقیر نیست بر کس که ادنی تأمل نماید و اقل اطلاق
 بهم رساند و عجب تر آنکه با آنکه شیعیان را منع نمیکردند خود بایشان
 موافقت نمودند و باج و خراج ایشان را قبول نمودند و وکلاء
 و نواب در همه جا داشتند که همه معروف بودند که اهل سنت در کتب
 شان اعتراف باین نموده اند اینها علاوه آنکه گفتیم که همه را راویان
 احادیث خود نمودند و همه را بفقہ خاص خود امر نمودند و باز داشتند
 از فقہ اهل سنت الی غیر ذلک از آنکه گفتیم که شیعیان را از در خانه خود
 نرانند و از ایشان دور رنکردند بلکه کمال محبت و صداقت با ایشان
 نمودند اینها کجا و آن کجا که ائمه خودشان ستمنا شدند و شیعه
 کراه و اهل بدعت و واجب القتل و حلال الدم و حلال المال و واجب
 و امثال آن دانند و خودشان فقہ ستمنا داشته باشند بلکه بابت
 بنا بر این ائمه خودشان ستم نمایند در قلع و قمع شیعه تا آنکه
 خود را نیز برای ایشان هلاک نمایند و ایضا هیچ شبهه نیست که

در کتب اهل سنت

ائمه ع نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی بودند بلکه ابو حنیفه
 و شافعی و مالک و احمد حنبلی خدمت ایشان میرسیدند و از ایشان
 استفاده میکردند و همه اهل سنت بان معترف هستند بلکه هر یک از
 ائمه ما را اهل سنت نقل کرده اند که جماعت از ائمه اعلام ایشان
 فلان و فلان و فلان جمع کثیر از ائمه اعلام اهل سنت که اسم هر
 یک را گفته اند از اذن اخذ دین و حدیث میکردند و هیچ ذکر نکردند
 اند که احد از ائمه ما از احد از ائمه اعلام اخذ می نمودند بلکه
 عادت ایشان نقل و ضبط همه مشایخ ائمه اعلام شان
 و همه آخذین از ائمه اعلام شان بود بلکه بر همه ظاهراست که ائمه
 ما استادی نداشته اند و علی ای تقدیر معلوم است که ائمه ما
 فقها بوده اند بلکه مرجع فقهاء اعلام اهل سنت بودند و مانع
 ذالک معلوم است که اهل بیت رسول ص اعلام بما فی بیت النبوة
 صلی الله علیه و آله بوده اند با آنکه رسول فرمود پسند متواتر از
 شیعی و سنی انّی ناریک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیته الی اخر الحدیث و فرمودند که مثل اهل بیته کمثل
سفینته نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق
 الی غیر ذلک و ظاهراست که متمسک بعترت و را کب سفینه اهل

سوائی شیعه کسی دیگر نیستند چه دیگران متمسک بدیکران هستند
 و خیرا اهل بیت ندارند و دانسته که مذهب اهل بیت غیر مذاهب دیگر
 است چه اگر عین مذهب دیگران می بود دیگران افتخار می نمودند و بر
 تقویت مذهب خود ذکر می نمودند بلکه سنیان و غیر هم که کارشان
 ضبط مذاهب فقهاست البته ذکر میکردند بلکه در بسیار جاها ذکر شده
 که ائمه ما مخالف ایشانند و عجب تر آنکه هر که بفقہ ائمه ظاهرین راه
 رود و عمل نماید کارش حرام و اعمالش باطل بلکه واجب القتل
 الا سر و حلال المال باشد بجهت آنکه چنانچه مذهب ابو حنیفه
 و مالک و شافعی و حنبلی را گذاشته و اختیار فقہ ائمه
 و اهل بیت رسول ص کرده اند که رسول در خبر متواتر فرمود که
انّ تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیت کرده اند
 علاوه آنکه ائمه اعلام و اعراف بدین جد شان و از همدواز
 اولیاء الله و صاحبان معجزات الی غیر ذلک بودند و اهل
 ذرکت خود از هر یک هر یک ائمه ما معجزات بسیار نقل
 کرده اند و شکی ندارند که ایشان از اولیاء الله بوده اند
 بخلاف ابو حنیفه و شرکایش که نه از اولیاء الله میدانند
 و نه صاحب معجزه و نه اهل بیت رسول ص بودند که بحقیقت نقل

اعلم از همه اندوخت بر همه اند جانکه دانسته و ایضا اگر مذ
 حق بود اهل بیت رسول متادلی بان بودند که انده بکشته
 باشند و ظاهر است که انده بکشته را انداشتند چه علی بن
 ابیطالب با آنکه باب مدینه علم رسول بود و بفروید رسول
 اقصی وافقه و اعلم همه بود و فرمود که هیچ هیچ از دین و علم شری
 بر من نازل نشد مگر آنکه یاد علی بن ابیطالب دادم و آیه و تعیها
 اذن و اعیه که نازل شد دعا فرمود که و اعیه را اذن علی بن ابیطالب
 چیز از یاد آنحضرت نرفت و همه را فراموش و باز فرمود که
لی الولاية و جعلت علیها الحکمة بین اهل التوراة بنو نزارهم
و اهل الانجیل با بنی اسرائیل و ایضا فرمود که سکونی قبل ان
تفقد و پی که فریاد میزند که آنحضرت جمیع دینها را عالم بود
 علاوه دین اسلام با آنکه بالبدیهه معلوم همه است که آنحضرت
 منبع همه علوم و معارف بودند و جمیع علوم منتهی با و میشود
 چنانکه در شرح تجرید و غیره تحقیق آن شده و ستر و شیعی
 همه قبول دارند پس باین علوم صریح میفرمود بای که و غیره
 که من خلیفه بر حق و امام ناس و نایب رسولم و شما را هیچ بهره

و نصیبی نیست چنانکه سنت تمام را نقل الله نعم اندر گشت خود و
 اعتراف دارند بصحت آن چه در سقیفه بزرگه کبیعت بای که کردند
 آنحضرت و سایر بر بنی هاشم و سبعین صحابه و غیره قبول
 نکردند و آنحضرت جتنهای واضح بر بطلان حق ابی بکر و اینکه حق
 حق آنحضرت است اقامه نمودند و ابو بکر و تبعان و از خواجگان
 شدند تا شش ماه گذشت بعد از آن سینهها دعوی کردند
 کبیعت برضا نمود و شیعه دعوی میکنند که چنین نبود و دلیل
 بر حق بودن قول شیعه بسیار است اول آنکه بعد از فوت ابی بکر
 و بعد از فوت عمر و حکایت شری از حجهها را که بای که رفتند
 برایشان نیز گرفتند و حجهها صریح بودند باینکه حق محمد
 آنحضرت است پس معلوم شد که حضرت دست از اینکه حق محمد است
 در خودش برنداشتند هرگز پس بیعت بعنوان رضا غلط است
 یقینا دوم آنکه اهل سنت اعتراف نمودند بر اینکه فاطمه زهرا
 بود مردم احترام آنحضرت را میداشتند باینکه بیعت نکند
 کارشان ندانسته باشند و بعد از فوت فاطمه احترامش را
 ندانستند تا آنکه باین جهت بیعت نمود و این صریح است در اینکه اگر
 بیعت شده که با و جبر اربعه سیوم آنکه حجهها که برای بکر و غیره گرفتند

حق بود و مطابق دعوی خود آوردند و ایشان از جواب آنحضرت عاجز بودند
پس چگونه خلاف آن حق خواهد بود و چگونه صورت بهم میرساند چنانچه
آنکه پیغمبر ص و بودند که علی با حق است و حق با علیست و هرگز از یکدیگر
جدا نمیشوند پس در عرض مدت شش ماه بلکه در سقیفه بنی
ساعده البته حق از آنحضرت جدا نشده بود علاوه بر آنکه
باب مدینه علم رسول بود و غیر ذلک از آنچه ایشان بعضی
از آن شد پنجم آنکه در خطبه شفشقیه که سنیهای منصف
اعتراف نموده اند که از آنحضرت چه جای شیعه با آنکه سنی
متفقند که کلام آنحضرت فوق کلام مخلوق است و مثل افتاء
روشن است که چنین کلام را دیگری نمیتواند گفت و در شرح
نهج البلاغه سنن و شیع دلیل آورده اند که این خطبه از او
حضرت است و در قاموس که مصنفش ناصر معصوم است
اعتراف نموده که این خطبه از او حضرت است و در آن خطبه
او حضرت صریحا شکوه نموده از سنی خلیفه سابقه خود
که حق انرا غصب نمودند و امامت حق آنحضرت بود و پس از آن
بر این اینکه آنحضرت دور دوری میکرد و بایشان نمیرسید تا آنکه
میگفتند که نسبت بایشان مثل ابن علیست یعنی فرزند که از مادر

با برادرانش جدا باشد چه چنین برادری با برادرانی که از غیر مادر
هستند نمیباشد اصلا چنانکه مشاهد است ششم آنکه شک نیست
که آنحضرت از همه دین دار تر و ساعی تر بود در بلند کردن
حق و محکم نمودن دین و شرع تا آنکه دین پیغمبر صلعم بشمشیر او
بلند و محکم گردید چنانکه بر مسیح احدی خفی نشده و جان شیرین
خود را در کف دست خود میکشید و از دست خود رفتن را هیچ
برفاند داشت نسبت بجاری شدن شرع تا آنکه در خلافت خود
بزرگداشت آنچه کرد تا آنکه جان شیرین در راه شرع داد پس اگر سنی
که خلافت ابی بکر و عمر و عثمان بر حق است و ایشان واقعا جانشین
رسول و الوالام هستند که خدا امر با طاعت ایشان نموده چنانکه
امر با طاعت خدا و رسول نموده و امر باینها بنهج واحد کرده البته آنحضرت
آنچه بایست و شایسته و میسر ترش بود سر بلیغ فرمود در بلند
نمودن خلافت آن خلیفه و احکام نمودن امامت ایشان و انفاذ احکام
و او امر ایشان بلکه خود احکام و انفاذ می نمود چنانکه نسبت بر رسول
کرده بلکه نسبت بایشان اتمام زیاده می نمود با اعتبار عرض موانع
و مفاسد یک معلوم است و بایست در امر احکام و بلند کردن ایشان
که اخلاص و اختصاص به بند و جهاد تمام نماید تا حق را بلند و محکم سازد

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر وقت که بخواهد بخواند و در هر وقت که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر وقت که بخواهد بخواند و در هر وقت که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر وقت که بخواهد بخواند و در هر وقت که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر وقت که بخواهد بخواند و در هر وقت که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است که هر کس که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند و این کتاب را در هر وقت که بخواهد بخواند و در هر وقت که بخواهد در این راه پیش قدمی کند باید که از این کتاب استفاده کند

خود و غصب نمودن ابو بکر از آنکه امر باینجا کشید و حضرت جواب
دادند که پیش از این که مردم اگر میکردم مردم متفرق از دین میشدند
و امر بخیر دیگر میشد و بالجمله در باب فک همیشه ایشان
اولاد و اولاد اولادشان الی یومنا هذا فریاد و داد از بیداد
او کردند تا آنکه صدای این عالم را گرفت خصوصاً آنکه دنیا را طاق
علی الاطلاق داده هم خودشان و هم بسیاری از اولادشان
که از بدنامی بودند بلکه قوت لایموت خود را ایشا بر دیگران کردند
تا آنکه آیه شریفه و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة
در شان شان نازل شد و همچنین سوسه بمل الی
و غیره هرگاه حال ایشان بدینمحوال بوده پس چکار با ابوبکر
در باره فک چنان کردند با آنکه ابوبکر فک را صرف مصالح
مرئود پس ایشان بایست از عین مال خود خود بایی بکردند
که صرف بلند کردن دین حق نماید نه آنکه با ابوبکر کنند آنچه کردند
چرا این بریان واضح است که خلافت بایی بکردن ایشان حق
نبود بلکه باطل بود و غصب از ایشان کرده بود چنانکه مذکور
شد و مراد ایشان رسوایی بایی بکردن و اظلماء رضالت و ظلم
و پیداد او بود و الا دنیا نزد ایشان چه اعتبار داشت و اگر
در دست علی و فاطمه و امثال ایشان بود از اولادش البته صرف

فقراء و مصالح مسلمین می نمودند و هر چند خود محتاج بآن بودند
که ایشان میکردند دیگر بر او میدادند بدیگران بلکه بالایش دیگر میکردند
و میدادند چه بدینتر است که ایشان دنیا را نمرخواستند اصلاً
و خدا را میخواهند و نظر را بغیر خدا نداشتند و از جمله اولیاء
الله بودند بلکه سر و سر و اولیا بودند و صاحب معجزات و کرامات
بودند و قضایلی که فی الجمله اشار به آنها شد که یک قطره از دریای
مناقب شان آن بود که رسول ص فرمود که اگر تمام انس و جن
نویسند و دریاها مداد و اشجار قلمها شوند نمی توانند نوشت
فضایل علی ع و همچنین در حسین و سایر ذریه فاطمه ع
پس با اینها همه چگونه نامقیدی میکردند که دروغ میگفتند
که رسول ص بفاطمه بخشید با آنکه دروغ کوار خدا لعن کرده
و ایشان نهایت تشدید در منع دروغ میکردند و بدتر از
همه که بیایند و مالک مال دیگران باشد و مال خودشان باشد
مال خود دعوانمایند و با خلیفه که او را خلیفه بر حق دانند آنچه
ایشان بآن شد و عوض طاعت او و الامر کنند آنچه کنند
و عیصانی چنین کنند چه اینست حکما معالی از یکی از ایشان آنچه
محالست چه جای که همه بر آن جمع شوند العیاذ بالله من القول به با آنکه

امام حسن و امام حسین و با ائمه
بایشان نیز متفق شده الحاصل بجزئی از امور مذکوره را
اگر شخص مرتکب شود افسق ناست چه چنانکه همه را بتمه ایشان
مرتکب و مصر باشند و مع ذلک اولیاء الله و صاحب معجزات
و مناقب و آنحضرت که یکی از آنها در هیچ صاحب منقبتی هم نبوده
بلکه الآن اگر فاطمه تنها بخواب پاید که از فلان چنین است
خلاف آن نمیشویم و ابو بکر مرتبه ایشان را امر بایست بهتر از
دیگران بشناسد با آنکه ایشان نیز مجتهد بودند و هیچ مجتهد
لازم نیست که تقلید دیگر نماید بلکه حرامست که تقلید نماید
و حق در دست ایشان بود و بقاعده شرعیه نیز مال ایشان
بود پس چگونه بجز اعزایی که بول برایشان پیش میبرد
و دشمن ایشان و مکتب ایشان کند و خود را مدعی و حاکم
و شاه همه نمود بجزی که یقین حاصل است که اصل نیست
چنانکه مشارع باین شد سابقا چنین کار را نمود با آنکه
انوقت نیز بقول رسول ص حق با علی و علی با حق بود و هرگز ازیم
جد انم بودند و هم چنین باب مدینه علم رسول بود و همچنین امضی

پس بود الی غیر ذلک و اما امام حسن و امام حسین و با ائمه
پس از اخبار متواتره رسیده که ایشان نیز شکوه میکردند چنانکه
پدرشان و مادرشان شکوه کردند بلکه ایشان را نقص
آن خلیفه و بطلان شان میکردند مثل پدر و مادرشان بلکه
ازید تا آنکه خود را بشهادت دادند و شیعیان خود را نیز و آنانی
که شهید شدند در نهایت شدت و محنت تقیه بودند و بسر بریدند
چنانکه پیشتر گفته شد ملاحظه کن و از انهم ظاهر میشود که ایشان
دعوی امامت برای خود نمیدادند و آنکه اعتقاد داشتند که خلیفه
زمان و اولوالا مر خلفاء بنی امیه و بنی عباسند و خودشان بیعت
و ماموم و واجب الاطاعت ایشانند و اینکه خلافت بر بیعت مرام است
و بیعت که بان خلفاء شده بود و مع ذلک شیعیان را بفقہ علیّه
و اخبار علیّه امر میکردند پس یقین حاصل است که ایشان هم نبوده
اهل سنت نباشتند و الا ایشان را ولی بودند با طاعه اول الامر و
در تشبیه دولت ان خلفاء و محکم کردن امور ایشان و جد و جهد تمام
در آن باب و اگر چنان نعم بودند بلا شک اعز خلق نزد ان خلفاء و
اقرب خلق الیه هم بودند بلکه خاک پای ایشان را تو تیار چشمه
میکردند و نه قتل و نه جسد و نه اذیت دیگر از اذیتها بایشان نمیکردند
و هم چنین شیعیان شان نیز نمیکردند بلکه شیعیان شان نیز نزد ایشان

کمال قریب داشتند و بشدت و محنت تقیه هیچ گرفتار نبودند و در
نهایت رفاهیت عیش و لذت و حال آنکه شک نیست که در نهایت شدت
و محنت تقیه و اذیت بلکه قتل و اسرو نهیب اموال بودند هم خود هم
چنانکه بر تمام عالم ظاهر است و هرگاه ظاهر شد که ایشان دعوی
امامت میکردند جز ما حق بود و دعوی ایشان چه بدیهه دین است که ایشان
ضال و مضل مردم نبودند و جز ما مواخذ نیستند پس هرگاه مواخذ
شیعیان که متابعت ایشان نمودند بسبب آنکه واضح و مذکور شد
جز ما مواخذ نخواهند بود بلکه اولی بعد از خواهند بود جز ما چنانکه
است پس جز ما اهل حق خواهند بود از میان هفتاد و سه فرق
رسول صبا که در اخبار و آثار متواتره و معتبره محفوظ و بقراین
اعتباریه ثابت شده نصر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر امام حسین
و همچنین نصر امام حسن علیه السلام بر امام حسین علیه السلام و نصر امام زین العابدین
و بکذا بر پدری بر پسرانش از ائمه طاهریین اثنی عشر تا مهدی است
صلوات الله علیهم و ایضا خبر متواتر از رسول صراحت رسیده که آنچه
در امت موسی علیه نبی و آل و علی السلام شده در امت محمد
نیز خواهد شد البته حتمی آنکه اگر حیوانی در سوراخ خود رفته در آن
امت نیز خواهد رفت و شک نیست که اعظم و اشهر و اظهر واقع

که در زمان موسی علیه شد و متشدد عام امت موسی علیه بود بعت
نمودن سامری و دست از بارون برگرداشتن و کوسال پرستیدن
با آنکه موسی علیه علی رؤس الاشهاد و بار و نرا خلیفه خود برایشان
نموده بود و امر بمنا بعت او نموده و رفت بکوه طور که بعد از سرور و دیگر
برگرداد و وجود این امت ترک بارون نمودند و بگفته سامری کوسال
را خدا را خود دانستند با آنکه شک نیست که موسی علیه در آن وقت مدعی
امت را هدایت بخدا نموده چه اتم آنچه سبب فرستادن پیغمبر است
خدا شناسی است و موسی علیه خدا را شناسانیده بود که کوسال نیست
پس با وجود آنکه خدا را با ایشان شناسانیده جز ما باز دست
از آن برداشتند و کوسال را خدای خود ساختند و بار و قلی را
که مرگ جان نشین خود نموده و با طاعت وایشان از الزام فرموده
وایشان را از انحراف نمود از مخالفت او با وجود اینها متفق شدند بر
عصیان او و چنان امر رسوایی را اختیار نمودند و حقیقه مخالفت
موسی علیه پیشتر کرده بودند با آنکه میدانستند که موسی علیه زنده است
و جز ما بر خواهد گشت و هرگاه تا آن وقت کوسال را خدا را ایشان
فرز داده بود بلکه خدا را بخور و دیگر برایشان شناسانیده البته تا آنکه
موسی علیه لازم نبود که اعتقاد خود برگردانند و مخالفت موسی علیه را

او بکسر کیک او در نبوت نمایند و شکی نیست که امت موسی صلوات
 مضاعف است پیغمبر بود و مع ذلک دست از چنان ماروی
 در جیات موسی چنانی برداشتند و کوساله را بجای خدای که موسی را
 شناسانیده بود قرار دادند پس با وجود اینها چه استبعاد کنند
 اهل سنت که اصحی که در سقیفه بنی ساعده جمع شد و دست
 از نصب نمودن امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم و غیره بردارند و بیعت
 ابی بکر بشتابند بسی نمودن عمر بآنکه شرکاء برای خود در این باب
 پیدا کرده بود که جمعی از ایشان شهادت دادند که ما از رسول
 شنیدیم که فرمود که من دست بر هشتم از نصب کردن علی
 برای امامت و خلافت و راضی نیستم که او خلیفه
 شما باشد و از خدا سوال کردم که خلافت را از عمرت
 من بر گرداند چه میخواهم که عمرت من دنیا را داشته باشد
 بلکه میخواهم محض آخرت داشته باشند پس ابی بکر خدا
 که خلافت و رسالت هر دو را با هم در یک خانه آگاه
 قرار دهد پس هر که را خواهد خلیفه خود سازد بعد از
 من الحاصل جمعی از ایشان باین نحو شهادت دادند

و جمع

۱۶۶ و جمع دیگر از ایشان قصد یقین شایدها نمودند که ما نیز از
 داریم و باین سبب کار را در سقیفه پیش بردند با آنکه همینجا
 بودند که میگفتند القول ما قال عمر در وقت که رسول ص فرمود
 که دوات و قلم بیاورید تا وصیت بنویسم و عمر که سعی
 برای ابی بکر در اینجا کرد همان عمر است که منع دوات و قلم داد
 به پیغمبر ص کرد و عذرش این بود که کتاب خدا ما را کافیست
 و نمیگذارد که ما کراه شویم و در استر تفصیل حال را در منع
 دوات و قلم پس ملاحظه کن البته و اینها همانها بودند که پیغمبر ص
 ایشان را در تحت جیش اسامه قرار داده و با لغهای نام میکرد
 که بروند و نمانند و تخلف نوزند و لعنت فرمود که راکه تخلف نماید
 پس تخلف کردند و تخلف کردن و عصیان رسول ص و لعن او
 امامت را برای خود درست نمودند و شناختن خدا فرموده است
 امامت بظالم نمیرسد پس اینها را نیز ملاحظه کن البته و همین جماعت
 همانها بودند که نمانند بر سر نعش پیغمبر ص و کفن و دفن او و از جیش
 اسامه که نبایست برگردند چنانکه برگشتند و جیش اسامه که پیغمبر ص
 فوت شده و اول عوی حال بودن مردن پیغمبر ص میکردند با آنکه در زمان
 جیات پیغمبر ص وصیت نمودنش که دوات و قلم طلبید گفتند بعد از

فوت توفان مار کافیت و صریح میگفتند که خواهر مرد و هیچ شبهه
 برای عاقل نیست که اینها محض حیل بود که مبادا قبل از اجتماع بهم شورا
 خود و پیشرانده تحقق آنچه با هم شور غمخ میباید مردم کاری از ایشان
 سرزند که سبب استحکام امر غدیر و غیره شود و شورا ایشان انجام یافت
 و بعد از آنی که همه بهم شورا جمع شدند مطلقا مکتب نزد جد
 شریف پیغمبر ص نکرده و سنیها میگویند که محال است آن فوت
 پیغمبر ص در این وقت از این بود که پیوسته شده بود از شدت
 توجع برای فوت آنحضرت پس اگر راست است که چنین چگونه
 ساعت بسقیفه شافت و کاری که اعظم کار هست چنین
 حال شورش بر آن پرداخت و حکایت و کلمات ایشان فریاد میر
 کایشان اصلا متأثر از فوت پیغمبر ص نشدند که گویا بچه بمانال
 متولد شده ایشان فوت شده و با وجود اینها بنی هاشم را
 که مثل بنی هاشم بودند در متأثر شدن از فوت پیغمبر ص بیم را که
 گذاشتند و رفتند در جای پنهانی که انجام شور خود نمایند و مطلقا
 بنی هاشم و امثال بنی هاشم را گویا از است پیغمبر ص حساب نکردند
 خصوصا اهل بیت رسول ص و خصوصا حضرت علی که گذشت
 در باب او آنچه گذشت و اصلا اعتنا بشان ایشان در
 نصب خلیفه نکردند و بعد از آنکه بنی هاشم و امثالشان مطلع شدند و
 نشدند بفعل ایشان وزیر شمشیر کشید بر او جنگ و فتنه در میان

فوت توفان مار کافیت و صریح میگفتند که خواهر مرد و هیچ شبهه
 برای عاقل نیست که اینها محض حیل بود که مبادا قبل از اجتماع بهم شورا
 خود و پیشرانده تحقق آنچه با هم شور غمخ میباید مردم کاری از ایشان
 سرزند که سبب استحکام امر غدیر و غیره شود و شورا ایشان انجام یافت
 و بعد از آنی که همه بهم شورا جمع شدند مطلقا مکتب نزد جد
 شریف پیغمبر ص نکرده و سنیها میگویند که محال است آن فوت
 پیغمبر ص در این وقت از این بود که پیوسته شده بود از شدت
 توجع برای فوت آنحضرت پس اگر راست است که چنین چگونه
 ساعت بسقیفه شافت و کاری که اعظم کار هست چنین
 حال شورش بر آن پرداخت و حکایت و کلمات ایشان فریاد میر
 کایشان اصلا متأثر از فوت پیغمبر ص نشدند که گویا بچه بمانال
 متولد شده ایشان فوت شده و با وجود اینها بنی هاشم را
 که مثل بنی هاشم بودند در متأثر شدن از فوت پیغمبر ص بیم را که
 گذاشتند و رفتند در جای پنهانی که انجام شور خود نمایند و مطلقا
 بنی هاشم و امثال بنی هاشم را گویا از است پیغمبر ص حساب نکردند
 خصوصا اهل بیت رسول ص و خصوصا حضرت علی که گذشت
 در باب او آنچه گذشت و اصلا اعتنا بشان ایشان در
 نصب خلیفه نکردند و بعد از آنکه بنی هاشم و امثالشان مطلع شدند و
 نشدند بفعل ایشان وزیر شمشیر کشید بر او جنگ و فتنه در میان

بهم رسید و در باب بلیت و ذریت رسول ص معلوم توش که هیچ ریز
 بخلافت ابی بکر و اصلا رضایند از ایشان حاصل نشد تا از دنیا رفتند و
 خصوص امیر المؤمنین ع و فاطمه و غیره بخور که دانستند و سعد بن عباد نیز
 حاضر نشد تا آنکه او را کشتند و گفتند که جن او را کشت با آنکه اهل سنت قائلند
 که تا شش ماه آنحضرت بیعت نکرد و بر این واضح آنحضرت را که ابوبکر را
 ملزم کرد نقل کرده اند با آنکه آنحضرت بر کز از حق جدا نشد بقول رسول ص
 چنانکه دانستند با آنکه اهل سنت میگویند که اجتماع بر خلافت ابی بکر منعقد نشد
 مگر بعد از شش ماه پس ابوبکر تا شش ماه بچه مستمسک شرع امور خلافت را
 جاری میکرد پس هرگاه مستمسک شرع ان امور را شروع از آن سر میزد پس
 شغول لازم میشد علاوه حرام نمودن و خود را مستحق عقابها چنین کردن
 و اینها نیز علاوه ناخوشیها و بدیهای لاتعه و لا تخصی ایشان شده و شایع
 شد که چنین کسر چگونه سلطان بر مثل امیر المؤمنین ص میتواند شد که
 رعیت او پس ملاحظه نماید و اینها جی عزت اند که بعد از آنکه شور خود را
 بعمل آورده اند اول حد التزک از ایشان ظاهر شد آن بود که با اهل بیت رسول
 پرداختند و کاری ایشان را ساختند اول منع فدک نمودند و گفتیم در
 باره آن آنچه گذشت پس ملاحظه کن بعد از آن آتش بر در خانه ایشان
 زدند و در را شکستند و بر پهلوی فاطمه صلوات الله علیها زدند طفلی
 که رسول خدا و را محسن نام نهاده بود سقط شد و همسر او را

بغیر

پسر فاطمه از اولاد بیرون بنجره اخذ کرده کلاه هم سپرد دست شیره
 و مشیر و بگردار ایشان تا روز قیامت اولاد رسول را کشته و سیر کرد
 و دلیل نمودن چنانچه بر همه معلوم است و چنان شد که هر کس با آل رسول اینها
 بکند از اسلام و چیزی که نمیشود و در کربلا معلی سرفراز آل رسول
 که هر یک از ایشان فوت میشد رسول خدا اهل تغزیه بود جزا و آنحضرت
 تغزیت گفت یقیناً مجموع این سرفراز بعد از آنکه آب را بر روی شان
 و نهند و باشد صورتها ایشان را کشته و سرشان را بر سر نیزه کرد
 و شهر بشهر گردانیدند با عورات اهل بیت و بنات رسول خدا و
 که غل بگردن و زنجیر پایشان بود که با سیری میردند و امواتشان را غارت کردند
 و آتش بخیمهایشان زدند و جسد بای مطهرشان را چنان بر روی زمین
 و دفن نکردند و کشتهای خود را دفن نمودند و بر دوش منابر و صفین
 بستند شباب اهل الجنة و قره عین الرسول و آل محمد که تشنه غارت
 بدون صلوات برایشان تمام نمیکردند و مع دانستن بایشان چنان نمود
 برای خاطر اولاد اهل سفیان که دائماً محارب با رسول خدا بودند
 او را شکست و اولاد بندگان جگر خوار که جگر حمزه سید الشهدا را خوردند
 که بر ارم زبان خود و اولاد خود با حق خروج نمود و مهاجرین و انصار را کشت
 و مسلمانان و دیگران را که سبب کشتن آنحضرت نیز گردید و سبب آنحضرت
 و سیدی شباب اهل الجنة و دیگران را حلال و بدعت نمود تا سالها
 ذاک این از اولاد آباء الله است و آنان که اینها را کفیم که آل رسول که

مسلمانان

مسلمانان و مؤمنان لیکن اگر کس حجت آل رسول را اختیار کرد و دین و خدای
 را از ایشان اخذ کرد او کافر میشود و حلال الدم و العرض و الا سر و البیع و
 اینها و امثال اینها نتیجه خلافت ابی بکر و زوال دولت و خلافت آل رسول
 شد الیوم القیامة و همیشه ائمه علیهم السلام که حسین شهید شد
در روز سقیفه و از اینها که کفیم ظاهر شد بطلان دلیل اهل سنت
 خلافت ابی بکر که همان استبعادند که درست بلکه دلالت کرد بر بطلان
 شان چه جای آنکه دلیل بر حقیقت نبوتشان شود چه دانست که رسول فرمود
 که آنچه در امت موسی ع باشد الهی در این امت خواهد شد و با فقر کانت
 موسی ع اتفاق بر ارتداد نمودند و مخالفت با رسول کردند پس می باید که چنان
 اتفاق بر خلاف قول رسول با عدول نمودن از خلیفه و جانشین او که در غدیر
 و غیره نص بر او نمود و برادر اخوی آنحضرت در عقد اخوت و بمنزل بیرون از
 موسی نسبت با آنحضرت و وزیر آنحضرت و شریک در امر آنحضرت
 بود بنصوص صادره از آنحضرت که همه معروف است و وزارت و شرکت
 با در وقت خاتم نبوت از خدا مسئلت نمود و خدا عایش را مستحب
 فرمود ایما ولیکم الله را نازل ساخت الی غیره و آنکه از آنحضرت
مجلس آنحضرت سرزد با آنکه خدا تعالی در قرآن مجید فرموده
أَفْقِلْ نَفْلَیْکُمْ عَلَیْ أَعْقَابِکُمْ و این صریحت در امکان و جواز از آن
 اصحاب بعد از رسول است بلکه مشیر است بتوقع و ترقب حصول آنکه
 شناختن از امیر المؤمنین و فاطمه و سایر ذرّه طاهره که آن از نداد
 حجت نزد ایشان پس ملاحظه و تأمل نمای تمه و الاوه عمه

نبذة لا ريب في أنه قد كتب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم للتوصل إلى الأغراض الفاسدة والمقاصد الباطنة من التقرب إلى الملوك وترويح الآراء الزائفة وغير ذلك ودعوى صرف القلوب عن ذلك ظاهرة البطلان وما تضمنته هذا الحديث من قوله صلى الله عليه وسلم قد كثرت على الكذابة دليل على وقوعه لأن هذا القول ^{يكون} ما أن قد صدر عنه صلى الله عليه وسلم أولاً المطلوب على التقدير حاصل كما لا يخفى ولوجود الأحاديث المتنافية ناسخاً التي لا يمكن الجمع بينها وليس بعضها ^{بمستح} لبعض قطعاً وما ذكره من وضع الحديث للتقرب إلى الملوك قد وقع كثيراً فقد حكى غياث بن إبراهيم دخل على المهدي العباسي وكان يحب المسابقة بالحمام فروي عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال لا سبق لأبي خلف أو حافر أو نضل أو جناح فامر له المهدي بعشرة آلاف درهم فلما خرج قال المهدي أشهد أن

١٦٤ ففاه ففأكتب على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولكن هذا أراد أن يتقرب إلىنا و مبذبح الحمام وقال أنا حملته على ذلك وقد وضع الزنادقة خذلهما الله كثيراً من الأحاديث وكذلك الغلات والخوارج ويحكى أن بعضهم كان يقول بعد ما رجع عن ضلالتهم انظروا إلى هذه الأحاديث عن من تأخذونها فإنا كنا إذا رأينا رأياً وضعنا له حديثاً وقد صنف جماعة من العلماء كالصنعاني وغيره كتباً في بيان الأحاديث الموضوعة وعدوا من تلك الأحاديث السعيد من وعظ بغيره الشقي من شقي في بطن أمه الجنة دار الأسخياء طاعة النساء ندامة دفن البنا من المكرمات اطلبوا الخير عند حسن الوجوه لا هم الأهم الدين ولا وجع الأوجع العين الموت كفان لكل مسلم أن التجارهم الفجار قال الصنعاني في كتاب الدر المنقط ومن الموضوعات ما زعموا أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

ابن حبان رضى الله تعالى عنه وارضاه و شرف بنور قلبه
حبه و رواه البخاري و رواه في مسنده نام کرده بنام پند خود و پدر
 زید نام کرده بنام قصی که یکی از اجداد او و اجداد رسول صلی الله
 علیه و آله وسلم و آنحضرت او را علی نام نهاده و در وقت که آنحضرت
 این نام باو تعیین نمود مادرش فاطمه بنت اسد گفت و الله درو
 که متولد شد من از باقی شنیدم که گفت نامش علی کن و در آن
 نام او همان حق است سبحانه و عجب اسمیت با من می چکا
 رفعت و علا و غایت بلندی و سماء او در بسط عرصه غبار
 همه ظاهر و پیداست و لقب او مرتضی است یعنی خشنود گشته
 از رب ارض و سماء و فورالاء و نعماء و کنیت او ابوالحسن است
 و کنیت دیگر او ابوتراب و در شواهد النبوة سبب تسمیه او
 چنین گفته که روزی پیغمبر صلعم بخانه فاطمه زهرا رضی الله
 عنها درآمد و علی را بخانه ندید پرسید که پسر عم من کجاست
 گفت او را از من اندک غبار خاطری شد و نزد من قیلوله
 نکرد و بیرون رفت پیغمبر صلعم گفت کسر را بفر که مشتخر کن
 که او کجا است آنکس رفت و خبر آورد که در مسجد تکیه کرده است

پیغمبر

پیغمبر صلعم پیش او رفت ردای او از کتف افتاده بود و کتف خاک
 آلوده شده آنحضرت بدست لطف خاک از دوش او دور میکرد و میگفت
 قم یا ابوتراب و کنیت دیگر او ابوالرکبانین است و نسب این او بود که
 پیغمبر صلعم پیش از فوت خود به روز مر او را گفت یا ابوالرکبانین
 وصیت میکنم تو را بنگاه داشت دوری خانه خود یعنی حرس و حسین
 و نزدیک رسید است که به شکند دور کن تو پس مرتضی علی بعد از فوت
 رسول گفت شکست یک رکن و بعد از فوت فاطمه و بود شکست
 یک رکن دیگر و نسب شریفه را خود چه احتیاج بیان است زبده
 آل هاشم و هر شرفی که مصطفی را صلعم باعتبار نسب حاصل است
 او شرف نیز با و اصل است و او هاشم الطرفین است چه که مادر
 او نیز بنیره هاشم است پس را از هر دو افعال نسبت باو حق
 ثابت است او پسر عم مصطفی است از روی حقیقت و برادر
 اوست از راه طریقت چه او روز که هر کسر را با کسر عقد اخوت
 میداد او را بخود عقد اخوت داد و گفت انت اخي في الدنيا
 والاخرة تو برادر من در دنیا و آخرت و از جمله دلائل این اخوت
 حدیث انت من بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي است

تو مرا چون بارونی از مو سر ایمن برادر من لیکن چون بنوت بر من ختم شد
 تو را بنوت ندانند چنانچه بار و نر دادند و بیان حلیه جمیل و مرا که او در
 میان بالا بود مایل بکوتاهتر و کندی کون بود بسرخ مایل و چشمان بزرگ
 داشت و ذی بطن بود و دانه و کشته و موی سر و محاسن و سیف
 و آثار انوار الشیب نوری از سر و ریش درخشانده چون خورشید و آثار نظر
 و موهبت اکثر ازید و وجود و توانا از آنکه موجود بدست مل حال او بود چنانچه
 در آن خان معظّم کعبه بود که اشرف مواضع عالم است چه فاطمه مادر او
 در طواف بود که او را در درازان پدید آمد و مجال پروان آمدن و رفتن نبود غیر
 صلعم او را تغیر حال دید و سبب تغیر حال او پرسید حال خود را نزد وی
 اظهار کرد و آنحضرت فرمود بدرونی خانه در آیی که ستر خداوند است
 عز و جل او در آمد و گفت خداوند بجزمت این بانی خانه که این امر از
 آسان کن و بر او اسان شد اما ما بود او و بنا کی میکوبد که هیچ کس
 از غیر علی بن شرف میترسید و چون او را در کهواس بستند
 آنحضرت پیش کهواس او آمد و نشست و او در خواب بود
 چون آنحضرت پیش او نشست او چشم باز کرد و با آنحضرت
 کمریت پس بجانب او را بیرون آورد و زبان مبارک خود
 در دهان او کرد و او را زبان مبارک آنحضرت را بکبیده و طبع و
 طلبید و او را بشت و گفت روز اول من را و را ششم

و روز آخر او را شوی و در آیم طفولیت همه وقت از وی خبر میگرفت
 و او را دوست میداشت و در وقت که تنگی معاش شد در مکه و غلام
 مردم را جدا کرد آنحضرت بعباس گفت ابو طالب بسیار عیالند
 و مفلس است پاناز وی هر که ام یک فرزند می تعهد کنیم را بخت
 علی را در کفالت خود در آورده و عباس جعفر را و علی زین العابدین را
 کلان شد و از جمله شرفهای وی آنکه هنوز مکلف نشده بود که سکن
 شد و ذات گردید و ~~سمات~~ و از طاعت بت پرستی
 که ورت ندید و دود کفر باغ فطرت وی نرسید و از چهار مرد که علماء را
 در سبقت ایشان اتفاق در اسلام چنانچه گذشت در فصل اول
 یکی اوست و او امام اوست از ائمه اثنا عشر چنانچه در شواهد النبوة
 مسطور است و داخل اهل عیاست یعنی روزیکه پیغمبر صلعم بر کفار
 نفرین میکرد که انرا با باده کوبند در انجا باده مضر و دو فرزند و زن او را
 کرد و در زیر عهای سیاه در آورد و با باده کرد و انرا عقوبت توجه کفار شد
 و منبع ذرات نبرست چنانچه در حدیث است که پیغمبر صلعم گفت بر باده
 را بود که ذریه وی از ان منتشر شود ذریه مرا خدا تعالی در صلب علی نهاده و
 منتها سلسله علیه اکثر اولیاء اوست و همه از وی ستفاضه کنند
 و محل اعتماد و اعتقاد خود او را دانند از انجمله سلسله علیه نور عینی
 است که این سلسله بی بضاعت که دست در دامن ارادت ایشان زده است
 و اقرب اصحاب است از وی قرابت بر پیغمبر صلعم و اختصاص بر صلعم باو

واحادیث و عباراتی که اتحاد مفهوم میکرد و بیشتر از آنجمله است این
حدیث ترمذی که پیغمبر صلعم فرمود ان علیا منی و انا منه و هو ولی
کل مؤمن یعنی بر سر هر کس که علی از منست و من از علی و علی متولی جمیع کما
مؤمنانست یعنی هر کس را لازم است که با تو تسلیم شود و از دراعت
طلبه بحسب ظاهر و بحسب معنی و تمت و در مسند امام احمد بن حنبل
 آورده این حدیث را که علی من و انا منه علی و ابی و ابی عن انا و علی
 یعنی علی از منست و من از علی ام و ادا کند از من مگر علی یعنی آنچه من را
 کنم و آنچه ادا کند هر دو یکیت و دلیل کمال اتحاد است این حدیث که
 در مسند امام احمد است من است علیا فقد است بعنبر هر که خدا دشنام
 دهد علی را خدا دشنام داده باشد و این حدیث ترمذی نیز که از ابن
 روایت میکند که پیغمبر صلعم امر کرد که همه در پاسد و در سازند
 مگر باب علی را و این حدیث نیز که ابوبکر و عمر فاطمه را خواستگار کردند
 آنحضرت فرمودند که صغیره است و بر و این را که گفت من در حبیب و
 انتظار روحی میکشم و چون علی این امر عالی شان مسئلت نمود
 اجابت فرمود و این حدیث نسائی نیز که از امیر المؤمنین علی روایت
 میکند که او گفت مرا منزلی بود نزد رسول خدا صلعم که هیچ بیج گشت
 نبود و آن این بود که من در اول سحر مرادم بدر حجه رسول خدا
 و مرا گفتم السلام علیک یا نبی الله اگر تنجیح میکرد میدانستم که

در آمدن من مصلحت نیست بر میکشتم و اگر تنجیح نمیکرد در مرادم بر او
 و این حدیث نیز دلیل اختصاص پیغمبر است با و آیت اعتبار حضرت
 در شان او که جابر روایت میکند که در روز طایفه پیغمبر صلعم علی را
 طلب کرد و با و از بسیار گفت چنانچه اصحاب گفتند بسیار در از
 راز گفتن رسول صلعم با پیغمبر و می پس رسول صلعم گفت من با و
 نمیکویم خدای سبحان با و را میگوید یعنی آنچه میگوید سر است از نزد حق
 که با و میرسانم و من در میان ترجیح میبخشم و این حدیث در جامع
 و ان دلیل که عنوان نشود اختصاص و سرد فز جریده اتحاد است
 و اقوی سبب افتخار و اعلا آیت اعتبار را دست این حدیث است
 بر روایت بر آمدن عازب فرید بن ارقم در مسند امام که رسول خدا
 چون در غدیر نزول فرمود دست او بود که خطاب کرد با صبی و گفت
 که شما نمیدانید ای اصحاب که من اولی ام بمؤمنان از نفسهار ایشان
 گفتند بلی چنین است بعد از آن گفت اللهم من كنت مولاه
فعلى مولاه یعنی یا خدا یا هر کس که من مولای اویم و بر او لازم است
 که رعایت جانب من کند و ملا در مراعات بر نفس خود ترجیح نماید علی
 نیز مولای اوست و خواهر و محبوب او و هر که ملا دوست میدارد باید
 که او را دوست دارد و هر که تعظیم و حرمت بخامی آرد باید که نسبت

باو بعین امر بتقدیم رساند پس فرمود **اللهم وال** ~~عنه~~ ^{والله}
والله ~~عنه~~ ^{عاده} یعنی بار خدا یا دوست دارد و ستا
 و دشمن دارد دشمنان او را پس از آن عمر با او ملاقات کرد گفت خوش
 کور باد ترا شهید این دولت که صباح کردی و شبانگاه نمودی در کس
 که مولای من و همه مؤمنین و مؤمنات بودی و آنحضرت با وی در غایت
 شفقت و مرحمت بود و آنوقت که دعوی میکرد مرا اسم انرا اقامت
 میکرد چنانچه ترجمی آورده که امیر المؤمنین علی گفت که من هرگاه
 از و خبر سوال میکردم بمهر عطا میکرد و وقت که ساکت
 بودم اندک کلام میکرد و آنچه مرا مفید و نافع بود بمن میرساند
 و هم ترجمه را از امام عطیه نقل میکند که در یکی از لشکرها که علی در
 آن لشکر بود شنیدم که رسول صلعم در حال که دو دست
 آورده بود و میگفت بار خدا یا مرا موت مده تا انرا بکنه علی را بمن
 نمایم یعنی آن میوه رفعت که در شان و استعداد او است
 از شجره وجود او بظهور رسد و من او را هم چنانکه این زمان ^{میدانم}
 بعین مرتبم و هم ترجمه را از علی نقل میکند که گفت چهار بودم پس
 بمن رسول صلعم و من در آنوقت میگفتم بار خدا یا اگر اجل من رسد
 مرا از این مرض بکبار گردان بنقل جنت و اگر اجل من رسد مرا رفعت

و اگر این مرض بلاعی است که بر من فرستاده بدار از من بگردان پس
 رسول صلعم گفت که چه گفتی علی آنچه گفته بودم عاده کردم پس پای
 مبارک خود را بر زمین زد و گفت خدا یا شفا دما و را یا چنین گفت که غایت
 ده او را پس شکایت نکردم از هیچ در در بعد از آن و ظاهر این
 آنست که هیچ در در دریافت مرا و هم چنانکه او محبوب الوری
 و محبوب خیر الوری بود محبوب حضرت مولی تعالی بود و شک
 نیست که محبوبی را محتر لازم است میوه محبوبی ثمره شجره محتر است
 من عاشق انکس که او عاشق است ^{مقطع} چون تو در عشق او شدی ^{من عاشق}
 او شود نیز عاشق عاشق شود دلیل بر اینکه او را خدا و رسول دوست میدارند
 و خدا و رسول او را ایرادی یابد و بعین دلیل است بر آنکه او محبوب
 الخلاق است چرا که محبت حق مریده را بی محبت خلق مرا و راستوانند
 چنانکه از احادیث مفهوم میشود و آن دلیل نیست که در صحیح بخاری
 و مسلم آورده که پیغمبر صلعم در محضر خبر فرمود که خدا این عالم را
 بکسی یحکم دهم تا فتح کند که دوست میدارد خدا و رسول را
 و دوست میدارد خدا و رسول را پس چون صباح همه اصحاب
 این آرزو داشتند که یکی از ایشان دبد گفت کجاست علی بن ابیطالب
 گفت چشم او درد مر کند فرمود بفرستید و او را بطلبید
 کردند چون آمد آب دیاں مبارک خود در چشم او کرد و چشم او

او چنان شد که گویا هرگز در دنیا نشسته و علم یابد و او را
اورا بغیر فرستاد و این حدیث در جامع ترمذی و لیست بر آنکه
او محبوب ترین خلافت است نزد حق سبحا و تعالی و حدیث
اینست که انس روایت میکند که پیش پیغمبر صلعم فرمود
پس گفت بار خدا یا کس را که محبوب ترین خلق باشد نزد
تو برسان تا این مرغ را با او بخورم پس علی آمد و آنحضرت
آن مرغ را با او بخورد پس هر کس آنجناب را دوست دارد
با خدا و رسول موافقت کرده باشد و هر کس او را دشمن
دارد با خدا و رسول مخالفت نموده باشد و از این جهت است
که رسول صلعم فرمود دوست ندارد علی را مگر مؤمن و دشمن
ندارد علی را مگر منافق و لیکن در دو ستر او باید که اعتدال
مرع دارند و از حد شرع تجاوز ننمایند چنانچه از پیغمبر صلعم روا
میکند که فرمود ای علی از تو نموداری از عیسی علیه السلام
که دشمن داشتند او را یهود و بهتان در حق مادر او گفتند
و دوست داشتند او را نصاری و منزلتی از برای او
تعیین کردند که او آن منزلت نداشت یعنی او را یکی از

آن گفتند پس مرتضی علی از اینها گفت دو کس در شان من
هلاک شوند یکی آنکه مرا بسیار دوست دارد و مرا با امری نسبت
کند من متصف بان امر نباشم و دیگری دشمنی که عامل با دشمنیست
من باشد و در زمین ذکر من تخم بهتان باشد و دلیل بر بد دوستی
با ناصاف و ذم دوستان با کزاف است این حدیث در فصل
که مرتضی علی روایت میکند که گفت رسول خدا مرا که ای علی
تو دوستان تو در بهشت باشی و قوم یار شوند که ایشان را
رافضیه گویند چون ایشان بر سر ایشان از یکش که ایشان
مشرکانند و در حدیث است که با دوست تو هیچ چیز با
ندارد و با دشمن تو هیچ چیز نفع نرساند و از عقوبت
دشمنان وی چند حکایت در شواهد النبوة و فصل الخطاب
بذکور است **حکایت اول** در این دو کتاب از دلایل امام مستغفر
نقل کرده که یکی از صالحان گفت قیامت را در خواب دیدم و پیش
حوض کوثر حضرت رسالت پناه ایستاده بنظر من در آمد
و امام حسن و امام حسین بآب دوان مشغول بودند من از
ایشان آب طلبیدم و از لطف ایشان باین دولت نرسیدم
آنحضرت تواضع کردم و تضرع نمودم که یا رسول الله مرا آب بده

گفت بجهت آن نمیدهند که در جوار تو نایبکاریست که بت جید گزاش
روزگار میکند راند و تو منع آن نمیکز گفتم یا رسول الله مرا قدرت
بر منع او نیست رسول صلعم کار دی بمنز داد و گفت برو ^{اورا}
بقتل رسان رفتم و او را بقتل رسانیدم و با حضرت خبر
آوردم که اینک او را کشته و صفحه دهر را از نجات وجود او
تأب این تیغ شستم آنحضرت فرمود او را آب دهید جام بمن
دادند ولیکن ندانستم که خوردم یا نه پیدار شدم در حالی که خوف
بر من مستولی بود و وضو ساختم و نماز تهجد مشغول شدم
چون وقت صبح شد فغان از خانه بمس آبر آمد که فلان کشته
شده و صبح مردم را بسیار تبهمت گرفتند و پیش حاکم
بردند با خود گفتم روان بود که این کار را تو کرده باشی مردم
کشته عقوبت کنند آدم بجاکم گفتم مردم را بکذا اید که این
کار را من کرده ام حاکم گفت تو را چه بر این داشت که خود را بقتل
دادی گفتم بر من کشتن نمی آید که بفروم رسول صلعم این کار ^{کردم}
و قصه تمامی بروی صلعم خواندم گفت جز آنکه خداوند خیر
که این سخن بمن رسانید و مرا از ناحی برانید و هم
شواهد از حسین بن علی بن الحسین نقل کرده که در فرموده ابراهیم

علیهم الرحمة
والرضوان

چشم

بن هشام مخرومر والی مدینه بود و هر جمعه مارانزد یک بمنبر جمع
میکرد و حضرت مرتضی را تا سزا میگفت روزی پهلور منبر افتاد
و مرا خواب ره بود دیدم که قرآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بشکافت و از آنجا مردی بیرون آمد با جامه سفید گفت ای ابو
نور بسیار راند و مکی من ساخته بشد این تا سزا در حق آنکس
برسد که بکمال رحمت آهر سزا است گفتم بلی گفت چشم کنی
و بین که واحد قهار با آن نایبکار چه میکند چشم کشادم دیدم
که در همین عبارات بلی دبان بود که از بالا منبر بر زمین شکافت
افتاد و در دست بختم نهاد و هم در فصل الخطاب از امام متغیری
روایت میکند که او نقل کرده از سدی که گفت در صغر سنی بازی
میکردم مدینه نزدیک چهارالتزیت شتر سوار رسید و توقف نمود
و تا سزا گفت مر علی بن ابیطالب را مردم بگرد او در آمد و سعد
الوقاص رسید و دعا کرد و گفت خداوند اگر این مرد بنده صالح
تو را سزا گفت خداوند اجزا را سزا در همین مقام با و بر
ما خلق را و به بینند ناگاه شتر وی دم کرد و از شتر بر زمین نل
افتاد و گردن او بشکست و علی را فضیله دست داده که اگر
ان عزت قدم بر عرشش مفاخرت نهد و بر مندر رفعت و
عزت سر بر اوج کمال ساید شاید و او را سزاوار نماید و آن این بود

که مرتضی علیه میگوید که آنحضرت بمسجد حرام درآمد تا بتأییدش کنم
و بعضی از آنها مقام مرتفع بود خواستم تا ستون عرش وجود محمد کریم
و دوشش خود را بشرف قدم دولت عظیم او مشرف گردانم طاقت
حل و بنا و زدم و آن اندیشه را از دل بدر کردم آنحضرت غایت اهتمام
خود را با اعلام اسلام و افتاء ظلم اصنام با نداید و مشورت رفیع
خود را بطغرای غای کمال تواضع مزین نموده و رفعتش را باین
خود را بمرتبه ظهور رساند بنا بر آن عظمت و جلال معبود را بنظر نشود
در آورده و رفعت و کمال وجود خود را در آن شهود نماید و در مقام
عبودیت سر و خوش خرام خود را آرام داد و در محل اجراء احکام
راسخ و استوار ایستاد و مرتضی را فرمود که شاخ وجود او گردد و آن
فرع بر رفعت آن اصل بر آسمان عزت رساند و از میوه مقصود
بار و رشود سپر پنجاب کسایه اراده او را افتاب انقیاد محو
کریده بود و غبار اختیار را و آب اطاعت برده جز تسلیم سلطان
حکم شدن طریقی روی نمود لاجرم چون کوه کبک اقبال بر آسمان جلال
طالع گشت و سهیل و اباز سر کوه عزت و اعتبار نمودار شد
و بدست حق پرست اصنام را بنیادخت و فرق منافرت خود را
تا ابد برافراخت و میفرمود که اگر در انوقت بنیل آسمان میل
میکردم از احاطه من پرون نبود و این مطلوب بعید را بغایت قریب

۱۷۷ و یک امر دیگر که آخر سماء رفعت و علاء اوست آنست
آنحضرت که نماز عصر بر او فوت شده بود و خورشید روی
بنقاب غروب در آورده آنحضرت آیه گفت و مرتضی عا
فرمود که مغرب آفتاب مشرق او گشت و از اینجا که غروب
نعم بود طلوع کرد و چهره قدر و منزلت مرتضی را نزد خدا و
ظاهر و پیداست و دیگر از فضایل وی آنکه بسیار بود که
امیر لشکر اصحاب گشت و بسیج کسر را او حضرت برادر
امیر نکرد ایند و دیگر را آنکه در غزوات و مشاهد معظما با او
حضرت حاضر بود و در بسیج سفر تخلف ننمود مگر در
یک فزوه چنانچه در فصل پنجم بیاید و سبب ورود حدیث
انت منی بمنزله باریون من موسی الا انه لا بنی بعدی
مبین کرد و از بسیج غزوه فرار اختیار ننمود و بیکار غیر
فرار ملقب شد و فضایل او چون علم و درایت و شجاعت
و سخاوت و ریاضت و عبادت و حلم و تواضع و اخلاص
و خوارق عادت از حد و هر پرون است و از احاطه پیا
افزون چنانچه امام احمد حنبل مرگوید که انمقدار فضایل که از

امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه بمارسیده است از هیچ
یک از صحابه بمانرسیده اما ایوان مدرسه علم و درایت او را
کتابه رفیعہ رقوم دولت لزوم این حدیث کا فہمست کہ
انا مدینۃ العلم و علی بابہا یعنی منہ شہر علم و درآ
بی نہایتیم و علی در آن شہر است و چنانچہ سکان شہر از
باب مصر بیرون روند جواہر علوم منہ از صدق **کنا** او بہ
طالبان درایت درآید و کینج اسرار و حقایق را کشاید و موبد
این معنیست آنکہ ابن عباس کہ از رؤسای مفسرین است
گفت کہ ششصد ہزار معنی در تفسیر قرآن از مرتضی
علی النعم وحقا کہ انچہ با خود نگاہ داشت پیش از اینود
کہ با من رسانند و این بہ برکت لعاب صطفی صلعم کہ با
اورسیدہ بود و از ان چند قطرہ چندین چشمہ حکمت از دل
او بہر جوشیدہ و چون مدتی باہد آو و ارشاد اکمل عباد بصیقل
ذکر و مجاہدہ و تہذیب اخلاق و سایر وسائل راہ قر
سجیج بال با اقبال خود را مصقول و منجلی ساختہ بود بجا
عالم غیب با انعکاس غرایب صور مشرف شد و از مقلد

وَعَلَّمَنَا مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا بوساطت معلم بی عدیل
یو فور علوم و حکم معزز و محترم کشتہ لاجرم ہر سخن کہ از در
سرزدہ کنج ہست کہ ہر چند او را بکاوند جواہر معرفت و حکمت از
آن بظہور رسد و کلام خیر انجاشش در آثار فصاحت و عبا
از تناسب و ملایمت و سلاست عبارت و الفاظ و در انوار
بلاغت کہ ہزار تن بہ قایق و نکات و ایما و اشارات
معنویہ از سایر کلام فصحا و بلغاء مفروق و ممتاز است و ہر
صفحہ روزگار بی سویم و انباز و بر این دعوی و فور حکمت صمد کلہ
جامعہ و کثرت افادت نذر اللالی کہ از سپہر کمال چون کوکب
مثالی است و گواہ صا صا دق و دو شاہد موافق است و از دیوا
اشعار نوادر اشارش کہ محل رجوع فصحا و روزگار است
نیر انوار این مدعا تا بمانست و مستغنی سازندہ از ارتکاب غیبت
ای دل کینج علم را کینجورہ منبع باطن تو بہر حضورہ خاطر تھازن سرای غیب
ناقد کینج خانہ لاریبہ دست عقل بر گرفت چچاہد و در کردار زرخ حضور
ہرچہ مستور بود شد مشہودہ و انچہ در پردہ بود در رخ نمودہ لاجرم چون از کینج
فیض بخشش زارفوج آمدہ موج زن چون شد از روح جودہ ہر سوا حل کوثر شاد
نو کہ ز بخشش و مالکہ ایا نیم بی عطای تو بی نوا یا نیم دار از علم کوہ گرفت

ماکر فجار جهل و نادانی و نذل از علم راه آگاه نه کسر کو بماند راه
 بخت خود در فتنه ماکردان که عجبیست کسیم و سرگردان باشد از دلکشی
 وز هدایت بعزتی برسیم اما **شهرت شجاعت و انتشار**
جلالت وی و کارگذاری وی که رمضان نمیشد **بن محمد علی علیه السلام**
 بتقدیم رسانید و مردانیکها که در ترویج ملت مصطفوی از دانش
 جلالت صفات بظهور رسید مغر از آنکه سمند خام در میدان
 بر رفتار دایه و در باب بیان این مقصود سعایت نماید بلکه اگر
 عقل کسر بر سمند فلاست سوار شود و رو کعبه مقصود کرده
 پیداء ناپیدا و صحای بی انتها را اندیشه را پیاید بنهایت این
 مقام و مرام نرسد چه اگر صورت غرایی که از و در معرکه
 مردی ظهور نموده فی الجمله تفصیل دهد جزای جزیل و اقبالها
 پی قیاس و عدیل که از رت جلیل بر آن جانبازینها و معرکه
 مرتبست چگونه بر منصفه نهد و حضرت خاتم که اعلم افراد عالم
 است از جزایر یک ضربت وی خبر داده اند و برابر عبادت
 آدمی و پیر نهاده چنانچه **ضربه علی یوم الخندق**
یوانی عمل الثقلین یعنی یکضربه از ضربات علی علیه السلام
 در روز غزوه خندق که بود محل ظهور آفات برابر بر سبک بقا

اگر برتیا که فرقه عظیم از آن و طایفه کثیره جنیان است و
 انضربه عبارتست از آن ضربه عمر و عبد و دیگر با وضربه در مفسر
 قرار گرفت و این عمر و در میان کفار نامدار بود که او را بهزار مرد
 کار برابر میکردند و آنروز بمعمر که در آمد و مبارز طلبید از بیج
 کسر آواز بر نیامد و بیجکسر در بازوی خود قوت مقاومت نمود
 ندید پس حضرت ولایت مرتبت که بتایید حق بود صاحب
 قدرت و قوت قدم در میدان مقابله او در آورد و کار او
 را یکضربت آخر کرد و دفع موجب بریت کفار شد
 خاطر خیر الابرار از رفع آن تفرقه عظیم آرام و قرار پیدا کرد
 و در روز احد نیز که انهم سکست بلشکر مؤمنان حق پرت
 راه یافت در میدان جلو پا کرد و در معرکه مردی مردانیکها
 بمیان آورد که بر زبان محمدرت بیان رسول انس و جان
 جاری شد که **لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار**
 یعنی مرتبه جوانی و منصب پهلوانی در جناب علی مکانی رفعت
 منجر است و مردی مردان در جنب آن چنان نیست که زبان
 بان کشوده شود و ذوالفقار آید که عدان کمال شدت بر
 کفار پیدا کرده بود و دمار از روزگار ایشان بر آورد و زبده

شمشیرهای دیران و قدوه تیغهای مردان میدانست و آنکه در
غزوه خیریک ضرب شمشیر فرجیه بودی لیر را دو نیم کرد
کار شجاعت وی بآن درست شد و آنکه باب خیر را بر
ساخت و چندین قدم بر پس سر انداخت آن خود کار
بود که اگر مادحان در مدح بکشایند و چندین فصل سخن
تقریر دهند از عهده مدح آن پرون نیایند **شعر**
چیت خیر که چنبر کردون پیش آن دست و پنج بود زبون
قوت فعل حق از او زده سره کنده بی خوشتن در خیره
ای شیر پیشه شجاعت و دلیر معرکه مهابت تو خود معار
مردی بکمال رسانیدی ماکر فتاران بند عجز و اضطراب
همیشه بکار بی شیطان غدار و نفس مکار در مانده ایم
و ما را ظفر بر این دو دشمن میسر نمیشود **شعر**
نفس از درون و دیوز پرون زیدیم از دست این دو دشمن مکار چون
بلکه هر لحظه لغزینی و هر زمان بهنگام مذلت افتادنی بود
میگرد و بجکس معاونت و امداد ما نمیراید بجز **الله** که دل
بولای تو در بند کرده ایم و خود را بی مالک و خداوند نگذاشته

دست ولایت تو دراز است و در لطف آنهر بزروی تو
باز اعانت از ما در دست دشمن خوار و زار نگذار **شعر**
بر تو در لطف خدا کرده باز بر رخ مانده دلاان شد قراز
از حرم قرب بذروان نکر راه خلاصه کیران سپر
نفسانی را که سر سروریت هر نفس آغاز خصومت کربت
کشور دل متصرف شده دم بدم او دم ز تسلط
مانو انیم که دفعش کنیم بر رخ اومت رباخت ز نیم
در بن ما خسته دلاان جانماند زور بازوی ضعیفان مانده
کز تو آید مددی سوی ما جای کند زور بازوی ما
دشت ظفر را همه دشمن گرفت آله اندوه سپردن گرفت
لیک بهنگام مدد یا فتن پنجه دشمن بتوان تا فتن
خیل عجمان پر آزار را یاستم نفس ستمکار را
کبت بجز تو که حمایت کند هر چه کند دست ولایت کند
آبایان سخاوت وی آنکه از کمال شهرت به مرتبه عیال
رسیده اگر چه کمیت اندکی بود چرا که دست از آرایش دنیا
شسته و در مقام زهد دنیا شسته بود لیکن آنکه
حق تعالی به بسیار قبول کرده وسیله رضای کامل ساخته

چون کمال خلاص در آن مرغی و از جمله آن بود که سه روز روزه
داشت و هر شب که طعام افطار را و احاطه کرد و سالی
سوال کرد آن طعام را بوی دادند و چون قادر بر طعام دیگر
نبودند بل خوردن طعام روز دیگر را روزه داشتند و این روز
روزه داشتن پنجور دن شب از آن حضرت قاعده دستور
شد که اکثر امتا نزد این نهصد و کسر که گذشت تا
کردند و بعد از این نیز خواهند کرد و بجز **من سن سنة**
حسنه فله اجر بها و اجر من عمل بها ثواب میام متابعا
بایشان رسیده و خواهد رسید لاجرم حضرت حق سبحا
منشور قبول این سخا را بخیر ابرایه فرستاد و طعم رضا
خود بر مایه ظهور نهاد و فرمود **و يطعمون الطعام**
على حبه مسكينا و يتيمًا و اسيرا و دیگر
آن بود که امام واحدی در اسباب التزول آورده که آن
جناب از مال دنیا چهار درم داشت که از خرج لایق
خود باز گرفته بود و آنرا در راه رضای خدا داد و خدا بقاء
این آیه فرستاد که **الَّذِينَ يَتَّقُونَ أََمْوَالَهُمْ**

بالتسليم

بالتسليم و النهار سيرا و علابه فلهم
اجرهم عند ربهم و لا خوف عليهم
ولا هم يحزنون و پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم گرامی علی در وقت که این چهار درم را داعیه نمود گفت م
که به هر مکنون ضمیر تو چه بود و در چه اندیشه بود
در دادن آن گفت یا رسول الله منم که تفحص نمودم بودم
طریق سخا را چهار صورت را از آن سبب رضا
مولایا یافته بودم خواستم که آن چهار درم را با تصور
صرف نمایم تا بود که از صد ف یکی از آن چهار صورت که
رضا بکف منم در آید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گفت ای علی بشارت باد تو را بمطلوب غی در سیدی
و خداوند سبحانه در این کار از تو خوشنود شده
عمر بخشنودی دلها گذار تا ز تو خوشنود شود که کار
سایه خورشید سواران ^{طلب} رنج خود و راحت یاران ^{طلب}
اما زهد و ریاضت وی درجه قصوی و مرتبه
اعلی داشت چنانچه جابر انصاری رحمه الله تعالی
عنه فرمود که در دنیا کسی زاهد تر از علی بن ابیطالب علیه السلام وجه

ندیدم که مطلقا دیده بهمت از دیدن دنیا می گذشت و به
 و از طلبه و تصرف در او یکسو نشسته هرگز اندیشه مال و مال
 متغیر و آخر و در تصور زردی کامل خود را در ضرر نیندید
 و بامید و ارکانی تجويع ترانی که سکنی اختیار میکرد
 و خود را از شمع دور میداشت چنانچه در اخبار آمده
 که مدت های مدید چنان مرید بود که سه روز متوالی از نان
 سیر نم خورد و میگفت **حَسْبِيَ مِنَ الطَّعَامِ مَا يُقِيمُ**
 بس است از طعام آن مقدار که پشت مرا در عبادت
 راست دارد و از عبادت محروم نگرداند و آورده اند که
 در زمان خلافت خزینه بیت المال درآمد و طلا و نقره
 بسیار آنجا جمع آمده بود در آنجا نظر کرد و گفت **يَا مَعْشَرَ**
وَيَا بَيْضَاءُ غَيْرِي فَإِنَّ عَلِيًّا طَلَقَكُمْ
ثَلَاثَ طَلَقَاتٍ لَا رَجْعَةَ فِيهِ **ارطلا**
 کونه **صَفَاءُ فَا قَعُ لَوْ هَاتَسْرَ التَّاطِلِيْنَ**
 پیدا کرده و ای نقره سفید که ستاره وارید رخسار
 در آمده غیر مرا فریب دهید که بجلوه دل فریب شما فریفته
 نشوم

نشوم و بشیوه شیرین شما شیفته نگردم بدینتر که
 من شما دعوای سراسر طلاق داده ام که رجعت ندانم
 چگونه عشوه دنیا مرا فریب دهد که من بدیده بهمت در او نمرنگم
 چو کرد خرم خوش **چنین بود** **سزد** که مزرع دنیا به نیم جو نخرم
منقول است که کس غریب بمیدینه افتاده بود و امام حسن
 نواری کرده فرمود بود که بسر کایده او حاضر شود و امام حسن
 در میان او را در رسول صلعم منظر اسم الغر المغر بود و پس
 ثار تمول و اصناف تجمل در کرد آنجناب جمع بود و در محافل
 با کرام و انعام او الوان نعم و اصناف ماکولات و اشربة و طو
 اظهار میکردند چون اندر غریب بسر سفره آنجناب حاضر شد
 و غریب نعمت مشاهده کرد گفت که سخن دارم که بعرض رسانم
 بجهت مزید دولت خواهد دوسه کلمه مرفوع گردانم اگر اجازت
 باشد بگویم فرمود اجازت فرمایید گفت نماز شام در مسجد
 گذاردم اعرابی بود فقیر غلیظه از بغل خود بیرون آورد و در
 آنجا قدر بر آرد جو بریان کرده داشت سه بار بر کف خود کرد
 و بخورد و مرا گفت میخواهم قدر بتو دهم اندکی گرفتم و خوردم بتو
 تا گوارنده خودی بود چه شود اگر او را نیز بر این مایده پرفایده بطلبی

تا محنت او بنعت و رنج او براحت مبتل شود امام حسن عسکری
 این سخن بکره در افتاد و گفت آن اعرابی را ~~راشختر سر~~
 نعم این سرانیت و اگر نه نعمتها سر عالم صدقه سراوست
 و ما همه خادم و چاکر او و اما اولدت اینهمه جهات را بر خود را
 کرده و در سر بنعیم مقیم جاودا آورده و قالب برنج دریا
 گذاخته و مقلب القلوب او را بروح فیض ازل نواخته
 آنم در غریب گفت خالصا **لله** بگوی که این کیست قام او
 فرمود او پدر بزرگوار منست مرتضی علیه کرم الله تعالی وجهه
 کریم طعمه خوان رضا ه تشنه لبی شربت جام صفات
 وای نفس است جز او هر چه **وای تو کز زان کنش باز دست**
 جستن آن وای زل ما یکی است **پایم المذل** با یکی است
 نفس هوا که شرفی داشته **اهل دلش کی تو بکذاشته**
 در دل و جان تخم در کاشتنده **لا جرم آنرا بتو بکذاشتند**
اما بسط سجاد عبادت و بی بر این وجه
 در بعضی از تفاسیر در بیان آیه کریمه **تراهم رکعا سجدا**
یتغون فضلا من الله و رضوانا فرموده که این

آیه بیان حال میرالمؤمنین علی است رضی الله تعالی عنه که او بسا
 رکوع و بسیار سجود بود و شب همه شب بعبادت قیام نموده و در
 انبساط می بود طالب رضای معبود و طلبیدن فضل و نعت
 از خداوند و دود و چه تا یسید این مدعا آورد که از یکی از موالی انجنا
 منقولست که میگفت شبر بودی که هزار تکبیر تحمید از ان حضرت
 سموع شدی که لا اقل و هزار رکعت باشد کمیت عبادت
 این بود که هیچ بدنی را طاقت این محسنیت و هیچ توانایی
 برای این رنج و عنان و کیفیت انرا که عبارتست از رعایت
 معنی اخلاص و در مقام معنی حضور مع الله بودن و انجم
 خاطر رستن و بنعت خضوع و خشوع پوست و نیاز انکس
 و مجرد افتقار خویش را بعرض در آوردن بر باطنی حاجت
 باشد محبت دست در آغوش کردن هر زمان جام فیض
 خاص نوش کردن خدایتعالی میداند و کسی انرا دانست که
 چه معراج مناجات از حدیث **الصلوات معراج المؤمنین**
یناجی ربه فهم میشود که هر کس را در خور کمال و لا یوقا
 و استیمال و بوقوع رسد بعضی را پایه ترقی و عروج بلند
 و بعضی را فرود و بعضی حاضر بلوازم وجود و بعضی محو

در بکر شهود و کمال حضور آنحضرت را بحاضر علی الاطلاق و نظر
 بل احراق و در آمل و در وقت نماز بمقام استغراق از این
 حکایت که اشتها را در آفاق معلوم میتوان کرد **حکایت**
 اینست که در غزوه احد تبرک روی راست آمد و در قامت آن روز
 ناله شریعت جا گرفت و چون تیر را از بدن مبارک امیر کشیدند غنچه
 پیکان از شاخ خشک تر در گلشن نصیر بدن بی نظیرش تمام
 کرد و مقام رفعت آنحضرت را بالآمال بی انجام بلند گردانید
 و بهره را حترجه و در در جزاء مهیا کردید چون خواستند که ز
 خالص وجود آنرا از غش آن آهمن پاس در بوته ریاضت جدا
 کنند و آینه فراغت آنرا از زنگ آن تفرقه بدانند در وقت آن
 آنحضرت بنماز و در آمدن در مقام بخوی در آب تیغ بر بار
 او رسانند و چنانچه آب بهر جارسد آنرا بجا قد بدن چون تمام
 دی شکافته شد و از آن کانا حسان پیکان خون آلود لعل
 سان پروان آمد و قطره های چون **دانه های** مرجان و عقیق
 برای سحر پریشان بر مصلائی آن مستغرق بجزع فانی
 منتشر گردید و آن کوه و قار و تمکین در مقام ورود این آلام جا
 آمد که گویا هیچ ضرر بشیر وجودی نرسیده و قوع این عجز هیچ
 شیر خدا شادانیت علی **صیقلی** شرک خفی و چله روز احد چون صیقلی گزنا

راحتی نکردید

۱۸۴
 نیز مخالفانش جا گرفت غنچه پیکان بکل او نهفت **مکمل** مختلط او شکفت
 روی عباد سوخته ای که **پشت** بر دسا صفا کرده غنچه لکاس جو بر خفته
 چاک تن چون گلشن انداختند غرقه بخون غنچه زنگار کوه آمل از آن گلین بوسا
 کل گل خوشی مصلحا چکید گفت جو فارغ ز نماز و بید این همه کل جیت بای
 ساخته گلزار مصلای **صورت** الشیخ چون نمودند گفت که سنو کند و کار **زاره**
 کزالم تیغ ندارم خبر که جو ز من نیست خبر در تر **طایر** من سره نشین شده **چک**
 کر شودم تن جو قفص چاک **چاک** جا از آلایش تن پاک شود در قدم پاک **تاخت** شود
 باشد از آن خاک بگردی **رسی** کرد شکلیه و بهر دی **رسی** **اقا حکم**
 فراخور علما و باید چرا که هر چند که بغضب پروردگار دانا تر بود در وصف
 بردباری توانا تر بود و هر چند آدمی محترت حلم و عفو پیشتر شناسد
 این امر معهود را بیشتر بعمل در آورد و از جمله احادیث که در فضیلت
 حلم آمده است که کسی از پیغمبر صلعم پرسید که دین کدام است فرمود
 حکم خوی خوش و بار دیگر پرسید و همین جواب شنید و نوبت بیوم
 گفت و در جواب او همین فرمود و آنرا تفسیر کرده گفت یعنی آنکه خشمکین
 نشو پس امر که مدار دین باشد از کسی که در علم دین ثانی نداشته
 باشد چون بر وجه کمال بظهور نرسد لاجرم وجود با وجود او چون
 کوه پر شکوه در مقام تمکین و تمکن و وقار چنان قرار داشت
 کنند باد غضب او را بجنبانید و آتش خشم آفت بخرمن حلم

او نرسایندی بلی آنها که لذت عفو بخشیده اند تلخی قهر را
 شربت خود ساخته اند و آنها که در برودت آب حلم نیاسود
 اند علم از آتش غضب افروخته اند بگذر جرم ما و کرم کن گفته
در عفو لذت نیست که در انتقام نیست و از دلایل کمال حلم اوست
این حکایت که روزی هفتاد بار غلام خود را زد و او در ^{عقب}
 مرشید و بجواب اقدام ننمود و اینجناب در نوبت اول که
 ندانید او را در عقب دیوار از شکاف دیوار دید که ستاده و دست
 نوبت غبار غضب بر مرآت دل او نشست و دود خشم غیم
 آفتاب حلم او نکشت و ظاهر این امر قصد او نمود که عمل کند
 بآن حدیث که از رسول صلعم پرسیدند که از بندگان و خدمتکاران
 چند بار عفو کنیم فرمود هفتاد بار و بعد از آنکه بیرون آمدند غلام
 در عقب دیوار ایستاده بود فرمودند چرا جواب من ندادی
 گفت میخواستم که ترا بغضب آورم فرمود که من غضب نکنم
 بلکه در غضب آورم آنکس را که تو را بر این داشت که کشتن مرا
 من را به من غضب نموده سازی یعنی شیطان مبهج را حجت
 رحمان دور و در تحصیل این مقصد غلام را ازاد کرد و گفت که تو
 معیشت تو تا زنده باشم بر من باشد ای جاہلان که چون بر کمال
 در پیش تنه باد غضب افتاده اید و مدار دین خود را از دست داده

وقاری پیدا کنید و بمقتضای قدرت خویش عمل نمایید و هر چه
 شما را بدست بر مرآید دست در آن مزیند تا فردا از حلم حق محروم
 نشوید و بغضب وی گرفتار نیایید اِرْحَمِ تَرْحَمُ رَحِمُ كُنْ
 تارحم در یابی از خداوند مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ آنکس که رحم
 نکند او را بر رحمت حق نیست پیوند كَمَا تَدِينُ تُدَانُ هر
 نوع که جزا میدهر جزا می یابی كَمَا تُعَامِلُ تُعَامَلُ بدان نوع
 که معامله میکنی بمعامله خود میرسزم چنانکه تو امروز بر کسی قادی
 کسی هست که از تو بر تو قادر تر است و چنانچه تو با عاقری در
 مقام انتقامی منتقم هست که با تو در این مقام هست پس هر
 چند که تو در مقابل بد احسان پیشتر کنی تو را بهتر باشد و چند
 خوش خوی تر باشی و فراخور آن باغ دل تو بآب احسان رحمان
 تان تر باشد خوی خوش تو چشم چراغ تو بسیرت تسلیم
 و رضا بهار باغ تو بسیرت و رز آنکه نعوذ بالله اینم خوشتر
 محرومی از این خصال داغ تو بسیرت أَمَّا رَفَعَتْ شَلَا
 چنانست با وجود که در زمان دولت او هیچکس را اسباب
 برابر او نبود زیرا که از افریقیه مغرب تا سعد سمرقند در تحت
 حکم او بود و در علو درجا معنوی خود عدیل او از ساحت ایام متفق
 هیچکس چون او از اوج رفعت تنزل نفرمودی و مثل او تواضع ننمود

همه وقت مشاهد جلال و الجلال بود و چشم از رفعت خود برداشته
 همیشه حاضر بکمال پادشاهی زوال آمده و کمال خود را در جنب
 آن عدم انگاشته با آنکه در هر چه نظر کرد در آنرا منظر و منظر چندین
 صفت از صفات محبوب دیدی و با منظر صفات دوست
 جفا قات مراسم تلق و تواضع از خود نپسندیدی بهر کجا که
 دولت وصال تو یابم بهر طرف نگرم جلوه جلال تو بینم پس این
 قرص خورشید است زیر این ابر زهره و ماه است **کوه** در
 میان این سنگ است یوسفی در نشیب این چاه است پیر
 چون چنین باشد عجبان جلال محبوب اگر نفاذ البصر اند و پرده را بدرند
 چشم بر مغز افتد و دوست نماند و در تماشای حسن محبوب
 جز تمثیت رسوم نیازمند هیچ کار کردن نتواند از این جهت
 که گفته اند با خلق خدا مزاج عاشق چون شیر شکر بود موافق
 بجهنم خرم از آن که جفا خرم از دوست عاشق بر همه عالم کریم عالم از
و از جمله شعار تواضع وی آنکه در او ان خلافت
 پیاده در بازار کوفه میگذشت و کسی از رفتن او خبر در نمیگشت
 و چون از دحام خلق بیار میشد و کار او با اضطراب میگشت
 میفرمود راه دهید امیر خود را ایشان را جلال در دریافت
 راه راجه گذشتن وی و افواه را برای مدح گفتنش میگشاد

۱۸۶ و داد مدح میدادند و میگفتند که چون تو شایسته پیدانشود
 تو کسی در ویش و از نزد و آفتاب عالمیابی و چون ذره بر قصر
 آبی ماه سپهر جنبانی و چون خاک نشینان باب نیاز میکش
 و هر چند که از وی اکابر و اعیان و امامجد و ارکان استند عانوند
 که قدر خویش بشناسد و منزلت خود را غریزگی دارد و با حسن و جمال
 صورت و معنوی مسند از خود را قبل نیاز محبان گرداند قبول غنچه
 گویا که زبان مستند عیان این مقال را وسیله حصول این آمال بدست
 تو از این جهانی بحسن خویش نیاز که زیر پای تو میرم بصد هزار نیاز
 تو شمع مجلس انس و شمع عالم جانچه ولی چه سود که قدر جمال خویش ندان
 و گویند روزی بعضی از خواجگان خود خدیو بود و خود برداشته می
 یکی از خدام عبثه عالیه علیه باین معنی حاضر شد پیش او دیده استند عا
 نمود که با و بداند و گفت **أَبُو الْعَبَّاسِ الْحَقُّ أُنْ يَحْمِلُ الْعِيَالُ**
 پدر عیالان سزاوارتر است به برداشتن بار ایشان خادم گفت
 تو خلیفه روزگاری و جالس بسند عزت و افتد از لایق منصب
 تو نیست این کار گفت **لَا يَنْقُصُ الرَّجُلُ مِنْ كَمَالِهِ مَا**
يَحْمِلُ إِلَى عِيَالِهِ از کمال مرد کم نکند آنچه مرکب از برای
 عیال خود و اما **الخلاص** وی چنان بود که اگر بگذر از مقتضای
 نفس و هوادان میشد عمل او دخل کردی و با قامت آن عمل نیامردی
 هر چه کرد در خلاص از برای رضای مولای خودی و نقد عمل خویش را چون

زرده دهر از غشوش با سوی پاک گردانید سر و در هر نظر صراحت
 حقیقت را بنظر در آوردی و آن نقد را لایق پسند او از خود توقع
 نمود سرور و قبول خلق را یکسو نهادی و رضا و عدم رضا نفس را
 بیاد دادی غرض در پیرو عقبر قبول خاطر نشسته زرد غیر چه
 پاکست اگر پسند توایم ما فقیریم و عجب آنکه نخواهیم ز توه مسیح
 حاجت که تویی درد و جهل حاجت ما و از جمله دقایق که در تحقیق
 معنی اخلاص بکار برده آنست که یکبار کا فر را انداخته بود و بر
 سینه پر کینه او نشسته میخوست که سر از تن او جدا کند و آب
 دهان تا پاک خود را بر روی پاک او انداخت آنحضرت دست از او
 کوتاه کرد و اندیشه خود را از قتل او فارغ ساخت چون سبب
 ترک قتل را پرسیدند گفت چون داعیه کشتن وی کردم بر نیت
 خالص آوردم و حال که آب دهان بر روی من انداخت از روی نفی
 اندک غضب در من جنبید و حق بباطل آمیخته شد لاجرم ترک کردم
 چه اگر میکردم آمیخته به هوا بود نه خالص از برای سجده و تعالی
 ای بخود رسته که چون شاخ کلبه میزد جنبش تو باد هوا
 تا کی از باد هوا جنبیدن چون هوا نیست خوش آرامیدن
 هست جنبش ز هوا عادت خوش جنبش از بهر خدا باید و بس
 چون هوا آید جنبش کم کن کوه سان با بز مین محکم کن

از وی

و از خدا خواست از سر کن پای به بر هوا پاند و از پای در آید
اما کرامات و خوارق عادات او از حد
و هر پروست و از این جهت که او را مظهر العجایب و مظهر العز
خوانند و از این جهت است که بعضی در محبت او به مرتبه افراط کردند
و از حد اعتدال بیرون رفتند که کار ایشان بکفر کشید و بشقاوت انجامید
و از کرامات آنها سر در آنکه در شواهد النبوه آورده که بروایت صحیح ثابت است
 که چون پای مبارک در رکاب نهادی بافتتاح قرآن کردی و چون
 پای دیگر بر رکاب رسانیدی و بروایتی چون بر زمین قرار گرفتی
 فراتر تمام کردی و این را طر الحسین گویند و تواند بود که طرز
 باشد چون معراج نبی صلعم یعنی هدایت عالی بمحض قدرت کامله
 بساط بسیط زمانه را در هم نوردید و باندگی آورد یعنی نمود و در
 انگیشت و همچنانکه در وقت بساط خود ظرف افعال کثیر
 بود اکنون نیز ظرف همان افعال آید و منبسط ننماید و کار هرگاه
 وسیع را منطوی سازد که باندگی آید چنانچه از بعضی
 اولیا منقولست که نماز در مسجد حرام می کند از دنیا وجود
 بعد مسافت و ظاهر آنکه این امر مجرد طرز زمان و مکان و نحو
 نکرده بلکه چون دو حانیت و لطافت بر جسمانیت و کثافت غالب شود
 خفت و سرعت در آن پیدا آید و کثافت و ثقل و سبب بر صفات

و مقتضیات کثافت ازاد بر خیزد نم بیند که سفر نور خورشید
بر تپه ایست که چون آفتاب سر از مشرق پروان کند نور او در مغرب
افتد و ملائکه نیز صفت آسمان را در یک لحظه طرکند و رجال الغیب
چشم بر هم زدنی از مشرق بمغرب روند و در دو ارایش از مانع
نیاید و مجمل باید دانست که چون بنده ارتکاب رضا خدا بیاید
خدا بتعالی از صفات خود چیز میگوید که امت فرماید و از آنچه صفت
قدرت است که بنده را بقدرت خود قادر میگرداند و صفت قدرت
خود را از او بظهور میرساند و در قدرت آله هر هیچ یک از این
امور دور نیست و هم در این کتاب مذکور است که حضرت فاطمه
در شب زفاف دید که زمین با علی سخن میگفت بر سید چون صبح
از آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رسانید آنحضرت
بعده از اجتماع سربسجده برده بسیار مکت فرمود و بعد از آن فاطمه
رضی الله تعالی عنهما فرمود بشارت باد ترا بیا کز کی نسل خدا
تعالی شو هر تو را بر سایر خلق فضل نهاد که زمین را با او بسوز
در آورد و زمین آنچه جمیع چیز بر او خواهد گذشت از مشرق تا مغرب
با او گرفت و هم در این کتاب مذکور است که در وقت توحید بصفی
با اصحاب بدر در بر رسیدند و عطش برایشان غلبه کرده بود
از سگان دیر مقام آبراسوال کردند گفتند از اینجا آب و فرس

بسیار

و ایست اصحاب گفتند که یا امیر رخصت که هنوز ضعیف
رانا توان فساخته برویم و آب بدست آوریم امیر گفت احتیاج
اینم راه پیمودن نیست در همان در دیر یکم وضع را گفت که بجای
گافتند و نشانی از آب یافتند لیکن سنگ بزرگ بود که حایل شد
بود میان ایشان و آب هر چند کردند بجنبش و ریاده انچه
دست سعادت انتساب بآن سنگ کرد و بی درنگ آنرا از زمین
بر آورد و چشمه آب سرد صافی و ایضاً ظاهر شد و سرمای عیش
و افروخت و راهب آن دیر بعد از مشاهد این حال از دیر فرود
آمد و گفت تو پیغمبر یا ملکی گفت ایچکدام از این دو نیستی
غم **محمد بن عبد الله** و خلیفه و وصرا ویم پس راهب ایمان آورد
و سبب ایمان خود را چنین اظهار کرد که من در کتب اسماء دیده ام و
از علماء خود شنیده که در نزد یک این دیر چشمه ایست و بر بالای
آن چشمه سنگ بزرگ است آنچه من را ندانم مگر پیغمبر یا وصیر
چون این امر از تو دیدم بامید رسیدم و آنچه با الهام منتظر آن بودم
در یافتم بعد از استماع این امور گریه فرح از آن ظهور کرد و بکسیت
چنانچه محاسن مبارک و سر تر شد و فرمود که شکر خدا که پیش او
از فراموشان نموده ام و مراد در کتب آسمانی یاد کرده و راهب بوی
همراه کردید و در پیش روی آنحضرت با اهل شام مقالمه کرد و مقتول
شد و آنحضرت بر و سر نماز کرد و از برای او امرش طلبید و دفن کرد

فضايل وكرمه **شمايل وكراما** اقتصاصا
به در اندرجه است كه عقل تصور آن تواند نمود و زبان باب
ادای آن تواند كشود یا خامه شرح آن تواند داد یا نامه محل
بسط آن تواند افتاد آنچه مادحان بالقاء ان اشتغال
نمایند و خامه را در بید آن سخن بر آن قدم فرسایند چنان باشد
كه از چمن سمن و از دفر سخن و از آفتابی نابی و از دریا حیا
اظهار کرده باشند پس همان بهتر كه بجز اعتراف كه
با آنچه مذکور شد اكتفا نماید تا بزبان این اعتراف كمال و علی
سبیل الاجمال بمقال در آید ^{الاعراض} ثم قال هذا الناصب الفضل اشبه
منقول من كتاب صراط المستقیم و فی مسند ابن حنبل
یا علی من فارقتنی فقد فارقت الله ومن فارقتك
فقد فارقتنی **وقال رحمه الله** فی موضع اخر ^{منه}
و یعضده ما رواه جماعة اهل البيت و ابن اسحاق
و الشعمی و الاعمش و الاصفهانی و ابن جریر و الحسك
و ابن عباس و النظیری ان قوله تعالى و فقومهم انهم
مسؤلون عن ولاية علی ابن ابیطالب علیه السلام

وقال رحمه الله علیه فی موضع آخر منه و اسند ۱۸۹
ابن مردویه و هو من ثقاتهم الى ابان بن تغلب عن
مسلم قال سمعت ابازر و المقداد و سلمان یقولون
كنا فعودا عند النبی ص اذا قبل ثلاثة من المهاجر
فقال یفترق امتی بعدی ثلاث فرق فرق اهل حق
لا یثوبون له بیاطل مثلهم كالذهب كلما
فی النار زاد جودة و طیبا و اما مهم هذا و اشك
الى الحد الثلاثة و هو الذی امر الله فی كتابه اماما
و نعمة و فرقة اهل باطل لا یثوبون له بحق شیء
كخبث الحديد كلما فتنته النار زاد خبثا و اما
هذا فسألته عن اهل الحق و اما مهم فقالوا
علی بن ابیطالب امام المتقین و أمسكوا عن الآخر
فجهدت ان یسموها فلم یفعلوا هذه رواية
اهل المذهب فاما الفرقة المحقة فروى الحسن
بن جبر فی نخبه مرفوعا الى النافع علیه السلام قال
لما نزل و كل شیء احصیناه فی امام مبین قیل

يا رسول الله هو التورية او الاليجيل والقران
قال لا فاقبل على فقال النبي صلى الله عليه وآله
الذي احصى فيه كل شئ وروى الفقيه ابن بابويه
 امانه وذكره عدة مشايخ في كتبهم عن ابن عباس
 قال بعد النبي المنبر فخطب واجتمع الناس فقال ان الله
 الى آتي مقبوض وان ابن عتي مقتول واتى اخبركم ان ما
 علمتم به سلمتم وان تركتموه هلكم ان ابن عتي على هذا
 اخي وزيري وهو خليفة وهو المبلغ عن وهو اما المتغير
 وهو فايدا لغر المحجلين ان اسر شذموه ارسدكم
 وان ابغتموه بخوتم وان خالفتموه ضللتهم وان اطعمتموه
 فالله اطعمهم وان عصيتهم فالله عصيتهم وان بايعتموه
 فالله بايعهم وان نكتموه بيعة فبيعة الله نكتم ان الله
انزل على القران فمن خالفه ضل ومن اتبعه عليه عند غيرة
هلك وهذا الخبر رواه ابو الفرج والمعاوية بن زكريا وخطب
خوازم وفي آخر رواية الخطيب على بن ابي طالب امام امة
محمد صلى الله عليه وآله بعد النبي صلى الله عليه وآله
 المتعادين بين والخصمين المتباينين لنقل لا يحتمل التاويل
 والايهام ان على بن ابي طالب عليه السلام هو الاما

تم

احقاق الحق

تم
 اقول هذا مذكور في تفسير امام اهل السنة في
 الرازي مع تفصيل حيث قال وذكرنا ههنا اقوالا
 الى ان قال والثالث المنذر النبي والهادي على قال
 ابن عباس وضع رسول الله يده على صدره وقالنا
 المنذر وما الى منكب على وقال انت الهادي بك
 بهتدي المهتدون بعدى انتهى وبعد اسطر من هذا
 بقول القاضي فليظن هذا الناصب الضال ان المنصف
 بهداية الامة هو من يطالع اللوح المحفوظ بشيئا
 ابن حجر العسقلاني في شرح صحيح البخاري كما يقول
 سلوى عمادون العرش ونحو ذلك مما يدل على غزارة
 علمه او من لا يعرف الكلاله والاب من القران او من
 يعترف بافقهية محدثات النساء عنه ويقول سبعين
 مرة لولا على لهلك عمر وهذه معضلة ولا ابا حسن
 فمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي الا ان
 يهدي فما لكم كيف تحكمون **تكميل وتجميل** ينبغي
 ان يعلم انه اذا دل حديث مروي من طريق اهل السنة
 على افضلية على عليه السلام او على تفردة بفضيلة

١٩٠
 في كتابنا من كتابنا
 في كتابنا من كتابنا

في كتابنا من كتابنا
 في كتابنا من كتابنا

في كتابنا من كتابنا
 في كتابنا من كتابنا

في كتابنا من كتابنا
 في كتابنا من كتابنا

في كتابنا من كتابنا
 في كتابنا من كتابنا

في كتابنا من كتابنا
 في كتابنا من كتابنا

في كتابنا من كتابنا
 في كتابنا من كتابنا

مخصوصة كما في محرفيه ثم وجد حديث آخر من طريقهم
على افضلية غيره او تفرد غيره بذلك الفضيلة المخصوصة
او اشتراكه معه فيها فالعقل السليم حاكم بصدق الاول
وكذب الثاني كما اوضحه والذي الشريف روح الله حو
في بعض تعليقاته حيث لا يخفى على اولى النما ان اجتماع
التقيضين وارتفاعهما ايضا محال فلا يكون في الواقع الا
احدهما فنقول ح انا نجد كثيرا في الاحاديث المعتبرة ^{عند}
الجمهور ويزعمون ان ما من الصحاح حديثين نقلهما
واحداهما يدل دلالة واضحة صريحة على افضلية
مولا ابي المير المؤمنين ع والآخر يدل على افضلية من
فضلوه عليه على نعمهم الفاسد ورايهم الكاسد
فلا يكون الناقل في نقل الحديثين صادقا لما بينهما من
التناقض ولا يكون فيهما كاذبا لان طرح الكل مخالف
للأصول فبقي ان يكون في احدهما صادقا وفي الآخر كاذبا
فان قالوا ان ناقلهم فيما نقل في حق كاذب وفي حق غيره
صادق ومعناه لان من تطرق الكذب في احد روايتيه

لم تعتبر روايته الاخرى فهو في ما نقل في حقه صادقا
وفي الآخر كاذب لكن لا من جهة نقل ناقلهم بل لانا
وجدنا اخبارا صحيحة متواترة مروية عن المعصومين
وعن كبار الصحابة المنتجبين الموثوقين يؤيد ما روي
روايتهم ويوثق ما حكى ناقلهم وثقاتهم والله يهدي
من يشاء الى صراط مستقيم **وقال القاضى رحمه الله**
في موضع اخر من الكتاب المزبور ويقرب عن هذه
الرواية ما رواه النسفي الحنفى في تفسير المداير عند
تفسير آية التجوى عن ابي المير المؤمنين ع انه قال سالت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن مسأئل الى
انه لست قلت وما الحق قال الاسلام والقران والولاية
اذ انتهت اليك انتهى واقول مفهوم الشرط حجة عند
المحققين من ائمتنا لأصول فيدل على ان الامامة
والولاية قبل الانتهاء اليه باطل فيلزم بطلان خلافة
من تقدم فيها عليه كما لا يخفى **وقال ايضا في موضع اخر**
واما ما ذكره من الخطا ط درجة المصنف قدس سره في سائر
العلوم فهو بجهله معذوره في ذلك فقد قيل انما يعرف

ذا الفضل من الناس ذووه ولا يخفى على من تأمل في
 تاريخ الدولة القاهرة الايمانيتة الى السلطان الفاضل
 السعيد اولوجايتو محمد خدا بنده انار الله برهانه ان زما
 كان اكثر تربية للاولياء والعلماء والحكماء والفقهاء
 وكان المعاصر للمصنف العلامة خلق كثير كنجم الدين
 عمر الكاتبي القزويني والقاضي البيضاوي والعلامة
 الشيرازي والحكيم احمد بن محمد الكشي والمولى الفاضل
 بدر الدين محمد الحنفي الشوشتری والقاضي نظام الدين
 عبد الملك المارغي والسيد ركن الدين الموصلی وولد
 جهان البخاري وغيرهم من مشاهير الحكماء والمتكلمين
 الذين عجزوا عن مناظرته فسلموا له حقيقة مذهبه
 الى ان اخذ السلطان مع كثير من اهل زمانه من
 الامامية على التفصيل المشهور للسطور في سير الجمهور
 فالقول باخطاط درجة مثل هذا العالم العلامة الذي
 سلم علو درجته مثل هذه العلماء الاعلام انما بجلا
 قدرهم مع ظهور ان هذا الناصب الشقي الفضول لا يصلح

١٩٢
 لجل غاشيتهم بل برعى ما شيتهم وبالجملة ما التي من
 القول بسقوط درجة المصنف لعلامة كلام ساقط
 قد كفى مؤنة الرد عليه شيوع صيت كماله بين الجمهور
 وظهور ندود امثاله كالنور على قلال الطود ولا روم
 هذا القاصر الشقي في النفي والامكان المذكوران
 ذلك من هذا الدهر مع اهل الجهل والغرور
وقل القاضي روح الله رحمه فيه ايضا
 كما اشار اليه النيشابوري في تفسيره حيث قال النبأ
 العظيم القران واحتلافهم فيه ان بعضهم جعلوا
 سحر وبعضهم شعرا او كهانة وقيل نبوة محمد
 كانوا يقولون اما والذي حدث وعجبوا ان جاءهم منذ
 وقالت الشيعة هو علي وقال القائل في حقه
 هو النبأ العظيم وفلكن نوح وباب الله وانقطع الخطأ
 انتهى ويؤيد ما رواه الحافظ المذكور عن السدي عن علقه
 انه قال خرج يوم صفين رجل من عسكر الشام وعليه
 سلاح ومصحف فوقه وهو يقرأ عمه نبيسا ثلوث
 فاردت البراز فقال عليه السلام مكانك وخرج

وقال تعرف النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون قال
 لا قال والله انا النبأ العظيم الذي فيه اختلفتم و
 ولايتي تنازعتم وعن ولايتي رجعتم بعد ما قبلتم و
 بغيكم هلكتم بعد ما بسيفي نجوتم ويوم غد يرخم
 قد علمتم قد علمتم ويوم القيامة تعلمون ما علمتم
 ثم علاه بسيفه ورعى راسه ويده ثم قال سأعزى
الى الله الا ان صفين دارنا وداركم ما الاح في الاخر
وحتى تموتوا وتموت ومالنا وما لكم عن حرمة الحرب
 واما ما ذكره الناصب من ان السؤال في القبر عن
 ولاية علي لم يثبت في الكتاب والسنة فكفى في
 رده وثبوت ذلك في الكتاب ما رواه حافظ اهل
 السنة في شان نزول الآية واما قوله لو كانت
 المسؤلات في القبر كان ينبغي ان يعلمنا رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وتواتروا شتم الخ
 فجاب بان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد بين ذلك في غدير
 خم عند نزول قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم

وانتم عليكم نعمتي في شان ولاية علي لما سبق
 من دلالة الله ودلالة غيره من الايات والحديث
 على ان امامة علي من اركان الدين وقد تواتر واشهر
 في زمان النبي وقبل استقرار شبهة الخلاف في قلوب
 الناس ثم منع تقليد السلف وايقاعهم الشبهة في
 قلوب الناس سيما في زمان بنى امية المباليغيين في
 حوثار اهل البيت ومناقبتهم عن تواترها عند
 اهل السنة من المقلدة السلف الخاضعين في غمرات
 الشبهة وبقي متواترا مشهورا عند غيرهم وبالجملة
 شرط حصول العلم بالخبر المتواتر ان لا يسبق شبهة
 الى السامع او تقليد ينافي في موجب خبره بان يكون معتقدا
 نفيه فان ارتسام الشبهة ونحوها في الذهن واعتقادها
 له مانع من قبول غيره والاصفاء اليه ومن هذا
 ورد قوله حجك للشئ يعي ويصم هذا الشرطه
 يحصل الجواب لمن خالف الاسلام من الفرق اذا ادعى
 بلوغ التواتر بدعوى نبينا من النبوة وظهور المعجزات

على يده موافقة لدعواه فان المانع لحصول العلم
بذلك دون المسلمين سبق الشهادة الى انفيه ولولا
الشرط المذكور لم يتحقق جوابنا لهم عن غير معجزة ^{القرآن}
وسيعلم الناصب الشق كل ذلك عند الموت وبعد
كلا سيعلمون ثم كلا سيعلمون وقد سيعلم الذين
ظلموا اي منقلب ينقلبون **تم قول في موضع آخر**
وقد انصف واعترف شارح المقاصد بظهور ما وقع بين
الصحابة من التشاجر والخلافة وتعريض النفوس لكل
بلية وافية فلا ينفع في اصلاحها ما يكلفه الناصب
من التاويلات الباردة القادرة عن الحماقة والخلافه
ولنذكر كلام شارح المقاصد قصر المسافة على الناظر
الذي يطول عليه الرجوع ولا يسميه الاشارة
ولا يغني من جوع فنقول قد انطق الله لسانه بالحق
فقال رغما لانفسه ان ما وقع بين الصحابة من المحاربا
والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ و
المذكور على السنة الثقات يدل بظاهره على ان بعضهم
قد عاد عن طريق الحق وبلغ هذا الظلم والفسق وكان البا

عليه الحقد والعناد والحسد والتداد وطلب الملك ١٩٢
والرياسة والميل الى اللذات والشهوات اذ ليس كل صحابي
معصوما ولا كل من لقي النبي بالخير موسوما الا ان
العلماء لحسن ظنهم باصحاب رسول الله قد ذكروا لها
محامل وتاويلات بها يلقون ذهبا الى اثم محفوظ
عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقائد المسلمين من
الترغيب والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين
منهم والانصار المبشرين بالثواب في دار القرار اما ما
جرى بعدهم من الظلم على اهل بيت النبي فمما اظهر
بحيث لا مجال للاخفاء ومما الشناعة بحيث لا شتبا
على الاراء ويكاد يشهد به الجهاد العجم ويكفي له
في الارض والسماء وتنهد منه الجبال وتنشق منه
الصخور ويبقى سوء عمله على كبر الشهور والذهور فلعنه
الله على من باشر ورعي وسعي ولعذاب الاخرة اشد
وابقى **تم وقال في موضع آخر منه** وما يقلع عرق
انكارهم ويوضع رجوعهم على اديارهم ما ذكره

ابن قتيبة وهو من اكبر شيوخ اهل السنة وله عدة
مصنفات في امامة ابي بكر وغيرها من الكتب قال في
كتاب السياسة في باب امامة ابي بكر واباء علي عن
ما هذه صورته وذكروا ان عليا اتى به ابو بكر وهو
انا عبد الله واخو سوله فقبل له بايع ابا بكر فقال يا اخو
بهذا الامر منكم وانتم اولى بالبيعة لي اخذتم هذا
من الانصار اخرجتم عليهم بالقرابة عن النبي واخذ
منا اهل البيت غصبا الستم زعمتم للانصار انكم
اولى بهذا الامر مكان محمد منكم فاعطوكم
المقادة وسلموا عليكم الامارة فانا اخرجتكم
بمثلها اخرجتم به على الانصار ونحن اولى برسول الله
حيا وميتا فانصفونا ان كنتم تخافون من انفسكم ولا
تفوتوا بالظلم وانتم تعلمون فقال له عمر انك انت
متروكا حتى تباع فقال علي عليه السلام احب
حلباك شطرا اشد له اليوم ليرده عليكم فقام
ثم قال والله يا عم لا اقبل قولك ولا اباع فقام

له ابو بكر فاسلم تباعني فلا اكرهك فقال علي ع
يا معشر المهاجرين الله الله لا تخرجوا سلطان محمد
صلمكم في العرب من دار وقربيتته الى دوركم
وقربيوكم وتدفعوا اهله عن مقامه في الناس
وحقه فوالله يا معشر المهاجرين لنحن اهل البيت
بهذا الامر منكم ما كان فيها القاري لكتاب الله
الفقيه لدين الله العالم بسنن رسول الله صلى الله
عليه وآله انتهى ما قصدنا ابراده من كلامه
وفيه كما قال بعض الفضلاء عدة شواهد على ما
يلعبه الشيعة من قوله انا الحق بهذا الامر منكم
وقوله تاخذونه منا اهل البيت غصبا وقوله
لنحن اولى برسول الله حيا وميتا وقوله لا تخرجوا
سلطان محمد صلمكم في العرب من دار وقربيتته
وقوله وتدفعوا اهله عن مقامه في الناس وحقه
فوالله يا معشر المهاجرين لنحن اهل البيت احق بهذا
الامر منكم ونحن معاشر الامامية نقول صدق
في جميع ذلك والتواصب يلزمهم ان يقولوا لذب

وليت شعري انهم مع دعوى محبتهم لاهل
البيت كيف يجعلونه كاذبا في جميع ذلك وهو
عندهم امام فكيف يجعلونه صادقا فيلزم
امامهم الاول وكيف يجمع ابن قتيبة بين هذا
الحديث وبين قوله بائيم اقتديتم اهتد
يهدى الله لنور من يشاء والله مقيم نوره و
كر الكافرون **وقال ايضا في موضع آخر منه**
ولعم ما قيل بالفارسية صحابه كجه جمل كالجو
ولي بعض كواكب نحس وشومند فليظن هذا الكتاب
الضال ان المتصف بهداية الامة هو من يطالع
الوج المحفوظ بشهادة ابن حجر العسقلاني في شرح
صحيح البخاري كما مر ويقول سلوني عما دون العا
ونحو ذلك مما يدل على غزارة علمه او من لا يعرف
معنى الكلالة والاب من القرآن او من يعرفها
مخدرات النساء عنه ويقول سبعين مرة لولا
لهلك عمر وهذه معضلة ولا ابا حسن فيها

انهم

افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع ام من لا يهدي
الا ان يهدي فما لكم كيف تحكمون
قال ابن بابويه في كتاب الاعتقادات رحمه الله
واعقادنا فيمن قاتل عليا قال النبي من قاتل عليا قاتلني
عليا فقد قاتلني ومن حارب عليا فقد حاربني
ومن حاربني فقد حارب الله وقوله ص
لعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام
انا حارب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم
واما فاطمة صلوات الله عليها واعتقادنا فيها
انها سيدة نساء العالمين من الاولين والآخرين
وان الله يغضب لغضبها ويرضى لرضاها وانها
خرجت من الدنيا ساخطة على ظالمها وغانا
وما نعي ان ما قال النبي صلعم ان فاطمة بضعة
مني من اذ اها فقد اذاني ومن غاظها فقد غاظني
ومن سرها فقد سرتني وقال صلعم فاطمة بضعة
مني وهي روعي النبي بين جنبي يسوي ما ساءها

اعقادنا فيمن قاتل عليا قاتلني
عليا فقد قاتلني
ومن حارب عليا فقد حاربني
ومن حاربني فقد حارب الله
وقوله ص
لعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام
انا حارب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم
واما فاطمة صلوات الله عليها واعتقادنا فيها
انها سيدة نساء العالمين من الاولين والآخرين
وان الله يغضب لغضبها ويرضى لرضاها وانها
خرجت من الدنيا ساخطة على ظالمها وغانا
وما نعي ان ما قال النبي صلعم ان فاطمة بضعة
مني من اذ اها فقد اذاني ومن غاظها فقد غاظني
ومن سرها فقد سرتني وقال صلعم فاطمة بضعة
مني وهي روعي النبي بين جنبي يسوي ما ساءها

ويسترنى مايسرها واعتقادنا في البرائة انها ^{جنة}
 من الاوثان الاربعه والانداد الاربع ومن
 جميع اشياءهم واتباعهم وانهم شر خلق
 الله وان لا يتم الاقرار بالله ورسوله والائمة
 عليهم السلام واعتقادنا في قتل الانبياء
 وقتل الائمة عليهم السلام انهم كفار ^{اعتقد}
 مخلدون في سفلى ذلك من النار ^{والله اعلم}
 فيهم غير ما ذكرناه فليس عندنا من دين الله في شئ
 وقال القاضي نور الله رحمة الله عليه في الحقايق
 وقد اشار اليه الشيخ عز الدين عبد السلام المقلد
 الشافعي في فصل من بعض رسائله المعجولة
 مدح الخلفاء حيث قال فلما حصلت خديجة
 رضى الله عنها وفاطمة كانت فاطمة تحبها
 بطنها وتوسها في وحدتها وكانت تكتم ذلك
 عن رسول الله صلى الله عليه وآله فدخل النبي
 يوما فسمع خديجة تحدث فاطمة فقال لها

وفقا للمحقق الطوسي
 رضى الله عنه
 في تاريخه
 في مناقب الخلفاء

يا خديجة لمن تحدثين قالت لحديث الجني
 الذي في بطني فانه يتحدثني ويوسني قال بل خديجة
 ابشري فانها انثى وانها النسلة الطاهرة قالوا
 فان الله تعالى قد جعلها من نسلي وسيجعل
 نسلا خلفاء في ارضه بعد انقضاء وحيه
 فما برح ذلك النور يعلو واشعله في الافاق
 ثم حتى جاءه الملك فقال يا محمد انا الملك محمد
 وان الله تعالى بعثني ان ازوج النور من النور
 فقال رسول الله صلى الله عليه ممن قال علي من فاطمة
 فان الله قد رزقها من فوق سبع سماواته وقد
 شهد ملائكتها جبرئيل وميكائيل واسرافيل
 في سبعين الفا من الكروبيين وسبعين الفا
 من الملائكة الكرام الذين اذا سجد لا يرفع راسه
 الى يوم القيامة اوحى الله تبارك وتعالى اليهم
 ان ارفعوا رؤسكم واشهدوا ملائكة علي وفاطمة
 فكان الخاطب جبرئيل والشاهدان ميكائيل واسرافيل

ثم أمر الله عز وجل بحور العين أن يحضرن تحت
 شجرة طوبى وأوحى إلى شجرة طوبى أن أنثري
 ما فيك فنثرت ما فيها من جوز ولوز وسكر واللؤلؤ
 من دنة الجوز من الياقوت والتكر من سكر الجنة
 فالتقطته حور العين فهو عندهن في الأطباق
 يتهادينه يقلن هذا من نثار ترويح فاطمة عليها
ف عند ذلك حضر النبي صلى الله عليه وآله وسلم
أني نعت فاطمة عليها فقلت النبي الجراح
النبوة من فاطمة عليها ومجر ماء الفتوة من عليها
هناك مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ لا يبغي
برزخ التقوى لا يبغي عليها فاطمة بدعوى
ولا فاطمة عليها على بشكوى يخرج منهما اللؤلؤ
والمرجان اللؤلؤ الحسن والمرجان الحسب فجاء
سبطين سيدتين شهيدتين حبيبين إلى سيد
الكونين فهما روحا وريحاناه كلما اراح عليهما
 ارتاح إليهما يقول هذان ريحاناي من الدنيا

وكلما اشتاق إليهما يقول ولداي هذان سيد
 شباب أهل الجنة وأبوهما خير منهما ما وفا
 بضعة مني يريدني ملا بها وبؤذيني ما
 يؤذيها ويستريحني ما يستريحها قل لا أسئلكم
 عليه أجرا إلا المودة في القربى انتهى
وقال رحمه الله عليه في موضع آخر منه
وأما قول الناصب عليه لم يحارب الكفار عليه
ان اراد به الكافر الاصلى فهب ان يكون عليه
لكن لا يجدي نفعاً وان اراد به الاغم من الكافر
الاصلى والمرتد فغير مسلم لان البغاة كفار مرتدون
عندنا كما مر سابقا في قوله تعالى يا ايها الذين
امنوا من يرتد منكم عن دينه الآية وبالجمله
محاربو عليه كفره عندنا كما صرح به افضل المحققين
في التجريد بقوله ومحاربو عليه كفره ومخالفة فسقة
والبغاة قد حاربوا عليه وايضا ما الوجه في تجوز

الحكم بارتداد من منع الزكوة عن أبي بكر لأجل
اعتقادهم عدم استحقاقه للخلافة دون تجويز الحكم
بارتداد البغاة الذين حاربوا علياً مع أن التجويز
لأزم ههنا بطريق الأولى كما لا يخفى وقال
المصنف قد مر مرة في شرحه قد اختلف قول علماء
في مخالفي علي في الإمامة فمنهم من حكم بكفرهم
لأنهم دفعوا ما علموا بثبوته من الدين وهو النظر
الجملي الدال على إمامته مع توابعه وذو هب آخر
إلى أنهم فسقة وهو الأقوى ثم اختلفوا
على أقوال ثلاثة أحدها أنهم مخلدون في النار
لعدم استحقاقهم الجنة والثاني أنهم يخرجون
من النار إلى الجنة الثالث ما ارتضاه ابن نوح
وجماعة من علماء أئمتنا أنهم يخرجون من النار
لعدم الموجب للخلود ولا يدخلون الجنة لعدم
المقتضى لاستحقاق الثواب انتهى ووجه دلائل

الآية

الآية على المدعى أن من ينقم الله به عن الكفار
ويطيب خاطر نبيه بوساطته دون سائر المؤمنين
والانصار يكون أفضل أصحابه الاخيار وقال
في موضع آخر منه قال المصنف رفع الله قدره
الثالث والسبعون سلام على آل بيته قال ابن عباس
آل محمد صلعم انتهى قال الناصب حفظه الله
أقول صح هذا وآل ياسين آل محمد صلعم وعلي منهم
والسلام عليهم ولكن أين هو دليل المدعى انتهى
أقول قد خص الله تعالى في آيات متفرقة من هذه
السورة عدة من الأنبياء بالسلام فقال
سلام على نوح في العالمين سلام على إبراهيم
سلام على موسى وهارون ثم قال سلام على آل
ياسين ثم ختم السورة بقوله سلام على المرسلين
والحمد لله رب العالمين ومن البين أن السلام
عليهم متفرق في أثناء السلام على الأنبياء والمرسلين
دلالة صريحة على كونهم في درجة الأنبياء
 والمرسلين ومن هو في درجتهم الإمام معصوم لا يكون

فكون نصّا في الإمامة ولا اقل من ان يكون
نصّا في الافضلية ويؤيد ذلك ما نقله ابن حجر
المتأخر في صواعقه عن فخر الدين الرازي من انه قال
ان اهله بيته صلعم يساوونه في خمسة اشياء
في السلام قال السلام عليك ايها النبي وقال سلام
على آل بيته وفي الصلوة عليه وعليهم تشهد
وفي الطهارة قال طه اي باطاهر وقال ويطهركم
تطهيراً وفي تحريم الصدقة وفي المحبة قال الله
تعالى فاتبعوني يحببكم الله وقال قل لا اسئلكم
عليه اجر الا المودة في القربى **وقال ايضا**
في موضع آخر من الكتاب المذكور اقول حديث
لتحاد النور اظهر صحة من النور على شأه
ليكن المخالفين يريدون ليطفئوا نور الله باقوا
والله متم نوره ولو كره الكافرون فانا قد
اريناك مارا كذب هذا الناصب الشقي وخبر

الكتاب والستنة وافتراؤه على الكتاب ومصنفها الكتب
تدريجاً لامره وخروجاً عن عهده ما التزمه و
نقطه فيه من ابطال ما في هذا الكتاب المستطاب
فان الحكم بوضع هذا الحديث اضعفه لم يوجد في
كتب المتأخرين من اهل الستة كخضر الفيروز آبادي
والمقاصد الحسنة للشيخ اوى وكتاب اللآل للشيخ طي
وكتاب الزيل له وكتاب الوجيز له وموضوعات
الصغاني فما نسبته الى ابن الجوزي لا يسلم منه
الا بعد ظهور صحة النقل وبعد تسليم ظهور
لابتغى اليه هيهنا من وجهين احدهما ان
الحديث مما اتفق على نقله الفريقان وجرح واحد
منهم لا يعادل روايته ماله سيما وقد صرح البخاري
في شرح الرسالة المنظومة للجوزي في اصول الحديث
بان المعتمدان ليس في مسند احمد بن حنبل شيء
وهذا القدر كاف فيما نحن فيه والثاني ان ابن الجوزي

موضوع

شتمهم عند اصحابه بان تجاوز في حكم الوضع حد الاعتدال
فهو عند الشيعة اقل من ذلك خصوصاً في مناقب علي
قال جلال الدين السيوطي في كتبه الثلاثة قد اكثر ابن الجوزي
في الموضوعات اخراج الضعيف بل ومن الحساب بل ومن
كاتبه عليه الحقاظ ومنهم ابن الصلاح وقد ميز في
وجيزه ثلثمائة حديث قال لا سبيل الى اذراجك في التواتر
فمنها حديث في صحيح مسلم وفي صحيح البخاري رواية
حماد بن شاكر وحديث في بقیة الصحاح والسنن
وقد نقل فيه عن احمد بن محمد المجدلاني قال في مالم يثبت
فيه ابن الجوزي اطلاقه الوضع لكلام قائل في رواية
فلان ضعف او ليس بقوي او ليس بحكم بوضعه
غير شاهد عقل ونقل ومخالف كتاب وسنة او
اجماع وهذا عدوان واه ومجازفة انتهى وكذا الكلام
في يحيى بن معين فانه كان امويًا ناصبيًا طاعيًا في
من استشم منه بالجنة من محبة اهل البيت
قال فخر الدين الرازي في رسالته المعمولة لتفضيل مذهب

الشيعة

الشافعي ان يحيى كان ينسب الشافعي الى التشيع وكان
شديد الحسدة له وكان يلوم احمد بن حنبل على تعظيمه
وكان احمد يلومه على ذلك الحسد وقد طعنوا
في يحيى بكثرة طعنه في الناس فقالوا اشهر
لابن معين في الرجال وقبعة سيسال عنها والمالك
فان يك صدقا فهي لاشاعة وان يك ذورا فالقصا
انتهى هذا مع ما علم من دلب اهل السنة انهم اذ اظهروا
علماء الشيعة عليهم حديثا يدل على خلافه فدايموا
او فضيلتنا وطعن احد من الصحابة الثلاثة
مرويا في كتب اسلافهم في قدح بعض رجاله او ناذ
او تخصيصه الى غير ذلك من التصرفات كما مر
وفارقته اياه ايضا في موضع آخر من الكتاب المنزوي
واما قوله فكل الناس يعلمون ان عدد الشيعة والرافضة
في كل عصر من العصور الاول الى هذا العصر ما بلغ
حد الكثرة والاستفاضة الخ ففيه ان اولاد

ان فالك الكل الذي تمسك بعلمهم المتسمين
باهل السنة الجهال الذين قالوا فيهم
فكلهم لاهم لخير في كلهم فلجنة الله على كلهم
فلا يصير علمهم حجة على غيرهم وثانيا ان
ثبته لبلوغ الشيعة حد التواتر في عصر
من الاعصار عناد محض وكذب مجتهد
عليه حال بلدان الشيعة كالمناضلين من
اهل المدينة الطيبة والكوفة ونواحيها
وقم وكاشان وسبزوار وتون وما لم يوجد
فيها قط غير الشيعة فضلا عن البلاد المشرقية
ويشهد ايضا بخلافه عبارات اصحابها
ما ذكره الذهني الشامي في اول كتاب ميزان
الاعتدال في احوال الرجال عند ذكر آيات
تغلب من انه شيعي صلب لكنه صدوق

فصله

٢٠٢ فصدق له لنا وبد علمه وقال الحمد بن حنبل
ابن معين وابو حاتم انه ثقة وذكر ابن عدي
وقال انه كان غالبا في التشيع ثم قال ان قيل
كيف يحكم بثقة المبتدع مع انه العذالة
النافية المبدعة ماخوذة في تعريف الثقة
قلنا الغلو في التشيع والتشيع بلا غلو كان كثيرا
في التابعين وتبع التابعين مع انهم كلهم
كانوا من اهل الدين والصدق والورع فلو
حدثها ولأ مع كثرتهم لضاع كثير من
الاثار النبوية وهذه مفسدة ظاهرة انتبهوا
كلامه ووجه شهادته على ما ذكرناه ظاهر
ومنها ما ذكره ابن اثير الجزري في شرح كتاب
النبوة من جامع الاصول ان المذاهب المشهورة
في الاسلام الذي عليها مدار المسلمين

في اقطار الارض مذهب الشافعي وابي حنيفة
ومالك واحمد ومذهب الامامية وقال ان
مجتد مذهب الامامية على راس المائة الثانية
هو الامام علي بن موسى الرضا وعلى راس
المائة الثالثة محمد بن يعقوب الرازي وعلى راس
المائة الرابعة المرتضى الموسوي ومنها ما قل
الشيخ عماد الدين بن كثير الشافعي في
احوال سنة ثلثة عشر واربعمائة من تاريخه
توفي فيها ابن العلم شيخ الروافض والمصنف
لهم والحامى عن حوزتهم وكان مجلسه
خلق من العلماء من ساير الطوائف وكان
من جملة تلاميذه الشريف المرتضى النخعي
قال البيهقي في تاريخه توفي فيها عالم الشيعة

٢٠٢ امام الرضا صاحب التصانيف الكثيرة المعروفة
بالمفيد وابن العلم البارع في الكلام والمجدل
والفقه وكان يناظر كل عقيدة بالجلالة
والعظمة في الدولة البويهية وكان كثير
الصدقات عظيم الخشوع كثير الصلوة والقنوت
خشن اللباس وكان عضد الدولة ربما زاد
الشيخ المفيد عاشر سبعا وسبعين وله اكثر
من مائتي تصنيف وكانت يوم وفاته
شهوره وشيعته ثمانون الفا من الرضا
والشيعة وراح الله عنه انتهى الفا
روح الله روحه العزيز في موضع آخر منه قال المصنف
رفع الله درجته الثاني والثمانون في مسند احمد بن حنبل
قال ابن عباس ما في القرآن يا ايها الذين امنوا الا
وعلى راسها وقايدها وشريفها واميرها ولقد

من كتاب
تعلية در تفسير آية
انما وليكم الله
بمحبته كما يحبكم
اربعه اهل سنت
روایت کرده است
ملجاء لاهل سنت
رسول الله صلى
عليه وآله
لعل من الفضل
ولا يكتمونه فاعلم ان لا نص هناك انتهى
اقول انما ذكر احمد بن حنبل واضربه من اهل
تلك الفضائل باجراء الله تعالى ذلك على لسان
ولسان اقلامهم من غير ان يعرفوا ان الشيعة
يتطرق بذلك الى توهين امر خلفاء الثلاثة

2.5

منقول من الكتاب المستطاب المسمى بکبوهر مراد
والبجلا احادیث و روایات در طریق اهل سنت بسیارست بجه
صریح در خلافت و امامت و وصیت علی علیه السلام که این کتاب
ناب نقل بندی از آن ندارد و صاحب کتاب طریف گفته که من دیده
کتاب بزرگ از تصانیف احمد حنبل در مناقب اهل البیت علیهم
السلام
فیه احادیث جلیله قد صرح فیها بالنصر علی علی
بن ابیطالب علی بالخلافة علی الناس فیها شبهة
عند ذوی الانصاف و هی حجة علیهم و گفته که در خزانه

مشهد امیر المؤمنین علیه السلام من اراد الوقوف
عليها فليطلبها من خزائنه و نیز گفته که در کتاب استیعاب
 ابو عمر الغمر نصوص هر یک در خلافت علی علیه السلام ایراد شده و گفته
 که کتاب مناقب این مردویه اخبار کثیره شایسته تواتر و تصحیح
 بقضایل علی بن ابیطالب و تحقیق النص علیه و گفته
 که کتاب مناقب موجود کور در سه مجلد نزد من موجود است
و تتضمن نصوصاً صریحاً علی بن ابیطالب
 و همچنین در کتاب این مؤمن الشیرازی که از تفاسیر اثنی عشر
 که در میان اهل سنت معتبر است و همچنین کتاب فایق اسفند
 عبد القاهر الاصفهانی فانه يتضمن نصوصاً صریحاً علی
علیه السلام بالخلافة الى غير ذلك من الكتب
 و نیز منصوص بودن علی علیه السلام بامامت و خلافت و مظلوم
 آن حضرت از مرتبه و منزلت مستحق خود در شهرت و شهر
 بمرتبه بود که علی رؤس الاشهاد در صدر سالفه سابقین
 سالفه مجامیر و معالیه بان میگرداند و محاربه و منافسه می نمود
 و در شهرت بمرتبه بوده که نسوان و دوستان نزد دشمنان

حاجه بان میگرداند در کتاب ابو بکر بن مردویه و در شهرت
 الی داود بن ابی عوف که گفت بمن معاویه بن ابی ثعلبه گفت بخوان
 که حدیث کنم برای تو حدیثی که کذب و تحلیط در آن نباشد قلت بلی
 گفت بیمار شد ابو ذر غفاری رضی الله تعالی عنه و وصیت کرد
 بسوی علی بن ابی طالب که اگر وصیت بسوی عمر میکردی برای
 تو بهتر بود ابو ذر گفت والله حقا انه التربع الذي لا يسكن
الا اليه ولو قد فارقم لقد انكرتم الناس وانكرتم
الارض یعنی بحق خدا که آن خضر ترا منزلی هست که سکون و قرار
 نتوان یافت مگر در او و اگر او از میان شما برود و تحقیق که شما
 منکر خواهید شد و دشمن خواهید داشت مردم را و روزی این
 را و کوی بد پس گفتم با اباذر ما میدانیم که هر که از صحابه محبوب تر
 بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم محبوب تر خواهد بود نزد
 گفت بل گفتم فانهم ارحم اليك کدام از صحابه محبوب ترند
 نزد تو گفت هذا الشيخ المظلوم المضطهد له حقه
 گفت یعنی علی بن ابیطالب یعنی محبوب ترین اصحاب نزد
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این شیخ ستم رسیده بقره و غلبه حق از دست
 او گرفته و مرادش علی بن ابیطالب بود علیه السلام و از این جمله ابن عبید

از علم اهل سنت در کتاب عقد از اخبار و الهیات علی معاویه
یعنی زمان اکابر قبایل عرب که وقت حکومت معاویه نزول
میکردند و بدین او می آمدند نقل کرده حدیث دارمی را که
گفت با و میدانی که چرا بطلب تو فرستادم و تو را به نزد خود
آوردم دارمی گفت لا یعلم الغیب الا الله معاویه گفت نورا
طلبیدم که از تو سوال کنم که سبب چیست که تو علی را دوست
دشمن نمیداری دارمی گفت مرا معاف دار از این سوال معاویه
گفت معاف ندارم و البته مر باید گفت پس دارمی شروع کرد در
ذکر فضایل علی علیه السلام و عده فضایل بسیار نمود و از جمله آن
آنها گفت من علی را بنا بر این دوست میدارم که رسول صلعم
عقد ولایت او کرد و واجب گردانید محبت و طاعت او را
و دشمنی می دارم تو را علی سَفَكِ الدَّمَاءِ وَ جَوَدِ الْقَضَاءِ
وَحِكْمِكَ بِالْهَوَى و از اینجا در حدیث وفاده اتم شد
در کتاب مذکور بیاتی که بآن تمحّص کرده علی بن ابیطالب را
معاویه ایراد نموده و از جمله ابیات این دو بیت است شعر
قَدْ كُنْتَ بَعْدَ تَحْمِيلِ خَلْقِ النَّاسِ وَصِيَّ الْيَكْبِ بِنَا وَ كُنْتَ وَفِيَّا
وَ الْيَوْمَ لِاخْلَافٍ تَوْ مَلِّ بَعْدَهُ هَيْهَاتَ نَا مَلِّ بَعْدَهُ انْسِيَاءُ

یعنی بودم تو خلفی از محمد صلی الله علیه و آله برای ما که وصیت کرده
بود ما را بتو و تو وفا کننده بودی بر آن و امروز بعد از او هیچ خلفی
نیست که امید واریا و باشیم بهیهات که بعد از او بر هیچ آدمی
امید داشته باشیم و غیر از این نیز حکایات و افادات نقلی در
ابو الفرج اصفهانی در کتاب اغانی ایراد کرده که مهدی خلیفه عباسی
یوزی نشسته بود و عطا با و صلات بقریش میدادستند
حیرت که یکی از بلغاء شعراء عرب است رقعۀ غنومی بدست بیج
حاجب داد که بمهر رساند و در آن رقعۀ نصیحت کرده بود و در
بیاتی که مضمونش اینست که عطا مکن و صله مده بنی تیم و بنی
عبید را یعنی قبیلۀ ابوبکر و عمر را ایشان شکر نعمت تو نخواهند
کرد چه ایشان شکر نعمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نکردند و منع
میراث وی از دختر و پسر عثم وی نمودند و مخالفت و صیت کرده
تقدم بروصی و خلیفه وی جستند و بجای وی بظلم و ستم
نشستند چون مهر رقعۀ را خواند یوزیر خود داد و فرمود که
دیگر بایشان عطا ندهند و نیز جماعتی از علماء و اصحاب بیج
نقل کرده اند که مامون خلیفه عباسی علماء زمان خود از اینک
و جماعت را جمع نمود بایشان منبسط شد و وثوق دل و انصاف

أَمَّنْ بِي وَعَلَى تَفْسِيرِ كِتَابِ رَبِّي اللَّهُمَّ أَنْتَ أَنْزَلْتَ
عِنْدَ تَبْيِينِ ذَلِكَ فِي يَوْمِ أَكْمَلْتَ لَكُمْ دِينَكُمْ
يَا مَاهِمَتِهِ فَمَنْ لَمْ يَأْتِرْ بِهِ وَبِمَنْ كَانَ مِنْ وَلَدِي
مِنْ صَلْبِهِ إِلَى الْقِيَمَةِ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ
فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ إِنَّ ابْلِيسَ أَخْرَجَ آدَمَ
مَعَ كَوْنِهِ صِفْوَةً لِلَّهِ مِنَ الْجَنَّةِ بِالْحَسَدِ فَلَا تَحْسَدُ
فَتَحِيطْ أَعْمَالَكُمْ فَتَزِلْ أَقْدَامَكُمْ فِي عِلِّيْ نَزَلَتْ سُورَةُ
الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا
وَوَصَّى بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ مَعَ أَشْرَ النَّاسِ آمَنُوا بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ وَالتَّوْرَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلُ أَنْ يَنْظُرَ
وُجُوهًا فَتَرَدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا
لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ التَّوْرَ مِنَ اللَّهِ فِي تَمَرِّ فِي
عِلِّي تَمَرُّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ مَعَ
النَّاسِ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

وَعَلَى

وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يَنْصُرُونَ إِنْ أَلَّ اللَّهُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِنْ
مِنْهُمْ إِنَّهُمْ وَأَنْصَارُهُمْ وَاتَّبَاعُهُمْ فِي ذَلِكَ
الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَسَيَجْعَلُونَهَا مَلَكًا وَ
أَغْتِصَابًا فَعِنْدَهَا يَفْرَغُ لَكُمْ أَيْهَا الثَّقَلَاءُ
وَيُرْسَلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِيرُ مِنْ نَارٍ وَخُحَّاسٌ فَلَا
تَنْتَصِرُونَ مَعَ أَشْرَ النَّاسِ عَدُوْنَا كُلِّ مَنْ
ذَمَّهُ اللَّهُ وَلَعَنَهُ وَوَلَدْنَا كُلِّ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ
وَمَلَحَهُ ثُمَّ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأَيُّمَةَ
مِنْ وَلَدِهِ وَذَكَرَ قَائِمَهُمْ وَبَسَطَ يَدَهُ وَأَوْصَا
بِشَعَائِرِ الْأَسْلَامِ وَدَعَاَهُمْ إِلَى مِصَافَقَةِ
الْبَيْعَةِ لِلْإِمَامِ وَقَالَ إِنَّهُ بِأَمْرِ الْمَلِكِ الْعَلَاءِ
مَعَ أَشْرَ النَّاسِ قَوْلُوا أَعْطَيْنَاكَ عَلَى ذَلِكَ
عَهْدًا مِنْ أَنْفُسِنَا وَمِيثَاقًا بِالسَّنَةِ وَ
نُؤَدِّيهِ إِلَى مَنْ نَلَيْنَا وَوَلَدِنَا لَا نَبْتَغِي بِذَلِكَ

بِأَيِّدِنَا

بَدَلًا وَأَنْتَ شَهِيدٌ عَلَيْنَا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا
قُولُوا مَا قُلْتُ لَكُمْ وَسَلُّوا عَلَيَّ بِأَمْرِ الْمَوْتِ
وَقُولُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا
لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَيْنَا اللَّهُ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
كُلَّ صَوْتٍ خَائِنَةٍ كُلِّ نَفْسٍ فَمَنْ نَكْتَفَاغًا
يَنْكُتْ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ
اللَّهُ فَمَسِيئَةٌ يَبْجُرُ عَظِيمًا قُولُوا مَا يَرْضَى
اللَّهُ عَنْكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ فَعَسَى
ذَلِكَ بَادِرًا لِّلنَّاسِ بِقَوْلِهِمْ نَعَمْ سَمِعْنَا وَطَعْنَا
عَلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ يَقُولُونَا وَكَانَ أَوَّلُ
مَنْ صَافَى الْبَيْتَ وَعَلِيًّا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُمَا
وطلحة والزبير وباقي المهاجرين وباقي الأنصار
إِلَى أَنْ صَلَّى لَطَمَهُمْ فِي وَفْتٍ وَاحِدٍ وَأَمَدَّ

ذَلِكَ إِلَى أَنْ صَلَّى الْعِشَاءَ فِي وَفْتٍ وَاحِدٍ
وَاتَّصَلَ ذَكَكَ ثَلَاثًا وَبِالْجُمْلَةِ هَذَا أَمْرٌ لِّشَرِّهِ
لَا يَحْتَاجُ الْوَلِيَّ إِلَى اثْبَاتِهِ لِمَنْ جَحَدَ وَلَا
يَسْتَطِيعُ الْمَوْلَى نَفْيَهُ وَإِنْ جَهَدَ وَقَدْ
فَهَمَ كُلُّ مَنْ حَضَرَ ذَكَكَ الْمَشْهُدَ السِّنِّيَّ
مَا أَرَادَهُ النَّبِيُّ لِعَلِيٍّ فَلَا يُخْرِجُهُ إِلَى التَّأْوِيلِ
سِوَى الْغَيْبِيِّ الْغَوِيِّ فِي دَوَايِهِ ابْنِ مَرْدَوَيْهِ
وَهُوَ مِنْ أَعْيَانِهِمْ أَنْهُمْ مَالِمٌ يَقْتَرِقَ حَاجَتُكَ
الْيَوْمَ أَكَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ الْآيَةَ فَقَالَ النَّبِيُّ
اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى تَمَامِ الدِّينِ وَتَمَامِ النِّعْمَةِ
وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةَ لِعَلِيٍّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ عَمَّا وَرَوَى نَزَلَهَا فِيهِ أَبُو نَعِيمٍ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وقال في موضع آخر منه وبالجملة فاللفظة لا تحمل
غير ما فهم عنها الحاضرون ولو تركت هذه ^{عن أئمة} إلا
دخل العاقل عن النظر فيها لم يفهم سوى ما ذكر
والماء الصافي إذا اخضض في مبعده تكددوا إذا
ترك صفا وكذا في هذه ونحوها وباللغة العجمية
وهذه الوجوه وإن تكررت لفظها فاما هو للاستيناس
بها إذ شعرت بهذا الباب فلو دميته
شيئا مما شعرت أو لا الباب فقال على عليه السلام
انا البطل الذي تنكره ليوم كربلاء وليوم سلم
وأوجب لي ولاية عليكم رسول الله يوم غد بخم
وقال الكمي
وبوم الدوح دوح غد بخم ^{أبان له}
الولاية لو أطيعا ولكن الرجال يبيعون
فكم لك مثلها خطبا مبيعا ولم

نك

مثل ذلك اليوم يوما ولما رمله حقا
وروي أن ابن الكمي لما انتهى في النوم فقال
أنشدني قصيدة إليك فلما وصل إلى هذا
بكي شديدا وقال صدق أبوك رحمه الله
أي والله لم أرمله حقا أضيقا ^{العا} وقال
وضربه كبيعته ^{محم} معاقلها من الناس الرقا
هو النبأ العظيم ^{وقال} وباب الله وانقطع الخط
وقال الزاهي
من قال أحمد في يوم الغدير ^{مأثور} بالنقل عن خير في الصدور
فمبا على فكن بعدى لهم علما واسعد عتقك في البعث مجبور
مولا هم أنت وللمو في يومهم نصا بوحي على الأقدام مسطور
وذلك أن الله الحق قاله ^{محم} بلغ وكن عند امرئ خير ما
فإن عصيت ولم تفعل فإنك بلغت امرئ ولم تصدق بتد

وقال الصحاح

فَقُلُوا عَلَيْنَا عَلَاقُتُ لَا ^{هـ} فَإِنَّ الْعَلَا بِعَلِيٍّ عَلَا
وَمَا قُلْتُ فِيهِ بِقَوْلِ الْغُلَاةِ وَمَا كُنْتُ أَحْسِبُهُ مُرْسَلًا
وَلَكِنِّي أَقُولُ بِقَوْلِ النَّبِيِّ ^{هـ} وَقَدْ جَمَعَ الْخَلْقُ كُلَّ الْمَسَلا
الْأَيْنَ مَزَكْتُ مَوْلَاهُ ^{هـ} يُوَالِي عَلِيًّا وَالْأَفْلَا

وقال أبو الفرج

تَجَلَّى الْهُدَى يَوْمَ الْغَدِيرِ ^{الشبهة} وَبَرَزَ ابْنُ الْبَيَانِ عَنْ الشَّيْ
وَكَجَلَّتْ رُءُوسُ النَّاسِ دِيْنَهُمْ ^{هـ} كَانُوا لِقَرَانٍ فِيهِ فَأَعْرَبَهُ
وَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ فِي الْجَمْعِ حَاضِرًا ^{الشبهة} بَضِيعَ عَلِيٍّ ذِي النِّعَانِ ^{الشبهة}
وَقَالَ لَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَى نَفْسِهِ ^{هـ} فَهَذَا لَهُ مَوْلَى فَيَا لَمُنْقِبَةٍ

وقال الملك الصالح

وَيَوْمَ خِمْرٍ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ^{هـ} بَيْنَ الْحُضُورِ وَشَالَتْ عَصَاهُ
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ هَذَا يَكُونُ لَهُ ^{هـ} أَنَا فِيهِ الْمَرْءُ يُؤَكِّدُ
مَنْ كَانَ يَخْدُلُهُ فَاللَّهُ يَخْدُلُهُ ^{هـ} أَوْ كَانَ يَعْصِدُهُ فَاللَّهُ

مَوْلَى

وقال

وقال الجوهري

أَمَا اخَذْتُ عَلَيْكُمْ إِذْ نَزَلْتُ بَكْمَ ^{هـ} غَدِيرِ خَيْمٍ عَقُودًا أَبْعَدَهَا
وَقَدْ جَذِبْتُ بِضَيْعِي خَيْرَ مَنْ وَطِئَ ^{هـ} الْبَطْحَاءُ مِنْ مَضَلِّ الْعِلْيَا ^{وعنه}
وَقُلْتُ وَاللَّهِ بَيَاءٌ أَنْ أَقْصِرَ ^{هـ} عَنِ الرِّسَالَةِ مِنْ شَيْءٍ
هَذَا عَلِيٌّ مَوْلَا مَنْ بَعَثْتَهُ ^{هـ} مَوْلَى وَطَائِقٍ سَرَّ فِيهِ إِعْلَا
هَذَا ابْنُ عَمِّي وَوَالِي مَنَازِلِي ^{هـ} وَوَارِثِي دُونِ أَصْحَابِي وَأَخَوَانِي
مَجْلُ هَذَا إِذَا قَامَ يَسْتَمِينُ بَدَنِي ^{هـ} مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى ^{عنه}

وقال السيد الحميري

وَقَالَ فِي النَّاسِ النَّبِيُّ الَّذِي ^{هـ} كَانَ بِمَا قِيلَ لَهُ يَصْدَعُ
فَقَامَ مَا مَوْرَأَ وَفِي كَفِّهِ ^{هـ} كَفَّ عَلِيٍّ لَهُمْ تَلْمَعُ
رَافِعَهَا لِلنَّاسِ كَرَمُ بِهَا ^{هـ} كَفًّا وَبِالْكَفِّ الَّتِي تَرَفُّعُ
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا لَهُ ^{هـ} مَوْلَى فَلَمْ يَرْضَ أَقْلَهُ
وَدَكَوَالِكَ فِي شَعْرِ أَحَدٍ عَشْرِينَ مَوْضِعًا مِنْ شَعْرِهِ

وسنها

قد قام يوم الدوح خير الورى^{هـ} بوجهه للناس مستقبل
من كنت مولاه فهذا له^{هـ} مولا فلم يرضوا ولم تقبلوا
لكن توأصوا علي الهدى^{هـ} ان ابن يوالوه ولن يخذلوا

وقال العوفي

حق لقد لآب خطايله^{هـ} لما تنوص من هناك وقاما
اصبحت مولاي ومولا كل من^{هـ} صلى الرب العالمين

وقال ابو تمام

يوم الغدير استوضح الحق^{اهله} بفجاء ما فيها جلال
اقام رسول الله يدعوهم بها ليقر بهم عرف وينهاهم^{نكر}
بمذبذبعيه ويعلم انه ولي ومولاكم فهل لكم^{خذل}

وقال ابو فراس

قام النبي بها يوم الغدير^{هـ} والله شهيدوا الاملا

نظم

حتى انكر الشيخا صاحبها^{والخمر} باتت تازعها الذوبان اذا^{اذا}
وصيرت بينهم شورى^{انهم} كأنهم لا يعلمون ولا الامر
ناله ما جهل الاقوام^{ضعها} مو^{هـ} لكنهم ساروا وجه الذي علموا^{علموا}

وهو الحسن بن اود

افما نظرت الى كلام محمد^{هـ} يوم الغدير قد قيم المحمل
من كنت مولاه فهذا حيد^{هـ} مولا لا يرتاب فيه محصل

نصر النبي عليه نصا ظاهرا^{هـ} بخلاف غير لا تناول
وسماه موليا فليد من^{هـ} لوا تبع الحق لم يجد

فلمتم بها حسد الفضل عنه^{هـ} ومن يك مولد الوري يحسد

فهذه نبذة من اقوال العلماء والشعراء^{هـ}

كل خير تحريز يغني عن تطويل وتحريز نور ذلك

على مر هذا الزمان في علم لا يمكن جحد العدة

الغوى ويؤكد ايمان الولي الوفي وبالجملة لو امكن

انكار هذا الحديث لم يعلم صحة الحديث وقد

أَنَّ يَوْمَ الْغَدِيرِ شَهِدَ لِعَلِيٍّ فِيهِ سِتُّونَ أَلْفًا
وَقِيلَ سِتَّةٌ وَثَلَاثُونَ أَلْفًا مِنْ مِصْرَ وَقَبَائِلَ
مُتَفَرِّقَاتٍ وَإِذَا بَلَغَ الْخَبْرُ دُونَ هَذَا انْظُرْ فِي
سَبَلِكِ الْمُتَوَاتِرَاتِ فَالْمُتَرَاتِ فِيهِ مِمَّنْ طَبَعَ
عَلَى قُودِهِ جِرَاءٌ لَا يَخْشَوْنَهُ عَنِ الْحَقِّ وَعُنَادِهِ
وَقَدْ ذَكَرَ الرَّازِيُّ وَالْقُرُوبِيُّ وَالنِّسَابِيُّ وَطَبِيعُ
وَالْبَطْوِيُّ وَأَبُو نَعِيمٍ أَنَّهُمَا شَاعَ ذَلِكَ فِي الْبِلَادِ
أَتَى الْحَارِثَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ هَذَا
شَيْءٌ مِنْكَ أَمْ مِنْ اللَّهِ فَقَالَ وَاللَّهِ إِنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ
فَوَلَّى يُرِيدُ لِحِلَّتِهِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا
يَقُولُهُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَامْطُرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ
أَوْ اثْبِتْنَا بِعَذَابِ إِلَهٍ فَرَمَاهُ اللَّهُ بِحُجَّتِهِ
فَخُجَّجَ مِنْ دُبُرٍ فَقُتِلَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَائِلَ بَيْتِ بَعْدَ بَيْتٍ
وَاقِعَ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ

وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ فَلْيَنْظُرِ الْعَاقِلُ إِلَى الْأَمْرِ السَّمَاءِ
وَالسَّمَاءِ لَمْ يَكُنْ عَزْلًا بِأَكْبَرَ بِالْحَقِّ جَهْرًا وَنَصَبًا
عَلِيًّا بَعْدَهُ أَمِيرًا فَلَمَّا عَادَ النَّبِيُّ إِلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ
فِي حُجَّةِ الْوُدَاعِ نَصَرَ عَلَى عَلِيٍّ كَمَا شَاءَ ذَلِكَ الْخَلَاءِيقُ
وَذَاعَ لِبَيْتِهِ اللَّطِيفُ الْخَيْرُ بِالْعَزْلِ وَالْتَأَمِيرِ عَلَى أَنْ
مَنْ لَمْ يَصْلَحْ إِرْسَالَهُ إِلَى بَلَدٍ لَا يَصْلَحُ أَنْ يَحْكُمَ
عَلَى كُلِّ أَحَدٍ وَقَدْ جَرَى فِي الْأَمْثَالِ أَنَّ الْعَرَبَ أَطْلَقُوا
الرِّجَالَ وَقَدْ ذَكَرَ فِي كِتَابِ الْفَاضِلِ أَنَّ جَمَاعَةً قَالُوا
لَهُ أَنْتَ الْمَعْرُوفُ الْمَنْسُوخُ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ عَنْ أَمَانَةٍ
وَلِحِدَّةٍ وَعَنْ رَأْيِهِ خَيْرٌ وَعَنْ جَيْشِ الْعَادِيَاتِ
وَعَنْ سُكْنَى الْمَسْجِدِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فِكَيْفَ فِي الْأُمُورِ
الْعَامَّاتِ وَلَيْسَ لِلْأُمَّةِ تَوْلِيَةٌ مِنْ عِزِّهِ اللَّهُ
فِي السَّمَاءِ وَرَسُولُهُ فِي الْأَرْضِ أَدْرَجْنَا اللَّهُ
وَالْمُؤْمِنِينَ فِي زُمَرَةِ الْعَاقِلِينَ وَأَخْرَجْنَا وَإِيَّاهُمْ

من حيرة الغافلين **وقال رحمه الله عليه في موضع**
أخر منه تنبيه خاف موسى **يقول** نفس واحد من
 القبط كما حكاه القرآن عنه ولم يخف على من
 أهل لموسى مع تلهفهم على قتله لقتله أقاربهم
 وأغترائهم وهذا فضل على موسى فكيف على من
 ليس له بلاء حسن في الإسلام وهذا النداء من
 علي أخيراً اقفاء لنداء إبراهيم ع بالحق أولاً
 في العزم من الله والتأثير التنبيه على منازلة الجاهل
 وفي النداء ممن هو كنفير العاقدين ساقوا لأخوالهم
 إذ لو لم يبعث بالامر غير علي **أولاً** ثم بعزله
 لم يجزم الناس بانه ليس في الجماعة من يصلح له
وقال في موضع آخر منه قلنا في كتبكم عموم علم
 علي **فروى** العاقولي في شرح المصابيح عن ابن

عبد

سعود كذا فحدث أن اقضى أهل المدينة على
 وفيه عن المسيب ما كان أحد يقول سلوني غير
 علي وفي الوسيلة عن ابن عباس قال النبي صلى
 علي اقضى أمي بكتاب الله ورواه الخوارزمي بقرا
 وأسندته إلى الخدي وأسند نحوه عن سلمان الفارسي
وقال قدس سره في موضع آخر منه قالوا اجتمع
 الأمة على تقديم المشايخ فلزم كونهم أعلم قلنا
 نمنع الإجماع أولاً بما في قول الرهري وشارح
 الطوالع وصاحب الصحايف وغيرهم أن خيار
 الصحابة كان مع علي **في الخلف** عن البيعة
 ولو سلم عدم تخلفهم جده لم يلزم حصول
 الإجماع لقول الرازي في معالمه لا يكون الإجماع
 إلا بطلان الأمة قال فالمعتمد لنفسك بقوله تعا

هذا هو الوجه الذي عليه
 لا ينفع من المسئلة
 على ما في كتابنا
 في شرح المصابيح

وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ وَلَيْسَ الْمُرَادُ الصَّادِقُ فِي بَعْضِ
الْأُمُورِ وَالْإِلَاحُ كَانَ أَمْرًا بِمُوَافَقَةِ الْخَصْمِينَ لِأَنَّ كُلَّ
مِنْهُمَا صَادِقٌ فِي بَعْضٍ فَالْمُرَادُ الصَّادِقُ فِي الْكُلِّ فَهُوَ
أَمَّا بَعْضُ الْأُمَّةِ وَلَا شَكَّ أَنَّا لَا نَعْرِفُهُ فَيَكُونُ
كُلُّهَا وَهُوَ الْمَطْلُوبُ وَلَوْ سَلِمَ لِجَمَاعِ الْكُلِّ لَكُنْ قَدْ
نَقَلَ الرَّازِيُّ عَنِ النَّظَامِ عَدَمَ حُجِّيَّةِ الْجَمَاعِ سَائِلًا
عَلَيْهِ وَلَوْ سَلِمَ الْجَمَاعُ وَحُجِّيَّتُهُ لَمْ يَلْزَمْ كَوْنُهُمْ
أَعْلَمُ وَأَنْتُمْ تَحْجُوزُونَ الْمَفْضُولَ وَتَوَاتَرَتْ فِي كِتَابِكُمْ
عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْلَمُ فَفِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ فِي تَفْسِيرِ
غَا فَرَعْنَ ابْنَ عَبَّاسٍ كَانَ عَلِيٌّ يَعْرِفُ بِهِ الْفَنَ
وَرَوَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ اسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُوا
عَنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ حَيْثُ
نَزَلَتْ وَمَا مِنْ فِئَةٍ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ كَيْسَهَا وَمَنْ
يَقْتُلُ فِيهَا وَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ لَا يَكُونُ إِلَّا لِرَسُولٍ

نَفَقَةٍ

٢١٦ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ
ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ وَالرَّسُولُ يُطْلَعُ الْإِمَامُ لِيَسْتَدِلَّ
بِهِ عَلَى سَنَحْقَاقِهِ لِذَلِكَ الْمَقَامُ وَفِي مَنَاقِبِ ابْنِ الْغَفَّارِ
قَالَ عَمَّا لِلَّهِ إِلَى عَمْدًا فِي عَلِيٍّ أَنَّهُ غَايَةُ الْمَدْعُومِ
أَوَّلِيَّائِي وَنُورُ مَنْ أَطَاعَنِي وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي فِيهَا
الْمُتَّقِينَ مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي وَمَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَنِي
وَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَوْضِعٍ آخَرٍ مِنْهُ
وَمِنْهَا مَا أوردَهُ الْحَاكِمُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ
الْمَعُورِيُّ فِي كِتَابِ شَوَاهِدِ النُّزُولِ قَدْ جُمِعَ الْمُسْلِمُونَ
عَلَيْهِ فِي رِوَايَةِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَا نَزَلَ قَوْلُهُ تَعَالَى
بِآيَتِهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ
ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مَنْ ظَلَمَ عَلَيًّا مَقْعَدِي هَذَا مِنْ بَعْدِي فَكَأَنَّمَا
مَجْدُ بَنِي وَبَنُوهُ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي وَأَسَدُهُ

ابن التراج في كتابه الى ابن مسعود الى النبي صلى الله
عليه وآله حتى قيل له فكيف وليت الظالمين وسمعت
من رسول الله صلى الله عليه وآله فقال جلبت عقوب
علي لا اتي لما استاذن انا مني كما استاذنه جلد
وعار وسلمان وانا استغفر الله واتوب اليه
ولولم يكن لنا في تعيين علي في الخلافة ونفي غيره
سأفة سوى هذا الحديث لكفى وشفا فإنه الكلمة
الوليدة التي تزيل العمى وتقع الغدا والشرية
الرايعة التي تذهب الظماء وتنفع الصدا ولها
مجدها الله نظاير من الايات المحكمات والروايات
المشهورات ما في بعضه كفاية لمن طلب الحق
والدلائل وجانب تقليد الاباء والامهات
وقد روي ابن المغازلي الشافعي في كتاب المناقب عن
ابي ذر قول النبي صلى الله عليه وآله من ناصبنا

الخلافه

الخلافه بعدي فهو كافر ومن شك فيه فهو
كافر وقد شهد النبي لابي ذر بالصدق فلو لا تواتر
الوصية لعلي لم يستحقوا الكفر بقول النبي صلى
الله عليه وآله ولفظة بعدي تقتضي عموم خلا
فكل من نارعه في امره عليه السلام حكم النبي
صلى الله عليه وآله وسلم بكفره وهذا
يغني عن تدقيق الانظار وتحقيق الافكار فله
الحمد على ارفع الحجاب واصابة الصواب وقلة الخ
مؤلفا لكتاب فقال في هذا البا قد اورد الحاكم في كتابه
شواهد التنزيل في اصحابه قول النبي تفهموا يا ائمة
ياكم ان محمد وابنوتي يظلمكم بعدي علينا مقعدني
فمن انا فهو طاع معتدي وقد روي لنا على الشافعي
قول النبي لا بطي النافعي يا من نصبت لعلي بعدي

خِلَافَتِي فَقَدْ أَتَى بِحَدِيثِي وَأَتَ مَنَ شَيْئَكَ فِي تَوَازِينِ
قَدْ كُتِبَ الْكَفْرُ عَلَى أَصْمِيرٍ فَهَذِهِ شَهَادَةُ الْخُصُومِ
تَوْضِيحُ مَا قَدْ جَاءَ فِي الظُّلُومِ وَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي مَوْضِعٍ
تَذِينِ اشتملت الاممة للذكور على الاعلام الخلقية
وبلغوا فيها غاية لم تكن لاحد من البرية في زهد وعلم
رافة وحلم وتواضع وحكم ووفاء ونجدة وصدق
كرم وصمت ونطق ومنشاء وعفو وحسن سيرة
لم يكن فيها فطر ولا غليظ ولا فحاش ولا مهذار
ولا ضباب وكذاب ولم يوجد احد منهم فارغا بل في
عبادة واجتهاد وهداية وسداد ومعونة ارملة
واصلاح ذات بين وخفف نعل مشكين بمدحهم
المنافق والحاسد وبني عليهم المارق والجاحد قدسوا
على الفضائل وتغربوا من اذى الرذائل وليس لله
يُسْتَنَكِرُ ان يجمع العالم في واحد ولما من الله

على

عَلَى بَهْدَانِهِمْ حَسَنٌ مَتَى اَن اَمَثَلَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ فِي لَانِهِمْ
يَلُومُنِي فِي هَوَا ابْنَاءِ فَاطِمَةَ قَوْمٌ وَمَا عَدَلُوا فِي اللَّهِ إِذْ
وَالَيْتُ قَوْمًا عَمِدُوا الْأَرْضَ انْكَبُوا وَتَضَمَّنُوا وَتَهَدَّأْتُمْ تَلُوا
اِنْ يَغْضَبُوا صَفَحُوا اَوْ يُوْهَبُوا سَمَحُوا اَوْ يُوْذَنُوا رَجَوُا اَوْ يَحْكُمُوا عَدَلُوا
يُوفُونَ اِنْ تَذُنُّوا يُعْفُونَ اِنْ قُلُوا اِنْ يَقُولُوا مَقَالًا يَرْضَى فَعَلُوا
اِنْ خِفْتُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا بِحُبِّهِمْ فَمَا عَلَى عَذَابٍ وَلَا وَجَلٍ
وامثل بقوله عبد الخزاعي الشافعي مدحهم بافضل المشائخ
فيا والله علم النبي وآله عليكم سلام دَائِمُ النِّفَاقِ
لَقَدْ اَمِنْتُ نَفْسِي بِكُمْ فِي حَيَاتِكُمْ وَلِئِنْ لَمْ اَحْوَ اَلَا مِنْ بَعْدِكُمْ
نَمَّة لما انتهت بالحوال الى هذا المقال الحببت
اَن اَتُوركتابي بتواريخ هذه الاقبال ومناصب و
مواليد ومواضع قبورهم فاخترت ما ارتجته
السيد الحسين النسيب ذو المجدين السيد

حسين بن شمر الحسيني أيد الله فضله وأبدله
قال أبو هاشم في بيانه ولفظه يخبر عن جنانته
الحمد لله على الإيمان بالمصطفى والآل والقرآن
عليهم الصلوة والسلام ما غرت بآيكه حمام
وبعد فاسمع ثم ستخللا فجلا من لا عيب فيه ولا
لقد حدثني من أنه أطبع لنظم تاريخ له أربع
فهاك تاريخ النبي المصطفى وآله المطهرة بالخلفاء
فمؤيد النبي عام الفيل بمكة والحرم الجليل
وفاته حادي عشر هجرة بطيبة وهي محل تربيته
ومؤيد الوصي أيضا الحرم بكعبة الله العلي الذي
من بعده عام الفيل الحسا عشر وعشرين بلا أثنا
وفاته بالهجرة المعروفة عام أربعين قبره بالكوفة
ومؤيد النبي بجل الزهرة بطيبة ثاني عام الهجرة

٢١٩ وقبره بها على يقين نعم وفيها مؤيد الحسين
وعمر ثمان وأربعون فصح أن الموت في الحسين
ومؤيد الحسين أربع لثالث من هجرة الشفيع
حادي وستين قضى الشهيد بكر بلا نزور الوفود
ومؤيد السجاد في شعبا ثامن ثلاثين بلدي البياض
بيلاد مدينة الرسول رسول رب ملك جليل
وفاته في الحرم والتسعين وفي البقيع قبره يقينا
وبافر العلم ولد بطيبة وقبره بها بغير ريبه
وسابع الحسين من شهر صفر مؤيد ومؤيد رابع عشر
بعد تمام مائة هجرة وهذه رواية قوية
وطيبة ميلاد بجل البياض ثالث ثمانين سنين الهجر
وفاته ثامن وأربعين ومائة معدودة سنينا
وقبره بجانب البقيع مجاور الجدة الشفيع

ومولداً كاظم بالإيواء ثامن وعشرين على استواء
 ومائة من قبله هجرية ثلاث ثمانين بها المنية
 وقبره بجانب الزوراء من أرض بغداد بلامراء
 ومولداً لرضا سليل الله مدينة الرسول دار الهجرة
 مولده ثمان واربعين ثالث ومائتين الوفايقينا
 وقبره في سنا بادطوسا حل بها مقدسات قدسيا
 ومولداً لجواد بعد الله لخامس للتسعين في الرفاية
 ميلاده بأفضل البقاع مدينة الرسول خير داي
 والقبض عشرين وثمانين وللقبر في الزوراء بغيرتين
 ثم على هادي الانام ميلاده مدينة النهاك
 ثاني عشر مائتين وثمانين وفاته في رابع الخمسين
 والعسكري ميلاده مدينة المصحر بالسكنة
 ثاني ثلاثين ومائتين والقبض ستين ومائتين

و

وسر من رأى مكان القبر كذاك والله عظيم الفخر
 ومولداً المهدي في شعبان خمس وخمسين ومائتين
 في سر من رأى بدار العسكري ونرجس الام بقول الاكثر
 تمت تواريح الهداة الطاهرة مشفوعة بالصلوات الفاضلة
 نظم الفقير المذنب الحسين راجي عفو الله في الدارين
 ثم شفاعته النبي الهادي وآله خلاصة العباد
 وقال رحمه الله في موضع آخر منه ومنها
 ان عمر واصحابه اخذوا علينا اسيراً الى البيعة وهذا
 لا ينكره عالم من الشيعة وقد اورد ابن قتيبة و
 هو من اكبر شيوخ القدية في المجلد الاول من كتاب
 السياسة قوله حين قال ان لم يتابع نضرب عنقل
 فاني قبر النبي باكباً قائلاً يا بن عمران القوم
 وكادوا يقتلونني وهذا فيه غاية الاذى للنبي

صلى الله عليه وآله لما رواه ابن حنبل عنه صلى الله
عليه وآله من اذى عليا فقد اذاني وقد عير معاوية
به في قوله كنت بالامر نقاد كالجمل المخشوش ارى
في انفه خشا شحاب عليه السلام ما ذاع على السلم
من غضاضة ما لم يكن شاكيا في دينه وروى ^{ابن} ~~ابن~~
ان عليا قال لعمر احلب حلبا لك شطه اشده له
اليوم ^ب يرد عليك غدا تذنب سئل الصادق
عن قوله تعالى واقسموا بالله جهدا بما انتم الى قوله
ومكر السني قال مرض علي فاعاده النبي صلى الله
عليه وآله في انا سر فسأله ابو بكر يا عمر كنت
قد عهدت اليك في علي فان حدث امر فلان من فقال
عليه السلام انه لن يموت حتى تمليانه غضا
وتوسعانه عذا قالوا فما ذكرتم من اخذه اسير انة

خسته وعجزه الى الشجاع الاعظم والى شجعان بنيها
نوى الانفة والحمية قلنا قد قتل وغضب جمع
من الانبياء ولم ينسب اليهم بذلك خسته هذا
نوح قال رب اني مغلوب ولوط لو ان ليكم قوة و
موسى ففررت منكم لما خفتكم وعيسى فر من اليهود
والفجار والبنى صلعم هرب من الكفار الى الغار فاذا
جازد اليك للانبياء فالأولى جواره على الأولياء
وعصابة بنيها شتم لم تكن لتقاوم الكثرة في جبا
الفاشم ولجاز تركهم القيام بوصية على المستندة
الى وصية النبي هذا وقد اخرج الطبري قول علي
لحذيفة كيف انت وقد ظلمت العيون العين قال
حذيفة له فلم أعلم تاويل كلامك الى ان قاعيتق
مقام الرسول صلعم واقله عين ثم عمر واقله عين
فقال له علي عليه السلام نسيت عبد الرحمن و

قد عدل بها الى عثمان ثم عمرو بن العاص ثم اخوهم
عبد الرحمن بن ملجم ولما نظلم عليه السلام
قال له الاشعث بن قيس لم تقابل فاجاب
بان الى اسوة بسطة من الانبياء وقد صرحنا بهم
بخمسة و اشار الى هارون استضعفوني وقد
نطق القرآن يا خوالهم والامام اعذرهم و
اجاب عليه السلام الاشعث مرة اخرى
بان له لولا عهد النبي صلى الله عليه وآله الى ان لا اجاهد الا
اذا وجدت اغوانا لجاهدت وقد طفت على
المهاجرين والانصار فلم يجد سوى اربعة
ولو وجدت اربعين يوم يبيع اخي تيم لجاهد
ومنها ما رواه البلاذري واشتهر في الشيعة
انه حصر فاطمة في الباب حتى اسقطت حجها

تع

مع علم كل احد يقول انيها فاطمة بضعة مني
من اذ اها فقد اذاني وقال في موضع اخر منه
وقد روى احمد في مسنده عن انس انه لما ماتت
رقية بنت النبي صلى الله عليه وآله بضرب زوجها عثمان لعنه
النبي صلى الله عليه وآله خمس مرات وفي موضع اخر منه ولما بيع
علي حوى الدجاء العلى وكل الصحابة منها خلا
له السبق والقرب بالمعرفة وعلم الكتاب له قد خلا
وجاهد في الله لا يرعوى ولم يستطع فالدائم خلا
وانفق سرا وجهرا كما له الذكر فينا علينا نلا
وقال قدس سره في موضع اخر منه وروى عن الصادق
ان احكم ياخذ حقه بشاهدين وجدي ايسر المومنين
شهد له بحقه يوم الغدير سبعون الفا ولم يقدر
على اخذه وفي رواية سنة وثمانون الفا ولا خفاء

ولاشاكين الشيعة ان اثني عشر رجلا من المهاجر
والانصار انكروا علي ابى بكر مجلسه وقد اسند
الحسين بن جبر في كتابه ابطال الاختيار الى ابان
بن عثمان قال قلت للصادق عليه السلام
هل كان في اصحاب رسول الله صلى الله عليه
من انكر علي ابى بكر جلوسه مجلس رسول الله
الله عليه وآله قال نعم وعد منهم خالد بن سعيد
بن العاص وسلمان واباذر والمقداد وعمار
الاسلمى وقيس بن سعد بن عباد واما الهيثم
بن التيهان وسهل بن حنيف وخزيمة بن ثعلبة
ذوالشهادتين وابى بن كعب وابا ايوب الانصاري
فاستشاروا عليا عليه السلام في مكالمته ولما
عن منبر رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لو فعلتم لما كنتم

لا

الاحزاب وكالملمح في الزاد والكحل في الغين تنمو ولا
شاهى سيوفكم لما الجاؤني الى البيعة وهذه
بالقتل وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وآله
او عن الى ان الامة تغدبني قلت فما اصنع قال
ان وجدت اعوانا فجاهدوا والا كفت يدك و
احقن دمك حتى تلحق بمظلوما فلما قبض
رسول الله صلى الله عليه وسلم وجهزته وجمعت القرآن
لخنت بيد فاطمة وولديها وناشدتهم
حتى ودعوتهم الى نصرتي فما اجابني الا اربعة
المقداد وسلمان وابوذر وعمار وابى علي اهل
بيتي الا السكوت لما علموا من وغارة في صدق
القوم وبغضهم لله ورسوله ولاهل بيته
فانطلقوا الى الرجل وعرفوه ما سمعتم من رسول

اللَّهُ صَلَاحٌ لِيَكُونَ أَكْثَرُ لِلْحَيَّةِ فَلَا يَبْلُغُ لِلْعُقُوبَةِ فَمَضَى
وَلَحْدَ قُوا بِالْمَنْبَرِ فَلَمَّا صَعِدَ قَامَ خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ
فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ يَا مَعْاشِرَ الْأَنْصَارِ
قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ وَنَحْنُ مُحْتَوِشُونَ فِي بَنِي
قُرَيْشَةَ وَقَدْ قُتِلَ عَلِيٌّ رِجَالُهُمْ بِأَمْعَشَرِ قُرَيْشٍ
إِنِّي مُوصِيكُمْ بِوَصِيَّةٍ فَأَحْفَظُوهَا وَموَدِّعُكُمْ
فَلَا تُضِيعُوهُ إِلَّا وَإِنِّي عَلَيْكُمْ أَمَّا مَعَكُمْ وَخَلِيفَتِي
فِيكُمْ بِذَلِكَ أَوْصَانِي جَبْرِئِيلُ عَنْ رِجَالِ الْأَوَائِدِ
أَهْلَ بَيْتِي الْوَارِثُونَ لِأَمْرِي الْقَائِمُونَ بِأَمْرٍ أَمَنِي
اللَّهُمَّ مِنْ حَفِظَ فِيهِمْ وَصِيَّتِي فَأَحْشَرُهُ فِي
زَمَرَتِي وَمَنْ ضَيَّعَ فِيهِمْ وَصِيَّتِي فَأَحْرِمْنِي مِنْهَا
قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ وَدُعَاءُ النَّبِيِّ مُسْتَجَابٌ لِأَنَّهُ
بِأَمْرِ شَدِيدٍ بِالْقَوِي حَيْثُ قَالَ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى

وَقَالَ

٢٢٢
وَقَامَ سَلَمَانٌ وَقَالَ إِذَا أَنْزَلَ بِكَ الْأَمْرُ مَاذَا
تَصْنَعُ وَإِذَا سُئِلْتَ عَمَّا لَا تَعْلَمُ إِلَى أَمْرٍ تَقَعُ
فِي الْقَوْمِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ وَأَقْرَبُ مِنْ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَاحٌ قَدْ مَسَّ فِي جَبُونِهِ وَوَعَرِ
إِلَيْنَا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَتَرَكْتُمْ قَوْلَهُ وَتَنَاسَيْتُمْ
فَلَوْ رَدَدْتِ الْأَمْرَ إِلَى أَهْلِهِ كَانَ لَكَ النِّجَاحُ
وَقَدْ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَرَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا
وَقَدْ مَنَحْتُ لَكَ نَصِيحِي وَبَذَلْتُ لَكَ مَا
عِنْدِي فَإِنْ قِيلَتْ أَرَشَدْتَ وَقَامَ أَبُو ذَرٍّ
وَقَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ قَدْ عَلِمْتُمْ قَوْلَ
النَّبِيِّ صَلَاحٌ لَنَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي لِعَلِيٍّ ثُمَّ
الْأَمَّةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ فَتَرَكْتُمْ قَوْلَهُ وَ

اتَّبَعْتُمْ دُنْيَا فَاِنْ يَهَّ وَلِذَلِكَ الْاَمَمُ كَفَرَتْ بَعْدَ
اِيْمَانِهَا فَعَمَّا قَلِيلٍ تَذُوْقُوْنَ وِبَالًا مَّرَكْمًا وَفَامَ
الْمَقْدَادُ وَقَالَ اَرْبَعٌ عَلٰى ضِلْعِكَ وَالزَّيْمُ بِبَيْتِكَ
وَاَبْكِ عَلٰى خَطِيئَتِكَ فَعَمَّا قَلِيلٍ تَضْمَحُجُّ عَلٰى
دُنْيَاكَ وَقَدْ عَلِمْتَ اَنْ عَلِيًّا صَاحِبُ الْاَمْرِ
فَاَعْطِيهِ مَا جَعَلَهُ اللهُ لَهُ وَرَسُولُهُ وَقَامَ
عَمَارٌ وَقَالَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ قَدْ عَلِمْتُمْ اَنْ اَهْلَ
بَيْتِ بَيْتِكُمْ اَقْدَمُ سَابِقَةً مِنْكُمْ فَاَعْطُوهُمْ
مَا جَعَلَهُ اللهُ وَرَسُولُهُ لَهُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا
فَتَقْلِبُوا اَصْحَابَكُمْ خَاسِرِينَ ثُمَّ قَامَ بَرِيدٌ
وَقَالَ يَا اَبَا بَكْرٍ نَسِيتَ اَمْ تَنَاسَيْتَ اَمْ خَدَّ
نَفْسِكَ اَمَا عَلِمْتَ اَنْ النَّبِيَّ اَمْرًا بِالسَّلَامِ

عليه

عَلٰى عَلِيٍّ سَبْعَ سِنِينَ فِي حَيَاتِهِ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ
وَكَانَ يَهْمُ لَوَجْهِهِ لَمَّا يَرَاهُ مِنْ طَاعَتِنَا
لِابْنِ عَمِّهِ فَلَوْ اَعْطِيَتْهُمُوهُ الْاَمْرَ لَكَانَ لَكُمْ
النَّجَاةُ اِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ بَيْنَا اَنَا
وَالْحَوْضُ اسْقَى اِذَا يَرْجُو بِطَائِفَةٍ مِنْ اَصْحَابِي فَقَالَ
جَبْرِئِيلُ اِنَّكَ لَا تَذُرِي مَا لَاحِثُوا مِنْ بَعْدِكَ
فَتَنُوْا اَمَّتْكَ وَظَلَمُوا اَهْلَ بَيْتِكَ فَاَقُولُ بَعْدًا
وَسَحَقًا وَزَادَ ابْنُ بَابُوَيْهٍ فِي حَدِيثِ بَرِيدَةَ سَمِعْتُ
رَسُولَ اللهِ يَقُولُ اَيُّهَا النَّاسُ هَذَا اخِي وَوَصِيَّتِي
وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي وَخَيْرٌ مِنْ اُخْلَافِهِ فَوَارِثُوهُ
وَانصُرُوهُ وَلَا تَخْلَفُوْا عَنْهُ فَاِنَّهُ لَا يَدْخُلُكُمْ
فِي ضَلَالَةٍ وَلَا يُخْرِجُكُمْ مِنْ هُدًى وَقَامَ قَيْسُ بْنُ
سَعْدٍ وَقَالَ اَلَا تَوَالِدُ اللهُ وَلَا تَكُنْ اَوَّلَ مَنْ ظَلَمَ مُحَمَّدًا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَهْلِهِ وَدَدَ هَذَا لَكُمْ
إِلَى مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ تَلَقَّى رَسُولُ اللَّهِ
وَهُوَ رَاضٍ عَنْكَ وَقَامَ خَزِيمَةٌ وَقَالَ السَّمُ
تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
كَانَ يَقْبَلُ شَهَادَتِي وَحَدِيثِي قَالَ أَبُو بَكْرٍ مُغْضًا
أَشْهَدُ بِمَا شَهِدَ فَقَالَ أَشْهَدُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
إِنَّهُ قَالَ هَذَا عَلَى إِمَامِكُمْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي
فِيكُمْ فَقَدِمُوهُ بِسَلَكِكُمْ بِكُمْ طَرِيقًا لِهَدْيِكُمْ وَلَا
تَتَقَدَّمُوهُ بِسَلَكِكُمْ بِكُمْ طَرِيقًا لِرَدِّي مِثْلَهُ
فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهَا هَوَى وَقَالَ الْهَيْثَمُ وَقَالَ أَشْهَدُ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ خَرَجَ عَلَيْنَا أَخِي بَيْدَ

بَيْدَ

٢٢٦
عَلَيَّ فَهُوَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا عَلَيَّ أَخِي
وَأَبْنُ عَمِّي وَكَاشَفَ الْكَرْبَ عَنْ وَجْهِهِ وَ
مَرَّ اخْتَارَ اللَّهُ بَعْلًا لِابْنَتِي الشَّالِ فِيهِ
كَالشَّالِ فِي اللَّهِ وَالتَّابِعُ لَهُ كَالتَّابِعِ لِلرَّسُولِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاتَّبَعُوهُ بِهَدْيِكُمْ إِلَى الَّذِي
تَخْتَلِفُونَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ وَقَامَ سَهْلٌ وَقَالَ
أَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ هَذَا عَلَى
إِمَامِكُمْ بَعْدِي وَوَصِيَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدِي
وَفَاتِي قَاضِي دِينِي وَمَنْجُو عَذَابِي وَأَوَّلَ مَنْ يُصَافِي
عَلَى حَوْضِي فَطَوَّبَ لِمَنْ اتَّبَعَهُ وَنَصْرَهُ وَوَيْلٌ
لِمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ وَخَذَلَهُ وَقَامَ أَبِي وَقَالَ لَا بُدَّ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ أَقَامَ عَلَيْنَا لِلنَّاسِ عِلْمًا

أَقَامَهُ وَإِمَامًا فَقَالَتْ طَائِفَةٌ إِنَّمَا لِلْيَعْلَمِ مِنْكَ
عَدْوُهُ وَمَوَالِيهِ أَنْ عَلَيَا مَوْلَاهُ فَبَلَغَهُ
فَخَجَّ كَالْمَغْضِبِ اخِذًا بِرِدَائِي ثُمَّ قَالَ مَنْ
مَوْلَاهُ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ وَإِمَامُهُ وَحُجَّتُهُ اللَّهُ تَعَالَى
إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ لِلْسَّمَوَاتِ سُكَّانًا وَحَرَسًا
هِيَ الْجُحُومُ فَإِذَا هَلَكَتْ هَلَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ
وَخَلَقَ لِأَهْلِ الْأَرْضِ حَرَسًا هُمْ أَهْلُ بَيْتِي
فَإِذَا هَلَكَوا هَلَكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ
قَامَ أَبُو أَيُّوبَ وَقَالَ يَا مَعْاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ مَا سَمِعْتُمْ اللَّهَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَنَا عَلَى ظُلْمٍ إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلُونَ سَعِيرًا

وَقَالَ إِنَّا آَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ
سُرَادِقُهَا أَفْتَدُونَ أَيُّنَا مَا أَقْرَبُ مِنْ آَيْنَا
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى عَلَیْهِمُ الْآَمْسَرَاتِ جَدُّهُمْ وَالْيَوْمِ
غَضِبْتُمْ وَهُمْ حَقُّهُمْ ثُمَّ أَخْنَقْتَهُ الْعِزَّةُ وَ
أَفْحَمَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْمَنَافِقِ فَأَنْزَلَهُ عُمَرُ وَقَالَ بِالْكَعْ
إِذَا كُنْتَ لَا تَقُومُ بِحُجَّةٍ فَلِمَ أَقَمْتَ نَفْسَكَ هَذَا
الْمَقَامَ وَاللَّهُ لَقَدْ هَمَّتْ أَنْ أَخْلَعَكَ وَاجْعَلَهَا
فِي سَائِلِ مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ وَأَنْتَ لَقَدْ قُلْتَ بِخِلَافِ
الْمَسْجِدِ لَا بَعْدَ ثَلَاثَ لِمَاجَا تَهْمُ خَالِدُ وَقَالَ
قَدْ طَمَعْتَ بَنُو هَاشِمٍ وَجَاءَ سَالِمٌ بِالْفَرَجِ
وَمَعَاذَ بِالْفَرَجِ فَمَجَّوْا إِلَى الْمَسْجِدِ شَاهِرِينَ
سَيُوفُهُمْ وَعَلَى جَالِسٍ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ
إِنْ تَكَلَّمَ أَحَدُكُمْ بِمَا تَكَلَّمَ بِهِ أَمْسَرَ لَخَذْتُ الَّذِي

فيه علينا فكان بينه وبين خالدين سعيكم
فاجلسه على وكر سلمان وقال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول بينا اخي وابن عمي جالس في
مسجدي في نفر من اصحابه اذ ثب عليه جماعة
من كلاب هل النار يريدون قتلهم فلا شك
انكم هم فهم به عمر فجلد على الارض به
وقال يا ابن صهالك لو لا كتاب من الله سبق
وعهد من رسول الله تقدم لارينا ابنا
اقل حندا واضعف ناصرا ثم قال عليه السلام
لا صحابه انصرفوا وحلف ان لا يدخل المسجد
الا لزيارة او حكومة هذا ما قاله الصادق
عليه السلام حذف شيئا من الفاظه

حله

حذر من طول الكلام وهو لا يهتمون
ولا يكذبون لعلوا منزلتهم وشرف سابقتهم
وصحبتهم ولشهادة النبي الذي لا ينطق عن الهوى
فهم وسلمان منا اهل البيت اراذ المجانسة
ما ظلت الخضر آوى ولا وطى الغبراء ذالمة
اصدق من ابي ذر المقداد قد منى قد عمار جلد
بين عيني وكان يقبل شهادة خزيمة وحده
فسمى ذوالشهادتين لقيامه مقام عدلين
وشرف ابي بن كعب لا ينكره رشيد الغزارة
عليه بالكتاب المجيد وناهيك من ابي ايوب
نزل النبي صلى الله عليه وسلم عنده باقر ربه لانه لما قدم
الدينه طلب كل منهم الشرف بنزوله فقال

نَاقَتِي مَا مَوْرُهُ انْزَلَ حَيْثُ نَزَلَتْ فَزَلَّتْ عَلَيَّ بَابُ
 أَبِي تَوْبٍ الْأَضَارِي **فَهْدِهِ** الشَّهَادَاتُ تَوْجِ
 نَسْلِيمِ الْأَمَالِيهِ دُونَ غَيْرِهِ وَلَوْ أَمَكِرَ الطَّعَنُ
 فِيهَا لَمْ تَسْلَمْ شَهَادَةُ بَعْدَهَا بِالْوَشْهِدِ مَعَ عِلْمِ
 رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْتَفَتَ بِهِ التَّهْمَةُ عَنْهُمْ فَمَا ظَنُّكَ
 بِشَهَادَةِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَعَلَى الْقَوْلِ بِصِحَّةِ
 الْإِخْتِيَارِ مِنْ أَنَّهُ مَتَى اجْتَمَعَ خَمْسَةٌ مِنْ
 صَلَاحِ الْأُمَّةِ وَأَهْلِ السُّلَى وَالْعَدَالَةِ عَلَى
 مِنْ أَهْلِ الْإِمَامَةِ وَعَقْدَ لَهُ وَاحِدٌ بِضَا
 الْأَرْبَعَةِ صَارَ مَا مَا فَنُتَبِتُ الْإِمَامَةَ لِعَلِّ
 بِشَهَادَةِ هَؤُلَاءِ لِمَا عَلِمْتَ مِنْ أَفْصَافِهِمْ
 هَذَا إِذَا صَدَرَ الْكَلَامُ عَنْ أَنْفُسِهِمْ فَكَيْفَ هُوَ

صَلَاةُ

صَادِدٌ عَنْ بَنِيهِمْ عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنْ رِثْمٍ وَبَعْدُ
أَسْطَرِيقُ يَقُولُ قَالَ مُؤَلِّفُ هَذَا الْكِتَابِ فِي هَذَا الْبَابِ
 شَهَادَاتُ الثَّقَاتِ عَلَى النَّبِيِّ اتِّخَافُهُ فِي عِلْمِهِ
 وَأَتَوَاتُهَا بِكُرْبٍ هَذَا الْقَوْلُ وَالْفِعْلُ الرَّزِي
 مَذَاقُ حَمَوِهِ مَضَى إِلَى أَهْلِ الْعَدَاوَةِ لِلْوَلِيِّ
 وَأَتَى بِهِمْ مُتَنَكِّبِينَ عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَوِيِّ
 مُتَسَلِّحِينَ لِلدَّفْعِ عَنْهُمَا أَبَانُوا فِي الْوَحْيِ
 وَلَكِنْ جَرَى لِلْإِنْبِيَاءِ بِكُلِّ شَيْطَانٍ غَوِيٍّ
 لَمَّا اتَّوَابَ الْمُعْجَزَاتِ وَكُلِّ بَرِّهَا زُفَرِيٍّ
 لِلْعُجْزِ عَنْ إِبْطَالِهِ مَا لَوْ إِلَى الْفِعْلِ الرَّدِّي
 مِنْ حَرْفِهِمْ وَقِيَالِهِمْ فَالْتَحِمَ وَالطَّرْدُ الشَّيْ
 وَعَلَى سَبِيلِهِمْ أَقْنَى السُّنَنِ ذُو الْقَوْلِ الْفَرِي

و این کتاب را در روز شنبه بیستم ماه ذی القعدة سال ۱۰۸۵ هجری قمری
در شهر تبریز به خط خود تحریر نمود

۲۲۱
 قجلفا
 و بنجر
 منہ
 جمع لخوا
 و بنجر و باریان احادیث حضرت امام
 جعفر صادق علیہ السلام از استاد کرامت

في سورة الزمر
 جبل الله جميعا و
 رواه البخاري
 في صحيحه
 في سورة الزمر
 رواه البخاري

فتوى علماء السوء يقتلهم وأما عوامهم
لهم هذه الأمور بضرورة عقولهم حيث فهموا
ورودها عن قوم لا يمكن على الكذب تواطؤهم
لتباعد أوطانهم حتى يمكن إيراد ذلك من البه
والعجائز وغيرهم والعجب أن خصوصنا أجمعوا
على وجوب خبر الواحد للعدل ظاهراً ولم يقبلوا
في النصوص المثبتين ولا ألف لكون ذلك
لأوفهاهم غير مألوف إن قالوا مسألة الإمام
من الظنيات لم يكف فيها خبر الواحد لأنه
من الظنيات وقال بعد جواب بعض العلماء
والحق في الجواب أن عندكم مسألة الإمامة
ليست من أركان الدين بل من فروعه فالنبي
يصحها من الأحاد ولهذا جازتكم عقولكم

لا ي

لا يكره يقوم لم يبلغوا حد التواتر على أنه قد صح
لنا مجده الله التواتر في ذلك من طريق العامة
والخاصة وسنورده قريباً إن شاء الله تعالى
قالوا كيف تواتر عندكم ولا يصل إلينا قلنا قد
لم تقض في العلم التواتر عدم سبق شبهة
إلى سامعيه تمنع من حصوله وقد بيناها قبل
وقال في موضع آخر منه بعد ذكر معجزات الأئمة
فهذه قطرة من بعض مفاخرهم وشدة من
عقد جواهرهم أخذتها من كتاب الخراج والخراج
للإمام سعيد بن هبة الله المروندى وغيره فمن
أراد الزيادة على ذلك فعليه بكتابه المذكور
على أنه ذكر فيه أنه ضرب عن تعداد معجزاته
ونوادر خوفاً من إضراب الناظر **بذنب**

اشتملت الائمة المذكورة على الاعلام الخلقية
وبلغوا فيها غاية لم تكن لاحد من البرية في
زهد وعلم ورأفة وحلم وتواضع وحكم ووفاء
ومجدة وصدق وكرم وصمت ونطق ومنشأ
وعفو وحسن سيرة لم يكن فيها فاضلاً ولا عيباً
ولا فحاشاً ولا مهذاً ولا ضحاً ولا كذاً
ولم يوجد احد منهم فارغاً بل في عبادة
واجتهاد وهداية وسداد ومعونة
واصلح ذات بين وخفف نعل مسكين
بمدحهم المناقب والحاسد وثبت عليهم
المارق والجاحد قد تسربلوا على الفضائل
وتغربلوا من آفة الرذائل وليس لله عيب
ان يجمع العالم في واحد ولما من الله على

بها

بهدايتهم حسن متى ان اتمثل بقول بعضهم
في ولايتهم يلو مني في هوى ابنا فاطمة
قوم وما عدلوا في الله اذ عدلوا واليت
قوم ما تميد الارض ان ركبا وتطير
وتهدى اذ هم نزلوا ان يغضبوا صفوا او
بوهوا سمحوا او يوزنوا حجوا او يحكموا
بوقوت ان نذروا يعفون ان قدروا وان يقولوا
مقالا يرتضى فعلوا ان خفت في هذه الدنيا
بهم فما على غدا خوف ولا وجل وامثل
بقوله عبد الخراعي الساعي في مدائحهم بافضل
فيا وارثي علم النبي وآله عليكم سلام دائم النفا
لقد امنت نفسي بكم في جنوتنا والي لا رجوا من بعد وفاني

五

اولئك الذين صدقوا واولئك هم الصالحون

[illegible]

وهذه النعوت لم يحوها غير علي قدلت على ثبوت
إمامته وإمامته المتصفين بصفتيه من زنده
فاقل النعوت الايمان بالله وقد سبق سبقه
اليه في الفصل الثاني والعشرين من الباب السابع
وثانيها تيان الزكوة وهو مشهور في قصة
الخاتم وسياقي قريبا انشاء الله والوفاء
بالعهد وغيره فقد كفى ما آتى في هذا من ^{بحر} من
وقد اورد الزمخشري في كشافيه والتعليق في
تفسيره وزاد محمد بن علي الخزاز في كتاب البلغة
نزول المائدة عليهم بعد تصدقهم بالطعام
وقيامهم بالصيام فاكلوا منها سبعة ايام
ورواه الخطيب خوارزمي في كتابه وثالثها الرقا
فاعمر على ارضين وباعها واشترى بها رقبا

واعف

واعفها ورابعها حين البأس وهو حال الفرار
من الزحف ومعلوم ثبوت علي في جميع في
اوقاته حتى نجحت الملائكة من حملاته وقال
فيه ملك يقال له رضوان لاسيف الاذو
الفقار ولافتي الا على فوضع في اذنه حسنا
اياتها الحسن جبريل نادى في السماء والنفع
ليس بمجلى والخيل تعثر بالجماجم والوشيع
الذبل والمسلمون قد احدثوا حول النبي
للمرسل هذا النذر لمن له الزهراء ربة منز
لا سيف الاذو الفقار ولافتي الا على
ان قلت كيف ذكر جبريل حسنا مع ان المنا
رضوان قلت جازكون النداء من جبريل و
اصل المدح من رضوان وقد عرفت له غرض

العاص في قوله وضربه كبيعته بختم
معاقدتها من الناس الرقاب هو النية
العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع
واعترف له المامون الخليفة في قوله الام
على شكر الوصي ابو الحسن ودالك عندي
عجايب ذي المن خليفة خير الناس والا
الذي اغان رسول الله في السيرة والعلن
وقد روى ابن قتيبة في المعارف وهو منهم
فرار الشيخين بواقعة حنين وفي بلد
قتل علي خمس وثلاثين بطلا عرف
ذلك من اتحاد ضرباته وتكر ضربات غيره
ومن المستحيل عتابي بكر في الشجعان وقد
فر في احد ويوم التقى الجمعان وثبت
 علي

وقد روى ابو نعيم في قوله
 فاستغلاظ فاستغلاظ الاسلام
 سوقه قال الشهاب
 بسيف علي بن ابي طالب
 يدعون الشجاعة لله
 الجالب للشاب
 اخبرني
 ومن علي اذ الثلاثة
 من القاعد بن علي بن
 ولا يخفى في الكتاب
 من فضيل المجاهدين
 القاعد بن

علي للطعان ومكابدة الاقران وكتب
 هذا الفن بجعل الخبر في ما كالعيان واذا
اجتمعت النعوت في علي ع وجب الكون معه
بالامر الالهى وقال في موضع آخر منه قال
 فخر الدين الرازي هذه الآية كما دلت على ان عليا
 هو الامام بعد الرسول دلت على انه لم يكفر
 طرفة عين لانه لو كان قد كفر لزم بحكم الآية
 ان لا يكون اهلا للإمامة وثبت ايضا ان
 ابا بكر والعباس ليسا اهلا لها بمقتضى الآية
 فلو جاز الكفر عليه لزم خروج الثلاثة عن
 مقتضى الآية وهي اهلية للإمامة وكان
 اجماع الامة على ان الإمامة بعد الرسول
 لاحد الثلاثة باطل وبطلان اجماع باطل

بسم الله الرحمن الرحيم
 في بيان ما كالعيان
 في خبر علي بن ابي طالب
 في قوله لا تنفك الا اذا انفك
 في قوله لا تنفك الا اذا انفك
 في قوله لا تنفك الا اذا انفك

وابوبكر والعباس كلنا كافرين فثبت ان عليا
 لم يكن طرفة عين لئلا يلزم الطعن في الاجم
 انتهى ملخصا وفي موضع آخر منه واسند
 ابن مردويه وهو من ثقاتهم الى ابيه بن تغلب
 عن مسلم قال سمعت ابا ذر والمقداد وسليما
 يقولون كنا فعودا عند النبي صلى الله عليه وسلم
 من المهاجرين فقال تفرق امتي بعدي ثلاث
 فرق فرقة اهل حق لا يشوبون بباطل مثلهم
 كالذهب كلما فتنته في النار ناد جوده و
 طيبا وامامهم هذا و اشار الى واحد الثلاثة
 وهو الذي امر الله في كتابه اماما ورحمة
 و فرقة اهل باطل لا يشوبون بحق مثلهم
 كخبث الحديد كلما فتنته في النار ناد خبثا

وقد اسند الفقيه الشافعي
 على بن المغيرة في كتابه
 ان النبي صلى الله عليه وسلم
 ابراهيم وهو قوله واخيبرني
 وبني ان نبيكم لا ينقسم
 الى فريقي فاني علمت
 احدا الصالحين فانهما
 عليا وصلي

وامامهم هذا فساكتهم عن اهل الحق وامامهم
 فقالوا على بن ابي طالب امام المؤمنين وانسكوا
 عن الآخرين فجهدت ان يسموهما فلم يفعلوا
 هذه رواية اهل المذهب فاما الفرقة المحقة
 و فروى الحسين بن جبر في تحفه مرفوعا الى النبي
 عليه السلام قال لما نزل وكل شي احصينا
 في امام مبين قيل يا رسول الله هو التورية
 او الانجيل او القران قال لا فاقبل علي عليه
 فقال النبي صلى الله عليه وسلم هذا هو الامام الذي احصى
 الله فيه كل شي وروى الفقيه في اماليه و
 ذكره عدة مشايخ في كتبهم عن ابن عباس قال
 صعد النبي المنبر فخطب واجتمع الناس فقال
 ان الله لي اتي مقبوض وان ابن عمي مقبول اوحى

بما قتل ابوه من اقرار بهم وتشبهه على الآخرين
قول ابو بكر لا امة من قرين فظنوا انه ناسخ للنص
فيهم وانهم لما راوا وجوه الصحابة تركوا العمل بها
اعتقدوا انهم لو لم يعلموا انها نسخها لم يتركوها ان قيل
يبعد عن الخلق الكثرة انكار المعلوم كما سلف قلنا قد
اسلفنا الجواب عنه ونريد هنا ان الصحابة لم يكن
معاشر قوم موسى مع لنخا ذرهم العجل الهك على مع
بريهم وبيتهم يفلق البحر لهم واظهار الامر الخارق فيهم
ولولا ان القرآن جاء بذلك منهم لم يصدق احد اضا
اليهم فما ظنك بالصحابة القليلين وكل احد لو تد
احوال الحق راى فيهم من الدواعي والهوى ما يضر
عن طريق الهدى وقد قال تعالى يعرفونه كما يعرفون
ابناءهم وارت فرقا منهم ليكنون الحق وهم يعلمون
وقال ومجدل بها واستيقنتها انفسهم ظلموا علوا

وقد

وقد صرح طلحة والزبير ومعاوية وابي العاصم
اتباعهم على علي بالحرب واللعن مع سماعهم
قول النبي صلى الله عليه وسلم حربك حرب الحق وقد مع علي حيث
دارفاذ لجاز ذلك على العالمين بحاله فعلى التابعين
لجوز لا محالة ويقول بعد اسطر ان قيل فلعل
معجزات النبي لم تكن في كثيرين فلهذا وقع الانك
لها من الجاحدين قلنا قد علمنا تواترها معني وان
كانت افرادها احادا فقد اشتركت في الامر الخارق
وهو متواتر فعلم من حصول التواتر المعنوي حصول
شرطه في المعنى وكذا النصوص لو جوزنا كونها
احادا لكنها اشتركت في معنى واحد وهو الاستخلا
فحصل العلم به تواترا وفي موضع آخر منه
وايضافا لامام ينصب لكشف حيرة الامة لزيادة
علومه وليس في ابي بكر كشف حيرة الامة لنقيصة علومه
ولهذا لما قال هشام بن الحكم لعمر بن عبيد الله عني

نقض هشام
الحكم مع عبيد

قَالَ نَعَمْ أَبْصُرْ بِهَا الْكَافُّ قَالَ نَعَمْ أَشْمُ بِهِ الْكَافُّ فَمُرُّ
 قَالَ نَعَمْ أَذُوقُ بِهِ الْكَافُّ قَالَ نَعَمْ أَسْمَعُ بِهِ الْكَافُّ
 قَلْبُ قَالَ نَعَمْ أَحِقِّقُ كُلَّمَا وَدَّ عَلَى هَذِهِ الْجَوَارِحِ بِهِ
 وَبِزَوْقِ شَكْهَاقَا لَا غِنَى لَهَا مَعَ سَلَامَتِهَا قَالَ
 قَالَ لَمْ يَتْرِكِ اللَّهُ جَوَارِحَكَ مِنْ إِمَامٍ يُزِيلُ شَكْهَاقَا
 وَيَتْرِكُ الْخَلْقَ فِي خَيْرَتِهَا بِغَيْرِ إِمَامٍ يُزِيلُ اخْتِلَافَهَا
 وَمَا سَمَّيْتُ لِمَا مَعَ الْكِتَابِ نَفْسِي الْفِدَاءُ لِمَنْ قَالَ النَّبِيُّ
 أَنْتَ الْإِمَامُ بِلَا شَكٍّ وَلَا خِلَافٍ وَأَنْتَ بَعَثْتَهُ أَهْلَ الْبَيْتِ
 غَيْرَ إِلَى الْجَنَّةِ الْغَرِادِ عَجَلٍ وَأَنْتَ كَلِمَةُ التَّقْوَى الَّذِي لَزِمَتْ
 إِلَيْكَ حَمَلُ الْمَوَاقِفِ الْوَهْلِ إِلَيْكَ دَعْوَةُ إِبْرَاهِيمَ
 رَفِئَ لِمَعَادِهَا عَنْ سَيِّدِ الرِّسَالِ مَنْ ذَكَرَ جَاءَ فِي النَّكَلِ
 سَوَاءٌ الْإِمَامُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ وَالْوَلِيُّ الْخَلْفَةُ الْغَاوِيَةُ عَنِ الْجَلِ
 لَهُ الْمَرَايَا اللَّهُ لَمْ يَخْصُ فِي رَجُلٍ مَعَ أَنْ أَعْدَاؤُهُ يَخْفَوْنَ مِنْهَا لِحَسَنِ
 وَالْأَوْلِيَاءُ لَهُ يَخْفَوْنَ مِنْ وَجْهِهِ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ لَمْ يَخَفْ

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

٤

وَاسْتَدْرَجَ لِمَقْتَضِبِ مِنْ طَرَفِ الْعَامَّةِ قَوْلُهُ
 لِلنَّبِيِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تَزُوجَ عَلِيًّا بِفَاطِمَةَ فَقَالَ
 فَقَالَ لِي مَزُوجُكَ بِهَا وَكَأَيُّ مَنْكَ سَيِّدُ أَهْلِ الْجَنَّةِ
 وَالشَّهَادَةُ الْمَضْرُجُونَ الْمُقَهَّرُونَ فِي الْأَرْضِ يُعَدُّ
 عِدَّتُهُمْ مَعْدَةُ أَشْهُرِ السَّنَةِ الْآخِرَةِ يُصَلِّي الْمَسِيحُ خَلْفَهُ
 وَاسْتَدْرَجَ الشَّيْخُ الْفَاضِلُ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عِيَّاشَ
 إِلَى السَّدُوسِيَّ أَنَّهُ كَفَى بَيْنَ الْمُقَدَّسِ عَلِيٍّ وَخَاقَا
 أَسْلَمَ مِنَ الْيَهُودِيَّةِ عَلَى أَيْدِي جَعْفَرٍ وَكَانَ يُحْتَاجُ
 الْيَهُودَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ جَدَّ عِلَامَاتِ النَّبِيِّ وَالْخُلَفَاءِ
 مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِي يَوْمًا أَنَا نَحْدِي فِي التَّوْرَةِ مُحَمَّدًا وَأَنَا
 عَشْرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ هُمْ خُلَفَاءُ وَلَيْسَ فِيهِمْ تَيْمٌ وَلَا
 عَدُوٌّ وَلَا أَمَوِيٌّ قُلْتُ فَأَخْبَرَنِي بِهِمْ قَالَ تَعَطَّنَ
 عَنْهُ دَالِ اللَّهِ أَنْ لَا تُخْبِرَ بِهِ الشَّيْعَةَ فِي حَيَاتِهِ فَيُظْهِرُ
 عَلَى فَاعْطِيَّتِهِ فَقَالَ شَمْعُوِيلُ شَمْعِي شُخْرُو وَهِيَ بَرَاءُ

او نوهنوشى بمايد مايد شينم عوسور نيقنو
 توليد كفى كودل قال ان شموعيل يخرج من ظهر
 مبارك صلاتى عليه وقد سى بلدا ثناعشر وكذا
 يكون ذكرهم باقيا الى القيامة وعليهم تقوم طوبى
 لمن عرفهم بحقيقته وهذه الالفاظ ملها
على بعض اليهود من حفظه ووجد في كتاب الفا
تغاير هذه واظنها من تصحيف الكتاب **وقال**
في موضع اخر منه قال عبد الحمود وحدث
 كتابا لبعض الشيعة اسمه المخفي في مناقب المهدي
 روى فيه مائة وعشرة احاديث من طرق
 المذاهب الاربعه منها في صحيح البخاري
 ومسلم **يا** والجمع بين الصحيحين **يا** ومن الجمع
 بين الصحاح الستة **يا** ومن فضائل الصحابة

قال صاحب كتاب التفسير
 وذكر ان بعض النسخ في تاريخ
 اهل البيت ونصرت على بعض النسخ
 في تاريخ اهل البيت انهم
 ان شموعيل قد ذكر في اخبار
 اعداءهم واحكامهم كونه
 المهدي في جبلتهم من قسطنطين
 كتابا من غزاة الزلزال الذي
 فينقع صد الصاد والوارث
 يقع في كل سبطه

ومن

ومن تفسير التعلبي **ه** ومن غريب الحديث للثوري
 ومن فردوس الداعي **د** ومن كتاب اللادق طر
 ومن المفقد للتكسكا في **ي** ومن المصابيح **ه** ومن
 الملاحم لاحمد بن جعفر **د** ومن كتاب الحضري **ج**
 ومن الرعاية لاهل الدراية للفرغاني **و** ومن كتاب
 الاستيعاب للقمي **ب** وخبر سطوح روى الى
 قال ورايت في كتاب المسنن سبعة احاديث
 في خروج المهدي **و** قال في موضع اخر منه
 قال ابن حماد قالوا ابو بكر خليفة احمد كذا
 عليه ومنزلة القرآن ما كان يسمي له بخليفة
 بل كان ذلك خليفة الشيطان **تذنيب**
 اخرج الغزالي في الاحياء عن زيد بن اسلم
 قال دخل الثاني على الاول وهو مجمل الساوي في

قال صاحب كتاب التفسير
 ومن غريب الحديث للثوري
 ومن فردوس الداعي
 ومن كتاب اللادق طر
 ومن المفقد للتكسكا في
 ومن المصابيح ه
 ومن الملاحم لاحمد بن جعفر
 ومن كتاب الحضري ج
 ومن الرعاية لاهل الدراية
 للفرغاني و
 ومن كتاب الاستيعاب
 للقمي ب
 وخبر سطوح روى الى
 قال ورايت في كتاب
 المسنن سبعة احاديث
 في خروج المهدي
 و قال في موضع اخر منه
 قال ابن حماد قالوا
 ابو بكر خليفة احمد
 كذا عليه ومنزلة القرآن
 ما كان يسمي له بخليفة
 بل كان ذلك خليفة
 الشيطان تذنيب
 اخرج الغزالي في
 الاحياء عن زيد بن
 اسلم قال دخل الثاني
 على الاول وهو مجمل
 الساوي في

6.

257

استغفر الله العظيم

وَمَا يَغْنَرُكَ عَلَيْهِمْ سَبِيحًا أَتَقُولُ
الْمُفْتَنُ الْمُفْتَنُ وَتَجِبُ فَعُولٌ وَلَدًا مَرِطِيهَا
أَشَارَةُ إِلَى مَا قَدْ تَقَالَى الشَّهْرُ سَائِي
فَتَكُنْ سَبِيحًا لِلْمَلِكِ وَالْمُلْكِ وَالنَّظَامِ
سَيِّدًا قَالَ إِنَّ عَمْرُو بْنُ أَبِي
قَدْ حَقَّقَ أَلْفَ الْحَسَنِ بْنِ يَطْنِيهَا
وَكَانَ يَصْعَقُ أَحَدُ الدَّارِ بَيْنَ
أَوْدَاكَانَ فَيَا عَمْرُو بْنَ يَطْنِيهَا

على متابعتها وهلا قصديوت الانصا وغير
بذلك واسامة بن زيد لم يبايع الى ان ما
وقال بعد ذكر مطا عن الثلاثة منه
فهذه نبذة من مخازي الثلاثة متخرجة من
مكتبهم ومتقد بهم تدل بادي فكر على عدم
الخلافه فليجمل النصف رويته ويوجه الى
طلب الحق طويته ويسعى في كمال نفسه من
رهان رمسيه فيخرج بعظيم مساويهم
عن اعتقاد ان عليا مساوينهم وسيان
في خراب المجادلة رد الاخبار المزورة في
فلتطلب منه **وقال بعد اسطر منه**
تذنب اخبار الطالبين لما نزلت يوم بليق
وجوه وتسود وجوه قال النبي تحشر امتي على

خمس رايات راية مع عجل هذه الائمة وراية مع
وراية مع فرعونها وراية مع سامريها وراية
في الشدية فاسألهم ما فعلتم بالثقلين فيقولون
الكبر مرقنا والاصغر عادينا فاقول ردوا ظا
مسودة وجوهكم ثم ترد راية علي امام المتقين
فاسألهم فيقولون الكبر ابتعنا والاصغر
واذ لنا حقه اهرقت دما لنا فاقول ردوا راية
بيضة وجوهكم وعن هذا قال السيد **شعر**
والناس يوم الحشر راياتهم خمس فمنها هالك اربع
الايات وفي موضع اخر منه وفي خطبة اخرى
لقد تقصصها دوني الاشقيان ونازعاني فيما ليس لها
بحق وركبها ضلالة واعتقداها جهالة ليس لها
لانفسها ممد ابتلا عنان في مقيلها اذ يتبرأ كل
منها من صاحبها يقول لقربته اذا التقيا باليتي لم
اتخذ فلانا خليلا ويقول بعد اسطر منه

وَمِنْ خُطْبَةٍ أُخْرَى مَا تَكْرِمُنَا قَرِشٌ غَيْرَنَا أَمَلُ
بَيْتِ شَيْدِ اللَّهِ فَوْقَ بَنِيَانِهِمْ بَنِيَانُنَا وَاعْلَوْ فَوْقَ
رُؤُوسِهِمْ رُؤُوسَنَا وَاخْتَارْنَا عَلَيْهِمْ فَتَقَمُوا عَلَيْهِ أَنْ
اخْتَارَنَا اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قَرِشٍ فَخُذْ
لِي بِحَقِّي مِنْهَا وَلَا تَدْعَ ظِلَامَتِي لَهَا فَإِنَّهَا صَغُرَتْ
قَدْرِي وَاسْتَحَلَّتِ الْحَارِمَ مِنِّي أَلَمْ يَخْلُصْهَا مِنْ
نِيرَانِ الطَّغَاةِ وَسُيُوفِ الْبُغَاةِ ثُمَّ قَالَ سَبِقَنِي
إِلَيْهَا بَعْضُ الْخِلَافَةِ التَّيْمِيُّ وَالْعَدَوِيُّ اخْتَبَا
وَاعْتَبَا لَا آيْنَ كَانَ سَبَقَهُمَا إِلَى سَقِيفَةِ بَنِي سُلَيْمٍ
خَوْفَ لَفِئَةٍ يَوْمَ الْاِنْشَاءِ إِذْ تَكَثَّفَتِ الصُّفُوفُ
وَتَكَثَّفَتِ الْحُتُوفُ وَهَلَاخِشِيَا عَلَى الْإِسْلَامِ
إِذْ شَمَخَ أَنْفُهُ وَطَمَحَ بَصَرُهُ وَلَمْ يُشْفِقْ عَلَى
الَّذِينَ يَوْمُ بَوَاطِئِ إِذَا اسْوَدَّ الْأَفْقُ وَاعْوَجَّ
الْعَنَقُ وَلَمْ يَشْفَقُوا يَوْمَ رَضَوِي إِذَا السَّمَاءُ

٢٤٣
نَطِيرُ وَالْمَنَاسِيرُ وَالْأَسْدُ تَنْزِيهِ هَلَا بَارِزَا
يَوْمَ الْعَشِيرَةِ إِذَا الْأَسْنَانُ نَصْطَكَ وَالْأَذَانُ
نَسْكَ مَهْلَا بَادِرَا يَوْمَ بَدِيدِ الْأَرْوَاحِ فِي الصُّعَدِ
تَرْفَعُ وَالْجِبَالُ بِالصَّانِدِ دِيدِ تَرْنَدِي وَالْأَرْضُ مِنْ مِلَّةِ
الْأَبْطَالِ تَرْتَوِي ثُمَّ عَدَّ وَقَائِعَهُ مَعَ النَّبِيِّ وَفَرَعَهَا
بِأَنَّهُمَا كَانَا فِي النِّظَارَةِ وَعَلَى هَذَا قَالَ النَّاسِيُّ **شعر**
فَلَمْ لَمْ يَتَوَرَّ وَابْدُؤَ قَدْ مَنَنْتَ قَوْلَ الْقَوْمِ إِذَا بَارَزُوا
وَلَمْ يَهْرَبُوا إِذْ شَجَّتِ الْعَدَا بِمَهْرٍ أَحَدٍ وَلَمْ نَزَلُوا
وَلَمْ أَحْمُوا يَوْمَ سُلَيْمٍ قَدْ ثَبَّتَ لَعْمُؤُا وَلَمْ أَسْلَمُوا
وَلَمْ يَوْمَ خَيْرٍ لَمْ يَنْبَتُوا بِرَايَةِ أَحَدٍ وَاسْتَرْكَبُوا
وَلَمْ يَحْضُرُوا لِحَيْزِرٍ قَدْ صَكَّكَ بِنَفْسِكَ حَيْشَا
فَأَنْتَ الْمَقْدَمُ وَكُلُّ ذَا فَلَيْتَ دَرَكَلِمٍ آخِرُوا
وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرٍ مِنْهُ قَالَ وَاصْبِرْ الْعَا
دِيلُ الْاَفْضَلِيَّةِ قُلْنَا فَلَا سُنْدَ ابْنِ حَنْبَلٍ ابْنِ عَمَا



مَوْضِعُ آخِرِ مَنْه بَابُ يُوذِكِرُونَ أَخَذَ
وَطَعْنُ بَعْضُهُمْ فِي بَعْضٍ الْمَوْجِبُ لِلْكَافِرِينَ
الْمَوْجِبُ لِتَحْدِيثِهِمُ الْمَوْجِبُ لَهُمْ قَاعِدَتِهِمْ
فِي تَصْحِيحِ دِينِهِمْ فَمِنْ الصَّحَابَةِ جَمَاعَةٌ مَالُوا إِلَى
دِينِهِمْ وَتَدَاوَلُوا الْأَمْوَالَ وَدَخَلُوا بَنِي أُمَيَّةٍ فِي
وَلَايَتِهِمْ وَرَوَّاهُمْ مَا حَبَّبُوا حَتَّى وَصَلُوا
إِلَى خُطْبَتِهِمْ وَقَتْلُوا عُمَانَ وَسَبُّوا عَلِيًّا فِي
زَمَانٍ إِمَامَتِهِ بِالْإِعْلَانِ وَأَخَذُوا أَبَاعِدَ اللَّهِ
الْحُسَيْنِ مَعَ كَوْنِهِ مِنْ أَحَدِ الثَّقَلَيْنِ إِنْ قِيلَ
الْعَدُولُ عَنْ خَالِ السَّخَرِيِّ بِأُولَى الْأَبَابِ مَا فِيهِ
مِنَ الْإِعْتِيَابِ الْمَنْهَى عَنْهُ بِنَصْرِ الْكِتَابِ فَلَمَّا قَدْ
اللَّهُ بِالظَّالِمِينَ مَنْ يَتَوَلَّى الظَّالِمِينَ وَقَالَ النَّبِيُّ الْأَمِينُ
قُولُوا فِي الْفَسَادِ مَا فِيهِمْ لِيَجْتَنِبَهُمُ النَّاسُ وَقَدْ وَصَّيْتُ

العلماء كتب الرجال وتنصوا فيها على افسس جملة
وكذبهم في المقال وما يلحق ذلك بالضلال
وذكر النبي صلى الله عليه وآله العقبه وما انطو عليه
من العذوبك وأشار الى بيت عائشة وقال من
تطلع الفتنة من حيث يطلع قرن الشيطان
وقال الاصحاب لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب
بعضكم رقاب بعض وقال لتركبن سنن من
قبلكم جذوا لتعلوا لتعلوا القذة بالقذة وقال
من اصحابي من لا يراني بعد خروجي من الدنيا
ولولا ان الله يقول لا تجد قوم ما يؤمنون
بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله و
رسوله الآية لا مسكننا عنهم ولم نعد
وقال في موضع آخر منه باب في شيء قار

من

من فضائله عليه السلام المنبهة على
تقديمه واعلم انما تذكر فيها قطرة من بحر
متلاطمة امواجها وشدة من نظار متلا
اصولها وانتاجها نشت حيث ارتضعت
من حكمة رب الجلالة وفشت حين تكلمت
بهداية المخصوص بالرسالة فحصر كل باع
الاحصاء عن حصرها وقصر كل باع الاستقصاء
عن قعرها فمن رام ذلك فقد رام من الشمس
ورده ما فات بالامس وبالجملة فهذا باب واسع
لا يتأتى لموافق حصره ولا يتميها لمناق
وقد روى مسلم والبخاري حديث خروج النبي
صلى الله عليه وآله في مرضه الى غزالي بكر
عن صلواته انه خرج بين رجلين احدهما

منقول من طريق المستقيم
 وما احسن ما قال في ذلك
 قال قائلون فيما انا قال
 اننا فاقوا الخليلين
 ففعلها في غيره لنفسه
 قال الله ما يفعل هذا منكم

الفاضل ورجل آخر وكان عليا فلم يذكره عايشة
 باسمه طلبا للاحفاء رسمه وقال معاوية بن
 عباس كتبنا في الافاق نهي عن ذكر علي ^{مناقب}
 فكف لسانك قال فتنها ناعن قراءة القرآن
 قال لا قال فعن تاويله قال نعم قال افنقرا ولا
 نسئل قال سئل عن غير اهل بيتك قال فاته
 منزل علينا افنسال غيرنا انتنها انان نعبده الله
 فاذن تملك الاممة قال افرئوا ولا هو ناؤلوا
 ما انزل الله فيكم فقال يريديك ليطفئوا نور الله
 بافواههم ثم نادى برئت الذمة ممن روي
 حديثا في مناقب علي وقال ابن شداد
 وددت ان احدث بفضايل علي يوما وان عني
 ضربت فكانوا يقولون قال رجل من فرس

نفي

يقول ابن ابي ليلى حدثني رجل من اصحاب النبي صلى
 ويقول الحسن قال ابو زينب وسئل ابن جبير عن
 حامل اللواء فقال انك لو خي اليك قال ابن شهر
 صاحب المصالت قيل انما السنة تدخل الجنة
 قال وما السنة قال حب ابي بكر وعمر وعثمان
 ومعاوية ولعن ابي تلاب قال هو الذي كان
 يقابل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صار اليوم
 خارجيا ونهي معاوية عن تسميته فسمي
 موسى بن رباح ابنه فذبح في حجره وكنى معا
 الى قاله لا تجيزوا شهادة شيعي وقال بعض
 المالك كم جزية ذمتي قال دينار قال فهنا ديننا
 على ان اذكر الحق فاني قال للمعتمر بن سليمان سمعت ابي
 يقول كان في ايام بني امية ما احدث بذكر عليا بخير

الآ قطع لسانه وفي كتاب المبرد كانوا يرجون
أبا الاسود الدؤلي بالليل فسكاهم إلى رؤسائهم
فقلت العامة الله يرميه فقال الورثاء لما انطلقوا
واجتمعوا القتل رجل قال علي خير من معاوية
تدنيب ذكر الراوندى في خرائجه في خير
طويل عن الاعمش انه صلى إلى جانب رجل
فلما سجد سقطت عمامته فاذا راسه راس
خنزير فسأله عنه فقال كنت مؤدبا وكلاما
أصحت لعنت عليا ألف مرة فلعنته يوم
الجمعة أربعة آلاف ومئت فرأيت القيامة
والنبي وعليا وولديه يسقون الناس فقال
لوالنبي عليك لعنة الله أنت عن عليا ثم بصق
في وجهي وقال قم غير الله ما بك من نعمة

فأنهت كما ترى وقد بذل معاوية لسمه جند
أربع مائة ألف درهم على أن يجعل قوله تعالى
وإذا تولى سعى في الأرض ليفسد فيها وعلى
ويجعل قوله ومن الناس من يشري نفسه
ابغاء مرضات الله في ابن ملجم ففعل ذلك
ذكره السيد ابن طاوس في الرد على الجاحظ قال
الشعبى كنت أسمع خطباء بني أمية يستون
علياء فكانما يشال بضبعيه إلى السماء و
يمدحون أسلافهم فكانما يكشفون عن جفلة
وقال بعض البلغاء أصبح المختلفون مجمعين على
مدحه فيقول العدو اضطرارا ما يقوله و
الولي اختيارا واسند ابن مردويه في كتاب
المنون إلى عايشة كان أبو بكر يديم النظر إلى علي
فقبله في خالك فقال سمعت النبي صلى الله

عليه وآله يقول النظر إلى علي عبادته وروى
نحوه ابن مسعود ومحمد بن حصين وجابر
وابو هريرة عن معاذ عن النبي صلى الله عليه وآله
وروى نحوه معاذة عن عائشة عن النبي
صلى الله عليه وآله فقد سخر الله خلقه لنقل فضائله
وما فيه الحجة عليهم من دلائله
ابن جرير كتاب الغدير وابن شاهين كتاب
المناقب وابن شيبه كتاب أخباره وفضائله
والجاحظ كتاب العلوية في فضائله
علي بن أبي حمزة والاصفها كتاب منقبة المطهر
وما انزل من القرآن في أمير المؤمنين وابولحسن
الزوي في كتاب الجعفر بن الموفق المكي كتاب
الأربعين في فضائل أمير المؤمنين وابن

كتاب رقا الشمس في فضائل أمير المؤمنين
 والبشيراني نزول القرآن في شأن أمير المؤمنين
 والمؤذن كتاب الأربعين في فضائل فاطمة
 وابن حنبل مسند أهل البيت والنظير في
 الخصائص العلوية على سائر البررة وابن المغازي
 كتاب المناقب والبستي كتاب الماتب البصري كتاب
 الدرجات والخطيب كتاب الحدائق وفي حديث
 كمر ترويه في علي حديثا فقال عشرة الآف
 قال رجل لا بن عباس ما أكثر مناقب علي اتى
 ثلاثة آلاف فقال ولا تقول هو إلى ثلاثين ألف
 أقرب قال المرتضى سمعت عمر بن شاهين وهو
 شيخ مقدم في الرواية يقول جمعت من فضائل
 علي ألف جزؤ وقال ابن حنبل ما جاء لأحمد من
 ما جاء لعلي وروى لمطرزي عن الخوارزمي مسندا

الى ابن عباس قول النبي صلى الله عليه وسلم لو ان الغياظ اقلوا
 والجار مبداد والجن حساب والانس شركاء
 ما احصوا فضائل علي بن ابي طالب
 اسند الى ابن شهر آشوب الى الزين
 الى الليث الى مجاهد الى ابن عباس وروى
 عن الصادق عليه السلام قول النبي
 جعل الله لآخي علي ابن ابي طالب فضلا
 لا تحصى فمن ذكره فضيلة مقربا
 غفر الله له ولو في القيمة بذنوب الثقلين
 ومن كتبها لم تنل الملائكة تستغفر له
 ما دام لكتابته رسم ومن استمع اليها
 غفر له ما التمسب بالسمع ومن نظر الى
 كتاب في فضائله غفر الله له ما التمسب
 بالنظر

٢٥٠ بالنظر وقد عرفت نقلا لفرقيين وشهادة
 الخصمين قال ابن عبد البر فضائله لا يحيط
 بها كتاب ونحوه قال النسوي والخطيب الخوارزمي
 فهذه الشهادة خرق العادة حيث صدرت
 من المائيل الى الكتمان واستمرت على مرور
 نشرت حبله في شرفه الى الصبحه القياقلا
 فروى فضله المعاند حتى زاده ما روى ملو انيلا
 شهدا لا بفضل حبه العدا والفضل ما شهد به
 فتلا لات انوار لذوي النور فتخرجت عن غمها
 بروى مناقبهم لنا اعداؤهم لافضل الاماروا
 واذا رواها مبغضوها ليمكن للعالمين عن الولا محيد
 وساذكر فضلا مفصلا فيه انتسافرو العلماء
 اليه واحاطته بما يعتد بالحكماء وغيرهم من الفضلاء عليه
 نطق بوحى الله فيك خيرا الانام نذيرها وسفيرها

مأعصية الآيات وليلها وكذلك مولاهما والست
قال خطيب دمشق وابن خلدون في الحديد في علي
 وهما قايلان بامامة ابي بكر ما اقول في رجل
 اقره بالفضل من خصومه فلم يملكهم
 جحد مناقبه مع استيلاء بني امية على
 الارض وجهادهم في اطفاء نوره ولعن
 على منابرهم ووضع معاينه وقتلوا
 ما دحجه وحبسوهم عن رواية حديث
 يعليه فبازاده ذلك الاسموا فكان
 كل مسك كلما ستر انتشر عرفه وكما
 كتم نضوع نشره تعري اليه كل فضيلة
 وتجادبه كل طائفة كل من نزع من الفضائل
 بعده فله اقتفى وعلى مثاله احتذى ومن
 كلامه اقتبس العلم الا لهي واليه انتهى قال الغفر

فالمعنى

الزيت

الذين هم اهل هذا الفن تلاميذته لا ينسب اليهم
 الى واصل تلميذ ابي هاشم ابن محمد بن الحنفية وهو
 تلميذ ابيه والاشعري بنعمون الى ابي الحسن
 وهو تلميذ ابي علي الحناني المعتز فرجع علمهم
 الى علي عليه السلام والامامية والزيدية انسابهم
واضح اليه وعلم الفقه فكل فقيه عليه عليه
 وقد فرما لك على ربيعة وربعة على عكرمة و
 عكرمة على ابن عباس وهو تلميذ علي عليه السلام
 وابن حنبل فرأى على الشافعي والشافعي على
 محمد بن الحسن من اتباع ابي حنيفة وحنيفة
على الصادق وانتهى الامر الى علي عليه السلام
 وعلماء الصحابة ابن عباس وقد علم انته
 تلميذه وعمر بن الخطاب وقد عرف رجوعه
 اليه فيما اشكل عليه حتى قال لا بقيت لمعضلة
 ليس لها ابو الحسن وقد روي الخاص والعامة

والاشعري

الامامية والزيدية

وعلم الفقه

وعلماء والاشعري

ابن عباس

وعمر بن الخطاب

قول النبي صلى الله عليه وآله لما بعثه ضيا
 الى اليمن اللهم اهد قلبه وثبت لسانه
 فقال ما شككت بعدها قضاء وقال انما
 على المنبر ضار عنها تسعا وسيا قريبا لنفسه
 فما خوذ عنه وعن ابن عباس وقد قيل له
علمك من علم علي قال قطرة في البحر المحيط
وعلماء الطريقة ينسبون لها اليه والخزقة
 التي هم شعارهم الى اليوم مقصورة عليه
 صرح بذلك الجندي والسبلي والكرخي والبساطي
 وقد قيل انهم ينتمون اليه في سلسلتين التورية
 ينسبون الى ابي الحسن التوري اخذه عن كميل
 زياد خادما علي عليه السلام والجندي
 ينسبون الى الجندي البغدادي اخذه عن الحسن

والنفس

وعلماء الطريقة

البحر

البصري تلميذ علي عليه السلام وهو لا
 ونحوهم المتبعون لعفته ونهله تقرعت
 الحكمة فيهم عن غزير علمه وقال في موضع آخر
فصل ب ولنرجع الى النمط الاول من ذكر
 فضائله عليه السلام فعلم النحو املأ على الاسود
 جوامعه وهذا يلحق بالمعجزات لان القوة البشرية
 لا تنفي بحصر الكلام في الثلاثة ولا الاعراب في
الاربعة واما احواله في الحروب فيها تنضب
 الامثال بافواه الاولياء والاعداء من الرجا
 فانه لما دعا بصفين معاوية ليبارزه
 ليستريح الناس فيقتل احدهما وتفض الفتنة
 بينهما قال ابن العاصر قد انصفك قال غشيتني
انا مني عيار زيتي وانت تعلم انه الشجاع المطر
 وانتبه يوما فرأى ابن الزبير تحت رجله فقال

الاسود

واما احواله

لوسئت ان اقتل بك لفعلت قال لقد شجعت
 بعدنا قال وماتك من شجاعتى وقد وقفت
 باناء علي ابن ابي طالب في الصف قال الاجم انه
 قتلك واباك بيسرى يديه وبقيت اليمنى فا
 نطلب من يقتله بها واقتربت تحت عروني
 لهاها فقالت لو كان قاتل عروني غير قاتله
 بكيته ابدا ما دمت في الابد لكن قاتله
 من لا نظيره وكان يدعى ابو بيضة البلدي
 فطلب المشركون سيدرا لا كفاء فخرج فارادهم
 وكان النصر يقتلهم قال بعض الفضلاء فيهم
 ارى سيد قروم المشركين قد عتوا بضرب يقتلها
 كالشغل ما بارزوا فارتضوا قرنا سواه لكي
 يروا به العند عند اللوم والعذب كما تارام
 قتله الفخاريه فما التقوا غيره والعمر في مهل
 ما كان يبرز في حركته بطل الا ويطلب منه خيله

واي مشهد حرب لم يرويه قطب يدبر حارب
 وفي الحديث كانت ضرباته وترا قال ابن قتيبة
 في المعارف ما صار احدا الا صرعه واقل
 ان اهل الذمة مع تكذيبهم بالنبوة يجنون
 والفلا سفة مع معاداتهم للملة يعظمون
 والفرج والروم تصور صورتهم في بيوعها وملك
 الترك والديلم على اسيا فيها تضعها كانت
 سيف عضد الثقلة وابنه وعلى سيف ارسلا
 وابنه كانوا بها يتفألون والنصر بها يطلبون
 وبالجملة فكل شجاع ينكمي اليه ويعول انتصاره
 وبعد اسطر قليلة يقول واما الجود فظا
 عليه وقد شيد له اعداؤه فقد دخل محقر الضبي
 على معاوية وقال جئت من عند اجل الناس فقا
 ويحك لو ملك على بيتا من يثرو بيتا من يثريه
 لا يقد تيره قبل يثريه قال المشعبي ما قال لسياتل
 قطا لانا هيكت بما اتى في هذا اتي جين اثاره ثلاثا

بِالطَّعَامِ مَعَ صِيَامِهِ تِلْكَ الْأَيَّامُ وَنَزَلَ فِيهِ
الَّذِينَ يَتَفَقَّحُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
سِرًّا وَعَلَانِيَةً لِّمَّا تَصَدَّقَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمٍ
وَالْمُخَالِفُ بِزَعْمَاتِ آبَائِهِ أَنْتَفَقَ أَمْوَالَهُ عَلَى النَّبِيِّ
الَّذِي هُوَ مِنَ الْمُسْكِينِ وَالْيَتِيمِ وَالْأَسِيرِ
وَلَمْ يَنْزَلْ فِيهِ شَيْءٌ يُسَيِّرُ وَذَلِكَ إِمَّا لِعَدَمِ
الْإِنْفَاقِ فِي نَفْسِهِ أَوْ لِعَدَمِ الْإِخْلَاصِ فِيهِ
وَأَمَّا الْحِلْمُ فَقَدْ صَفَحَ يَوْمَ الْجَمَلِ عَنْ مَرْوَانَ وَكَانَ
أَعَدَّ النَّاسَ عِدَاوَةً لَهُ فِي كُلِّ أَوَانٍ وَعَنِ
ابْنِ الزُّبَيْرِ مَعَ شَتْمِهِ لِعَلِيِّ جَهَارًا وَكُرْمًا
يَتَجَهَّزُهَا إِلَى الْمَدِينَةِ فِي عَشْرِ نِسَاءٍ
عَلِيهِنَّ لِبْسُ رِجَالٍ فَقَالَتْ فِي الطَّرِيقِ هَذَا
مَسْرُوعٌ بِرِجَالِهِ فَلَمَّا وَصَلَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ

وَأَمَّا الْحِلْمُ

الْقَيْنِ

٢٥٤
الْقَيْنِ الْعَمَائِمِ وَقُلْنَ نَحْنُ نَسُوءُ وَعَفَا
عَنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَالْأَحْقَادُ لَمْ يَبْدُدُوا
وَمَوْجِبَاتِ الْمَوَازِينِ لَمْ تَشْرُدْ وَصَفَحَ
عَنْ مَعَاوِيَةَ وَأَصْحَابِهِ مَلِكُ الْمَنَاءِ
بَعْدَ أَنْ مَنَعُوهُ مِنْهُ وَأَمَّا الْقَصَافَةُ فَمِنْهُ تَعْلَمُ
النَّاسُ الْكِتَابَةَ وَالْخَطَّ أَوْ لَا يَخْفَى مَالَهُ مِنْ
مُقَرَّدِ الْكَلَامِ وَمَرْكَبِهِ حَتَّى اعْتَنَى الْعُلَمَاءُ
بِشُرُوحِهِ وَالنَّظَرُ فِي كَشْفِ سَرَائِرِ لَهْجِ الْبَلَاءِ
وغيرِهِ وَقَدْ طَنَّبَ الْجَاهِلُ فِي كِتَابِ الْبَيِّنَاتِ
مَدْحَ عَلِيٍّ فِي هَذَا الشَّانِ وَأَمَّا حُسْنُ الْإِخْلَاصِ
فَهُوَ الْمَضْرُوبُ بِهِ الْمَثَلُ عَلَى الْإِطْلَاقِ قَالَ ابْنُ عَسَا
أَنَّ بِهِ دَعَابَةَ اخَذَهُ مِنْ قَوْلِ عَمْرِو بْنِ مَرْثَدَةَ
أَسْتَخْلَافُهُ لِلَّهِ أَبُوكَ لَوْ لَادَعَابَهُ فِيكَ قَالَ
مَعْصُوعَةٌ كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا لَيْتَ جَانِبِي شِدَّةَ تَوَلَّى

وَأَمَّا الْقَصَافَةُ
 وَفِيهَا مَقَالَةٌ
 فِي كِتَابِ الْبَيِّنَاتِ
 فِي مَدْحِ عَلِيٍّ
 وَفِيهَا مَقَالَةٌ
 فِي كِتَابِ الْبَيِّنَاتِ
 فِي مَدْحِ عَلِيٍّ

وسهولة قياد وقال معاوية رحم الله أبا حسن
فلقد كان هشا بشا ذافكا همة وأما الزهد فهو
أحلا لا بذل للعظام ولم يشبع قط من طعام
يلبس الغليظ القصير ويأكل جرير الشعر
وكان من كرامته أن الجوع لم ينقص من قوته
ولم ينقص يده وناهيك بنهج البلاغة في ذلك
وغيره فإنه والله لأن آيت على حسنة السعد
مسدد وأجر في الأغلال مصفدا أحب إلى
من أن القي الله ورسوله يوم القيامة ظالميا
لبعض العباد أو غاصبا شيء من المحطام
وكيف اظلم وجل النفس يسرع إلى البلا فقولها
ويطول في التري حولها ومنه والله لو
أعطيت الأقاليم السبعة بما تحفلها

وأما الزهد

على

على أن أعصى الله في غلبة أسلمها جلت شعيرة
فما فعلت وإن دنياكم عندي أهون من ورقة
في فم جرادة تغضمها ما العلي ونعيم يفتي
ولذة لا تبقى ومنه والله إن دنياكم في عيني
أهون من عراق خنزير في يد مجذوم
هذا وغيره على غاية زهده مع أن الدنيا بأسرها
في يده لما اتقن من أصول الكيمياء ما
نقلته عن الفضلاء أما غيره فزهد في
الدنيا نابع لزهد هافيه فهو منقاد فها إليه
بخلاف من أعرض عنها بحسب اختياره كما تملح
به في بعض أشعاره دنيا تخاد عني كاني لست
أعرف حالها ودانيتها محتاجة فوهت جملتها
وقال بعد سطور قليلة وأما العباد فكا

وأما العباد

أَكْثَرُ النَّاسِ صَلَواتٌ وَصِيَامًا وَمِنْهُ تَعَلَّمُوا
 الْأَوْرَاقِيَّةَ لَا حَتَّى يَصِفِيَن لَيْلَةَ الْهَرَبِ يَرْوُضُ
 بَيْنَ الْمُصَفِّيَن نَطْعُ فَضْلِي عَلَيْهِ وَالسَّهَامُ تَفْعُ
 بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَمُرُّ عَلَى صَاحِبِهِ فَلَا يَرْتَاغُ لَهَا
 وَلَا يَنْتَقِلُ عَنْهَا وَمَنْ تَأْمَلْ مُنَاجَاةَ الرَّبِّ وَخَشَوْ
 لَهَيْبَتِهِ فَهُمْ أَنَّهُ أَخْرَجَتْ عَنْ قَلْبِ غُلَاصٍ
 وَلِسَانِ عَقْوٍ وَأَمَّا الْقُرْآنُ فَاتَّقُوا عَلَى أَنَّهُ كَانَ
 عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَواتٌ يَحْفَظُهُ وَقَالُوا مَا نَأْخُذُ عَنْ
 بَيْعَةِ ابْنِ بَكْرٍ إِلَّا لِمَجْمَعِهِ وَالْقُرْآنُ يَرْجِعُونَ
 فَإِنْ أَبَا عَمْرٍو وَعَاصِمًا وَغَيْرَهُمَا اخْتَدَا الْفِرَاقُ
 عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلَاطِي وَهُوَ تَلِيدٌ عَلَيْهِ
 وَأَمَّا قُوَّةُ الْأَيُّ فَكَانَ أَشَدَّ النَّاسِ رَأْيًا وَلَقَدْ
 أَشَارَ عَلَى عُثْمَانَ بِصِلَاحِهِ لَوْ قَبِلَ مَا قَتَلُو

وَأَمَّا الْقُرْآنُ

وَأَمَّا قُوَّةُ الْأَيُّ

تَمَّ

إِنَّمَا قَالَ الْعَدَاوَةُ لَا رَأْيَ لَهُ لِأَنَّهُ كَانَ مُقْبِلًا
 بِالشَّرِيعَةِ دُونَ غَيْرِهِ قَالَ الْوَلَاةُ الَّذِينَ لَكُنْتُ
 أَذَى هِيَ الْعَرَبُ أَمَّا السِّيَاسَةُ كَانَ حَسَنًا
 فِي ذَاتِ اللَّهِ لَمْ يَرَأِفْ ابْنَ عَمِّهِ فِي عَمَلِهِ وَلَا
 وَجِبَهُ بِكَلَامِهِ عَقِيلًا أَخَاهُ وَحَرَقَ بِالْأَسْ
 قَوْمًا وَصَلَبَ آخَرِينَ وَقَطَعَ قَوْمًا وَنَقَضَ
 دُونَ آخَرِينَ وَمِنْ أَكْثَرِ سِيَاسَتِهِ خُوبُ
 التَّكَاثُرِ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ وَأَمَّا
 سَبْقُهُ إِلَى الْإِسْلَامِ فَلَمْ يَقْلُ بِخِلَافِهِ إِلَّا
 النَّادِرِينَ مِنَ الْأَنْبَاءِ وَمَنْ وَقَفَ عَلَى كِتَابِ الْأَحَادِيثِ
 وَالتَّيَرِ عِلْمَ سَبْقِهِ إِلَى سَيِّدِ الْبَشَرِ وَسَيِّدِ
 بَطْرِفٍ مِنْهُ فِي مَكَانٍ آخَرَ قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ
 إِلَى سَبْقِهِ الْوَاقِدِيُّ وَالطَّبْرِيُّ وَرَجَحَهُ وَنَصَرَهُ

أَمَّا السِّيَاسَةُ

وَأَمَّا سَبْقُهُ إِلَى الْإِسْلَامِ

صاحب كتاب الاستيعاب ولم يخالف في ذلك
 الا الاقلون وهذا رجع الى خطيب مشق
 وابن الجاحد من كلامهم المعنى لما غفلنا
 وقال في موضع اخر منه **تذنيب** قال على لا يكره
 لو شهد العذول على فاطمة بفاحشيتها
 صانعا قال احدها قال اذن تخرج من الاسلام
 لانك تركت شهادة الله لها باذنها الرجس
 وصدقت الخلو باثباته فيها فقام عن المجلس
 وترك عليا فيه وقال في موضع اخر منه
تذنيب روى عن ابن عباس انه دخل على
 رجل فسلم وقال عزمت الي فانتني جارية وقا
 لي ابلغك رسالة وهي ابي امرأة ضعيفة و
 لعائلة وكان لا ياريسه جعلها الي تعينني
 على دهرى فكنيت اعيش منها انا وزوجي وولد

فلا

فلما توفي في الجحيم انتزعها من البلد من نصرتها
 في يد وكيله واشتغلها بنفسه واطعم من شاة
 وحرمني فقال ابو بكر ليس له ذلك ولا كرامة
 لا كتبت اليه ولا عذبت هذا الظلوم الغشوم
 ولا عزلت عن ولايتي وقال عمر لا تمهله
 وانفذ اليه من ينكره ويأتي به مكتوبا
 واحسن اذبه على خيانتته وفسقه فقال
 ابو بكر من هذا الوالي وفي اي بلد وما اسم
 المرمية بهذا المنكر فقال الرجل نعوذ بالله
 من غضب الله نعوذ بالله من مقت الله
 واتي حكيما جورا ظلم ممر ظلم بيت
 رسول الله صلعم ثم خرج فقال ابو بكر لخذ
 ردة فقالوا ما خرج علينا احد وان البت

لَمَخْلُوقٌ فَقَالَ عَمَلًا يَهْوِلُنَا هَذَا فَرَمَا تَحِيْلًا
 اِبْلِيسُ عَلَيْنَا وَعَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ لِيَفْتِنَهُمْ فَقَالَ ابْنُ
 لَابِرٍ عَبَّاسٍ اُعِيْذُكَ بِاللّٰهِ اَنْ تَسْمَعَ اَحَدًا مِّنَّا
 سَمِعْتَ فَسَمِعْنَا هَاتِفًا يَقُوْلُ يَا مَنْ تَسْمَعُ بِاسْمِكَ لَا
 اَعْدِلْ عَلَى اِلٍ سِوَا الْمَلِيْا مِيْنَا اَتَجْعَلُ الْخَضِرَ اِبْلِيسًا فَقَدْ
 بَلَغْنَا الْمَذَاهِبُ مِنَ الْمَظْلِيْمَاتِ فَتُبَّ اِلَى اللّٰهِ مِمَّا قَدْ كُتِبَ
 اِلَى النَّبِيِّ وَدَعُ ظِلْمَ الْوَلِيَّتِيْنَ فَاِنَّهُ يَشْهَدُ اَنَّ الْحَقَّ
 لِحَقِّ نَبِيِّهِمْ وَلَا حَقَّ لِمُخْلِيْنَا فَاجَابَ بِهِ اُخْرَى
 عَدَلَتْ لَخَاتِمِهِمْ عَلَى كُلِّ ظَالِمٍ وَجُرَتْ عَلَى اِلِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
 وَأَعْيَنْتِ بِيَمَامَعٍ عَدِيٍّ وَنَهْرَةٍ وَأَفْقَرَتْ غَرَامٍ مِنْ سِلَالَةٍ
 اَوْ فِدْلٍ شَكَّ بَانَ مُحَمَّدًا حَوَاهَا هَامِرٌ وَنَبِيٍّ
 عَلَى وَسْلَامٍ اَوْ مَقْدَادٍ مِنْهُمْ وَجَنَّدَبٍ مَعَ عَمَّالٍ وَسَطٍ
 وَاشْهَدْنَا وَالنَّاسُ اَنْ تَرَانَهُ لِفَاطِمَةٍ مِنْ دَوَابِ الْعَدَدِ
 فَخَرَّ سَهْوٌ يَوْمَ نَلْقَى مُحَمَّدًا بِظُلْمِ كَمِ اِلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ

ذَهَبَتْ ٣

فَلَا زِلَّاتٍ مَلْعُونًا يَمْسُكُ سَخَطُهُ وَلَا زِلَّاتٍ مَحْدُودًا عَظِيمٍ
 فَدَخَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَمَحَدَّثَهُ عَلَى الْحَدِيثِ فَلَمَّا أَصْبَحَ
 ابْنُ بَكْرٍ دَعَا بِفَاطِمَةَ وَكَتَبَ لَهَا كِتَابًا بِفَدْلِكَ فَاخَذَ
 عَمْرُو بَقْرَهُ فَدَعَتْ عَلَيْهِ بِالْبَقْرِ فَاسْتَجِيبَ لَهَا فِيهِ
 تَذَنُّبٌ رَدَّ عَمْرُو عَبْدَ الْعَزِيزِ فَدَكَ فِي يَامِهِ وَ
 هُوَ مِنْ أُمَّةٍ الْعَدْلِ عَنْهُمْ فَعَوَّتَبَ عَلَيْهِ قِيلَ
 لَهُ ظَلَمْتَ الشَّيْخَيْنِ فَقَالَ هُمَا وَاللّٰهِ ظَلَمَا أَنْفُسَهُمَا
 وَطَعَنَّا عَلَيْهِمَا وَجَمَعَ الْمَأْمُونُ الْعُلَمَاءَ لِاجْتِهَادِهِمَا
 فَاضْطَرَّتْهُ الْحُجَّةُ اِلَى رَدِّهَا فَرَدَّهَا وَقَالَ رَحِمَهُ اللّٰهُ
 فِي مَوْضِعٍ اُخْرٍ مِنْهُ تَذَنُّبٌ رَوَى اَنَّ الْمَوْلَى كَتَبَ
 اِلَى الْمُسَيْلَمَةِ الْكَذَّابِ يُوجِّهُهُ عَلَى فِعْلِهِ فَاجَا
 لِجَمْعِ النَّاسِ عَلَى كَمَا اجْتَمَعُوا عَلَيْكَ
 وَاخْتَارُوا فِي كَمَا اخْتَارُوا فَاجَبْتَ كَمَا اجَبْتَ
 فَاخْلَعِ نَفْسَكَ بِالْعِرَاقِ لِاخْلَعِ نَفْسِي بِالْحِجَا

التلذذ

تكميل دخل رجل شام على الصادق
 محتاجا فقال عليه السلام له شاكرا الحكم
 كلمه فقال يا شامي نيك انظر الخلقه ام
 خلقه انظر لانفسهم قال بل هو انظر لهم
 قال فما نظره لهم قال اقام لهم الحجة و
 اراح عنهم العلة قال فما الحجة قال الرشد
 عليه السلام قال فبعده قال كتابه و
 قال فازالاعنا الاختلاف اليوم قال لا
 قال الشامي والاشم من قال هذا الجالس
 يعني الصادق الذي يخبرنا باخبار السماء
 وزائنه عن آية وجده قال فكيف اعلم
 بذلك قال سله فابنده الامام واخبر
 يوم خروجه وما حدث له في طريقه فصد
 واف

شاطرة صناعت
 الحكيم مع الرجل
 الشام مجتهد
 مولانا الصادق
 عليه السلام

واقرب وصيته وقال في موضع اخر منه
 قال ابن ابي الحديد في مدحه للسيد المجيد
 تقبلت افعال الربوبية التي عذرت بها من شاكرك
 وقد قيل في عيسى نظير امثله فحسرت من عاذلاك
 وقصده المبالغة في المقال لا قبول عذر الضال
 ولا تسليم عدم المعنى في تلك الاضافات
 اكثر للفيسرين قالوا وضعت على صور قوم
 كرام من الانام تبرا بشرفهم فلما طار
 الاوقات عبدها اولادهم جهلا منهم
 وقيل انما وجهوا الى الاضنام العبادات
 لانها صور الكواكب المؤثرات فانادوا بها
 لارتباط منافع العالم السفلي بها استنادا
 اليها فلما تناسلت القرون نسى ذلك في التا
 وصاروا مقلدين ايضا لا يلزم من عدم وجود
 المعنى

مرتب
 تنيب

فيها عدم وجوده في غيرها والمجتمعت
 على مسيلة وسجاح طلبوا الدنيا بما للفضل
 رآوا فيها كما جرت عوايد اتباع الظلمة لا
 الاموال فعلموا الكلمة وقال في موضع آخر منه
 على انه روى عن عايشة وقيس بن حازم الاصمعي
 والشيرازي وابن مردويه والخوارزمي وابن خنبل
 والبلاذري وابن عبدوس والظاهر ان
 عليا خيرا للبشر من ابي فقد كفر وخير البر
 وخير الخليقة وخير من خلف وخير الناس
 ولا يقاس وهذه الامتناع ما قالوه في
 اليها للاتفاق عليها وفي موضع آخر منه وثانيا
 ان حدوث الفساد بفعل المستنة حيث قتلوا
 اولاد بنيتهم وشردوهم عن اوطانهم ومنعهم
 عن ميراثهم وسبوا عليا في زمان امامته

انما هو

بالاتفاق على منابرهم قال شيعي شعير
 يا امة كبرت وفي افواهها القرآن فيه صلاحها
 اعلى المنابر تعلو بسببه ويسبفه نصبت لكم اغوا
 وثالثا ان الشيع لم يكن كما ذكرته لك فيما
 حادثا ولا امامية لم تفارق كتابها وذر
 نبيها فليظن ذو البصيرة والدين ابغليهم
 فسد الدين ام يفعل الناصيين وبعد
 قليلة يقول قالوا انتم من اذواج النبي صلعم
 قلنا انما نبرانا من نوجه خالف ربها في قوله
 وقون في بيوتكم وبنيتهم في قوله من هنا
 نخرج الفتنة حيث يطلع قرن الشيطان
 وأشار الى مسكر عايشة وقال ان تفلح قوم
 ولو امرهم امراة كما اخرجهمما البخاري في صحيحه

وقولهم فعلوا كذا وكذا فقد جئنا عنه وقال
 قدس الله روحه منه تدنيب اسند صاحب
 العرفان ان ابن مسعود حلف بحضرة عثما
 فقال والله ما انت على الحق ولا صاحبك
 فان شئت فاضربني وان شئت فدع فاني سمعت
 النبي صلى الله عليه وسلم يقول على مع الحق والباطل مع غيره
 والويل للعيون تظلم عينا فضره اربعين
 والعيون ابوبكر اسمه عبدا للات وعمر عثما
 يظلمون عينا يعني بذلك عليا وفي رواية
 وفي كتاب علي بن حسان الواسطي بمثل القاء
 ثلاثمائة وتسع سنين وبعده بسطرين
 وفي كتاب الخضرى عن الباقر عليه السلام
 ايام الله ثلاثة يوم القاء ويوم الكرة و
 يوم القيامة ومثله في كتاب لشفاع الصالحين

قال شيخنا في حاشية الكتاب
 قال ابن مسعود
 الم يسمع من
 عبد الله صلوات
 الى الجنة
 وقد روي
 مات رقية بنت النبي
 عثمان لعنه الله
 وقال لا تبعنا احدكم
 الباطل لعل ان كان
 رقية ورجع جاحدا
 بطنه ورجع ولعن جاحدا
 من القلوة عليها بيب

وقال في موضع آخر منه محمد بن عبد الحميد
 بن تغلب قال الصادق اتي الحاد والاعلى
 معتزدا فقال ما حملك على ذلك قال اجتمع
 الناس وسمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول لا يجتمع ائمة
 على ضلال فانا واهلي والعصابة التي معي قال
 من الامتة ام لا قال بل من خيار الامتة
 ثم عدد عليه السلام مناقبه نحو اربع مائة
 وقال وانت خلوت بها فما حالك فيمري ياتيك
 من ابدا مجادا لا فيكي وقال صدقت انظر في امر
 قيات فرائي النبي في نومه فاقبل يسلم عليه
 فصرف وجهه عنه ثلاثا وقال ادرك الحق الى
 اهله علي بن ابي طالب فانتبه فاتي عليا فبا
 وخرج فلقية الشا فاخبره فلامه فوجع الى حاله
 الاول وفي رواية ابان عثمان عن ابن عباس ان ذلك

جاء

كان سبب صعوده المنبر وقوله اقبلوني وبدا
يقصر رؤياه فقام الثاني وقال ما ذهابك والله
لا اقلناك وردة عن عزيمه ^{اخبرني} وقال في موضع
وقد روى الشعبي عن شرح بن هاشم قول علي ان
عندي من نبي الله عهد ليس لي ان اخالفه
ولو خر مو انفي فلما اوبىع لابي بكر مسكت
فكنا ارتد قوم خشيت ثلثة الاسلاف
لنلا يبيد الاسلام ورايت ذالك اعظم
من فوت ولاية ايام فلايل وقد روى
البلا دري وهو من كبر ثقاتهم ان عليا
قال لعمرا حلب حلبا لك شطه والله ما
حرسك على امارته اليوم الا لئلا تغد
وكثيرا ضال الدعا في ملكه فاوت حقد كل من عبد الله
فابت له عليا فرسداوة فاصبح بعد المصطفى الطاهر
يغادونه اذ احقر الكفر سيفه واخفى به الدين الجني في قد علم

وقال هذه الاشياء في موضع قال لئلا تغد

وفي موضع اخر منه وقال ابو البركات في اخيه ٢٩٢
رايت ابي في النوم بعد وفا عفي خالفني عنه وعزل
فقلت له ماذا بقيت فقال نجوت بحب الطالبيين فاعلم
فليس سؤالا طريا ل محمد فسلم اليهم فرط حيتك تسلم
فقلت له والله ما في شعة تخلص من حب الوصي المكرم
بلي قد تواليا ابي غيرهم اخي وقدم جهلا منه غير المقد
فقال ابي انت الحلال بعينه وغيرك من غير غير ادم
وفي موضع اخر من صراط المستقيم قال الاشعري
انك ترحق الوصي جهالة ونصبتم الامر غير معلم
عوجتم بالجهل غير معوج واقبتم بالغري غير مقسوم
صيرتم بعد الثلاثة رابعا من كان خامس خستة كالا
وقال ابو اسود
ان رمت تشرب من رحيق الكوثر فاخلص يقينك
في ولاية حيد

نجم

وابرأفما عقد الولاء إلا البرا من شيخ تيم ومن عضا حبر
 ودع الصهاكي الزيم ونعلا اعني ابن عفان الغوي المفترى
 هم غير واسبل الرشأوبكوا سنن الهداية بالشنيع المنكر
 مجدوا علينا حقه ونقد ظلما عليه ولم يكن بمؤخر
 يا من يقدم حبرا بضلالة لم لا تقدم يوم بدو خير
 في أي يوم قدوا الملمة فيقدمون لذلك فوق المنبر
 بالله لا أرضى قاييس منهم الفأبشنيع من نعيكه قنبر
 من يعبد الأصنام ليسوا منه بقاييس من كها بمكسر
 يا آل طه حجتكم لي حجة يوم المعاد من الحجيم للسعر
 وفي موضع اخر منه وقد أجازوا للبعاء على انبيائهم ولو
 حظا يا علما لهم فقد صنف ابن الفراء الحنبلي كتاب
 تنزيه معاوية وصنف الجاحظ كتاب در الحد
 تمين اللابيط وكيف ضاق الثأويل عن الانبياء

وتم

واتسع للاشقياء وما احسن ما قال عام البصري في
 عروضا نظم السلوك في قبيل النحر من الشناعة
 قضائهم في حكمها تقبل الرشأ حراما نوى من اخذها ما
 وما لهم من جهله غير ما وفاضلهم من نقضه في غياوة
 لرغبتهم في جذب مال وزجر تمسك منهم كل قوم ببدعة
 فمنهم رئيس بالتفلسف مع بدع اشارات لطيفة
 واخر منهم في الاصول ليناظر يناظر عن وهم بلج وجرأ
 ومنهم يتقمم الخلا مسفسط يغالط في الفاظه الحد
 واخر منهم قد رأى في عمره يتصرف في غايف فعل
 ومنهم لخطوات وفوق تصور يدلس تهيبا بصمت وخلو
 ومنهم فقيه ليس بفقه ما الذي يراد به من نسك حج وعمره
 واخر منهم بالقراءة قد يلي فعنا بقول الشاطبة وحمرة
 وكلهم فقر من العلم باطنا وان أصبحوا في ظاهر أهل زفة

تَجَافَوْا عَنِ الْقُرْآنِ وَأَتَّبِعُوا أَلْهَوْا وَمَا تَوَلَّوْا إِلَى الدُّنْيَا يُجْزَوْنَ
وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ وَمِنْهُمْ مَقَاتِلُ قَالَ الْجَزِيُّ كَانَ كَذَابًا
بِاجْمَاعِ الْمُحَدِّثِينَ وَقَالَ وَكَيْعُ كَذَابٌ وَقَالَ السَّعْدِيُّ كَانَ
حَسُودًا وَقَالَ الْبُخَارِيُّ كَانَ مُقَاتِلًا لِأَشْيَاءِ الْبَيْتَةِ وَقَالَ
السَّاجِي كَذَابٌ مَتْرُوكٌ وَقَالَ الرَّازِيُّ مَتْرُوكُ الْحَدِيثِ
وَقَالَ النَّسَائِيُّ الْكَذَّابُونَ الْمَعْرُوفُونَ بِمَوْضِعِ الْحَدِيثِ
عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرْبَعَةٌ ابْنُ أَبِي حَتْمٍ بِالْمَدِينَةِ وَالْوَالِدِيُّ
بِغَدَادٍ وَمُقَاتِلُ بِنْدِ الْخَزَائِمِ وَابْنُ سَعِيدٍ بِالشَّامِ وَمِنْهُمْ
أَبُو حَنِيفَةَ قَالَ الْغَزَالِيُّ أَجَازَ أَبُو حَنِيفَةَ وَضَعَهُ لَعْنَةً
عَلَى وَفْقِ مَذْهَبِهِ وَبَعْدَهُ بِأَسْطَرِيقٍ وَمِنْهُمْ الْمُغِيرَةُ
بْنُ شُعْبَةَ شَهِدَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةٌ بِالزَّنا فَلَقْنَهُ عَمْرُو بْنُ
فَتَلَجَّحَ حَتَّى أَرَفَعَ الْحَدَّ عَنْهُ وَمِنْهُمْ أَبُو هُرَيْرَةَ ضَرَبَ
عَمْرُو بْنُ الْخَطَّابِ رَأْسَهُ بِالْهَرَّةِ وَقَالَ أَرَأَيْتَ قَدْ كُنْتَ

الرَّزِيُّ

الرَّوَايَةُ وَلَا أَحْسِبُكَ إِلَّا كَذَابًا وَقَالَ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ
وَعَدَقَ الْإِسْلَامَ أَخْنَتُ أَخْنَتُ مَالِهِ وَغَرَمَهُ
أَشْيَ عَشْرَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَقَالَ فِيهِ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَا
كَذَّبَ رَجُلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ هَذَا الْغُلَامُ الدَّوْسِيُّ
بَعْدَهُ بِأَسْطَرِيقٍ وَقَالَ فِي رِجَالِ الْأَبْرَارِ عَنِ الرَّبِّ الْخَشْيِ
أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي ضَرْبًا طَيِّبًا وَبَعْدَهُ
هَضُومًا وَدَبْرًا ثَوْرًا وَرَوَى الثَّوْرِيُّ عَنْ مَنْصُورٍ
عَنِ إِبْرَاهِيمَ أَنَّهُمْ كَانُوا لَا يَأْخُذُونَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
إِلَّا مَا كَانَ مِنْ ذِكْرِ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ قَالَ صَاحِبُ الْمَصَانِفِ
عَائِشَةُ تَكَذَّبَ بِهِ فَقَالَ أَسْكَنِي غَيْرَتُ فَضَائِلَ عَلِيٍّ
وَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ كُلُّ الْأَصْحَابِ أَخَذَ عَنْهُمْ الْحَدِيثَ
بِإِخْلَاسٍ وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَأَعْطَى أَرْبَعًا مِائَةَ الْفَدْرَمِ
عَلَيْهِ وَضَعَ أَرْبَعًا مِائَةَ حَدِيثٍ وَبَعْدَهُ بِأَسْطَرِيقٍ

وروى الشاذكوني ان ابن عمر مزم من مكة الى المدينة
 ما سمع منه الا حديث واحد وفي موضع منه يقول
فهاؤلاء رواة المنكرات مثل قولهم ان النبوة
 ما ابطا عن جبرئيل الا طننته بدا بعم وقد روى
علماؤهم انه كان ممن يحسن رسول الله العقبه
 رواه عبيد الله بن موسى عن الوليد بن جبير
 عن ابي الطفيل عن حذيفة وعمار انهم ابوك
 وعمر وعثمان وطلحة والزبير وعمر وابن العاص
 وابن مسعود وابو موسى وجماعة اخرى فهذا
 اختلاف من اخذوا عنهم امر دينهم واعتمدوا في الا
 على قولهم وقد ذكر علماؤهم وفقهاؤهم ان
 عامة من تعلق بهم علم الحديث مبتدعة
 اخر منه يقول ويروا ان اقل من بايع ابا بكر عمر ثمان

لما

كانت بيعة ابي بكر فليته فانظر الى هذه المناقشات ان
 يتون وتارة يهدمون ورجالهم الذين اخذوا
 اخذوا عنهم دينهم ينقلهم كذابون ويزعمهم لئلا
 وقد شرحنا طرفا من احوالهم وطرفا من احوالهم
 اقوالهم واسند الشاذكوني ان شعبة اخذ
 من اربعة مائة شيخ ثلاثمائة وثمانية وتسعين
 يدلسون الارجلين ابو عور وعمر بن قرة
 وقال رحمه الله في موضع اخر منه وقد علمت اختلا
 بسكوت على عند بيعة الناس لا يركب قلنا مع سلف
 من الجواب قد طلب حقه في مواضع منها حديث سعيد
 قدامة في قوله نحر والله اولى بمحمد منكم ونحوه كلام
 طويل وفي حديث مقل انه قال لهم ما اسرع ما نقضتم
 وفي حديث اسحاق وغيره لما الي البيعة توعدوه بضرب عنقه

فلما ارتد جماعة من العرب وخاف على الإسلام
فدخل مع الناس بوساطة عثمان روله الوافد
ورأى عليه السلام أسباب الفتن شاهرة وشواهد
الفساد ظاهرة ولين سلم سكوتة فسببه أمور
منها حشو المدينة من المنافقين الذين يعضون
الأنامل من الغيظ ويقتربون الفرصة وقد وثبوا
ونتهبوا والفتنة ووافق ذلك ارتداد العرب
من حولهم وقد قال عليه السلام لابن دارة
ان لما تعجب من تقدمهم عليه كانت اثره شحت
عنهم نفوس قوم وسمحت عليهم نفوس آخرين فان
ترفع عنا محن البلوى تخملهم من الحق على محضه
وان تكرر الاخرى فلا تذهب نفسك عليهم
ولا تأسر على القوم الفاسقين وقال عليه

السلام

٢٦٦
السلام للخوارج لما قالوا كان وصيا فضيع الوصية
انتم كفرتم وازلتم الامر عنى وليس على الاوصياء
الدعاء الى انفسهم لغنا عنهم عن ذلك ينص
الانبياء عليهم وقد نصبت النبي عليا وقال
انت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي وفي موضع
روى عاصم بن حميد عن صفوان عن الصادق
انهم لم يبيتوا معه الا ليلة ثم نقلوا الى وادي
في جهنم يقال له وادي الذود وقاله موضع اخر

فصل السادس في بيت علي فراش النبي حين خرج
الى الغار وفي رواية الى الشعب قال المفيد يجوز صدق الرواية
بالنوم مرتين وهذه الفضيلة لم يأت احد بعلمها ولم
يشخص اخر از فضلها لان النبي خرج سرا عند اجتماع القبايل
على قتله فاعلم علينا واستكتمه وامره بالنوم على فراشه فنا

خلصها

وهذل نفسه دون نبته فانزل الله بين مكة والمدينة
على رسوله ومن الناس من شري نفسه ابتغاء
رضات الله قال وهرب واية مظنونة فلا يعول
عليها قلنا قد نقلها من الحاضر والعام جماعة ^{يؤيد} حب
تواترها فيمن العامة الثقف والفلكي والطوسي ^{والشيبا}
والحسري البصري وابوزيد الانصاري ^{معد} والتغلي والسدي
والعكبري والسمعاني والغزالي فالاحياء وكما السعا
وابن عتبة في ملحمة وابو السعادات في فضائل
العشرة وابن حنبل في مسنده وابن المغازلي في
مناقبه والخطيب الخوارزمي والقاضي والجزيري
والفراولي ومجشي والتغلي ومن الخاصة ^{شاذ} ابن
الطوسي وابن بابويه والكليني وابن ابي هالة ^{الاصم}
والصفواني وابن عقدة والعبدي وابن فياض وابوراع

من العامة

من الخاصة

مكي

والبرقي ورواهم والتغلي في تفسيره الحديث القدسي
ان الله اوحى الى جبرئيل وميكائيل قد اخيت بينكما
وجعلت عنكما احدا كما اطول من صاحبه فايكما
يؤثر اخاه فكل منهما كره الموت فقال اهلا كنما
مثل علي ولتي اخيت بينه وبين محمد بنبي فاشرف
بالحيوة على نفسه اهبطا فاحفظاه من علق
فهبطا فكان جبرئيل عند راسه وميكائيل عند
رجليه ونجج له جبرئيل وقال من مثلك يباهي
الله بك الملائكة وفي كتاب الخوارزمي عن جبرئيل
على النبي صبيحة الغار فرحاف قال رال فرحاف قال
كيف لا وقد رقت عيني بما اكرم الله به اخاك
ووصيتك وامام اميك علي بن ابي طالب يا الله
بعبادته البارحة ملائكة وحملة عرشه

فَقَالَ انْظُرْ وَالِىَّ الْحُجَّتِىْ فِى اَرْضِى بَعْدَ بَيْتِى وَقَدْ بَدَّلَ
نَفْسَهُ وَعَقَرَ فِى التَّرَابِ خَدَّهُ تَوَاضَعًا لِعَظَمَتِى
اَسْهَكُمُ اِنَّهُ اِمَامٌ خَلَقْنِى وَمَوْلَى اَبْنِى وَوَلِىَّهَا
اللَّهُ بِهِ خَاصَّةٌ مَلَائِكَتُهُ بِذَلِكَ الْاَوْقَدْ عِلْمٌ مِنْ
حَالِهِمْ عَدَمٌ صَبَرِهِمْ عَلَى هَذِهِ الْمَهَالِكِ فَكَلَفَهُمْ
وَقَدْ عِلْمٌ كِرَاهَتُهُمْ لِهَئِهِ الْمَسَالِكِ وَاَزَادَ يَعْلَمُ بِنِى
آدَمَ اَنَّ الْمَلَائِكَةَ لَمْ تُقَدِّمُ عَلَى فِعْلِهِ فَيَقْرُونَ اِنَّهُ
لَيْسَ فِيهِمْ مِثْلُهُ وَهَذَا الْمَبِيتُ لَوْ وَزِنَ بِاَعْمَالِ الْخَلَاءِ
بِحُجَّتِهَا لِاِنَّهُ سَبَبُ نَجَاةٍ بَيْنَهُمَا وَاَقْرَأَ رِسَالَتِهِ
اِلَيْهَا وَاَنْفَازَ الْاَمْرَ الْاَلَهِيَّ فِيهَا وَثَبُوتَهُ وَهُوَ اَبْنُ
عِشْرِينَ سَنَةً مَعَ كَثْرَةِ الْاَعْدَاءِ مُرَاغِمًا لَهُمْ بِسَادِ
عَلَى الْكَعْبَةِ ثَلَاثًا بِصَوْتٍ عَالٍ وَقُوَّةٍ جَنَانٍ وَقَلْبٍ
رَاسِخٍ وَثَبَاتٍ لِسَانٍ مَعَ قَلَّةِ الْمَاعُونِ وَكثرةِ الْخِذْلَانِ

م

هَلْ مِنْ صَاحِبِ اَمَانَةٍ اَوْ وَصِيَّةٍ اَوْ عِدَّةٍ عِنْدَ رُؤَسَا
اللَّهِ فَاَدَى الْحَقُّوْقَ وَجَهَرَ الْعِيَالُ جَهَارًا وَفِيهِمْ عَمَّا
فَلَهُ الْمِنَّةُ عَلَى اِيْنِهَا وَعَلَيْهَا بِحِفْظِهَا وَفِي وَصِيَّتِهِ
بِذَلِكَ سَالِفًا دَلِيلًا سِتْحَقَاقِهِ وَوَصِيَّتِهِ خَالِفًا
اَبْنُ جَبْرِ فِي تَحْبِيهِ الشُّجَاعِ الثَّابِتِ بَيْنَ اَرْبَعِمِائَةِ سَنَةٍ
مُظْهِرًا لِعَدَاوَتِهِمْ جَبْنَ سَالُوْهُ عَنْهُ فَقَالَ هُوَ
فِي حِفْظِ اللَّهِ اَوْ رَقِيبٌ كُنْتُ عَلَيْهِ وَهَذَا يَعْجَزُ
عَنْهُ ذُو الْقُدْرَةِ لَوْ لَا التَّائِيْدُ مِنْ خَالِقِ الْبَشَرِ
وَقَالَ قَلْبُ سِرِّهِ الْخِزْيَانُ فِي مَوْضِعٍ مِنْهُ وَاَيْضًا لَا يَجُوزُ
الِاخْتِيَارُ قَبْلَ النَّظَرِ فِي الْكِتَابِ الَّذِي هُوَ بَيِّنَاتُ الْكُلِّ
شَيْءٍ فَيَنْزِعُوْنَهُ مِنْهُ وَلَمَّا وَجَدْنَا الْاُمَّةَ اَخْتَلَفَتْ
عَلَى اَقْوَالٍ مَشْهُورَةٍ فَقَالَتْ فِرْقَةُ الْاِمَامِ عَلَيْهِ
بِنَصْرِ النَّبِيِّ صَلَّيْ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ اُخْرَى الْاِمَامِ اَبُو بَكْرٍ اَخْتِيَارًا

٢٦٨

مما

الامة واجمعت الفرقان على عدم جواز اهل ^{بهم}
 من الخليفة قلنا فهل لله خير اصطفاها على
 خلقه قالنا نعم لقوله وربك مخلوقنا بشاء ومختار
 قلنا فمن خيرة فاجمعنا على المتقين لاية ان
 اكرمكم عند الله اتقكم قلنا فهل له من المتقين
 خيرة فاجمعنا على المجاهدين لاية وفضل الله
 المجاهدين على القاعدين قلنا فهل من المجاهدين
 خير فاجمعنا على السابقين لاية لا يستوي
 من اتقوا من قبل الفتح قلنا هل له خير من
 السابقين فاجمعنا على اكثرهم كابة في اعداء
 الدين لاية من يعمل مثقال ذرة خيرا يره قلنا
الترجها دا ابوبكر او علي فاجمعنا على علي قلنا
فقد علمنا من الكتاب والاجماع ان عليا افضل

فهم

فهو احو ففضل اليك بعد ذلك من المحال
 لانه من احكام الخيال لان العقل والتخيل يتفقان
 على مقدمات الدليل فلما نظره النتيجة ^{عنها} بنكر الخيال
 ويستقر العقل عليها وهذا اتفق الفريقان على المقدمات
 فلما وصلوا الى التفضيل علي رجع المبطلون الى الخيال ^{لهم}
 الموجب لضلالهم واستمر المحقون على قضاء
 عقولهم المخلصين من وبالهم وايضا قلنا الفرق ^{بين}
 من المتقون فاجمعنا انهم الخاشعون قلنا فمن الخا ^{شعون}
 فاجمعنا انهم العا لكون لاية انما يخشى الله من عباده
 العلماء قلنا فمن العالمون فاجمعنا على من كان
 احكم بالعدل لاية يحكم به ذوا عدل قلنا فمن احكم
 بالعدل فاجمعنا على انه الاهدي الى الحق لاية فمن
 يهدي الى الحق لحق ان يتبع قلنا فعلى الحق ان يتبع
 لانه اهدي الى الحق لقول النبي قضاكم علي ولرجو

المشايخ عند الخطأ والأشكال إلى أحكام علي فهو أعلم
فهو أحسن فهو أنقى فإذا دل الكتاب الذي جعله الله
بيننا لكل شيء عليه حرم العدو عنه وتحم المصير
إليه وأيضا فالذين كانت الصحابة تأخذ عنهم أبواب شرايعهم
علي وابن عباس وعمر وابن مسعود وزيد بن ثابت قلنا وإذا
اجتمعوا من يأمرهم فاجمعنا على أقوالهم لقول النبي يؤمكم
أقرأكم قلنا فمن هو فاجمعنا على أن الأربعة كانوا أقرأ
الكتاب من عمر قلنا فهم أولى بالتقدم من عمر قلنا فأول
الأربعة أولى فاجمعنا على القرشي لقوله عليه السلام لا
من قرشي قلنا فعلي وابن عباس إذ ليس الأخران من
قرشي قلنا فمن أولاهما فاجمعنا على الأكبر سنا والأقدم
هجرة للحديث في ذلك قلنا فمن هو فاجمعنا على علي قلنا
الأربعة وفي هذا كفاية لإفراد علي بالولاية إذ لا بعد
عن الكتاب والسنة واجتماع الأمة لإمام الله ورَسُوله وكافاه

وقال

وقال في موضع آخر منه فهذا بعض ملجأ من
طريق الخصم وأما الطريق الآخر فكثير سلف منها
جانب وسبب إنشاء الله جانب ولما ادعى الإمامة
واقسم عليها في قوله وأيم الله لقد تقصصها ابن أبي قحافة
وهو يعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي
وقد أظهر الله كراماته على يدك الدالة على صدقه لأن الله
لا يخرج العادة لعدو والكاذب عليه فعلم من
ذلك صحة إمامته كما علم من قتران دعوى الرسول
بمعجزته صحة نبوته وهذا كافٍ ولو لم يوجد نص
كما قال العلامة الفريد عبد الله بن أبي الحديد
وعلافة ما أن لها لو لم تكن منصوصة عن جدي محمد
عجبا لقوم أخرون وكعبك العا فخذ سيوك أذرع أسفل
وقال في موضع آخر منه يقع للديج ولا يحيط بوضفه
أخط ما يقني بما لا ينفد فجزأ من قاس الوصي بغين
نار تخرج حرها لا يبرد إذ حط مرتفعاً وأعلى خافضاً

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الهدى والبرهان

بِفَضِيلَةٍ وَرِزْقَةٍ لَا يَحْجُزُ رَوَتْ الثَّقَاتُ لَهُدًى وَلِهَذِهِ
 مِنْ وَاصِقٍ وَأَرَامٍ يَفْقَدُ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ خَرَمَنَهُ
فصل العاشر نَزَلَ فِي عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَيْنِ
 إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَهُ
 تَطْهِيرًا وَفِي رَوَايَةِ الْفَتَى أَنَهَا نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالسَّيِّدَيْنِ
 وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ قَالَ الْحَدِيثُ فَارِسٌ لِلْعَوَى حَسْبُ
 الْجَمَلِ فِيهِ التَّطْهِيرُ الشَّرْهُ عَنِ الْأَثَرِ وَعَنْ كُلِّ قَبِيحٍ
 وَأَقُولُ فِيهِ شَاهِدٌ عَدَلٍ عَلَى عِصْمَتِهِمْ إِنِّي قُلْتُ الْوَأَحَدُ
 لِلْعَرَفِ بِلَامِ الْجِنْسِ لَا يَعْمُ قُلْتُ بَلْ يَعْمُ كَمَا فِي التَّفْسِيرِ لَأَنَّهُ لَوْ
 مِنَ الرِّجْسِ فَرْدٌ كَانَتْ الْمَاهِيَةُ فِيهِ فَسَلِمَ بِصَدَقِ
 الْإِذْهَابِ وَلَيْسَتْ اللَّامُ لِلْعَهْدِ لِعَدَمِ تَقَدُّمِ ذِكْرِ
 الرِّجْسِ قَالُوا اللَّهُ يُرِيدُ إِذْهَابَ الرِّجْسِ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ قُلْنَا
 نَمْنَعُ إِنْ الرِّجْسُ الْمُسْتَلْزِمُ إِذْهَابَهُ لِلْعِصْمَةِ يُرِيدُ اللَّهُ
 إِذْهَابَهُ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ قَالُوا يَرِيدُ لَفْظَ مُسْتَقْبَلٍ فَلَا
 دَلِيلَ عَلَى وَقُوعِهِ قُلْنَا دَعِيَ النَّبِيُّ لَهُم بِهِ وَلَا يَدْعُو

لَا

٢٧١
 الْإِيمَانُ رَبِّهِ فَيَكُونُ مَقْبُولًا فَيَقَعُ مَعَ أَنَّ صَنِغَةً
 فَجَاءَتْ لِلْمَنَاضِي وَالْحَالِ إِنَّمَا يَرِيدُ الشَّيْطَانُ لِيُوقِعَ بَيْنَكُمْ
 الْعَدَاوَةَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبْذِلُوا كَلَامَ اللَّهِ
 قَالُوا الْإِذْهَابُ يَسْتَلْزِمُ الثَّبُوتَ أَوَّلًا وَلَيْسَ مِنْ قَوْلِكُمْ
 ذَلِكَ قُلْنَا لَا فَإِنَّ الْإِنْسَانَ يَقُولُ الْغَيْبَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْكَ
 كُلُّ مَرَضٍ وَلَمْ يَكُنْ حَاصِلًا لَهُ كُلُّ مَرَضٍ قَالُوا الْمَرَادُ مِنَ الْإِذْهَابِ
 لَأَنَّهُ مَبْدَأُ الْآيَةِ وَخَتَامُهَا فَيَهْتَمُّ قُلْنَا الْمِيمُ الَّذِي هُوَ عِلَا
 التَّذْكِيرِ يُخْرِجُهُنَّ قَالُوا فَلْتُخْرِجْ فَاطِمَةَ وَلَيْسَ قَوْلُكُمْ قُلْنَا
 يَدْخُلُ الْمَوْتُ إِذَا جَامَعَهُ بِخِلَافِ قَوْلِكُمْ فَإِنَّكُمْ خَصَصْتُمُوهَا
 بِالنِّسَاءِ إِنْ قَالُوا خَاطَبَ مُوسَى عَمْرَأَتَهُ بِالْمِيمِ فِي قَوْلِهِ
 لَعَلِّي أَبْتَلُكُمْ مِنْهَا يَقْبَسُ قُلْنَا أَقَامَ بِهَا مَقَامَ الْجَمْعِ فَجَازَا
 قَالُوا فَكَيْدًا هَذَا بَلَّ أَقُولُ قُلْنَا لِأَصْرُورَةٍ تَحُوجُّ إِلَى الْمَجَازِ هُنَا
 وَحَدِيثًا قَدْ سَلِمَ أَخْرَجَ النِّسَاءَ وَسَيَّأَ ذَلِكَ مِنْهُ
 انْعِقَادُ الْجَمَاعِ فِي أَنَّ تَرْتِيبَ الْقُرْآنِ لَيْسَ عَلَى مَا أَنْزَلَ وَفَاقًا
 لِأَمَامِ الطَّبَرِيِّ عَادَةُ الْفَصَاطِ وَالْإِذْهَابُ مِنْ خِطَابٍ
 إِلَى الْآخَرِ وَالْعُودُ إِلَيْهِ وَالْقُرْآنُ مَمْلُوءٌ مِنْهُ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ

وقد عبد الرحمن طفلاً ويا فاعاً وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
 وفي التاريخ من طرق كثيرة عن بريدة الأسلمي قال النبي قال
 لجبريل لك حفظة علي تقتر على الملائكة لم يكتب عليه
 خطيئة منذ صحبناه وفي موضع آخر منه ففي صحيح
 البخاري قالوا يا رسول الله من قرأ بك الذين وجبت
 علينا مودتهم قال علي وفاطمة وابناهما ومثله
 في صحيح مسلم وتفسير التعلبي ومنسند ابن حنبل
 ونقله ابن المرتضى والزنجشري في تفسيريهما وفي
 صاحب التقریب قد صح ذلك عن ابن عباس وفينا
 ابن المغازلي بالاسناد عن السدي في تفسيره
 بغيره حسنة بذكره فيها حسناً قال المودعة
 آل الرسول قال مكي القيسي في مشكل العرب القرآن
 أصل الأهل وهو أعلم من صنف في المشكل وفي
 في موضع آخر منه أنا مولى لفتي أنزل فيه هلالاً
 إلى متى أكنمه أكنمه إلى متى أخر إلى م الأم وحتى متى

انشا

افتدب في حبه الفتى أهله ووجت فاطمة غير
 وفي غير هلال هلالاً وقال في موضع آخر منه
 قلنا لافان أعظم الصحابة كانت في جانب علي كما
 قاله شارح الطوالع وغيره إلا أنهم لا قل عددًا و
 كذلك أتباع كل نبي ووصي وقد خرج صاحب المصابيح
 وغيره أن النبي مات ساخطاً على ثلاثة أحياء من العرب
 وعد منهم أمية وقال ابن الجوزي في زاد المسير
 أن الشجرة الملعونة بنو أمية وقال في المصابيح
 وغيرها قال النبي هلاك أمتي على يد غيلة من
 وظاهر في بني العباس شرب الخمر وركوب الفجور
 وقتلهم ولاد علي وتشريدهم حتى انشئت الأشعا
 في القتل والطرد لئلا يمتحن منها قول عبد الله
 الله سب الدهلن ضحك يوماً والرسول الله قد فهموا
 مشتتون نفوا عن عقربهم كأنهم قد جنوا ما ليس
 وقال ابونواس
 ما أكنمه بنو حريق أعظم تلك الجرائم إلا دون نيلكم

أَنْتُمْ كَلَامُهُ فَيَمَاتُونَ فِي أَظْفَارِكُمْ مِنْ بَيْتِ الطَّاهِرِ
وَقَالَ شَارِسُ بْنُ مُحَمَّدٍ كُلُّوا سَيُوفَ مُحَمَّدٍ ضَرْبُوا بِهَا مَاتَ
فَكَانَ لِلْمُحَمَّدِ أَعْدَاءُ وَكَانَ مَا الْأَعْدَاءُ عِثْرَةُ أَحْمَدَ
وَقَالَ الْعُلُوِي سَنَ
أَهْلُ النَّبِيِّ الَّذِينَ يُولُوا هَذَا يَمُوتُ لَمْ يَهْدِ خَلْقَ إِلَى فَرْضٍ وَلَا
مُسْتَبِينَ حَيَارَ وَلَا نَصِيرَ لَهُمْ مُشْرِدِينَ عَنِ الْأَهْلِينَ وَالْوُ

وَقَالَ الشَّرِيجِي
لَا صَبِيحَ دِينٍ لِلَّهِ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ عَلَى جُرْفٍ هَارٍ بَغِيرَ عَائِمٍ
وَالْعَلَى الطُّلُحِ شَرْقًا وَمَغْرِبًا يُطَافُ بِهِمْ فِي غُرْبِهَا الْأَعْمَامِ
كَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى الدِّينِ سَرْفَةً تَطُلُّ بِالْقَنَا وَالصَّوَارِمِ
وَأَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ قَبْلَ وَفَا يَقْتُلُ بَنِيهِ دُونَ أَوْلَادِ آدَمَ

وَمِنْ هَذَا كَثِيرٌ مَخْرُجٌ عَنْ قَانُونِ الْكِتَابِ فَكَيْفَ يَقَالُ
أَنَّهُمْ غَيْرُ مَبْغُضِينَ وَفِي أَيِّ مَوْضِعٍ مَدَحَ الْقُرْآنِ
الصَّحَابَةَ بَلَدٌ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فِي آيَةِ الْجَوْوِي فَتَابَ
وَفِي سُورَةِ الْفَتْحِ وَمِنْ نَكَتٍ فَإِنَّمَا يَنْتَكُ عَلَى نَفْسِهِ
لَقَدْ ضَيَّعَ اللَّهُ عَنْ الْمُؤْمِنِينَ أَذْيَابًا يَعُونَكَ وَقَدْ كَانُوا

بِشَيْءٍ

الْبَيْعَةُ عَلَى عَدَمِ الْفَرَادِ وَقَدْ كَثُرَ بِأَحَدٍ وَخَيْرٍ وَحَنِينٍ
وَلِهَذَا قَالَ فِي أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ بِجَالٍ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا
اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَمْ يَقُلْ كُلُّ الْمُؤْمِنِينَ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا
اللَّهُ أَنْ لَا يُولُوا إِلَّا دِيَارًا وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْنُوعًا
بَلَدٌ وَقَدْ جَاءَ فِي السُّنَنِ ذَمُّ بَعْضِهِمْ كَحَدِيثِ الْحَوْ
حَدِيثِ الدَّيَّانِ أَخْرَجَ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ وَالْجَامِعُ
الصَّحِيحَيْنِ وَمِنْهُ ذَكَرَ ابْنُ كَيْسَانَ وَالنَّعْلِيُّ تَفْسِيرَهُ
وَبَعْدَهُ **بِأَسْطَرٍ يَقُولُ** وَقَدْ جَمَعَ الْمُسْلِمُونَ عَلَيْهِ
حُبٌّ عَلَى يَا كُلَّ الذُّنُوبِ كَمَا نَاكَلُ النَّارَ الْحَطَبَ
وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ أَخْرَجَ صَاحِبُ الْوَسِيلَةِ
فِي الْمَجْلَدِ الْخَامِسِ قَوْلَ النَّبِيِّ لِعَلِّي لَوْلَا أَنْ تَقُولَ فَيَكُ
طَوَائِفٌ مِنْ أُمَّتِي مَا قَالَتِ النَّصَارَةُ فِي عَيْشِي لَقُلْتُ
فِيكَ مَقَالًا لَا أَمْرٌ عَلَى مَلَأٍ إِلَّا اخَذُوا مِنْ نَرٍ
يَجْلِيكَ وَفَضْلٍ طَهُورِكَ يَسْتَشْفُونَ بِهِ وَلَكِنْ
حَسْبُكَ أَنْ تَكُونَ مِنِّي كَهَارُونَ إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي

وانك تبرى عني ذمتي وتقاتلك على سنتي وانك في الآخرة
معى وعلى الحوض خليفتي وأول من يدخل الجنة معى
وانك شيعتك على منابر من نور مبيضة وجوههم
اشفع لهم ويكونون جيرانا وان حريك حربي و
سلمك سلمى وسرك سري وعلا ينك علا
وان الحق معك وعلى لسانك وفي قلبك وبين
عينيك وان الإيمان بخالط الحماك ودمك
كما خالط الحمي ودمي ولكن يرد الحوض مبيض
ولكن يغيب عنه محب لك وقد اخرج صاحب
صدد هذا الحديث باسائيد واخرج ابن المغاز
الشافعي في موضعين من مناقبه قول
علي يوم القيامة على الحوض لا يدخل الجنة
الآخر جاء بجواز منه وبعد باسط يقول
وقال فيه امام المعتزلة ابن أبي الحديد امام هادي
بالقرض اشراف قضى له القرض رد القرض ايضا

وبعد

٢٧٦ ل
وبعد باسط يقول فامر النبي حسنا ان ينشد فقا
لا تقبل التوبة من تأيب الاجيب ابن ابي طالب
اخا رسول الله صلى الله عليه وآله والضمة لا بعد بالضم
يا قوم من مثل علي وقد ردت عليه الشمس بالغيا
وبعد بخطوط يقول قلنا لا يرتاب احدان سلما
كان من شيعة علي وقدرى سبط الجود الحنيل
في كتاب الرجال الجماعة من الصحابة سألوه لمن الا
بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال شعر
ما كنت احب هذا الامر منصرف عن هاشم ثم منها
عن ابي حسن اليس اول من صلى القبلتهم واعرف
الناس بالاحكام والسنن ما فيهم من صنوف
الخير يجمعها وليس في القوم ما فيه من الحسن
فانصرفوا عنه الى السقيفة فلما اخبر بها قال
كردن و نه كردن وفي موضع اخر يقول منه
وقد قال الغزالي املا على فلا يقل فيه ذو خصل شيئا
فعل تقريركم هو افضل من الانبياء وفي موضع

وَلَا اغْتِيَابٌ فَدَخَلْنَا عَلَى سُلْطَانِهِمْ فَأَدَاهُ وَفِيهِ
مِنْ قَصَبٍ فَلَمَّا أَذِنَ الْمُؤَدِّنُ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ فِي أَسْرِ
وَقْتُ فَضَلَى بِهِمْ وَأَنْصَرَفَ فَمَارَاتٍ عِنْدِي أَخْضَعَ
لِلَّهِ مِنْهُ وَلَا إِلَيْنِ حَابِيبًا لِلرَّعِيَّةِ ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْنَا
وَخَاطَبَنَا وَكَانَ مَعْنَاهُ رَجُلٌ يَعْرِفُ بِالْمَقَرِّ شَافِعِي
فَقَالَ لَهُ أَنْتَ تَقُولُ بِالْقِيَاسِ قَالَ نَعَمْ قَالَ هَلْ تَكُونُ
آيَةُ الْمُبَاهَلَةِ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَآيَةُ التَّطْهِيرِ قَالَ نَعَمْ
قَالَ فَهَلْ بَلَغَكَ أَنَّ غَيْرَ عَلِيٍّ وَزَوْجَتِهِ وَوَلَدَيْهِ خَرَجَ
إِلَى الْمُبَاهَلَةِ وَنَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ فِيهِ وَلَفَّ النَّبِيُّ
الْكِسَاءَ عَلَيْهِ أَفَمَنْ طَهَّرَهُ اللَّهُ يُقَدِّمُ أَحَدِيحَهُ
ثُمَّ يَسْطُرُ لِسَانًا أَمْضَى مِنَ السِّهَامِ وَأَقْطَعَ
الْحِسَامَ فَقَالَ الشَّافِعِيُّ قَائِلًا عَفَوْا عَفَوْا أَنْسَبَ
لِي نَفْسِكَ فَقَالَ إِنَّا الطَّاهِرِينَ مُحَمَّدِينَ الْحَسَنَ
بْنِ عَلِيٍّ بَنِ مُحَمَّدٍ بَنِ عَلِيٍّ بَنِ مُوسَى بَنِ جَعْفَرٍ بَنِ مُحَمَّدٍ

بْنِ عَلِيٍّ بَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ
فِيهِ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ وَأَنْزَلَهُ فِي حَقِّهَا
ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَبَكَى الشَّافِعِيُّ
وَأَمَّنَ بِهِ وَحَمْدُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَنْتِقَالِهِ مِنَ التَّقْلِيدِ إِلَى
الْبَقِيَّةِ وَكَانَ مَعْنَاهُ رَجُلٌ مَالِكِيٌّ قَامَ مِنْ إِصْطِاقِنَا
فِي ذَلِكَ الْمَدِينَةِ سَنَةً كَامِلَةً وَتَحَقَّقْنَا أَنَّ مُلْكَ ذَلِكَ
مَسِيرَةَ شَهْرَيْنِ بَرًّا وَبَحْرًا وَأَنَّ بَعْدَهَا مَدِينَةٌ اسْمُهَا
الرَّايِقَةُ سُلْطَانُهَا الْقَاسِمُ ابْنُ صَاحِبِ الْأَمْرِ وَبَعْدَ
مَدِينَتِهَا سَمُهَا ظُلُومُ سُلْطَانُهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بَرَصَانُ
الْأَمْرِ رَسَاقُهَا وَضِيَاعُهَا شَهْرَانُ وَبَعْدَهَا مَدِينَةٌ
اسْمُهَا عَاطِرُ سُلْطَانُهَا هَاشِمُ بْنُ صَاحِبِ الْأَمْرِ
هِيَ أَعْظَمُ الْمُلُوكِ مَسِيرَةً مُلْكُهَا أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ فَهَلْ
الْمُلُوكُ عَلَى كِبَرِهَا لَمْ يُوجَدْ فِيهَا سِوَى الشَّيْعَةِ ذَلِكَ
لِوَجْتِمْعِ أَهْلِ الدُّنْيَا كَانُوا أَكْثَرَهُمْ مِنْهُمْ فَأَقْبَلْنَا سَنَةً
نَتَوَقَّعُ وَرَدَّ صَاحِبِ الْأَمْرِ قَالِمٌ نُوْفِقُ لَنَا قَالَ كَاللَّهِ

فَلَمَّا سَمِعَهُ الْوَزِيرُ شَدَّدَ عَلَيْنَا فِي كِتَابِنَا ذَلِكَ **وبعد**
بسطور يقول واعلم انه لا بنية للكيسانية الا ما يحكي
 شاذ لا تعلم صحته من بنية شاذة لا يعلم وجودها
 وفي انقراضها بطلان قولها ولا يخرج الحق عن الامتياز
 وان علم وجودها فقلنا منع القطع بقولها على انه لا
 عظمة لابن الحنفية ولا نصر عليه ولا ادعى ذلك ولا
 اخرج معجرا على يديه وما تلونا من النصوص على الائمة
 المنقولة عن المؤلف والمخالف تدل على بطلان قولها
 وغيرها من الطوائف **وقال في موضع اخر منه**
 وقد سلفنا ما تواتر من النصوص على عدل الائمة ولما
 من الزب الجليل والنبى النبيل ومن كل امام على من
 بالتفصيل وقد جاء ذلك من طرق المخالفين المجاهد
 لائمة العالمين فضلا عما تواتر من الشيعة **منه**
 بضوان الله عليهم اجتمعين **باب يد في الطعن**
 فمن تقدمه يظلمه وعدوايه وما احدث كل واحد

في زمانه من طغيانه وساد ذكر ذلك من طرق الخصم
 وغيره ليكون الزم للحجة واثبت للنفس على المحجة حتى
 صنف الكلبى كتابا بأكمله في مثالب الضحا ولم يذكر فيه
 منقصة واحدة لاهل البيت عليهم السلام واتى له و
 يغني بذلك بعد تطهير الخبير العلوم وستعلم
 باليقين ما حدث منهم في الدين فالمختارون لهم من
 دون الله دخلوا في قوله **اتخذوا الشياطين اولياء**
من دون الله وهذا الباب ينوع الى ثلاثة مجاميع
 الثلاثة ويلحقها كلام بالاختصاص في اهل العقبة
 ومعاوية وابن العاص **وقال في موضع اخر منه**
 وفي تاريخ الطبري قل من سماه الفاروق اهل الكتاب فانه
 المسلمون به ولم يرد فيه رواية عن النبي **في موضع اخر منه**
 وخرج الترمذي انها قالت من ربك قال اهل وولدي
 قالت فما لي لا اريث ابي وخرج البخاري انها قالت
 اريث اباك ولا اريث ابي ابي انت من قوله تعا

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَوْلُكَ يَا فَهْبُ لِي مِنْ لَدُنْكَ
 وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَإِنَّا جَمَعْنَا أَهْلَهَا
 أَنْتَ يَا بَنِي الْمِيزَانِ فِي اخْتِجَاجِهَا وَدَلَّ الدَّلِيلُ عَلَى عِصْمَتِهَا
 وَجَبَ الْحُزْمُ بِحَقِّقَةِ قَوْلِهَا إِنْ قِيلَ قَدْ يُوْرَثُ غَيْرُ مِنَ
 الْمُرْسَلِينَ وَلَا يُوْرَثُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ قُلْنَا هَذَا إِخْلَافُ
 لِجَمَاعِ الْمُسْلِمِينَ فَإِنْ مَنَ وَثَمَ عَنْهُمْ وَمَنْ مَنَعَهُمْ
وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ هَبْ أَنْتَ لَا مِيزَانَ الْيَسْرِ قَدْ
أَسْتَدْعَلْنَا وَكُنْ بِطَرُقِ ثَلَاثَةٍ إِلَى الْخُدْرِيِّ وَرَوَى
أَيْضًا عَنْ مُجَاهِدٍ وَالسَّيِّدِيِّ أَنَّ لَمَّا نَزَلَتْ وَاتِذَا الْفَرْقَةُ
حَقُّهُ دَفَعَ النَّبِيُّ إِلَيْهَا فَدَكََا وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ
وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ لَمْ يَتَوَلَّ جَمِيعَ الْأُمُورِ فَقَدْ
تَوَلَّى أَكْثَرَهَا وَخَلَفَهُ عَلَى الْمَدِينَةِ وَكَانَ عَلَى يَدَيْهِ مِنَ
الْفُتُوحِ وَكَانَ فِي خَيْرِ أَمِيرِ جَيْشِهَا وَكَانَ الْفَتْحُ لَهُ
دُونَ الْمُنْهَزِمِينَ عَنْهَا وَعَزَلَ بِأَلْفِضِيلٍ عَنْ

حريمه

بَرَاءَةٍ وَبَعَثَ عَلَيْهَا بِهَا وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا أَنَّ النَّبِيَّ لَمْ
 يُؤَلِّ عَلَيْهِ أَحَدًا قَطُّ لَكُنِيَ وَشَفِي وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ
تَذَنُّيبُ هَذِهِ الْمَخَالَفَةِ مَجْمَعٌ عَلَيْهَا ذِكْرُهَا مُسْتَدْرِكٌ وَالْبُخَارِيُّ
وَرَوَاهَا عَبْدُ الرَّبِّاقِ عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَالطَّبْرِيِّ
وَالْبَلَاذَرِيِّ وَرَوَاهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ بِطَرِيقَيْنِ وَعَنِ
جَابِرِ بْنِ الْأَنْصَابِيِّ وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ وَقَدْ تَسْكُو لِمَخْلَافَةِ
أَبِي بَكْرٍ يَقُولُ عَائِشَةُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّابًا بَكْرِي
فَلَمْ يَهْجُرْهُنَا وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَلَوْ أَحْتَمَلْ هَذَا الرَّدُّ النَّاسَ
لَمْ يَهْجُرْ بِحَدِيثٍ لِأَنَّ تَحْرِيمَ رَدِّ قَوْلِ النَّبِيِّ مَعَ وَضُوحِهِ
إِذَا قِيلَ لَتَأْوِيلُ قِيلَهُ كُلُّهَا جَاءَتْ عَنْهُ مِنَ الْإِقَابِ
وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ وَكَيْفَ قُلْتُمُ الْأَكْرَمُ مُقَدَّمٌ وَأَنْتُمْ تَجُوزُونَ
تَقْدِيمُ الْمَفْضُولِ فَإِنْ قُلْتُمْ هُوَ الزَّامُ قُلْنَا لَمْ يَزَمْ بِهِ
وَنَبَّيْتُ الْأَفْضَلِيَّةَ لِعَلَى خَيْرِ الطَّائِفِ وَبُكُونِهِ لَمْ يَكُنْ
قَطُّ فَكَيْفَ يُجْعَلُ مِنْ مَضَى أَكْثَرُ مَا نَبَّيْتُ عَلَى الْكُفْرِ أَنْفُسُهُ
وَيَقُولُهُ تَعَالَى فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ

وَالْبَلَاذَرِيُّ وَرَوَاهُ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ بِطَرِيقَيْنِ وَعَنِ جَابِرِ بْنِ الْأَنْصَابِيِّ

وَعَلَى بِالْإِتِّفَاقِ مِنْ أَجْهِدِ الْمُجَاهِدِينَ وَأَبْوَكِرِ
مِنْ مُلَازِمِ الْقَاعِدِينَ وَمَتَى كَانَ ثَبَاتٌ عَلَى الْكِبَرِ
فَثَوَابُهُ أَكْثَرُ وَقَدْ أَخْرَجَ صَاحِبُ لَوْ سِيْلَةٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ
قَوْلَ النَّبِيِّ إِيَّايَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مَا لَوْ قُسِمَ عَلَى أَهْلِ
الْأَرْضِ لَوَسَّعَهُمْ إِنْ قُلْتَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ مُجَاهِدًا لِسَانًا
قُلْتَ فَعَلَى لِسَانِهِ وَسَنَانِهِ وَكَانَتْ هِدَايَةُ أَكْثَرِ
الضَّلَالِ عَلَى يَدِهِ إِنْ قُلْتَ فَكَانَ النَّبِيُّ فِي الْقَاعِدِينَ
فَيَدْخُلُ بِنِعْمِكَ فِي جُمْلَةِ الْمَفْضُولِينَ قُلْتُ لَيْسَ
مُبَاشَرَةً الضَّرُوبِ بِمَا أَقْبَاهَا مِنْ فُسَادِ نِظَالِ الْخَوَاصِ
فَكَيْفَ يُقَالُ إِنَّ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي أَبِي بَكْرٍ وَقَدْ أَخْرَجَ
الْبُخَارِيُّ فِي صَحِيحِهِ عَنْ عَائِشَةَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِينَا
شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَنَّهُ أَنْزَلَ عَذْرِي وَعَبِيدُ
أَنْ يُنْزَلَ فِي آيَةٍ قُرْآنٌ وَلَا تَعْلَمُهُ لِشِدَّةِ فَجْرِهَا

الحج

عَلَى قِيَامِ نَامُوسِهِ كَمَا دَلَّ عَلَيْهِ تَقْدِيمُهَا لَهُ فِي مَنْصِبِ
نَبِيِّهِ وَغَيْرِ ذَلِكَ فِيهِ شَيْءٌ لَاحِظٌ يَوْمَ السَّقْفِيَّةِ بِهِ
فَلَمْ يَحْجِجْ بِالْإِمَامَةِ مِنْ قُرَيْشٍ لِمُخْرَجٍ عَلَى شَرِكِهِ بَلْ
أَقْبَلَ لِمُسَيِّسِ قَرَابَتِهِ وَقَبْلَ هَذِهِ السُّطُورِ قَالَ
وَسَيَحْتَبِهَا الْإِنْفَى الَّذِي يُغْنِي مَالَهُ يَتَكَلَّمُ وَمَا لِحَدِّ
عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى وَلَا تَقَى فِي كِتَابِ اللَّهِ أَكْرَمُ وَ
الْأَكْرَمُ مَقْدَمُ قُلْنَا ذَلِكَ أَبُو الدَّحْدَاجِ كَمَا حَكَى شَاكِرُ
الطَّوَالِجِ وَرَوَاهُ الْوَاحِدِيُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَى عِكْرَمَةَ وَ
عَبَّاسٍ أَنَّهُ ابْتِاعَ مَخْلَةَ لِرَجُلٍ فِي دَارِ فَقِيرٍ بِأَرْبَعِينَ
مَخْلَةً وَجَعَلَهَا لِلْفَقِيرِ مَخْلَةً فِي الْجَنَّةِ وَأَسْنَدَ النُّعْلِي
إِلَى عَطَا أَنَّهُ أَبُو الدَّحْدَاجِ وَقَدْ ذَهَبَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ
إِلَى أَنَّ الْإِنْفَى عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ شَارِحُ الطَّوَالِجِ
وَيُؤَيِّدُهُ وَهُوَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ
وَقَدْ شَتَّعَ السُّلْطَانُ خُدَابَتَهُ وَكَانَ مِنْ كَمَالِ عَمَلِهِ وَأَعْقَلِهِ أَنَّ
الثَّلَاثَةَ عَلَى أَسْفَلِ نَعْلِهِ وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ قَالَ لِنُّعْلِي فِي تَغْيِيرِهِ

قال السدي لما قيل الحسين بكنت عليه السما وبكاؤها خيرا
وحكى ابن سيرين ان الحبرة لم تقبل قتله وعن سليم
القاضي مطر ناد ما ايام قتله وفي موضع اخر منه
وقد قال امام الحرمين لاجماع على امامة علي لاحاجة له
وانما حاجت الفتن لا مور اخر قلت هي التهمة بقتلها
المسبب عن الشورى التي لم تكن برضا علي عليه السلام
وكان حربا لجمال الصفيين عنها والخوارج سبب عن
وقال المتكلمون منهم الإمامة استقرت لعلي بالاجماع
لان عقاده زمان الشورى على انها له اول عثمان
فبعثت له بعد عثمان ذكر ذلك نظام الدين الشافعي
في شرحه للطوال وقد عترفوا بسخط عايشة
علي في زمان امامته المجمع عليها فلينظر
العاقل في ايمان من هذا فعلها ولو فعل ذلك احد
غيرها بخليفة غيره لسايعوا الى تكفيره مع ان النبي
لم يقل في حق غير علي حبيب حزبي وحرب النبي كفا لاجما

وفي

في موضع اخر منه وذكر ابن الراوندي من اعيانهم في
في منهاج البراعة ان علينا قال ادخل معهم لان عمر روى
ان النبي قال لا يجتمع النبوة والامامة في بيت ولان
فقد استصلحني لها فادخل ليظهر ان كذب نفسه
فابن الرضا بالشورى مع هذه الامور المشهورة وفي
موضع اخر فصل قالوا انكم عمر ابنته قلنا قال المر
في كتابه الشافعي العقل لا يمنع اباحة نكاح الكفا
وانما يمنع منه الشرع وفعل علي اقوى حجة في
احكام الشرع على انه يمنع شرعا نكاح الكافرة
لا اختيارا وقد كان عمر على الاسلام ظاهرا و
عمر الج على علي وتوعده بما خاف على امر عظيم فيه
ظهور ما لم يزل يخفيه فساله العباس لما رأى ذلك
رد امرها اليه فزوجها منه وقد خرج ابن المغازلي
الشافعي في مناقبه والنجاشي في صحيحه ان عمر سعد

المتبر وقال حملي الجاج على علي في ابنته كذا وكذا الحديث
 وفي الحديث ان عمر لحضر العباس وقال عمر ايها الناصي
 هنا رجل موعظه عليه اصحاب النبي قد زنى وهو محصن
 وقد اطلع امير المؤمنين وحده عليه فقالوا اليه من حكم
 الله فيه فلما انصرفوا قال للعباس والله لئن لم يفعل
 فافعلن فاعلمه فابى فسأله العباس لست كوت
 مضى الى عمر فزوجها ام كلثوم وفي حديث اخر انه
 امر المزير يضع دزعه على سطح علي فوضعه بالرفع
 ليرمي به بالسرقه وفي كايه الكليني انه لا غور
 زعم ولا ادع لكم مكرمة الاهدائها ولا قيم
 شاهدين بانه سرق واقطعه وسئل مسعود الباق
 عن ام كلثوم فقال كان سبيلها سبيل اسية مع
 فرعون وذكر التوجيه انما كانت صغيرة ومات عنها
 قبل الدخول بها **وبعده بسطرين يقول** وقد دوى اهل
 مذاهب الاربعة عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي

ك

مسند الى الصادق انه قال ذاك فرج غصبا عليه
 وروته الفرقة المحقة ايضا علما انه لا خلاف ان التلحم
 والتوارث على الاسلام ولا يشك في كونه على ظاهره
 وقد ذكر الراوندى في خراجيه رواية متصلة الى الصادق
 ان عليا ادعى بهودية بخراية فتمثلت بام كلثوم فزوج
 بها اياها **ومجبتا ام كلثوم فلما قيل ظهرت** **وموضع**
اخر قالوا نصر ابو بكر النبي في ذاك الوقت دون غيره قلنا بوجه
 قوله تعالى فقد نصره الله ولم يذكره قالوا انزل الله سكينته
 على ابي بكر لانها لم تفارق النبي قط قلنا لو نزلت عليه
 لكان بالمحارب وقد عرفت انه من جملة الهاربين
 والسكينة اجل قدرا واعظم خطرا من ان يطيش
 محلها او يهرب من وصفه بها وهذه كلب المغازي
 لم يذكر في شيء منها ثابتا ولا لضعيف فضلا عن غيره
 قائلا ولا جارحا بل المشركون بريئون من محاربه
 مبتلون بعلي ونكايته وقد سمي النبي بالفاركا

وفي موضع آخر قلنا لا اعتبار بكثرة العوام فإنهم كالأهل
بلا اعتبار بالرد وساء وأولى بالأحلام الذين هم أساطين الإسلام
وقد كانوا في جانب علي عليه السلام وقد ذكر البخاري حديث
البيعة وفيه خالف عن علي والزبير ومن معهما وأخرج مسلم
أنه قيل للزهري لم يتابع علي سنة أشهر فقال لا والله
ولا واحد من بني هاشم وقال نظام الدين الشافعي في شرح
الطوايع مالت طائفة إلى علي وهم أكثر أكابرهم وقد
تخلقه عنها البلاد يري وهو من ثقاتهم وابن عبدة
وعمر بن عليه والطبري والواقدي فقد ظهر بهذا
مخبره من ثقاتهم عدم تسليم علي لخلافتهم وقد ثبتت
الرأية وغير محبة الله ورسوله ولا يجتنبه إلا وهو
متبع لهما الآية إن كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم
الله فامتنع دخول حال متناعه تحت ويتبع غير سبيل
المؤمنين **وبعده بسطرين يقول** وعدوا الأمة
إن أرادوا بعضهم فهم في جانب علي كما عرفت وإن أرادوا
كلهم فنقض بحديث الحوض وغيره أخرجه البخاري وغيره

له

وذكر في موضع آخر وقد أخبر الكتب السماوي بخالفة النبي
الصحابية في قوله وإذا دارا وانجارت أولهوا انفضوا اليها وتركوا
قائما وقد جمع المخالف والموافق أنهم انصرفوا والنبي
يخطب للجمعة إلا اثني عشر وفي قوله كما أخرجك
ربك من بيتك بالحق وإن فريقا من المؤمنين لكارهون
إلى قوله كما تماسا قونا إلى الموت وهم ينظرون قالوا
عاد إلى الوفاق بعد الخلاف قلنا غنغ ذلك ونظمت
طول عمر مشهورة في كتبهم وقد سلف منها جانب
وقد انكر قوم علي أبي بكر في مقام بعد مقام ولو فرض
سكونته لم يدل على رضائه ولا فعوده عن البيعة
إن كان حقا فالبيعة باطلة وإن كان باطلا بطل قول
النبي فيه **علي على الحق والحق معه** وسيأخذه حقيقة
قالوا صارت حقا بموافقة قلنا لا يصير البا طحا
بالموافقة وجنسذ فمن مات قبل الموافقة أيضا
لم يجزذ بيعة بعدها مات بغير إمام على أن المخالفة

المرفقين **دليّة من الفرقين والموافقة رواية من أحد**
الخصمين وقد أسلفنا تظلماته وهي ثناني موافقة
وقال في موضع آخر منه نكتة فإذا انحصرت في علي
 من أبا النبوة وليس له نبوة فهي دالة على الإمامة حيث
 حشاد على الإمامة إذ يمنع من الله أن يضع العلا
 من لخص بالكرامة من ليس له زعامة إن قيل ما ذكر
 المحادِيث ونحوها أخبار آحاد أو انفردتم
 بنقلها فلا حجة لكم فيها قلنا لا بكل طائفة من
 المسلمين روت شيئا منها فاشتركت آحادها في
 التواتر المعنوي اللازم عن مجموعها فاعجوبة ردت
 أصحاب الشافعي روتها وروى غيرهم غيرها ومن
 تتبع كتب القوم وجد ذلك فيها فكيف يمكن
 إنكارها وفي كتبهم إظهارها وبهذا يدفع
 ما لعله يتوهم من كونها صدرت عن داع واحد

هذا ما نقله الشيخ
 لا شعور في كتاب
 النظام من قضا
 معتزلة أنه قال
 ما لا لا ينقض
 تعيين ظاهر
 قد نص النبي على
 في موضع واطهرها
 لم يشبه على الجا
 إلا أن عمركم
 وهو الذي تولى
 في يوم السقيفة
 انتهى فتملك

على أن للكفار اللبث أن يعارضه بمثله في معاجز
 النبي عليه السلام **فصل في مساواة أمير المؤمنين**
لجماعة من النبيين قال الله سبحانه وعلم آدم
 الأسماء كلها **إني جاعل في الأرض خليفة** وقال
 النبي إنا مدينة العلم وعلى بابها من ناصب علينا
 الخلافة بعدي فهو كافر كما رواه ابن المغازي الشافعي
 أدريس أطعم بعد وفاته من الجنة ودرس الكتب
 أول من وضع الخط وعلى أطعم من له في حيوته وقد
 وعنده علم الكتاب وأول من وضع النجوم نوح بن مكرم
 في سفينته وقدمت النبي صلعم بها أهل بيته فجاء
 من تمسك بعلي وذريته أيها المؤمن الذي طاب فرعا
 ونك أصله وتمسك **طب يدين النبي نفسا وإن خفت**
من النار غدا تمسك فاسجّر من لظا لظي بعلي
وبنيه وبالبول تمسك ٣ إبراهيم وهدية الصراط

والله
 والشافعي
 وهذا ما نقله الشيخ
 لا شعور في كتاب
 النظام من قضا
 معتزلة أنه قال
 ما لا لا ينقض
 تعيين ظاهر
 قد نص النبي على
 في موضع واطهرها
 لم يشبه على الجا
 إلا أن عمركم
 وهو الذي تولى
 في يوم السقيفة
 انتهى فتملك
 عبد الملك
 أحقاه النجوم

مستقيم وعلى الصراط المستقيم رحمة الله وبركاته
عليكم اهل البيت وفي علي ائمة يريده الله لينه عنكم
الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً وبرايمم الذي
وفي وفي علي يوفون بالتدبير ابراهيم كسر الاصنام و
البرها افلون وكسرها علي واكرها هبل اسما عيل
لذبح والديني واستسلم علي للكفار في الميت
فيهم شقيق يعقوب سئل الذئب هل اكل ولدك هذا
لحوم الانبياء علينا حرام وكلم الذئب والاسد والثعبان
لعلي عليه السلام يوسف رب قد اتيتني من الملك و
نزل في علي واهله واذا رايت ثم رايت نعيما وملكاً
ولما بان لاختوته فضله حسدوه واظهروا نصحه
في الباطن عاذه وقرين سلمو اعلي علي باغ المؤمن
وفي الباطن مقتوم وقيل انها الصديق وعلي الصديق
الاكرم وفي يوسف ولما بلغ أشده اتيها حكماً وعلماً
وعلي اوتي الخوق والخلافة والعلم صغيراً في يوسف

الا

الا ترون اني اوفي الكيل وفي علي ويطعمون الطعام
على حبه يوفون بالتدبير موسى اخيا الله يدعاه قوماً
في قوله تعالى ثم بعثناكم من بعد موتكم واخي لعلي اهل
اهل الكهف وروى انه اخيه سام بن نوح واخي
له جهممة الجليزي ملك الحبشة صاحب القيد الذي
قصده البيت ولها مشهد معروف ببايل وعدة موسى
رماه الله بالبرص وانس حيث كتم الشهادة رماه الله
بالبرص ونزل جبرئيل بعصى موسى ونزل بفقر علي
وعلا موسى المطور وعلا علي النبي والقي الله على موسى
محبة منه واوجب محبة علي على الخلق حتى انها حسنة
لا تضر معن سيرة واكرم موسى بالشبرين وعلياً
جر موسى الحجر عن يرمدين وكان لا يحجر الا اربعون يوماً
على الصخرة عن عين ماجوما عند الذوق قد عجز عنها مائة
هرون اول من امن بموسى وقال له اخلفني في قومي وعلي
اول من امن بالنبي وقال له انت مني بمنزلة هرون من موسى

٩ يوشع رَدَّتْ لَهُ الشَّمْسُ وَرَدَّتْ لِعَلِيٍّ مِرَاكُوسِيًّا وَفِيهَا
 وَقَدْ اسْتَدَانَ جَبْرِي فِي نَجْبِهِ وَعَلِيٌّ بِنُجَاهِدٍ فِي تَارِيخِهِ إِلَى النَّبِيِّ
 قَوْلُهُ لِعَلِيٍّ عِنْدَ وَفَايَةِ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ يُوْشَعَ مِنْ مُوسَى
 وَفِي عِلِّيٍّ **أَيُّوبُ** إِنَّا وَحَدَّنَاهُ صَابِرًا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَاسَاءِ وَالضَّرَاءِ
 وَجَنَّةِ الْبَاسِ **أَجْرُ** جَسْرٍ صَبْرِيٍّ فِي الْحَجْرِ وَعَذِيبَ بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَعَلِيٌّ
 صَبْرِيٍّ فِي الْفِتْرِ وَعَذِيبَ بِأَنْوَاعِ الْحَرْبِ **أَيُّوسُ** لَتَقْبَهُ الْحَوْتُ
 وَهُوَ مُلَيَّمٌ وَعَبَدَ اللَّهَ فِي مَوْضِعٍ لَمْ يَغْبِذْهُ بَشَرٌ وَعَلِيٌّ سَلَّتْ عَلَيْهِ
 الْحَيْتَانُ وَجَعَلَهُ اللَّهُ إِمَامًا لِلْإِسْرِ وَالْجَنَاتِ وَقُلِدَ فِي الْكَعْبَةِ
 دُونَ كُلِّ نَسَائِنٍ **أَنْكَرِيَا** كَانَ لِنَبِيِّ إِسْرَئِيلَ دَاعِظًا وَلَمْ يَزِمْ كَافِلًا
 وَعَلِيٌّ كَانَ لِلْأَمَّةِ مُقْبِيًا وَلِفَاطِمَةَ كَافِلًا **أَيُّجَنِّي** وَأَيُّنَا
 الْحَكَمَ صَبِيًّا وَعَلِيٌّ أَوْقَى الْحَكْمَ وَالْوِزَانَ صَبِيًّا **أَدَاوِدَانَا**
 جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَكَانَتْ لَهُ
 سِلْسِلَةُ الْحُكُومَةِ وَأَنَاهُ الْحِكْمَةُ وَفَصْلُ الْخَطَا وَعَلِيٌّ رَابِعُ
 الْخُلَفَاءِ أَدَمَ وَدَاوُدَ وَهَارُونَ وَقَتْلَ عَمْرٍو مَرْجَبًا وَقَالَ فِيهِ النَّبِيُّ
 أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ وَقَالَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ **أَسْلِمَاهُ**
 طَلَبَ الْمُلْكَ فَأَعْطِيَ خَاتَمَ الْمُلْكِ وَتَصَدَّقَ عَلِيٌّ بِالْخَاتَمِ فَتَرَكَهُ

فِيهِ آيَةُ الْوِلَايَةِ وَقَالَ يَا صَفَاءُ وَيَا بَيْضَاءُ غَرِيضِي حَمَلْتُ الرِّيحَ
 بِسَاطِهِ وَرَدَّتْ الشَّمْسُ لَهُ وَحَمَلْتُ عَلِيًّا عَلَى بَسَاطِ النَّبِيِّ وَ
 رَدَّتْ الشَّمْسُ لَهُ **أَصَالِحُ** سَمَاءُ اللَّهِ صَالِحًا وَلَخَرَجَ نَاقَةً
 وَسَمَّى عَلِيًّا صَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَخْرَجَ ثَمَانِينَ نَاقَةً **أَعْيَسُ**
 تَلَّتِ الْمَايِدَةَ عَلَيْهِ وَنَزَلَتْ عَلَى عَلِيٍّ بِقُلُوبِ أَهْلِ الْمَنَاهِلِ الرَّابِعَةُ
 فِيهِ وَقَالَ فِي عَيْسَى وَيَعْلَمُهُ الْكِتَابُ وَفِي عَلِيٍّ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ
 الْكِتَابِ وَفِي عَيْسَى وَأَخِي الْمَوْتِ يَا ذَا اللَّهِ وَعَلِيٌّ أَحْيَا سَا
 وَأَهْلَ الْكَهْفِ وَالْحَجَّجَةَ يَا ذَا اللَّهِ وَخُتِلَفَ فِي عَيْسَى
 فَالْبَعْقُوبِيَّةُ هُوَ اللَّهُ وَالنَّسْطُورِيَّةُ هُوَ ابْنُ اللَّهِ وَالْأَسْرَ **ثَلَاثَةٌ**
 هُوَ ثَالِثُ اللَّهِ وَالْيَهُودُ هُوَ كَذَابٌ عَلَى اللَّهِ وَالْمُحَقِّقُونَ هُوَ وَالْمُحَقَّقُونَ
 هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَخُتِلَفَ فِي عَلِيٍّ فَالْمُسْلِمُونَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَالْعَلَا
 هُوَ اللَّهُ وَالْخَوَارِجُ كَافِرٌ بِاللَّهِ وَالْمُخَالَفُونَ أَنَّهُ رَابِعُ أَفْتَرَاءُ
 عَلَى اللَّهِ وَالْمُحَقَّقُونَ أَنَّهُ الْمَقْدَمُ مِنَ اللَّهِ وَلَا جُلْدَ ذَالِكَ قَالَ النَّبِيُّ
 هُوَ أَشْبَهُ الْخَلْقِ بِعَيْسَى **أَعْمَدُ** سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَخَاتَمُهُمْ
 وَعَلِيٌّ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَخَاتَمُهُمْ رَكِبَ النَّبِيُّ الْبَرَقَ
 وَرَكِبَ عَلِيٌّ كَيْفَ النَّبِيِّ عَلَامَةُ الرِّسَالَةِ فِي كَيْفِ النَّبِيِّ

علامة الشجاعة في ساعد علي تذنيب الاسكندر
سدا لله به علي يا جوج وما جوج وكان يعرف
الخلق وعلي سدا لله به كيد الشياطين عن الشيعة
وكان يعرف لغات الملائكة والجن والبهائم
الخلق لقمان انا الله الحكمة وجعل النبي
علي باب دار الحكمة فاستفاضت منه الحكمة
تذنيب آخر اسند ابن جبر الى ابن عباس قول النبي
صلى الله عليه واله من اراد ان ينظر الى ادم في
حلمه والى نوح في فهمه والى موسى في مناجاة
والى عيسى في سمته والى محمد في تمامه فليتنظر
الى هذا الرجل فتطاولت الاعناق واذهم بعل
عليه السلام واسند ابن بطنة في الابانة الى ابن
دوي نحو انس ايضا وقد ذكرناه في موضع آخر
في كتابنا استيناسا وتيمنا ويقول بعد ثلاثة سطور

فصل

فصل تذكر فيه طرفا مما نقل من معاجز مضا
الى ما سلف من دلائله وهذا باب واسع قد بلغ
من الاشتمار الى حد يمتنع مقابلته بالانكار لا
يتميا للمحبة سين ولا ينز المبغض سنة
من طلب شيئا طالعه من مظانته وكتب فيه
اختصت به مثلا للدلائل عبد الله بن جعفر الحمبر
والخرايج لسعيد بن هبة الله الراوندي والوا
لابن جمهور القمي والذجاج السعيد بن عبد الله
وبصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصقار وغير ذلك
ان قيل فقد ظهر عن حسين بن منصور الحلاج
وغير من المشايخ امور خارقة فلا دلائل في ذلك
على الامامة قلنا ان صحيح ذلك فهو من الحيل
المشهور وقد وقفت على كشف سرايرهم والتمويه

عَلَى تَبَاعِيهِمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ مَنْ أَنْ يَخْرُقَ الْعَادَ
لِلْكَذَائِبِينَ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ الْحَلَّاجَ دَعَا أَصْحَابَهُ إِلَى اللَّهِ
وَفِي هَذَا تَجَسُّيمُ الرَّبِّ تَعَالَى وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَئِمَّةِ
دَعَا إِلَى التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ وَغَيْرِهَا فَيَنْبَغِي مَا قَدْ
وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ كَلَامٌ فِي الْمُنَاشِدَةِ اسْتَدَّ
ابْنُ مَرْدَوَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْمَذَاهِبِ الْأَرْبَعَةِ وَأَخْطَرَ
خَوَارِجَهُ إِلَى عَامِرِ بْنِ وَائِلَةَ قَالَ كُنْتُ عَلَى الْبَابِ يَوْمَ
الشُّوْبَى فَإِذَا تَفَعَّتِ الْأَصْوَاتُ بَيْنَهُمْ فَسَمِعْتُ عَلَيْهِمُ
يَقُولُ بَايَعَ النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ وَأَنَا وَاللَّهُ أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْهُ
وَلِحَقِّ فَاطِمَةَ خِيفَةٌ أَنْ يَرْجِعَ الْقَوْمُ كُفَّارًا بِضَرْبِ بَعْضِهِمْ
رِقَابَ بَعْضٍ ثُمَّ بَايَعَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ وَإِنِّي أَوْلَى بِالْأَمْرِ مِنْهُ فَاطِمَةُ
لِذَا لِكَ ثُمَّ تَرِيدُونَ أَنَّ تَبَايَعُوا عُثْمَانَ إِذَا لَمْ تَسْمَعْ
وَلَا أَطِيعُ وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى لِابْنِ مَرْدَوَيْهِ إِذَا لَمْ تَسْمَعْ
وَأَطِيعُوا لَوْ أَشَاءَ أَنْ أَتَكَلَّمَ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَلَيْهِمْ

وَلَا عِجْبَ لَهُمْ وَلَا مَعَاهِدُ مِنْهُمْ وَلَا مُشْرِكٌ أَنْ يَرَدَّ
خَصْلَةً مِنْهَا ثُمَّ أَفْتَحَ بِاخْتِصَاصِهِ بِأَخَوَاتِ رَسُولِ اللَّهِ
وَعُمُومَةِ حَمْرَةٍ وَأَخَوَاتِ جَعْفَرٍ وَزَوْجِيَّةِ فَاطِمَةَ وَابْنِ
الْحُسَيْنِ وَقَتْلِ الْمُشْرِكِينَ وَسَبْقِهِ إِلَى تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ
تَغْيِيهِ لِرَسُولِ اللَّهِ وَأَكْلِهِ مِنَ الطَّيْرِ يَدْعُو نَبِيَّ اللَّهِ
وَيَذِي الشَّمْسَ لَهُ بِأَمْرِ اللَّهِ وَكُشْفِ الْكَرْبِ عَنْ وَجْهِ
رَسُولِ اللَّهِ وَفَتْحِ بَابِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ دُونَ غَيْرِهِ عَنْ
أَمْرِ اللَّهِ وَتَطْهِيرِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَتَقْدِيمِهِ الْقُدَّةَ
سِتَّةَ عَشْرَةَ فِي مُنَاجَاةِ رَسُولِ اللَّهِ وَبَيَانِ لَهُ
سَهْمًا فِي الْخَاصِّ وَسَهْمًا فِي الْعَامِّ وَمَوَدَّةَ الْقَرِيبِ
وَتَقْيِيصِ الْبَنِيِّ وَدَفْنِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِي أُخْرَى
لِلْخَوَارِجِ سَنَدُهَا إِلَى أَبِي ذَرٍّ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
الزَّمَهُمْ بِقَوْلِ جَبْرِئِيلَ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ وَلَا
فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ وَبَيَانُ جَبْرِئِيلَ أَمْرَ النَّبِيِّ عَنِ اللَّهِ بِمُحِبَّتِهِ

وَحَبَّةٌ مَرْجِيَّةٌ وَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ وَيُحِبُّ مَرْجِيَّةٌ
ثُمَّ ذَكَرَ أَنَّ النَّبِيَّ نُوحِي لَيْلَةَ الْأَسْرَاءِ فِي السَّمَاءِ نِعَمَ
الْأَبِ أَبِيكَ إِبْرَاهِيمَ وَنِعَمَ الْأَخِ أَخُوكَ عَلِيٍّ قَاسِمًا
قَالَ ابْنُ عَوْفٍ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَالْأَخِي
فَصَمَمْتُ ثُمَّ ذَكَرْتُ دُخُولَهُ الْمَسْجِدَ جَنَابًا وَذَكَرْتُ قَوْلَ النَّبِيِّ
أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَلَقَدْ عَلِمْتُ مِنْ
رَسُولِ اللَّهِ وَفِيَّ وَتَخْصِيصِي بِمَنْ جَسَدِهِ وَشِمِّ
عَرَفِهِ وَلَمْ يَجِدْ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ كُنْتُ
أَتَّبِعُهُ أَتِّبَاعَ الْفَضِيلِ أَمَّا بَرَفٌ لِي كُلِّ يَوْمٍ عَلِيمًا مِنْ خَلْقِهِ
وَيَا مَرْيَمُ بِالْإِقْدَاءِ بِهِ وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ
حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقُلْتُ
لَهُ مَا هَذِهِ قَالَ رَنَّةُ الشَّيْطَانِ قَدَاسٍ مِنْ عِبَادَتِهِ
إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ
وَلَكِنَّكَ وَزِيرٌ لِقَدَكُنْتُ مَعَهُ حِينَ طَلَبَ مِنْهُ الْمَلَأُ

مهم

مَجِيئِ الشَّجَرَةِ فَدَعَاَهَا فَجَاءَتْ فَقَالُوا رَدَّهَا فَرَدَّتْ فَقَالُوا
فَلْيَا بَاتِ نِصْفُهَا فَجَاءَتْ نِصْفُهَا فَقَالُوا رَدَّهَا فَرَدَّهَا فَقَالُوا
فَقَالُوا سَا حِرْفَقْتُ إِنِّي أَوَّلُ مَوْمِنٍ بِأَنَّ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِ
اللَّهِ تَصَدِّيقًا لِنُبُوءَتِكَ وَحَيْثُ كَانَ ذَلِكَ كُلُّهُ مَعْلُومٌ
عِنْدَ أَهْلِ الشُّوَرَى وَغَيْرِهِمْ لَمْ يُمْكِنْ تَحْدِيدُهُ وَلَوْ أَمَكُنْ
لَسَأَلُوكَ إِلَيْهِ إِذْ هُوَ مَقَامُ التَّوَصُّلِ إِلَى الْخِلَافَةِ فَلَمْ
أَقْرَارُهُمْ عَلَى أَنَّهُ حَقٌّ عِنْدَهُمْ قَدْ عَرَفُوا صِحَّتَهُ وَسَمِعُوا
وَأَسْتَوْضَحُوا قَضِيَّتَهُ وَوَعَوْهَا وَعَلِمُوا أَنَّهُمْ لَوَانَكُرُوا
قَامَتْ عَلَيْهِمُ الْبَرَاهِينُ وَاعْتَرَفَ بِهِ غَيْرُهُمْ مِنَ الْعَالَمِينَ
وَأَبُوبَكْرٍ أَقَامَ الْحُجَّةَ يَوْمَ السَّقْفِيَّةِ بِقَرَابَتِهِ مِنَ النَّبِيِّ
وَأَمْسَ مِنْهَا قَرَابَةً عَلَيَّ فَإِذَا حَصَلَتْ لَهُ الْخِلَافَةُ سَبَّحُ
خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ عَلِيٍّ فَكَيْفَ لَمْ يَكُنْ عَلَى الْمَخْصُوصِ
بِجَمِيعِهَا أَوَّلِيَّ مَقَامِ النَّبِيِّ وَكَذَا بَغَيْرِهَا مِثْلُ مَسَاوَاهِ
لِلنَّبِيِّ فِي نَفْسِهِ وَهُوَ الْجَنُّمُ فِي دَارِهِ وَلِخِذْبَرَاتِهِ

مِنْ أَبِي بَكْرٍ وَعَزَلَهُ وَالنَّصْرَ عَلَى وَلَا يَتَّبِعُهُ حِينَ اتَى الزَّكَاةَ
 فِي زَكَاةِهِ وَقُلْعِ الصَّخْرَةِ عَنِ الْقَلْبِ مِنْ غَلَبَتِهِ وَدَحَى
 بَابِ خَيْرٍ مِنْ عَجَائِبِهِ وَكَلَامِ الثَّعْبَانِ وَالْجَمْعِ
 مِنْ بَابِهِ وَتَرْوِي الْحَامِ وَالْمَنْدِيلِ مِنْ كَرَامَاتِهِ إِلَى
 غَيْرِ ذَلِكَ مَا يَطُولُ لِكِتَابٍ بِذِكْرِهِ وَيَعُولُ الْخَطَابُ
 بِشَرِّهِ وَقَدْ صَرَّحَ فِي مَا ذَكَرَ بِرِوَايَةِ عِبَادِهِمْ وَأَرْكَانِ
 آدِيَانِهِمْ مَعَ صِدْقِهِ وَعَدْلِهِ أَنَّهُ أَقْلَى مِمَّنْ تَأَمَّرَ عَلَيْهِ
 وَسَعَى فِي هُزْمِهِ وَعَزَلَهُ قَالَ بَعْضُهُمْ مَسَاعٍ أَطْلَعَ
 بِتَفْصِيلِهَا كَفَى مُعْجَزًا ذِكْرُهَا مُجْمَلًا وَلَمَّا حَظَرَ
 فِي بَابِ الْخَوَارِجِ مِنْ هَذِهِ الْمَازِيَا فِي عِلْمِهِ نَصْدَ شَيْئًا
 هَلْ فِيهِمْ مَنْ لَهُ نَوْجٌ كَفَاطِيَةٌ قَلِيلًا وَإِنْ مَاتَ عَصَا كُلِّ
 هَلْ فِيهِمْ مَنْ لَهُ وَلَدٌ مِثْلُ الْحُسَيْنِ شَهِيدِ الطُّفْلِ وَالْحَسَنِ
 هَلْ فِيهِمْ مَنْ لَهُ عَمٌّ نَوَارِيٌّ كَمِثْلِ حَمْزَةٍ فِي أَحْبَابِ ذِي الزَّمَنِ
 هَلْ فِيهِمْ مَنْ لَهُ صَنُوبُكَانِفَةٌ كَجَعْفَرِ ذِي الْمَعَا بِلَاسِ الْفَيْنِ

هَلْ

هَلْ فِيهِمْ مَنْ تَوَلَّى يَوْمَ خَنْدَقِهِمْ قِتَالَ عَمْرٍو وَعَمْرٍو وَخَرَّ لِلذَّقْرِ
 هَلْ فِيكُمْ مَنْ رَجَى فِي خَالِ سَطْوَةٍ بِبَابِ خَيْبَةٍ لَمْ يَضَعْفُ لَمْ يَهِنْ
 هَلْ مِثْلُهُ سَابِقٌ فِي السَّابِقِينَ حَقَّ الْيَقِينِ وَمُلَاصِلٌ إِلَى الْوَيْلِ
 وَهَلْ لِي هَلْ لِي إِلَّا إِلَى الْأَسَدِ فَتَى الْكِتَابِ طَوْدَ الْحَكَمِ الْحَكَمِ
 أَطَاعَ فِي النِّقْصِ وَالْإِبْرَامِ خَالِقَهُ وَقَدْ عَصَى نَفْسَهُ فِي السِّرِّ الْعَلَنِ
 النَّاسَ فِي سَفْحِ عِلْمِ الشَّعْرِ كُلِّهِمْ لَكِنْ عَلَى أَبِي السَّبْطِينِ فِي الْفَنِّ
 وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرٍ مِنْهُ قَالَ عَبْدُ الْمُحْمُودِ تَصَفَّتْ بَعْضُ
 كِتَابِ أَبِي مَرْدُويه فَوَجَدْتُ مِائَةً وَاثْنَيْ وَثَمَانِينَ مَنْقِبَةً
 لِعَلِيِّ مِنَ النَّبِيِّ مِنْهَا تَصَرُّحَاتٌ بِالنَّصْرِ عَلَى خِلَافَتِهِ وَأَنَّهُ
 الْقَائِمُ مَقَامَهُ فِي أُمَّتِهِ وَفِي مَوْضِعٍ آخَرٍ مِنْهُ وَفِي الْجَمْعِ مِنَ
 الْقِيَمَةِ لِلْحَمِيدِ أَنَّهُ ذَكَرَ عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ
 فَقَالَتْ سَمِعْتُهُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّيْهِ وَسَلَّمَ وَفِي مَوْضِعٍ آخَرٍ مِنْهُ وَقَدْ أَمَرَ
 نَبِيَّهُ بِالْإِقْدَارِ بِالنَّبِيِّينَ وَقَدْ رَوَى ابْنُ حَنْبَلٍ وَغَيْرُهُ أَنَّهُمْ
 نَصَبُوا الْوَصِيَّينَ وَسَنَدُ شَيْئًا مِنْهُ قَرِيبًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ
 وَفِي مَوْضِعٍ آخَرٍ مِنْهُ وَقَدْ خَالَفَ أَبُو حَنِيفَةَ النَّبِيَّ فِي مَوْضِعٍ

[illegible]

لَهُ وَأَحْلَى مَوْقِعًا فِي الْأَذُنِ فَقُلْتُ قَدْ سَنَدًا لِحَافِظٍ فِي حُلِيِّهِ
قَوْلَ النَّبِيِّ فِي عَلِيٍّ مُسْتَطَرَّ عَهْدٍ مِنَ اللَّهِ إِلَى قَدْ أَتَى
بِأَنَّهُ مَنَارُ دِينِي الْمَفْتَحُ وَأَنَّهُ إِمَامٌ أَفْلَسَانُهُ
وَوُورٌ مَنَاطَاعُهُ مِنَ الْبَشَرِ وَحَامِلٌ لِلرَّايَةِ فِي الْعَرْضِ وَقَدْ
أَمِنَتْهُ عَلَى الْمَفَاتِيحِ الْغُرُبِ وَأَنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ الَّتِي
الزَّمَتْهَا لِلْمُتَّقِينَ فِي الْأَثَرِ وَأَنَّ مَنَاحِبَهُ أَحَبُّهُ
وَعَكْسُهُ كَذَا أَتَى بِهِ الْخَبَرُ عَنْ رَجُلٍ لَيْسَ بِيَدِي حِمِيَّةٍ
لِأَنَّهُ يُولَى عَتِيقًا وَعَمْرٍ **وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْهُ**
وَأَسْنَدَ ابْنُ حَنْبَلٍ وَابْنُ الْمَغَازِلِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ رَأَى فِي الْأَسْرِ
عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَرَوَاهُ
فِي الْجُزْءِ الثَّلَاثِ مِنَ الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحَاحِ السِّتَّةِ مِنْ صَحِيحِ
أَبِي دَاوُدَ وَصَحِيحِ التِّرْمِذِيِّ فَأَنْظَرُ إِلَى مَرْبَبِهِ حَيْثُ أَمَرَ
اللَّهُ نَبِيَّهُ بِالْمَوَاحَاةِ بَيْنَ صَحَابَتِهِ فَلَمْ يَجِدْ فِيهِمْ غَيْرَ
عَلِيٍّ يَصْلُحُ لِأَخَوْتِهِ لِأَنَّهُ نَظِيرٌ فِي النَّسَبِ وَصِرَاحُهُ

فَوَإِنَّ التَّظْهِيرَ الْمُفَوَّهَ بِعِصْمَتِهِ وَفِي آيَةِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ
الْمُبَيَّنَةُ لِإِمَامَتِهِ وَفِي كَوْنِهِ مِنْهُ فِي حَدِيثِ سَوْنٍ
وَقَدْ دَيْتِهِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَنَدَّعَ يَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ وَفِي اسْتِطَارَةِ
مَسْجِدِهِ جَنَابًا وَفَقَّحَ بَابَ سُدَّتِهِ أَخِي النَّبِيِّ عَلِيًّا وَ
الْأَخُوَّةَ لَا تَدْعُو سِوَى الْمِثْلِ عِنْدَ الضَّرْبِ لِلْمِثْلِ
وَقَدْ تَمَدَّحَ بِهِ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ وَمَنْ جَاءَ
أَخِي بَيْنَ مَنْ كَانَ حَاضِرًا دَعَانِي وَأَخَانِي وَبَيْنَ مَنْ
وَقَدْ عَلِمَ كُلُّ ذِي أَنْ مَنْ تَقَدَّمَ عَلِيٌّ عَلِيٌّ فَقَدْ تَقَدَّمَ عَلِيٌّ
نَظِيرُهُ أَيْ النَّبِيِّ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ فَصَلِّ
تَعَالَى فَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا قَالَ ابْنُ
عَبْدِ الْبَرَّاجِ أَبُو نَعِيمٍ الْحَافِظُ مِنْ كِبَارِ الْجُمْهُورِ قَوْلَ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أُسْرِى بِي جَمَعَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْأَنْبِيَاءِ وَقَالَ
سَلِّمْهُمْ عَلَيَّ مَا بَعِثْتُمْ فَقَالُوا عَلَيَّ شَهَادَةٌ أَنَّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَالْآخِرُ يُنَبِّئُكَ وَالْوَلَايَةُ لِعَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ هَذَا الْحَدِيثُ

عَلِيٌّ

عَلَى أَنْ مَنْ لَمْ يُؤَالِهِ فِي جَمِيعِ الْأَزْمَانِ عَارِيًا عِنْدَ اللَّهِ
عَنِ الْإِيمَانِ وَخَارِفًا لِعَهْدِهِ الْمَأْخُودِ عَلَى أَنْبِيَائِهِ وَهَذَا
نَصْرُ الْكِتَابِ الْمَجِيدِ وَقَوْلُ النَّبِيِّ الرَّشِيدِ لَا يَحْتَمِلُ التَّوَدُّ
وَلَا يَقْبَلُ التَّقْنِيدَ وَلَوْ اجْتَهَدَ فِي رَدِّهِ الْمُتَعَصِّبُ
إِنْ هُوَ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَمِنْ أَشْعَارِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَنَا عَلِيٌّ صَاحِبُ الصَّمَامَةِ وَصَاحِبُ الْخَوْضِ لِلْيَقِيَا
أَخُو نَبِيِّ اللَّهِ ذِي الْعَلَامَةِ قَدْ قَالَ أَدْعُمْنِي الْعِمَامَةَ
أَنَا أَخِي وَمَعْدِنُ الْكَرَامَةِ وَمَنْ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ الْإِمَامَةُ
وَوَجْهَ الْإِطْلَاقِ صَاحِبُ الْخَوْضِ بِرِ مَرْضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ حَضَرَ مَصْطَفَى صَلَّيَ اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَاوَكُفْتَ أَنْتَ فِي الْآخِرَةِ عَلَى الْخَوْضِ خَلِيفَتُهُ وَدُرُفَاتُهَا سَابِعَةٌ
وَوَاقِدُهَا زَرْهَرٌ رَوَايَةُ كُنْزٍ مِنْ مَرْضَى عَنْهُ مَوْتُهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ الْوَدَّ يَشُدُّ
حَضَرَ مَصْطَفَى صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَمُودَادُنْ مَتْنِي بِأَعْلَى بَيْتٍ مَرْضَى
نَزْدِيكَ رَفْتُ وَبِغَيْرِ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَامًا زَرْهَرٌ وَدُرُفَاتُهَا سَابِعَةٌ
وَشَمِيرُهُ خُودًا وَدَادُ وَفَرْمُودًا مَضِي لَشَايِكَ بَيْتٍ فَرْمُودًا لَمْ تَمُتْ أَعِزَّتْ

من
 واد
 نبينا
 فضا
 بدينا
 عدا
 كانت له الامانة
 الى يوم القيمة

میفرماید من عظیم خداوند شمشیر برنده که گنج نشود و خداوند حوض که نرسد قیامت
و برادر پیغمبر خدا که خداوند نشان پیغمبر بود بحقیقت گفت چون بر سر نهاد مراد است
تو برادر منیر و کان بزرگوار و الماس که مراد است از بعد من پیشوایی شعر
او گشته عیان ستر قیامت از تو در باب صفا ختم امامت از تو
چون دیده ام گشت بهر دست روشن دیدیم بهر قصه کرامت از تو
کلمه از مصرع اخیر تو بهم گم که خلافت خلفاء بغیر حق بعد چه فرق میان خدایت
و امامت در فاتحه سابعه گشت با گویم مفهوم از این عبارت مجرب است
امامت مرتضی علیه السلام است بعد موت حضرت مصطفی صلی الله
علیه و آله و سلم خواه متصل باشد خواه منفصل من شرح قاضی محمد بن
از علمای اهل سنت و جماعت قال مصنف صراط المستقیم رحمه
تنبیه اذا كان الرب القديم جعل كل شيء في القرآن العظيم
فقال ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين ومن العلوم
ان ذلك ليس في ظاهره فهو في باطنه فقد ذكر امير المؤمنين
قوله سلوني ونحوها ولم يرد عليه احد من الصحابة و

التابعين

التابعين فهو الذي عن الله بقوله وكل شيء احصيناه
في امام مبين فهو اولى من الله يا مامته لفتح تقديم المنفرد
فحكيمه والعلماء والحكماء واهل الزواجر بفضله
يعترفون ومن الحجج بيان الزواجر يعترفون اما المنكفون
فناهيك بنهج البلاغة وما فيه من التوجيه لبيان
وقد شهد له الرسول الذي هو مدينة العلم بانه
رباني هذه الاممة وقال الغزالي في كتاب احياء العلو
اول من سن دعوة المبتدعة بالمجادلة الى الحق علي بن
ابيطالب قد ناظرته الملاحدة في مناقضات القرآن
فاجاب مسئلة الجاثليق فاسلم وقد روى ابن جرير في
نخبه عن ابن عباس ان الله جمع القرآن في قلبه وجمعه
بعد موت رسوله صلعم واما القرآن فحزمة والكسائي

يا مامته

يا مامته

يَعُولَانِ عَلَى قِيَّاسِهِ وَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ مَا لَيْتُ لِحَدِّ
 أَقْرَأَ مِنْ عَلِيٍّ وَنَافِعٍ وَابْنِ كَثِيرٍ وَابْنِ عُمَرَ وَيَرْجِعُونَ فِي الْأَكْثَرِ
 إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ وَهُوَ قَرَأَ عَلَى عَلِيٍّ وَابْنِ دُرَّةٍ وَهُمْ مُخَالَفٌ
 أَبِي فَهُوَ عَنْ عَلِيٍّ بِعَاصِمٍ قَرَأَ عَلَى أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ
 وَهُوَ قَرَأَ عَلَى عَلِيٍّ وَأَمَّا الْمُفَسِّرُونَ فَأَبْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ
 وَابْنُ زَيْدٍ بِنِ ثَابِتٍ مُعْتَرِفُونَ لَهُ بِالْقَدَمِ قَالَ ابْنُ
 سَمِعْتُ مُذَاكِرَةً أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَكَلَّمَ لِابْنِ عَبَّاسٍ
 فِي الْبَاءِ مِنْ بَيْنِ اللَّهِ إِلَى قُرْبِ الْفَجْرِ وَقَالَ لَوْ أَرَدْنَا
 اللَّيْلَ لَمَّا دَنَا فِي قُوَّةِ الْقُلُوبِ لَوْ شِئْتُ لَأَوْقَرْتُ سَبْعِينَ
 بَعِيرًا فِي تَفْسِيرِ الْفَاتِحَةِ وَفِي فَضَائِلِ الْعَكْبَرِيِّ قَالَ الشَّيْخُ
 مَا أَحَدٌ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ بَعْدَ نَبِيِّ اللَّهِ مِنْ عَلِيٍّ
 ابْنِ طَالِبٍ وَفِي حَلِيَّةِ الْأَوَّلِيَاءِ وَتَارِيخِ الْبِلَادِ رِوَايَةٌ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيمَا نَزَلَتْ

وَأَبْنُ تَزَلَتْ بِلِيلٍ وَنَهَا فِي سَهْلٍ وَجَبَلٍ ابْنُ رِبْعٍ وَهَبٌ
 لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلِسَانًا سَوِيًّا وَأَمَّا الْفُقَهَاءُ فَأَبْنُ
 وَسَفِيَّانُ الثَّوْرِيُّ وَالْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ وَشَرِيكَ مِنْ أَهْلِ
 الْكُوفَةِ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ وَيَتَرَجِمُونَ الْأَبْوَابَ بِقَوْلِهِمْ
 هَذَا قِيَاسُ قَوْلِ عَلِيٍّ وَالْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ مِنْ أَهْلِ
 الْبَصْرَةِ يَأْخُذَانِ عَنْ أَخِي عَنْ عَلِيٍّ وَقَدْ أَفْضَحَ ابْنُ سِيرِينَ
 بِأَخِي عَنْ عُبَيْدَةَ السَّلْمَانِيِّ وَهُوَ أَخْضَرُ النَّاسِ عَلَى
 وَالْمَكِّيُّونَ أَخَذُوا عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَعَلِيٍّ وَأَخَذَ ابْنُ عَبَّاسٍ
 مَعْظَمَ عِلْمِهِ عَنْ عَلِيٍّ وَالْمَدَنِيُّونَ قَدْ صَنَّفَ الشَّافِعِيُّ
 كِتَابًا فِي اتِّبَاعِهِمْ لِعَلِيٍّ وَفِي مَسْنَدِ أَبِي حَنِيفَةَ قَالَ ابْنُ الصَّامِيِّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَيْنَ أَخَذْتَ الْقِيَاسَ قَالَ مِنْ عَلِيٍّ وَزَيْدٍ
 حِينَ شَاجَرَهُمَا عَمْرُو بْنُ الْجَدْعِ مَعَ الْأَخُوَّةِ فَقَالَ لَهُمَا
 لَوْ أَنَّ شَجَرَةً أَفْشَعَتْ مِنْهَا غَصْنٌ ثَمَرَ أَفْشَعَتْ مِنْهُ غَصْنَانَا

وَأَبْنُ تَزَلَتْ بِلِيلٍ وَنَهَا فِي سَهْلٍ وَجَبَلٍ ابْنُ رِبْعٍ وَهَبٌ

وَأَبْنُ تَزَلَتْ بِلِيلٍ وَنَهَا فِي سَهْلٍ وَجَبَلٍ ابْنُ رِبْعٍ وَهَبٌ

انتهما اقرب الى احدهما الغصن الاول ام الشجرة
وقال زيد لو انبعث من الجدول ساقية فانبعث
منها ساقيتان ايتهما اقرب احدي الساقيتين الى
الاحرى ام الى الجدول واما الفرضيون فقد روي في
فضائل احمد ان اعلم اهل المدينة بالفرايض على
بن ابي طالب قال للمشعي ما رايت افرض ولا
احسب منه سئل على المنبر وهو يخطب عن من مات
وترك املة وابوين وبنتين كم يرصيب المرأة فقال
صار ثمنها تسعا وذلك اما استفهام او بيان
حكم على رأي من يقول بالعول فلقب المسئلة
بالمنبرية وروى العامة انه سئل عن خلف
ستمائة دينار فاستحققت امرأة من الورثة دينارا

ولا

واحدكم كما نوافق قال بنتان وام وزوجة
واثنا عشر اخ ذكر واخت فسميت الديارية فان
هذا من عمر حيث اتى اليه زوج وام واخوان لام
واخوان لا بويين فجعل الزوج نصفاً وللأم سندساً
ولاخوي لام ثلثا فقال الخو الا بويين هب اتانا
كان حمارا فاشركنا يا متنا فسميت الحمارية
واما النخاة فظاهر وضعه لابي الاسود الدؤلي
دخل عليه فراه مفتكراً قال له فيم تفكر قال
سمعت في بلدكم لحناً وارادت ان اضع في اللغة
كتاباً قال فانيته بعد ايام قال فاني الى صحيفة فيها
الكلام كله ثلاثة اسم وفعل وحرف والاسماء
ثلاثة ظاهر ومضموم وغيرهما فانح هذا الخوجع

حُرُوفِ النَّصَبِ وَلَمْ يَذْكُرْ لَكِنْ مِنْهَا فَقَالَ لَهُ هِيَ مِنْهَا
فَرَزْدَهَا فِيهَا وَنَجَّلَ أَبُو الْأَسْوَدِ بِهِ زَمَانًا حَتَّى سَمِعَ
فَارِيًّا يَقْرَأُ أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ
بِالْكُفْرِ فَقَالَ لَا يَحْمِلُ أَنْ أَتْرَكَ النَّاسَ بَعْدَ هَذَا
أَدَوَاتِ الْأَعْرَابِ الثَّلَاثِ وَالْوَصْلَ وَالتَّسْكِينَ وَالنَّشْدَ
وَالْتَمْدِيدَ ثُمَّ أَخَذَهُ عَنْهُ عَيْنَةٌ ثُمَّ ابْنُ أَبِي سَحَّادٍ
وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ فَتَحَ التَّخَوُّ وَشَرَحَ الْعِلَلَ وَصَنَّفَ ثُمَّ عَيْسَى
ثُمَّ الْخَلِيلُ ثُمَّ سَيْبُويه ثُمَّ الْأَخْفَسُ ثُمَّ الْمَازِنِيُّ ثُمَّ
الْمُبَرِّدُ ثُمَّ ابْنُ السَّرَّاجِ ثُمَّ أَبُو عَلِيٍّ الْفَارَسِيُّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ
ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ حَمْدَانَ ثُمَّ أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَ
الْمَذْكُورِينَ أَخَذَ عَنْ مَنْ تَقَدَّمَهُ قَالَ التَّرْجَا حُجِّي فِي إِمَامَا
وَأَمَّا الْخُطَبَاءُ وَالْفُصَحَاءُ فَنَاهَيْكَ بِكَلَامِهِ فِي هَذَا

البلاغة

أما الخطباء
والفصحاء

البلاغة وكتاب الخطب وغيره في الأصول من خطبته
فالتوحيد وغيرها وفي الفروع من أحكامه اللغوية
يمكن أحدان يفوق بكتيرها ومن نظر في العلوم
وجد أنهاؤها إليها ورأه رأسها المنقاد إليه واشتهر
كل من حصل علما فمنه احتذى ولحتدى وبه
اقتدى واهتدى وكل جليل من بحر اغترق وبه
علمه اعترف فقد قيل لعبد الحميد كاتبني
لما كتب إلى أبي مسلم كتابا بالجد فيها من أين لك هذه
البلاغة قال من حفظني لألف خطبة لأصلع
بني هاشم وقد دهر الحاحظ الذي هو علا
الذهر في مفردات كلماته الحكيمه واعترف بانها
حوت متفرقا لمعاني واشتملت على أحسن المباني

وَمَنْ رَزَقَ الْهِدَايَةَ رَأَى كَلَامَهُ مَنُضُودًا فِي عَقْدِ
 الْأَلْفَاظِ الرَّائِقَةِ وَالْحَسَالِيبِ الْفَائِقَةِ كَلَامِ الْمَسْتَعْرِ
 الْخَلْقِ وَلَا بِالْمَشْكَلِ الْفَلَقِ بِلَا شَيْءٍ إِلَى النَّفْسِ
 الْخَرْدِ الْحَسَنِانِ وَاعْلُقْ بِالْقُلُوبِ مَنْ تَعْلُقُ الْخَرْجُ بِالْمَا
 فَإِنْ وَجَدْتَ شَارِدًا مَنُوبًا إِلَى غَيْرِهِ فَبِتَفَضُّلِهِ
 رَأَيْتَ وَارِدًا مُضَافًا إِلَى سِوَاهُ فَلَا تَعْرِضْ عَنْ تَحْتِلَةٍ
 وَمَنْ بَلَغَ فِي الْهِدَايَةِ إِلَى هَذَا الْمَرْتَبِعِ كَانَ أَحَقَّ بِقَوْلِهِ
 أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ فَوْجِبَ تَبَاعُهُ
 بَعْدَ النَّبِيِّ بِالْأَفْضَلِ لِاخْتِصَاصِهِ بِعَظِيمِ الْخَصْلِ
شَعْرُ رِوَاةِ ابْنِ جَبْرِ فِي نَحْوِهِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مَحَالٌ وَجُودُ النَّارِ فِي بَيْتِ ظُلْمَةٍ وَأَنْ يَهْتَدِيَ خَيْرَانِ فِي ظِلِّ حَايِزٍ
فَلَا تَطْعُمُوا فِي الْعَدْلِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ وَلَا فِي هُدًى مِنْ غَيْرِ أَهْلِ الْبَيِّنَاتِ

قَالَ لِسَيِّدِ الرَّضَى كَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشْرِعَ الْفَصَا
 وَمُورِدَهَا وَمَنْشَأَ الْبَلَاغَةِ وَمَوْلِدَهَا وَمِنْهَا
 مَكُونُهَا وَعَنْهُ اخْتَدَقَانُونُهَا وَأَنْشَدَ بَعْضُهُمْ فِي الْمَعْنَى
 وَخُوطِبَ بِالْوِزَارَةِ مِنْ أَلِيهِ تَنَاهَى الْفَضْلُ وَاجْتَمَعَ الْفَخْرُ
 مَنِعٌ لَا يَطَاوِلُهُ زَمَانٌ وَفِي الْأَيْضَامِ لَهُ جَوَارُ
 خَطِيبٍ يَعْرِضُ خِطَابٌ بَلِيغٌ لَا يَجَاوِزُهُ اخْتِصَاصُ
 فَتَحْنُ نَتَهَبُ جَوَاهِرَ الْبَلَاغَةِ مِنْ بِحَارِ خَطَرَاتِهِ وَمِلْحُ
 أَشْعَارِهِ وَتَنْتَقِبُ قَرَايِدَ الْبَرَاةِ مِنْ وَجْهِ تَوْقِيعَاتِهِ نَتَجِبُ
 لَكُنُوزِ أَفْكَارِهِ فَمِنْ كَلَامِهِ فَهَمَّتْ جَوَاهِرُ الْعَرَبِيَّةِ
 وَبَوَاقِيَتُ الْحِكْمِ الدِّينِيَّةِ وَالْدُّنْيَاوِيَّةِ عَلَيْهِ مَسْحَةٌ
 مِنَ الْكَلَامِ الْإِلَهِيِّ وَفِيهِ عِبَقَةٌ مِنَ اللَّفْظِ النَّبَوِيِّ

قال قطب الدين الراوندي سمعت بعض العلماء بالحجاز
يقول بمحض مجتوعا من كلام علي في ثيف وعشرين
مجلد أو اسند صاحب النخب إلى المكلمي إلى أبي صالح أن
الصحابة اجتمعت و قالت الالف أكثر دخولا في
الكلام فارتجل خطبة المونقة عليه السلام أولها
حدثت من عظمت منته وسيغت نعمته وسبقت
رحمته غصبه إلى آخرها لم يوجد فيها ألف ثم ارتجل
لآخرى خالية من النقط وأما الوعظ فليس
من الرجال ماله من العبر والامثال مثل من
العذر وإن حصص الخسران ومن ذكر المنية نسي المنية
من قعد به العقل قام به الجهد من عدله سلطانه
استغنى عن عدوانه من طال عدوانه زال سلطانه

لوعاظ

من

من آت سريره سارت منيته من مال الحق مال اليه
الخلق من ساء اختيار فجت انان من قلة اعتبار قد
استظها من جاب في سلطانه صغره ومن من باحسا
لكن العدل قوى جيش والامن اهناعيش كل دولة
يحوطها الدين لا تغلب وكل نعمة يحرسها الشكر
لا تسلب وله مائة كلمة مشهورة قد تضوع المحققون
بشرها واغتنى المدققون بكشف ترها اشملت من العلوم
على اغلاق جانبية واقطاف دانية واما الفلاسفة
فهو ارجحهم قال عليه السلام انا النقطة انا الخط
انا الخط انا النقطة انا النقطة والخط فقال جماعة القدر
هي الاصل والجسم حجاب والصورة حجاب الجسم لان النقطة
هي الاصل والخط حجاب ومقامه والحجاب غير الجسم الناس في
وقال صاحب النخب سئل عليه السلام عن العالم العلوي

بسم الله الرحمن الرحيم

فقال صورغارية عن المواد عالية عن القوة والاستعداد
تجلى لها فاشرفت وطالعها فتلا لانت والقى في هونها
مثاله فظهر عنها افعاله وخلق الانسان فانظر طفة
ان زكمتها بالعلم فقد شابتهت جواهر او ايل علمها واذا
اعتدل مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارك بها
السبع الشداد واما المهندسون فقد روى ان رجلا
مرا بعد مقيد فقال احدهما ان كان وزن قيده كذا فامراه
طالق وقال الآخر بخلافه فسال سيده ان يحله فابا
حله فارتفعوا الى عمر فامرهما باعزال نسائهما وبعث
الى على فوضع رجله بالقيد في اجانة وصب الماء عليه ثم
رفع ووضع الحديد مكانه ثم اخرج الحديد ووزنه ثم اخرج
القيد ووزنه فتعاد لا فتعجب منه عمرو في المصالة فجاءه
باخر وقال هذا احتمل باقى فقال عليه السلام اوقفه بالشمر

واحدة

واضرب ظله وفي التهذيب قاله رجل حلفت ان ازن
الفيل فادخل الفيل قروا وعلم الماء ثم اخرجه
ووضع القصب فلما وصل الماء الى العلامة وزن
القصب وقال هذا وزن الفيل واما الحساب فيذكر
الشيخ في النهاية وغيره مسألة الارغفة وهي
هي مشهورة ووجدنا ان انسانا سئل عن الكسور
التسعة فقال هي مضروب ايام اسبوعك في ايام
سنتك واما اصحاب الكيمياء فسئل في اثناء
هل لها كون فقال لها كون وهي كائنة قالوا ثم هي
قال في الزئبق الزجاج والاسرب والزاج والمحدث
المزغفرون بخار النحاس لا خضر قليل زدنا قال جعلوا
البعض ارضا والبعض ماء وافلجوا الارض بالماء وقد
تم قليل زدنا فقال لا زيادة انما الحكماء القدماء زاد

لئلا يلاعب الناس به وفي كلام آخر له ان الكيمياء تحت
البثوة وعصمة المرقع ما في الارض من شئ الا وفيه
منه اصل وفرع اني لاعلم به من العالمين انه في الزئبق
والزجاج والذهب والزاج والحديد المنزعة ونجار النحاس الاخضر
تكون اصابع يوتي على عابرها يصلح بعضها ببعض فتتقترع
ذهب كاش وصبع غير متباين قيل ما العفل هذا قال ما عباد
وهو ركد ونا رحاميه وارض سائلة فمن يبلغ نهده اذ ترك الدنيا
باختيار وغيره باضطاره واما الاطباء فروى عن الصادق
عليه السلام ان عليا قال اذا كان الغلام ملثا الارض صغير
الذكر ساكن النظر فهو ممن يرجي خيره ويؤمن شره واذا كان شديدا
الانكبير الذكر حاد النظر فهو ممن لا يرجي خيره ولا يؤمن
شره وروى عنه عليه السلام انه قال يعيش الولد لسته اشهر
وسبعة وتسعة لاثمانية وقال ابن الجارية من المئانة
والغلام من العضدين والمنكبين وقال يشب الصبي كل سنة

اربع اصابع باصابع نفسه وقد روى المخالف وغيره
وغرير حكمه فاسند ابن حنبل الى ابن المستبان عمه كان
يتعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو الحسن فاذا ثبت
انه الاعلم بقول الفريقين والاحكم باتفاق الخصمين
كان بالامامة اولى ممن سئل عن الله فقال في السماء
روى المفيد في اشاده ان حبرا قال لا بى بكر انت خليفة
بنى هذه الامة قال نعم قال فانا نجد في التورية ان
خلفاء الانبياء اعلم ائمتهم ابن الله قال في السماء
قال فارى الارض خالية منه ثم ولى مستهزئا بالاسلا
فلقيه على عليه السلام فقال قد عرفت سؤالك فاجابك
وانا نقول ان الله ايتى الامين فلا ياتى له من الجوى مكا
وهو في كل مكان بغير مما سئله يحيط علما بما فيها ولا
يخلو من تدبير شئ منها اليس في كتبكم ان موسى عم
جائه ملك فقال من اين اقبلت قال من المشرق من عند
الله ثم اخرج من المغرب واخرج من السماء واخرج من الارض

كُلُّ يَقُولُ جِئْتُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالَ الْيَهُودِيُّ هَذَا الْحَقُّ
وَأَنْتَ أَحَقُّ بِمَقَامِ نَبِيِّكَ صَلَاحٌ مِمَّنْ اسْتَوَى عَلَيْهِ
وَلَقَدْ سَأَلْتُ جَمْعًا مِنْ أَهْلِ الدِّينَةِ قَرَأُوا التَّوْرَةَ
وَكِتَابَ يُوشَعَ وَكِتَابَ تِسْمِي النَّبِيِّ فَقَالُوا فِيهَا
أَنْ خَلِيفَةُ الْأَنْبِيَاءِ لَا بَدَانَ يَكُونُ أَعْلَمُ الرَّعِيَّةِ
وَأَزْهَدُ الْخَلِيقَةِ وَأَشَدُّهُمْ رَأْيًا وَأَعْلَاهُمْ حَسَبًا
وَذَاكَ أَيْضًا فِي الْجُزْءِ الْخَامِسِ مِنَ السَّفَرِ الثَّانِي
مِنَ السَّفَرِ الْخَامِسِ وَقَدْ رَوَى نُسْرُوغِيهِ قَوْلَ النَّبِيِّ
صَلَّاهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْمَا أَوْصَى مُوسَى لِيُوشَعَ لِأَنَّهُ كَانَ
أَعْلَمَ أُمَّتِهِ وَأَدْنَاهُ فِي كِتَابِ الشَّالِفَةِ وَالْأَخْبَارِ
الْخَالِفَةِ أَنْ الْأَوَّلَى هِيَ الْأَعْلَى وَظَهَرَ قَمَادُكُنَا
وغيره أن عليًا هو الأعلَى انصَحَ أَنَّهُ أَحَقُّ
مِمَّنْ تَقَدَّمَ وَقَدْ رَوَى أَنَّ أَبَا بَكْرٍ حَفِظَ الْبَقْرَةَ فِي

سج

سَبْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَخَرَجْنَا وَابْنَةُ عِنْدَ فَاغِيهَا
وَقَدْ حَكَمْتَ ضَرْبَ الْعَقْلِ بِقَبْحِ تَقْدِيمِ الْمَفْضُولِ
وَعَصْدَهَا قَوْلَ الرَّبِّ وَالرَّسُولِ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ نَوَجَّتِكَ أَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَقْدَمَهُمْ
سِلْمًا وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَفِي عُلُومِ عَلَى الْوَلِيِّ
قَالَ السَّيِّدُ الْحَمِيرِيُّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَخُو
الْهُدَى وَأَفْضَلُ ذِي نَعْلٍ وَكَانَ حَافِيًا
أَسْرَائِيهِ أَحَدُ الْعِلْمِ جُمْلَةً وَكَانَ لَهُ دُونُ الْبَرِيَّةِ
وَدُونِهِ فِي مَجْلِسٍ مِنْهُ وَاحِدٌ بِالْفَحْدِ كَلَّمَهَا كَانَ هَا
وَكُلَّ حَدِيثٍ مِنْ أُولَئِكَ فَاتَّحَ لَهُ الْفَابُ فَاحْتَوَاهَا كَمَا
وَقَالَ ابْنُ الْعَوْدِيِّ وَمِنْ ذَا يُسَامِينِهِ بِمَجْدٍ وَلَمْ يَزَلْ
يَقُولُ اسْتَلُونِي مَا يَجِلُّ وَيَحْرُمُ سَلُونِي فَعَرَفْتُمْ جَنِّي عَالِمُهُ
عَنِ الْمُصْطَفَى مَا فَاهَ مِنْهُ بِهِ الْقَمُّ سَلُونِي عَنْ طَرُقِ السَّمَاءِ فَأَنَّى
بِهَامٍ سَلُوا الطَّرِيقَ فِي الْأَنْفَرِ عِلْمٌ وَلَوْ كَشَفَ اللَّهُ الْغِطَاءَ لَمْ يَزِدْ بِهِ

سج

سج

يَقِينًا عَلَى مَا كُنْتُ أَدْرِي وَأَفْهَمُ وَقَالَ الصَّاحِبُ مِنْ كَالْوَصِيِّ
عَلَيْ عِنْدَ مُشْكِلَةٍ وَعِلْمُهُ الْبَرُّ قَدْ فَاضَتْ تَوَاجِيهِ
مِنْ كَالْوَصِيِّ عَلَى عِنْدَ مَخْصَصَةٍ قَدْ جَادَ بِالْقُوَّةِ إِثَارَ الْغَا
يَوْمَ بَدَّ تَجَسُّمَ ذِكْرٍ مَوْقَعَهُ فَالْوَحْ بِمَحْفَظِهِ الْوَصِيِّ عَلَيْهِ
وَأَنْتَ يَا أَحَدُ قُلَمَائِي فِي الْوَرَعِ لِحَدِّ يُطِيقُ جَدًّا لِمَا قَدْ قُلْتَنِي فِي
بِرَائَةِ اسْتَرْسَلِي فِي الْقَوْلِ وَأَبْسِطِي فَقَدْ لَبِسْتَ جَمَالَ الْأَمْرِ تَوَلَّيْ
وَمَا انْتَجَلَهُ جَامِعُ الْكِتَابِ فِي هَذَا الْبَابِ عَلَى عِلَافِ
السَّمَوَاتِ قَدْ دُكَّتْ وَسَارَعَ الرِّكْبَانُ فِي الْأَرْضِ أَمْرُ
يَعْلَمُ وَنَهْدٍ وَارِفٍ شَجَاعَةٍ وَأَنْوَاعٍ أَفْضَالٍ بِهَا شَيْدَةٌ
تَوَاهَا الْمَوَالِي وَالْمَوْلَى فَإِنْ يَكُنْ لَهَا مُنْكَرٌ تَوْمًا فَقَدْ فَاهَتْكَ
فَبَا عِجْوبٍ لَا يَحْدُ عَذَابُهُ وَاصِرٍ وَهْنِكَ لَا يُؤْمَلُ سِرُّهُ
فصل من تكميل ما سبق أنواع الفضائل الخمسة
العلم وقد سبق جانب منه ونزیده وضوحاً ما استند
ابونعيم في حلية الأولياء إلى العلقمة عن عبد الله

الكتاب
العلم

أَنَّهُ سَمِعَ الْمُنْبَتِّيَّ عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَ قُسِمَتِ الْحِكْمَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ
فَأُعْطِيَ عَلَى تِسْعَةٍ وَالنَّاسُ جُزْأً وَخَوَهُ ذَكَرَ ابْنُ
جَبْرِ فِي نَحْبِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ إِنَّهُ لَا عِلْمَ لَهُمْ
بِالْعَشْرِ الْبَاقِي وَفِي أَرْبَعِينَ الْخَطِيبِ قِسْمَ عَمْرِ
الْعِلْمِ سِتَّةً وَقَالَ لِعَلِيٍّ خَمْسَةٌ وَلِلنَّاسِ وَاحِدٌ
وَلَقَدْ شَرَكْنَا فِي السُّدُورِ الْآخِرِ حَتَّى لَمْ يَكُنْ لَنَا عِلْمٌ مِمَّا
بِهِ وَبَعْدَهُ **بسطرين** يقول وفي تفسير النقاش عن
ابْنِ عَبَّاسٍ مَا عَلِمَ عِلْمِي وَعِلْمُ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُهُمْ فِي عِلْمِ
عَلِيٍّ الْإِثْمُ كَقَطْرَةٍ فِي سَبْعَةِ أَمْجُرٍ وَفِي كِتَابِ الْحُسَيْنِ
رَأَى الْحِضْرُ عَصْفُورًا وَضَعُ نَقْطَةً عَلَى يَدِهِ وَسَمِعَ
فَقَالَ هَذَا الْعَصْفُورُ يَقُولُ مَا عَلِمْتُ كَمَا فِي عِلْمِ وَصِيِّ نَبِيِّ بَاقِي
فِي آخِرِ الزَّمَانِ الْإِثْمُ كَمَا أَخَذْتُ مِنْ قَارِيٍّ مِنْ هَذَا الْبَحْثِ
وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ يَقُولُ وَقَالَ الْعَوْنِيُّ وَهَذَا يُقَاسُ خَيْرٌ بِخَيْرٍ

وَهَذَا تَقَاسُ الْإِنْفَرَجِهَا بِالْأَسْمَاءِ هَلْ يَسْتَوِي لِلْمُؤْمِنِ وَالْمُشْرِكِ
 وَالْمَعْصُومِ عَنْ مَعْصِيَةٍ وَمِنْ عَصَا هَلْ مِنْ كَسْرِ الْأَصْنَافِ
 وَالتَّسَاجِدِ لِلْأَصْنَافِ كَلَّا لَا سَوِي هَلْ يَسْتَوِي الْقَائِلُ
 وَالْمَقْضُولُ أَمْ هَلْ يَسْتَوِي شَمْسُ النَّهَارِ وَاللَّجْجِ
 وَفِي مَوْضِعٍ آخَرَ يَقُولُ وَقَدْ ذَكَرَ الْحَرْكَو شَيْ وَالتَّغْلِي
 عَنْ جَابِرٍ قَوْلَ النَّبِيِّ لِعَلِّي النَّاسُ مِنْ شَجَرٍ شَتَّى وَأَنَا
 وَأَنْتَ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَنَحْوُهُ ذَكَرَ ابْنُ عَقْدَةَ وَعَطَا
 وَالْخَرَّاسَانِي وَابْنُ شَرِيحٍ الْفَلَكي وَالطُّوسِي فِي الْأَبْعَادِ
 وَفِي الْفَرْدُوسِ وَفِي بَعْضِهَا أَنَا الشَّجَرَةُ وَعَلَى فَرْعِهَا
 وَالْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ أَغْصَانُهَا وَعِلْمُ الْأَئِمَّةِ ثَمَرُهَا
 وَشَيْعَتُهُمْ وَرَفْعُهَا وَنَحْوُ هَذَا كَثِيرٌ قَالَ الشَّيْخُ الْعَلَاءُ
 الْفَاضِلُ رَجَبُ الْحَافِظِ الْبَرْسِيِّ طَابَ ثَرَاهُ وَجَعَلَ
 مِثْلَهُ وَقَدْ رَوَى الْأَصْبَغُ بْنُ نَبَاتَةَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 كَانَ يَجْلِسُ لِلنَّاسِ فِي نَجْفٍ لِكُوفَةٍ فَقَالَ يَوْمًا لَمَّا

يَسْتَوِي ٢

٢٠٥
 مِنْ بَيْنِي مَا ارَى فَقَالُوا وَمَا تَرَى يَا عَيْنَ اللَّهِ النَّازِلَةَ
 فِي عِبَادِهِ فَقَالَ ارَى بَعِيرًا يَحْمِلُ جَنَازَةً وَرَجُلًا يَسُوقُهُ
 وَرَجُلًا يَقُودُهُ وَسَيَاتِكُمْ بَيْنَ ثَلَاثٍ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ
 الثَّلَاثُ قَدِمَ الْبَعِيرُ وَالْجَنَازَةُ مُشَدَّدَةٌ عَلَيْهِ وَ
 الرَّجُلَانِ مَعَهُ فَسَلَّمَ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَقَالَ لَهُمْ
 أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ أَنْ حَيَّاهُمْ مَرَّاتٍ ثُمَّ وَمِثْلَ ابْنِ
 وَمَا هَذِهِ الْجَنَازَةُ وَلِمَاذَا قَدِمْتُمْ فَقَالَ الْأَخْنَسُ
 مِنَ الْيَمَنِ وَأَمَّا الْمَيِّتُ فَأَبُونَا وَانْتَهَ عِنْدَ الْمَوْتِ
 أَوْصَى لَنَا فَقَالَ إِذَا غَسَلْتُمُونِي وَكَفَنْتُمُونِي وَصَلَيْتُمْ
 عَلَيَّ فَأَحْسِلُونِي عَلَى بَعِيرِي هَذَا إِلَى الْعِرَاقِ وَادْفِنُونِي
 هُنَاكَ بِنَجْفٍ لِكُوفَةٍ فَقَالَ لَهُمَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
 هَلْ سَأَلْتُمَاهُ لِمَاذَا قَدِمَا لَنَا أَجَلٌ قَدْ سَأَلْنَاهُ فَقَالَ
 بَدَنُ هُنَاكَ رَجُلٌ لَوْ شَفَعَ يَوْمَ الْعَرْضِ فِي أَهْلِ

الموقف لشفع فقام امير المؤمنين ع وقال صدق
انا والله ذاك الرجل انا والله ذاك الرجل
قال مؤلف كتاب صراط المستقيم في كتابه المزبور ^{الله}
مقدمه في ترتيب ابواب هذا الكتاب وقد رتبته خطبه
على ما يتضمنه كل باب فمن اعتبر الفقرات الموضوعة
فيها عثر منها عليها واصطلحت على ذكر الاسناد
ان كان بعضها غير مسند ثقة متى ما الاعتضاد
بدليل عقلي او خبر سمعي فلا يعزب عنك ذاك ^{مسي}
به الظن **باب آ** في ثبات الواجب صفاته وبقائه
ان في انه يفعل الغرض هو مصلحة خلقه ^{استند}
افعالهم الاختيار هم لا بالجماعه **باب ب** في بطلان
الجبر المنافي لعدله ورحمته وفيه فصول متناسله
تالي في نسقه **باب ج** في اثبات النبي وصفاته

فصلها

٢٠٤
فصولا في اثباته ^٢ في عصمته ^٣ في شئ من معجزاته
^٤ في ما نصر الله عليه في سالف كتبه ^٥ في الرد على
الطعن في الارسال وخصوصا في نبوته ^٦ في ختمه
لرسالة ربه **باب د** في اثبات الوصي وصفاته وفيه
فصولا في طريق اثباته ^٢ في تكميل شئ منه
^٣ في رد شبهة من اوجبه على الامة ^٤ في ابطال الاختيار
في ابطال الاختيار ^٥ في ابطال الاختيار ^٦ في ابطال الاختيار
^٧ في ابطال الاختيار ^٨ في ابطال الاختيار **باب هـ** فيما
صد عنه من الكرامات الموجبة لاستحقاقه
وفيه فصول **الاول** في كراماته ^٢ في مساواته
عند الله لجماعة من انبيائه ^٣ فيما نقل من معجزه
باب و في شرايطه وفيه فصول منها ^٤ في اثبات عصمته
من المعقول ويتلوها اقطاب في اثباتها من المنقول
^٥ في رد الاعتراضات عليها **باب ز** في شئ من فضائله

وفيه فصول في أشياء متفرقة ^٢ في جواب من رَدَّ فضيلة
باعتقاد الغلات فيه ^٣ في جواب من رَدَّ فضيلته بالمطاهرة
في تفسير الأصنام ^٥ في آية النجوى ^٤ في سورة هلال
^٧ في آية اذهب الرجس في مودة اهل البيت ارجو
^{١١} في حديث الطائر ^{١٢} في آية حبه حسنة ^{١٣} في قول النبي
فيه لولا ان تقول فيك طوائف من امتي
قالت النصارى في عيسى لما قلت كذا ^{١٤} في رَدِّ
الشمس ^{١٥} في المضى الى سلمان لتجهينه
في مخاطبة النبي في معاجه بلغته ^{١٦} فيما نقل
عن مالك في تفضيله على اولى العزم حتى
رعى بالغلو فيه ^{١٨} في حاطنه بفضائل اولى
الالباب ^{١٩} في حصوله على اكمل انواع الفضائل

الشمس

الخمسة ^{٢٠} في المبيت على الفراش لفدائه ^{٢١} في سؤال
دون بابه ^{٢٢} في سبق اسلامه ^{٢٣} في كونه البئر المعطلة
والحسنة وابوالائمة ^{٧٢١} في كسبه على جهة الملك
ايد الله محمدا بعلى ^{١٢} في اعطائه مفاتيح الدار
في القيمة ^{باب ح} فيما جاء فيه تعيينه من كلا
ربه وفيه آيات متكررة نتلوها عليك قريبا
انشاء الله تعالى ^{باب ط} فيما جاء في النص عليه
من رسوله تصريح قوله ودلالة فعله منه
خير الغديروا المنزلة والدار والراية وبرائه ولا
به ومدينة العلم والاخوة وقوله عليه السلام
من ظلم عليا مقعدني هذا فكانما جدد
نبوتي ويتبع ذلك فصول ^{٢٤} في الوصية اليه ^{٢٥}
في رَدِّ من انكرها ^{٢٦} في نص النبيين على الوصيتين

في كونه خليفة الله في عدم قبول العمل لا بولايته
في تسميته امير المؤمنين في قول رسول الله صلى
الله عليه وآله انت مني وانا منك في خصف النعل
في قوله وتعيها اذن واعية في كونه خير البرية
في كونه الشاهد والنور والهدى والجنب
الحجة ومثال الكعبة وعنده ام الكتاب في ذكر
الانبياء في ذكر الشهادات في كونه آية النبي
صلى الله عليه وآله باب فيهما جاء من النص
المتظافرة على اولاده وفيه اقطاب الاول في العدد
المجرد عن مجموع الاسماء الاندلس الثاني في
العدد المضاحب للاسماء والترتيب الثالث في
نصر كل واحد على من بعده الرابع في ذكر شئ
من معاجزهم القطب الاول وفيه فصول في

قول النبي الائمة اثنا عشر في ضرب امثالهم
بالشهور والنقباء والبروج وما يتبع ذلك نص
النبي عليه السلام على عددهم نص النبي صلى
الله عليه وآله على عددهم ايضا في ذكرهم بمدينة
في مفاز الاندلس القطب الثاني في العدد المتظافرة
للاسماء وفيه فصول في اطلاق الله الى الارض والسموات
وما يتبع ذلك في امره عليه السلام بالتمسك بالشجر
ثم القم ثم الفردين ثم التجوم وما يتبع ذلك
نص عليهم من النبي في خبر نعت وما يلحقه
الكتاب المستخرج من تحت الكعبة حديث
جبريل عن ربه بولايته ونحو ذلك مما يناسبه
قول سلمان للنبي صلى الله عليه وآله لكل نبي وصية
ونحو ذلك مما يقاربه القطب الثالث في نص كل واحد
على من بعده ويلحقه فصل فيما ظهر عن كل واحد منهم

فصل

في كونه خليفة الله في عدم قبول العمل لا بولايته
في تسميته امير المؤمنين في قول رسول الله صلى
الله عليه وآله انت مني وانا منك في خصف النعل
في قوله وتعيها اذن واعية في كونه خير البرية
في كونه الشاهد والنور والهدى والجنب
الحجة ومثال الكعبة وعنده ام الكتاب في ذكر
الانبياء في ذكر الشهادات في كونه آية النبي
صلى الله عليه وآله باب فيهما جاء من النص
المتظافرة على اولاده وفيه اقطاب الاول في العدد
المجرد عن مجموع الاسماء الاندلس الثاني في
العدد المضاحب للاسماء والترتيب الثالث في
نصر كل واحد على من بعده الرابع في ذكر شئ
من معاجزهم القطب الاول وفيه فصول في

قول النبي الائمة اثنا عشر في ضرب امثالهم
بالشهور والنقباء والبروج وما يتبع ذلك نص
النبي عليه السلام على عددهم نص النبي صلى
الله عليه وآله على عددهم ايضا في ذكرهم بمدينة
في مفاز الاندلس القطب الثاني في العدد المتظافرة
للاسماء وفيه فصول في اطلاق الله الى الارض والسموات
وما يتبع ذلك في امره عليه السلام بالتمسك بالشجر
ثم القم ثم الفردين ثم التجوم وما يتبع ذلك
نص عليهم من النبي في خبر نعت وما يلحقه
الكتاب المستخرج من تحت الكعبة حديث
جبريل عن ربه بولايته ونحو ذلك مما يناسبه
قول سلمان للنبي صلى الله عليه وآله لكل نبي وصية
ونحو ذلك مما يقاربه القطب الثالث في نص كل واحد
على من بعده ويلحقه فصل فيما ظهر عن كل واحد منهم

في كونه خليفة الله في عدم قبول العمل لا بولايته
في تسميته امير المؤمنين في قول رسول الله صلى
الله عليه وآله انت مني وانا منك في خصف النعل
في قوله وتعيها اذن واعية في كونه خير البرية
في كونه الشاهد والنور والهدى والجنب
الحجة ومثال الكعبة وعنده ام الكتاب في ذكر
الانبياء في ذكر الشهادات في كونه آية النبي
صلى الله عليه وآله باب فيهما جاء من النص
المتظافرة على اولاده وفيه اقطاب الاول في العدد
المجرد عن مجموع الاسماء الاندلس الثاني في
العدد المضاحب للاسماء والترتيب الثالث في
نصر كل واحد على من بعده الرابع في ذكر شئ
من معاجزهم القطب الاول وفيه فصول في

من العلوم **القسط الرابع** فيما ظهر عنهم من المعاجز
باب يا ما جاء في خانهم وتملكه وشي من علامته
ومعاجزه ودلائل خروجه ويتبع ذلك فصل في
تعيين الائمة والرد على الفرق الخارجة عن الامّة
الاثنى عشرية **باب** يب الطعن فيمن تقدّمه
بظلمه وعداوته وما حدث في كل واحد في زمانه
من طغيانه وفيه امورتا **باب** يح المجاد
لنصرة دينه وفيه فصول وابحاث ومناظرات
باب يد رد الشبهات الواردة من مخالفه و
فيه فصول منها في الايات ومنها في الروايات ويلحقه
كل واحد من الائمة الاربعه في كثير من احكامه
وفيه فصول **اف** فيما اجمعوا عليه **ب** فيما اختلفوا فيه
ج فيما اضيف اليهم من الخايزي **د** في البخاري

من العلوم القسط الرابع
باب يا ما جاء في خانهم
ومعاجزه ودلائل خروجه
تعيين الائمة والرد على الفرق
الاثنى عشرية باب يب الطعن
بظلمه وعداوته وما حدث في
كل واحد في زمانه من طغيانه
باب يح المجاد لنصرة دينه
باب يد رد الشبهات الواردة
فيه فصول منها في الايات
كل واحد من الائمة الاربعه
وفيه فصول اف فيما اجمعوا
ب فيما اختلفوا فيه ج فيما
اضيف اليهم من الخايزي د في
البخاري

فيما انكر مسلم والبخاري من الاحاديث **باب** يوف
الطعن في رواية احاديثهم منهم وفيه فصول **باب** يز
رد الاعتراضا على شيء من شرايع اتباعه وفيه امو
وبها نختتم الكتاب **تم فهرست الكتاب المستظا**

منقول من كتاب روضة الكليني

علي بن ابراهيم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر
اليماضي عن سليم بن قيس الهلالي قال سمعت سلمان الفا
يقول لما قبض رسول الله صلعم وصنع الناس ما صنعوا
وخاصم ابو بكر وعمر وابو عبيد بن الجراح الانصار فخصمو
هم بحجة علي قالوا يا معشر الانصار قريش احق بالار
منكم لان رسول الله من قريش والمهاجرين منهم ان الله
بداههم في كتابه وفضلهم وقد قال رسول الله الائمة
من قريش قال سلمان فابتدع عليا وهو يغسل رسول الله
فاخبرته بما صنع الناس وقلت ان ابا بكر الساعة على منبر رسول الله

فقلت لا ولكني رايت شيئا كبيرا متوكئا على عصاه بين
 عينيهِ سجادة شديدة التشمير صعد اليه اول من صعد
 وهو يكي ويقول الحمد لله لم عتني من الدنيا حتى رايتك
 في هذا المكان ابسط يدك فبسط يده فبايعه ثم
 نزل فخرج من المسجد فقال علي ع هل تدري من هو
 قلت لا ولقد سائتني مقالته كانه شامت بموت النبي
 فقال ذاك ابليس لعنه الله اخبرني رسول الله ان ابليس
 قال اني قد سائتني مقالته كانه شامت بموت النبي
 فقال ذاك ابليس لعنه الله اخبرني رسول الله ان ابليس
 قال اني قد سائتني مقالته كانه شامت بموت النبي

منقول من توفيق الرحمن

رؤساء اصحابه شهد وانصب رسول الله ص اباي لنا
 بغدير خمر بامر الله فاخبرهم اني اول ابهم من انفسهم
 وامرهم ان يبلغ الشاهد الغائب فاقبلوا ابليس
 ابالسته ومدة اصحابه فقالوا ان هذه امة مرجوة
 معصومة ومالك ولا لنا عليهم سبيل قد علموا
 امانهم ومفرعهم بعد نبيهم فانطلق ابليس لعنه
 الله كئيبا حزينا واخبرني رسول الله صلعم انه لو
 قبض الناس ببايعون ابا بكر في ظلة بنى ساعدة
 بعد ما يختصمون ثم ياتون المسجد فيكون اول من
 يبايعه علي منبري ابليس في صورة رجل شيخ شمر
 يقول كذا وكذا ثم يخرج فيجمع شياطينه وابالسته
 فينخر ويكسع ويقول كلان عثم ان ليس لي عليهم سبيل
 فكيف رايت ما صنعت بهم حتى تركوا امر الله وطاعته
 وما امرهم به رسول الله ص محمد بن يحيى عن احمد بن سليمان

حاشية الخط

ان الله عز وجل
 قال اني قد سائتني مقالته كانه شامت بموت النبي

عن عبد الله بن محمد البمانى عن سمع الحاج عن صباح الحذاء
عن صباح المري عن جابر عن ابي جعفر قال لما اخذ رسول الله
بيد علي يوم الغدير صرخ ابلिस في جنوده صرخة
فلم يبق منهم احد في قول لا انا فقالوا يا سيدهم
ومولاهم ما اذاهاك فما سمعنا لك صرخة او حشر
من صرختك هذه فقال لهم فعل هذا النبي فعلا
انتم لم يغص الله ابدافقا لواليا سيدهم انت كنت
فلما قال المنافقون انه ينطق عن الهوى وقال
احدهما لصاحبه اما ترى عينيه بدوران
في راسه كأنه مجنون يعنون رسول الله صلعم
صرخ ابلिस صرخة بطرب فجمع اوليائه فقال
اما علمتم اني كنت لآدم من قبل قالوا نعم
والآدم نقض العهد ولم يكفر بالرب وهاؤلا
نقضوا العهد وكفروا بالرسول فلما قبض رسول الله

عليه السلام

٣١١
واقام الناس غير علي لبس ابليس تاج الملك
ونصب منبرا وقعد في الزينة وجمع خيله و
ثم قال لهم اطربوا لا يطاع الله حتى يقوم اما
وتلا ابو جعفر ولقد صدق عليهم ابليس ظنه
فاتبعوه الا فريقا من المؤمنين قال ابو جعفر
كان تاويل هذه الآية لما قبض رسول الله والظن
من ابليس حين قالوا لرسول الله ص انه ينطق
عن الهوى فظن بهم ابليس ظنا فصدقوا
ظنه محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن
علي بن حديد عن جميل بن داج عن زبارة عن احمد
قال اصبح رسول الله ص يوما كئيبا حزينا فقال له علي
ما لي اراك يا رسول الله كئيبا حزينا فقال وكيف لا اكون
كذلك وقد رايت في ليلتي هذه ان بني تيمر وبني عدي
وبني امية يصعدون منبري هذا يردون الناس عن
الاسلام القهقري فقلت يا رب في حيوتي او بعد

عن علي بن

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ قَالَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي فَلَانٍ وَفُلَانٍ
 وَأَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَسَالِمِ
 مَوْلَى أَبِي حَذِيفَةَ وَالْمَغِيرَةَ بْنِ شُعْبَةَ حَيْثُ كَتَبُوا الْكُتُبَ
 بَيْنَهُمْ وَتَعَاهَدُوا وَتَوَافَقُوا لَنْ يَمُوتَ مُحَمَّدٌ لَّا يَكُونُ الْخُلَافَةُ
 فِي بَنِي هَاشِمٍ وَلَا النَّبِيُّ أَبَدًا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِمْ هَذِهِ
الْآيَةَ قَالَ قَلْبُهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ
أَمْ يَحْسِبُونَ أَنَّا لَنَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَى وَرُسُلْنَا
لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ قَالَ وَهَئَانِ الْإِثْنَانِ نَزَلَتْ فِيهِمْ ذَلِكَ
 الْيَوْمَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّهُ يَشْبَهُ يَوْمَ
 كَتَبَ الْكِتَابَ الْيَوْمَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَهَذَا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِ اللَّهِ الَّذِي أَعْلَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 إِذَا كَتَبَ الْكِتَابَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَخَرَجَ الْمَلِكُ مِنْ نَجْمِهَا
 فَقَدْ كَانَ ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَى الْخِرَاءِ الْحَدِيثُ **وَمِنْهَا** **أَيْضًا** عِدَّةٌ مِنْ
 أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ سَمَاعِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ
 الْخِرَاعِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

عَنْ بَزِيعٍ عَنْ عَمَّةِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ وَالْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيِّ
 عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْهَنْدِيِّ عَنْ سَمَاعِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ
 عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَهُوَ فِي الْكِتَابِ
 أَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ وَعَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ فَاحْتَبَسَ الْجَوَابَ عَلَيَّ ثُمَّ
 أَجَابَنِي بِالْجَوَابِ هَذِهِ نَسِخَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي بَعْظَمَتُهُ وَنُورُ أَبْصَرِ قُلُوبِ
 الْمُؤْمِنِينَ وَبَعْظَمَتُهُ وَنُورُ عَادَاهِ الْجَاهِلُونَ وَبَعْظَمَتُهُ
 وَنُورُ ابْتِغَاءِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةُ
 بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَةِ وَالْأَدْيَانِ الْمُتَضَادَّةِ فَمَصِيبٌ وَمُخْطَى
وَضَالٌّ وَمُهْتَدٍ وَسَمِيعٌ وَاحِمٌ وَبَصِيرٌ وَأَعْمَى حَبِيرَانِ فَالْحَمْدُ
 لِلَّهِ الَّذِي عَزَّ وَوَصَفَ دِينَهُ مُحَمَّدًا أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ أُنْزِلُكَ
 اللَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِمَنْزِلَةِ خَاصَّتِهِ وَحِفْظِ مَوْدَةِ مَا أَسْتُرَ
 مِنْ دِينِهِ وَمَا أَلْهَمَكَ مِنْ رَشْدِكَ وَبَصْرِكَ مِنْ أَمْرِ دِينِكَ
 بِتَفْضِيلِكَ أَيَّاهُمْ وَبِرَدِّكَ الْأُمُورَ إِلَيْهِمْ كَتَبْتُ تَسْلِيًا مِنْ أَمْرِ
 كُنْتُ مِنْهَا فِي تَقِيَّةٍ وَمِنْ كَتَمَانِهَا فِي سَعَةِ وَلَمَّا انْقَضَى سُلْطَانُ

عرفه

الجبابرة وجاء سلطان ذي السلطان العظيم بفراقه
 الدنيا المذمومة الى اهلها العناد على خالفهم رآيت ان
 افترلك ما سالتني عنه مخافة ان يدخل الحيرة على
 ضعفاء من شيعتنا من قبل جهالتهم فانق الله جل
 ذكره وخصر بذلك الامر اهله واحذر ان تكون سبب
 بليته على الاوصياء او حارشا عليهم بافشاء ما استودع
 واظهار ما استكتمت لك ولن تفعل انشاء الله ان
 اولها انهي اليك اني انعي اليك نفسي فيلينا الى هذه
 غير جاذع ولا مادم ولا شاك فيما هو كائن مما قد قضى الله
 جل وعز وحتم فاستمسك بعروة الدين آل محمد والعروة
 الوثقى الوحي بعد الوحي والمسالمة لهم والرضا بما قالوا
 ولا تلمس دين من ليس من شيعتك ولا تحب دينهم
 فانهم الخائثون الذين خانوا الله ورسوله وخانوا امانا
 وتدي ما خانوا اماناتهم وانتموا على كتاب الله في قلوبهم
 وبذلوق ودلو على ولاية الامر منهم فانصرفوا عنهم فاذا

الله لئلا سر الجوع والخوف بما كانوا يصنعون وما لتنعن
 رجلين اغتصبا بجلا ما لا كان يفقه على الفقر والمساكين
 وابناء السبيل في سبيل الله فلما اغتصبا ذلك لم يريا
 حيث غصبا حتى حملا اياه كرها فوق رقبته الى منزل لهما
 فلما احزراه تواليا انفاقه ابلغان بذلك كفا فلعمري
 لقد نافقا قبل ذلك وردا على الله جل وعز كلامه وهما يرسوا
 على الله عليه وآله وهما الكافران عليهما لعنة الله والملائكة
 والناس اجمعين والله ما دخل قلب احد منهما شي من الايمان
 منذ خرجا من حالتهما وما ازدادا الا شككا كانا خذاعين
 متباينين منافقين حتى توفتهما ملائكة العذاب الى
 محلا الخزي في دار المقام وسالت عمن حضر ذلك
 الرجل وهو يغضب ماله ويوضع على رقبته منهم عارف
 ومنكر فاولئك اهل الردة الاولى من هذه الامة
 فعليهم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين و
 سالت عن مبلغ علمنا وهو على ثلاثة وجوه ما ضاع
 ما حدث فاما الماضي فمفسر واما الغابر فمربوفا

الْحَادِثُ فَقَدْ فِي قُلُوبٍ وَتَقَرُّ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عَلَيْنَا
 وَلَا بَنِي بَعْدَ بَنِي نَا مُحَمَّدٍ وَسَأَلَتْ عَنْ أَمَّاتٍ أَوْلَادِهِمْ
 وَعَنْ نِكَاحِهِمْ وَعَنْ طَلَاقِهِمْ فَأَمَّا أَمَّاتُ أَوْلَادِهِمْ فَهُنَّ
 عَوَاهِرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ نِكَاحٌ بغيرِ وَلٍ وَطَلَاقٌ فِي غَيْرِ عَدَّةٍ
 فَأَمَّا مَنْ دَخَلَ فِي دَعْوَتِنَا فَقَدْ هَدَمَ إِيْمَانَهُ ضَلَّاهُ وَبَقِيَتْ
 شَكَّةٌ وَسَأَلَتْ عَنِ الزَّكَاةِ فِيهِمْ فَمَا كَانَ مِنَ الزَّكَاةِ فَأَنَّهُمْ
 أَحَقُّ بِهِ لَنَا قَدْ أَحْلَلْنَا ذَلِكَ لَكُمْ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ وَأَيُّ كَانَ
 وَسَأَلَتْ عَنِ الضَّعْفَاءِ فَالضَّعِيفُ مَنْ لَمْ يَرْفَعْ إِلَيْهِ جَهْدُهُ
 وَلَمْ يَعْرِفْ لِاخْتِلَافٍ فَاذْأَعْرِفْ لِاخْتِلَافٍ فَلَيْسَ بِضَعِيفٍ
 وَسَأَلَتْ عَنِ الشَّهَادَةِ لَهُمْ فَأَقِيمِ الشَّهَادَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
 وَلِوَعْدِ نَفْسِكَ أَوْ لِوَالِدَيْهِ وَالْأَقْرَبِينَ فِيهَا يَبْنِيكَ وَبَيْنَهُمْ
 فَإِنْ خِفْتَ عَلَى خَيْرِكَ ضِيمًا فَلَا وَادِعْ إِلَى شَرِّ أَبِيكَ اللَّهُ عَزَّ
 وَجَلَّ بِمَعْرِفَتِنَا مِنْ رَجَوْتِ اجَابَتِهِ وَلَا تَحْصِرْ خَصْرَ زَنَا وَالْمُحَدِّثِ
 وَلَا تَقْلِبْ مَا بَلَغْتَ عَنَّا وَنُسَبِ الْبَيِّنَاتِ بِإِطْلَاقٍ وَإِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ
 مِنْ خِلَافِهِ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي لِمَا قُلْنَا وَعَلَى أَيْ وَجْهِ وَضَعْنَا

مِنْ بَمَا أَخْبَرَكَ وَلَا تَفْشِرْ بِمَا اسْتَكْتَمْنَاكَ مِنْ خَيْرِكَ
 إِنَّ مِنْ وَاجِبٍ حَقِّ أَخِيكَ أَنْ لَا تَكْتُمَهُ شَيْئًا تَنْفَعُهُ بِهِ
 لِأَمْرِ دُنْيَاةٍ وَآخِرَتِهِ وَلَا تَحْقِدْ عَلَيْهِ وَإِنْ أَسَاءَ وَاجِبٌ
 دَعْوَتُهُ إِذَا دَعَاكَ وَلَا تَحْمِلْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عُلُوِّهِ مِنَ النَّاسِ
 وَإِنْ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْكَ وَعَدَّهُ فِي مَرْضِيهِ لَيْسَ مِنْ
 أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِينَ الْغِيْشُ وَلَا الْأَدْنَى وَلَا الْخِيَانَةُ وَلَا
 الْكِبْرُ وَلَا الْخِيَانَةُ وَلَا الْفَحْشُ وَأَمْرٌ بِهِ فَإِذَا رَأَيْتَ الْمَشُوَّةَ
 الْأَعْرَابِيَّ فِي جَهْلٍ جَرَّارٍ فَاسْتَظِرْ فُرْجَكَ وَلِشَيْعَتِكَ
 الْمُؤْمِنِينَ فَإِذَا انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ فَارْفَعْ بَصَرَكَ إِلَى
 السَّمَاءِ وَانْظُرْ مَا فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالْمُجْرِمِينَ فَقَدْ قَسَتْ
 لَكَ جَمَلًا مَجْمَلًا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَخْيَارِ
 وَمِنْهَا **أَيْضًا** عَلَى عَنَابِيهِ وَمُحَمَّدٍ نَسَمًا عَمِلَ عَنْ الْمَفْضَلِينَ
 شَاذَانَ جَمِيعًا عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحُجَّاجِ
 وَحَفْصِ بْنِ الْخَثَرِيِّ وَسَلَمَةَ بْنِ سَبَاعٍ الشَّامِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ
 قَالَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِذَا أَخَذَ كِتَابَ عَلِيٍّ عَظَّمَ فِيهِ قَالَ
 مَنْ يُطِيقُ هَذَا مَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ قَالَ ثُمَّ يَعْمَلُ بِهِ وَكَانَ إِذَا قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ

فِي جَهْلٍ جَرَّارٍ
 فَاسْتَظِرْ فُرْجَكَ

فِي جَهْلٍ جَرَّارٍ
 فَاسْتَظِرْ فُرْجَكَ

تَغَيَّرَ لَوْنُهُ حَتَّى يَعْرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ وَمَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلًا عَلَى عَمَلِهِ مِنْ
وَلَدِهِ مِنْ بَعْدِهِ الْأَعْلَى بِإِذْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ
عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مَسْكَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْقَاسِمِ
قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ وَلِيَّ عَلِيٍّ ع لَا يَأْكُلُ إِلَّا الْحَلَالَ
لَئِنْ صَاحِبُهُ كَانَ كَذَّالِكَ وَإِنَّ وَلِيَّ عُثْمَانَ لَا يَأْكُلُ إِلَّا الْحَلَالَ
أَكَلُوا حَرَامًا لَئِنْ صَاحِبُهُ كَانَ كَذَّالِكَ قَالَتْ عَادَةُ ابْنُ أَبِي ذَرٍّ
فَقَالَ لَهَا وَالَّذِي ذَهَبَ بِنَفْسِهِ مَا أَكَلْتُ مِنَ الدُّنْيَا حَرَامًا قَلِيلًا
وَلَا كَثِيرًا حَتَّى فَارَقَهَا وَلَا عَرَضَ لَهُ أَفْرَانٍ كِلَاهُمَا لِلَّهِ طَلْعَةٌ
إِلَّا أَخَذَ بِأَشَدِّهِمَا عَلَى بَدَنِهِ وَلَا نَزَلَتْ بِرَسُولِ اللَّهِ شَيْئًا
فَطَالَ الْأَوَّجُ فِيهَا يَتَّقُهُ بِهِ وَلَا أَطَاقَ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ
عَمَلُ رَسُولِ اللَّهِ ص بَعْدَهُ غَيْرُهُ وَلَقَدْ كَانَ يَعْمَلُ عَمَلَكُمْ كَمَا كَانَ
يَنْظُرُ إِلَى الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَلَقَدْ أَعْتَقَ الْفَرَسَ مَمْلُوكٍ مِنْ صُلَيْبٍ مَالِهِ
كَذَلِكَ تَحْفَى فِيهِ يَدَاهُ وَيَعْرِفُ فِيهِ جَيْشُهُ التَّمَارُ وَجْهُ اللَّهِ
وَالْخَلَاصُ مِنَ النَّارِ وَمَا كَانَ قُوَّةُ إِلَّا الْخَلُّ وَالزَّيْتُ وَالْحُلَا
الْتَمَّ إِذَا وَجَدَهُ وَمَلْبُوسُهُ الْكَرْبُ إِسْرُفًا فَافْضَلُ عَرَشِيهِ شَيْءٌ

عنه

دَعَا بِالْجَلْمِ فَجَزَاهُ سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ
سُلَيْمَانَ بْنِ كَاتِبٍ عَنْ يُقْطِينِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
قَالَ لَئِنْ لَمْ أَشْعَثْ بِنِ قَيْسِ بْنِ شَرْكَ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَوَاقِبَتَهُ
جَعَلَهُ سَمْتُ الْحُسَيْنِ ع وَمُحَمَّدُ بْنُ شَرْكَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ ع
عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَعَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ
جَبِيعَةَ عَنْ ابْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ هَشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ
يَقُولُ لِحَمَّانَ بْنِ عَائِشَةَ يَا حَمَّانُ انْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ دُونَكَ فِي
الْمَقْدَمَةِ وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ هُوَ فَوْقَكَ فِي الْمَقْدَمَةِ فَإِنَّ ذَلِكَ
أَنْفَعُ لَكَ بِمَا قَسَمَ وَآخَرُهَا أَنْ تَسْتَوْجِبَ الزِّيَادَةَ مِنْ رَبِّكَ
وَأَعْلَمُ أَنَّ الْعَمَلَ الدَّائِمَ الْقَلِيلُ عَلَى الْيَقِينِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ
جَلَدُ ذِكْرِهِ مِنَ الْعَمَلِ الْكَثِيرِ عَلَى غَيْرِ يَقِينٍ وَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَا وَدَّ
أَنْفَعُ مِنْ تَجَنُّبِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَالْكَفِّ عَنْ أَذَى الْمُؤْمِنِينَ
وَأَغْتِيَابِهِمْ فَلَا عِشْرَ أَهْنٍ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَلَا مَالٍ أَنْفَعُ
مِنَ الْقَنُوعِ بِالْبَسِيرِ الْبَحْرِيِّ وَلَا جَهْلَ أَضْرَ مِنَ الْعُجْبِ
عَنْ ابْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ
قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْهَا فَقَالَ يَا أَبَا الْفَضْلِ مَا تَسْأَلُنِي

عنه

الشيعة الى المتعصب واقول لاشك ان اهل البيت
مهبط الوحى والنبي من كان مدة حياته مهتما
تربيتهم وارشادهم غاية الاهتمام فكل ما قالوا
ايه يكون اقرب الى الحق والصواب ابعد عن الخطأ
والنساذ وهذا المقدار كافى في افادة المراد انتهى
الذي رحمه الله عليه ^{أهم} فيه أيضا وفيه عن ابي سعيد
حدث قال قال رسول الله ص انى قد تركت فيكم
ما ان تمسكتم به لن تضلوا ابعدى الثقلين ولحلها
كبر من الاخر كتاب الله حبل ممدود من السماء
الى الارض وعنه اهل بيتي الا انهما لم يفترقا
حتى يردا على الحوض ونحوه عن مسلم في صحيحه
وصاحب كتاب السنن وصحيح الترمذى
وبوى الزمخشري باسناده الى رسول الله صلى
تال قال النبي ص فاطمة منجى قلى وابناها ثم
ادى ويعلمها نوري ص والائمة من ولدها
ان شاء



